ماخذ اشعار در آثار بهائی - جلد دوم

وحید رأفتی

نسخه اصل فارسی



! کتاب

اسم: ماخذ اشعار در آثار بهائی - جلد دوم

مولف: دکتر وحید رافتی

ناشر: موسسه معارف بهائی

تاریخ نشر: ١٩٩٥ میلادی

! آغاز کتاب

## مآخذ اشعار در آثار بهآئی

## جلد دوم

### مآخذ اشعار فارسی

### الف - ث

 تألیف

## دکتر وحید رأفتی

 مؤسسه معارف بهآئی

از انتشارات مؤسّسهٴ‌معارف بهائی

P.O.Box 65600

Dundas,Ontario

L9H 6y6,Canada

تلفن: ٣٠٤٠-٦٢٨ (٩٠٥)

فاکس: ٣٢٧٦-٦٢٨ (٩٠٥)

حق چاپ محفوظ ١٥٢ بدیع،١٣٧٤ شمسی،١٩٩٥ میلادی

شماره بین المللی کتاب ISBN 1-896193-11-0

طرح ، صفحه بندی و طبع از سیامک منجذب

خوشنویسی و طرح روی جلد از استاد امیرحسین تابناک

ص ٠

فهرست مندرجات

عنوان صفحه



مقدمّه ٣

صورت حروف اختصاری ١١

مآخذ اشعار فارسی در آثار بهائی

حرف الف ١٥

حرف ب ١٦٩

حرف پ ٢٩٣

حرف ت ٣١٧

فهرست اهمّ‌کلمات ابیات و مصاریع ٣٦١

فهرست اسامی شعراء ومحل درج شرح حال انان ٣٨٣

فهرست اعلام واهمّ‌مواضیع ٣٨٧

کتاب شناسی ٤٠٥

ص ٠٠

مقدّمه

درآثارطلعات مقدّسهٴ‌بهائی به وفور به آیات کتب مقدّسهٴ‌قبل،

احادیث واقوال انبیاء و ائمّهٴ‌اطهار،اشعار شعرای ترک،عرب و عجم و

ضرائب‌المثال سائره در دو زبان عربی و فارسی استشهاد شده است .در

حقیقت برای اولیّن مرتبه در تاریخ ادیان الهی نه تنها کلام انبیاءبلکه بسیاری

از افکار رشیقه واحساسات متعالیه و اراء و عقائد صائبهٴ‌بعضی از ادباء و

عرفاءبنام عرب و عجم وحتّی پاره‌ای از کلمات نغز عامیانهٴ‌متداول در بین

اهل کوچه و بازار شرافت ان را یافته است تا در آثار این دور صمدانی

بصورت جزئی از عنصر کلام الهی درآید ونیز در آثار مبیّن این ظهور عظیم

جلوه‌ای گسترده پیدا کند. آنچه از آثار گذشتگان،به مضمون و یا به عین

عبارت، در آثار بهائی نقل گشته گیرائی و زیبائی و وسعتی شگفت‌انگیز به

مفاهیم و مضامین مندرج در اثار بهائی داده است .

تعیین مآخذ آنچه از آثار گذشتگان در کتب و الواح و آثار بهائی نقل

شده،کاری بسیار مهّم و دقیق است و یکی از اساسی‌ترین زمینه‌های تحقیق

در آثار بهائی را تشکیل مید‌هد ، زیرا فهم بهتر آثار مبارکه‌ای که حاوی این

قبیل منقولات می‌باشد در بسیاری از موارد موکول به شناسائی قائلین و منابع

کلام آنها است و گاهی تنها با دانستن سوابق این سخنان است که می‌توان

معنی و مفهوم دقیق آثار مبارکه را به وضوح دریافت .بنابراین ،وجود این

سخنان در آثار بهائی بخودی خود ایجاد می‌کند که صاحبان این اقوال

شناخته شوند ،مآخذ گفته‌هایشان تعیین گردد و سوابق ادبی و فکری

گفته‌ها مشخّص شود و با توجّه به این نکات مطالعهٴ دقیق آثار مبارکه صورت

پذیرد.

## ص ٠٠٠
مآخذ اشعارفارسی مقدّمه

در سال ١٩٩٠ میلادی توفیق رفیق گشت و مآخذ و سوابق بعضی از

ابیات عربی منقول در آثار مبارکه بهائی که تعیین شده بود طی جزوه‌ای در

١٥٠ صفحه تحت عنوان مآخذاشعار در آثار بهائی ،جلد اوّل ،مآخذ

اشعار عربی به همّت مؤسسه معارف بهائی در کانادا منتشر گردید .حال با

نهایت مسرّت مآخذ و سوابق اشعار فارسی منقول در آثار مبارکه بهائی را به

دنباله مجلد اوّل در اختیار علاقمندان می گذارد و امیدوار است که مطبوع

طبع دوستان راستان قرار گیرد . در مقدمه این اثر ذکر چند نکته ذیل حائز

اهمیّت است :

. نقل اشعار گذشتگان در آثار بهائی در وهلهٴ‌اوّل به قصد استشهاد

صورت می‌گیرد تابر استحکام و قدرت استدلال افزوده گردد و مخاطب را

بر آن دارد تا مطلب مورد بحث را راحت‌تر بفهمد و بپذیردو به مظمون ان

دلالت گردد نقل اشعار میتواند ارایش ادبی به کلام دهد و بر جذبه و

شور آن بیافزاید، لحن کلام را جذّاب‌ترکند ،وزن خوشایندی به ان دهد و

طنین مطلب را در مذاق جان شیرین‌تر سازد .نقل اشعار این امکان را نیز

فراهم می آورد که سخن بسیار در الفاظ معدود یک بیت و یا حتّی یک مصرع

به خواننده منتقل گردد و از نیاز مطلب به شرح و بسط بکاهد .

. در آثار بهائی اشعار شعراء گاه بطور مستقیم و با معرّفی شاعر نقل شده

و گاه بدون آنکه به نام گوینده تصریح شود مصرع یا بیتی نقل گردیده است .

یافتن اشعاری که شاعر ان معلوم است مستلزم مراجعه به آثار شاعر و کتب

تذاکر است که با صرف وقتی چند معمولاًمی‌توان شعر مورد نظر را پیدا

نمود .امّااگر نام شاعر ذکر نشده باشد تعیین نام گوینده و محلّو مأخذ

شعر می تواند کاری بسیار دشوار باشد زیرا شعر و ادب فارسی را وسعتی

شود.

. تعداد دقیق ابیاتی که از اشعار عرب و عجم در آثار بهائی نقل

## ص ٤
مآخذ اشعار فارسی مقدّمه

شده بر نویسنده معلوم نیست زیرا هنوز تمام آثار بهائی جمع و تدوین نگشته

و این بنده حتّی آثار مدوّن بهائی را بخاطر یافتن ابیات منقول در آنها بطور

منظّم و مرتّب مورد مطالعه و مداقّه قرار نداده است .فقط در موقع مطالعه

مجموعه های چاپی و خطّی آثار مبارکه ، که به مقاصد و اهداف مختلف

صورت گرفته ، هر جا به اتفّاق به بیت و یا مصرعی بر خورد نموده آنرا

استخراج و جمع‌آوری کرده و سپس در صدد یافتن مآخذ و منبع آن برآمده

است . اگر چه نام گوینده و مآخذ تعدادی از ابیات استخراج شده هنوز بر

این حقیر معلوم نیست امّا قائلین بسیاری از ابیات مستخرجه را تعیین کرده و

مآخذ اکثریّت قریب به اتفّ‌اق انها را مشخص ساخته است .

.

نکته‌ای که در مطالعهٴ‌اشعار منقول در اثار بهائی باید مورد دقّت قرار

گیرد آن است که در بعضی موارد مصرع و یا بیتی که در اثار بهائی نقل

گشته لزوماًبا آنچه در دیوان شعرأو کتب ادبی ثبت شده مطابقت لفظی

ندارد زیرا بسیار بعید است که طلعات مقدسّهٴ‌بهائی برای نقل بیتی از

شعرای عرب و عجم به دیوان شاعر مورد نظر مراجعه و بیت مربوطه را به

عین الفاظ از دیوان و یا مجموعه‌ای خاصّ نقل نموده باشند. آنچه بیشتر

طبیعی به نظر میر‌سد آن است که در شرح و بسط مطالب هرجا بیت و یا

مصرعی مناسب به ذهن رسیده نقل و بدان استشهاد شده و به این جهت

گاهی حتّی یک مصرع و یا بیت با تفاوت الفاظ در چند اثر مختلف نقل

گشته است .

. نکته دیگری که در اشعار وارده در آثار مبارکه بهائی باید بیان شود

انست که طلعات مقدّسهٴ‌بهائی ابیات و مصاریع منقول را در اکثر مواقع

نظر به مضامین و مفاهیم مندرج در آنها نقل نموده‌اند و به ندرت ناظر به

شاعر و سراینده بیت بوده‌اند.

. انتساب اشعار به چند شاعر مختلف و نحوه ثبت صحیح ابیات نیز از

نکات عمده‌ای است که باید در این مطالعه مطمح نظر قرار گیرد زیرا در

## ص ٥
مآخذاشعار فارسی مقدمّه

مواردی چند اهل ادب یک بیت را به چند شاعر مختلف نسبت داده‌اند و

آنرا در کتب مختلف به انواع مختلف ثبت نموده‌اند. مسئلهٴ انتساب اشعار و

نحوهٴ ثبت صحیح آنها از مسائل عمده و دقیق ادبی است و طبیعتاً ورود در

این معرکه که فلان بیتی که به شاعر نسبت داده شده حقیقتاًاز کدامیک

از آنها می باشد و یا ثبت صحیح بیت چگونه باید باشد از حدود این مطالعه

خارج بوده‌است . این نوع مطالعات که باید با صرف وقت و تحقیقی وسیع

و منظّم و عالمانه صورت گیرد می‌تواند موضوع مطالعاتی جداگانه در آینده

باشد.

. نکتهٴ دیگری که توّجه به آن لازم است آنکه گاهی ضرب‌المثی در آثار

مبارکه نقل گشته که عین و یا عبارتی شبیه به آن مصرعی از یک شعر است .

در این موارد تعیین این مطلب که آیا آن ضربالمثل در شعر شاعری به نظم

کشیده شده و یا شعری به السن و افواه درافتاده و بعداًحکم ضرب‌المثل

یافته خود مطلبی دقیق و قابل مطالعه است . گو آنکه شاید در بسیاری از

موارد نتوان به اطمینان گفت که قدمت از آن کدامیک بوده‌است .

با توجّه به این چند نکته آنچه در این کتاب با بضاعتی مزجاة مطمع

نظر نویسنده قرار گرفته ارائه نام شاعر و مأخذ شعر مورد نظر بوده و اگر بیت

در کتابی موثّق یافت شده به ارجاع خواننده به آن کتاب اکتفاء نموده و

رعایت الاقدم فالاقدم را در ارائه مآخذ ضروری ندانسته است .

مطلبی که در اثر مطالعه این کتاب توجه خواننده بصیر را به خود

معطوف خواهد داشت و احیاناً مایه اعجاب او خواهد گشت وسعت و تنوع

اشعاری است که در اثار مبارکه بهائی نقل گردیده است . ورود صدها بیت

شعر فارسی در آثار بهائی ، که این مجلّد به ارائه ابیات مبتداء به الف تا ثاء

آن اختصاص یافته (البته در ذیل حرف ثاء فعلاًشعری مندرج نشده‌است )،

نشان دهنده ارتباط عمیق و وسیع آثار بهائی با ادبیات اصیل فارسی و مبیّن

این حقیقت است که بهائیان ایرانی تا چه حدّ باید به اهمیّت میراث عظیم

## ص ٦
مآخذ اشعارفارسی مقدمّه

ادبی شعرای ایران وقوف یابند، آنرا گرامی بدارند، بر خود ببالند و بالاخره

با شعر فارسی مؤانست و مؤالفت دائمی برقرار سازند. نقل ابیات عدیده از

اساتید شعر فارسی نظیر حافظ و سعدی و صنادید عرفان اسلامی نظیر

سنائی ،عطار و مولوی نشان دهنده ارتباط ذهنی و زبانی طلعات مقدّسه

بهائی با ادبیاتی است که آثارشان در ظل آراء و اثار مبارکه این ظهور ا

می‌تواند مورد مطالعات تازه قرار گیرد . این ارتباط ضامن توالی تأثیر و

گسترش نفوذ افکار ادبائی است که ادب و عرفان ایرانی را با نبوغ و ظرافت

فکری و خلاقیّت فطری خود غنی و جاودان نگه داشته‌اند و حال با انتشار

آثار بهائی در سراسر عالم تجلیّات آراء و افکار آنان امکان آنرا یافته است

تا در مقیاسی بسیار وسیعتر در معرض مطالعه و دقّت ملیونها نفری قرار

گیرد که در جریان مطالعه آثار بهائی با انان آشنائی می‌یابند. ورود گسترده

شعر فارسی در آثار مبارکه بهائی و قصائد، غزلیّات و ابیاتی که از قلم نفس

شارع و مبیّن امر بهائی عزّ صدور یافته مطالعهٴ‌شعر و شاعری و تعمّق در

متون اصیل ادب فارسی را به عنوان عنصری اساسی در مطالعهٴ معارف بهائی

ایجاب می‌نماید.

نحوهٴ‌عرضهٴ مطالب در این کتاب آن خواهد بود که ابتداءمصاریح و یا

ابیات را به همان نحوی که در آثار بهائی نقل شده به ترتیب حروف الفبای

کلمات اوّل مصرع و یا بیت ثبت خواهد نمود و بعد به نقل اثر یا آثار

مبارکه‌ای که حاوی ان مصرع و یا بیت است خواهد پرداخت و سپس اسم

شاعر و مأخذ شعر را تعیین خواهد کرد و سرانجام اگر مطلبی در

بارهٴ‌اثر و یا شعر نقل شده ضرورت پیدا نماید به شرح آن مطالب نیز

خواهد پرداخت .

در نقل آثار مبارکه‌ای که حاوی ابیات شعراء است سعی بر آن خواهد

بود که از آثار مبارکه به اندازهٴ‌کافی نقل شود تا هم زمینه مطلب و کیفیّت

نقل و استشهاد به شعر کاملاًمبرهن گردد و هم بر مندرجات آثار مبارکه

## ص ٧
مأخذ اشعار فارسی مقدمّه

اطلاع کافی حاصل آید . نکته ای که در نقل آثار و الواح مبارکه باید به آن

توجّه داشت آن است که هر جا اثری از کتب مطبوعهٴ‌بهائی نقل شده مأخذ

آن به دقّت ارائه گردیده امّا در غالب مواردی که الواح و آثار مبارکه از مأخذ

و منابع خطی استخراج شده نام و مشخصات مخاطب ( اگر معلوم بوده ) و

مطلع لوح ثبت گردیده تا به شناساندن اثر کمک نموده باشد .

در ارائه سوابق مصاریع و ابیات نیز ابیات قبل و بعد شعر منقول به

تناسب مقام نقل خواهد شد تا مفاهیم بیت با توجه به ابیات دیگر کاملاً

معلوم و واضح گردد. بدیهی است که اگر بیتی از فلان قصهٴ‌مفصل مثنوی

مولوی و یا فلان قصیده مطول خاقانی نقل شده باشد ارائه تمام ابیات قصّه

مولوی و یا قصیده خاقانی در این کتاب میسّر نبوده و خواننده علاقمند باید

برای مطالعه تمام ابیات به مآخذ مربوطه مراجعه نماید .

برای انکه یافتن بیت و یا مصرع مورد نظر آسان باشد فهرست

مبسوطی از لغات مهمّهٴ‌مصاریع و ابیات تهیّه شده و به آخر این کتاب اضافه

گردیده است . خاصیّت این فهرست آن است که اگر فردی یک کلمه از بیت

و یا مصرعی را بخاطر داشته باشد می‌تواند با مراجعه به این فهرست تمام

بیت را در کتاب پیدا نماید . مثلاًاگر شخصی بخواهد بیت ((ترسم نرسی به

کعبه ای اعرابی - کین ره که تو میروی به ترکستان است )) را در این کتاب

پیدا نماید و اثار مبارکه‌ای را که محتوی این بیت است مطالعه کند و یا نام

شاعر و مأخذ آنرا به دست آورد کافی است به یکی از کلمات (( ره )) یا

(( ترکستان )) در (( فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع رجوع کند . در این

فهرست در مقابل کلمات (( ره )) و (( ترکستان )) نوشته شده است:(این ره

که )، و این نشان دهنده آن است که برای یافتن بیت مورد نظر باید به ذیل

(( این ره که ...)) مراجعه شود . پس از حصول این اطلاع یافتن بیت آسان

خواهد بود زیرا ابیات و مصاریع چنان که گفته شد به ترتیب حروف الفبای

کلمات اوّلشان در این کتاب درج شده‌اند . برای انکه اطلاعاتی درباره

## ص ٨
مأخذ اشعار فارسی مقدمّه

گوینده اشعار ارائه شده باشد در اولیّن مرتبه‌ای که شعری از شاعری نقل

شده شرح حال مختصر او مذکور گشته و خواننده گرامی برای کسب

اطلاعات بیشتر به چند مأخذ مهم دربارهٴ آن شاعر ارجاع گردیده است .

واضح است که این کتاب جائی درج مفصل احوال و بحث مشروح

دربارهٴ‌آثار شعرا نبوده است . برای آنکه محل درج شرح احوال شعراء

معلوم شود صورت الفبائی اسامی و موضعی که شرح حال شاعران در آن

مندرج گشته در پایان کتاب ارائه گردیده است . برای یافتن سریع مطالب و

اسماء علم مندرج در این کتاب نیز فهرستی تحت عنوان (( فهرست اعلام و

اهم مواضیع )) تهیه و به انتهای کتاب افزوده شده است . این فهرست الفبائی

خوانندگان گرامی را با مطالب و مندرجات این کتاب اشنا خواهد نمود و

آنان را در یافتن سریع و دقیق مطالب و مواضیع مهمّه مساعدت خواهد کرد .

چون در این اثر به اسامی کتب عدیده به کرّات اشاره خواهد شد و

نقل مشخصات جامع هر کتاب در هر مورد ضرورت ندارد مشخصات کامل

کتب و مأخذی که مورد رجوع و استفاده قرار گرفته تحت عنوان

(( کتاب شناسی )) در انتهای این مجموعه درج گشته و در متن این اثر غالباً به

ذکر عنوان اختصاری مأخذ و شمارهٴ صفحه و شمارهٴ‌جلد ( اگر اثری در

چند جلد بوده ) اکتفاءشده است . خوانندگان گرامی برای وقوف از

مشخصات کامل کتبی که مطالب و مندرجات آنها مورد نقل و استشهاد در

این کتاب قرار گرفته باید به قسمت (( کتاب شناسی )) مراجعه فرمایند .

امید آنکه این مطالعه اهل تحقیق و تتبع در آثار مبارکه بهائی را

سودمند واقع شود و با جمع آوری تمام مصاریع و ابیات منقول در آثار مبارکه

بهائی و عرضهٴ مأخذ و سوابق آنها در طیّ مجلدات بعدی راه کمال پیماید و

به تدریج با مطالعات وسیعتر و دقیقتر هر چه بیشتر بر غنای آن افزوده

گردد .

وحید رأفتی

مارچ ١٩٩٤

ص ٩

----------------------------------------------------------------

صورت حروف اختصاری و معادل کامل انها

----------------------------------------------------------------

ب بدیع ، تاریخ بدیع

ج جلد

ط طهران

ل‌م‌م لجنهٴ‌ملّی محفظهٴ آثار امری

م میلادی - تاریخ میلادی

م‌م‌م موءسّسهٴ‌ملّی مطبوعات امری

ن ک نگاه کنید

ه ش هجری شمسی

ه ق هجری قمری

ص .

مأخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

&&&&&&&&&&&&&&&

حرف:

الف

ص ..

آب در کوزه و کل تشنه لبان می‌گردند

یار در خانه و کل گرد جهان می‌گردند

حضرت عبدالبهاء در لوح احبای کرمان می‌فرمایند:

...ایرانیان به خواب کابوسی گرفتار و نو هوسی مبتلا و غافل از

این موهبت کبری و حال انکه ایران مطلع شمس حقیقت است و

مرکز سنوحات رحمانیه ، آب در کوزه و کل تشنه لبان می‌گردند - یار

در خانه و کل گرد جهان می‌گردند و تحری ما به‌الترقّی می‌کنند و

آرزوی عزّت و حشمت عالم انسانی می‌نمایند...

مکاتیب ،ج ٣ ،ص ٣٤٨-٣٤٩

و حضرت عبدالبهاء در لوح مستر سیدنی اسپراک می‌فرمایند :

ای زنده به نسیم جنّت ابهی انچه مرقوم نموده بودی ملاحظه

گردید ... از جوانان محترم ایران مرقوم نموده بودی که در آن

صفحات به تحصیل مشغولندمن در حقّ آن جوانان به درگاه یزدان

عجز و نیاز آرم که موفق بر مشاهدهٴ شمس حقیقت که از افق ایران

طالع شده گردند یک بیت شعری در فارسی هست از برای آنان

بخوانید، آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم - یار در خانه و ما

گرد جهان می‌گردیم . نهایت رعایت و احترام را از آن نورسیدگان

ایران بدارید ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد نصراللّه باقراوف چنین

می‌فرمایند:

هواللّه ای ثابت بر پیمان نامه مشکین آن منجذب نور مبین

وصول یافت ... آفتاب عزّت ابدیّه از افق ایران طلوع نموده و بر

## ص ١٥
مآخذ اشعار فارسی آب در کوزه ...

جمیع آفاق پرتو انداخته اعاظم و افاخم رجال در اقالیم سائره به

هوش آمده ولی ایرانیان مبهوت و سرگردان ، آب در کوزه و ما تشنه

لبان می‌گردیم - یار در خانه و ما دور جهان می‌گردیم ...

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست . علی اکبر دهخدا این بیت را به

صورت ((آب در کوزه و ما تشنه لبان‌می گردی - یار در خانه و ما گرد

جهان می گردیم )) درکتاب امثال و حکم خود نقل نموده و ابیات ذیل را

که نظیر مفاهیم آن است شاهد آورده است:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنی می‌کرد

حافظ

آنکه ما سرگشته اوئیم در دل بوده است دوری مالاجرم از قرب منزل بوده است

ما عبث در سینهٴدر‌یا نفس را سوختیم گوهر مقصود در دامان ساحل بوده است

صائب

امثال و حکم ،ج ١،ص ٨

بیت منقول در هرحال یادآور بیت سعدی در تقریر مجالس پنجگانه

است که فرمود:

عمرها در پی مقصود به جان گردیدیم دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم

کلیات سعدی ، ص ١٩

ص ١٦

آدم و حوا کجا بود آن زمان

که خدا افکند این زه در کمان

حضرت عبدالبهاء در لوح شیخ عبداللطیف معین الاسلام قاضی

می‌فرمایند:

اللهم یا واهب‌العطاء و کاشف الغطاءو المؤید علی‌الهدی ...باید

هیچ امری از عظمت و سلطنت حضرت کبریاء را محدود بحدود

ننمود و فیض را مقطوع ندانست و فضل را ممنوع نشمرد چنانکه

صاحب مثنوی اشاره می‌نماید ،آدم و حوا کجا بدآن زمان - که خدا

افکند این زه در کمان . موسی و عیسی کجابد کافتاب - گشت

موجودات را مید‌اد آب - گر بگویم زان بلغزد پای تو - ور نگویم

هیچ از آن ای وای تو . باری مقصود او چنان است که مظاهر

فیوضات نامتناهیه الهیه را نه اولی بوده و نه آخری خواهد بود و به

اندک تعمقی واضح و مشهود گردد که تحدید در جمیع شئون صفت

ممکنات است نه حضرت وجوب ...

منتخبات مکاتیب، ج ٣، ص ١٤-١٥

چنانچه اشاره فرموده‌اند ابیات از مولوی است و در دفتر سوّم مثنوی

چنین ثبت شده‌است:

موسی و عیسی کجا بُد کآفتاب کِشتِ موجودات را مید‌اد آب

آدم و حوّا کجا بود آن زمان کی خدا افکند این زِه در کمان

این سخن هم ناقص است و اَبتَرست آن سخن کی نیست ناقص آن سرست

گر بگوید زان بلَغزد پای ِتو ور نگوید هیچ از آن ای وای تو

مثنوی ،دفتر سوّم ، بیت ١٢٧٥-١٢٧٨

## ص ١٧
مآخذ اشعار فارسی آدم و حوا ...

جلال‌الدین محمد بن بهاءالدین محمد مولوی که به کرّات به نام و

آثار او در این مطالعه اشاره خواهیم نمود از مردم بلخ بود ولی در کودکی

به علت حمله مغول به آسیای صغیر رفت و در قونیه مسکن گزید و در

همانجا زیست و به سال ٦٧٢ ه ق (١٢٧٣م ) در قونیه رخت به سرای

دیگر کشید و امروز مرقدش در این شهر محل زیارت پیروان و

علاقمندان اوست .

مولوی را مولانا و ملا و ملای روم و رومی نیز می‌گویند. مولوی

معارف اوّلیه را نزد پدرش آموخت ، مدتی نیز در شام تلمذ کرد و چون

به قونیه برگشت بساط تعلیم گسترد و به هدایت خلق پرداخت . در ایام

قونیه ، ملاقات مولوی با شمس‌الدین محمدابن علی تبریزی (شمس

تبریزی )سبب انقلاب روحی و عرفانی مولوی گشت و شور و نشوری در

او مایه گرفت که خلق مثنوی مستطاب را سبب گردید . مثنوی

گرامی‌ترین و جامع‌ترین اثر عرفانی در حکمت ، اخلاق و معارف روحانی

اسلام به زبان فارسی است . مثنوی مولوی که در بحر رمل مسدس

مقصور سروده شده است شامل شش دفتر است و جمع ابیات به ٢٦٠٠٠

بیت بالغ می‌گردد.

غزلیّات مولوی در دیوان او موسوم به دیوان شمس تبریزی

جمع اوری شده است . دیوان شمس آینه تمام نمای شور و ذوق و

عشق و جذبه یکی از نوادر عالم خلقت است . دیوان شمس و التهاب

عواطف و زیبائی‌های شاعرانه و عارفانه مولوی در این دیوان قابل شرح و

وصف نیست . درک رموز و جمال این اثر ، تجربه صریح و بلاواسطه

خواننده را اقتضاء می‌کند تا غزل مولوی را بخواند و خود هیجان روح و

احساس مولوی را مستقیماً احساس نماید .

در اثار مبارکه بهائی به ابیات مولوی بیش از هر شاعر دیگری

استشهاد شده و بعضی از ابیاتش شرح و تفصیر گردیده است . برای

## ص ١٨
مآخذ اشعار فارسی آدم و حوا ...

ملاحظه شرح و احوال و آثار مولوی می‌توان به چند اثر زیر مراجعه نمود:

& تاریخ ادبیات ،ج ٣ ، بخش اوّل ، ص ٤٤٨-٤٨٦.

& مولانا جلال‌الدین

& شکوه شمس

& زندگانی مولانا

ص ١٩

آسمان می‌گفت آندم با زمین

گر قیامت را ندیدستی ببین

نبیل اعظم زرندی در شرح صعود جمال اقدس ابهی چنین نوشته

است که :

 ...در شورش آن محشر اکبر که جمیع اهالی عکّا و قرای حول آن
 در صحرای حول قصر مبارک گریان و بر سرزنان و وامصیبتا گویان این
 دو بیت مناسب حال و مطابق احوال است ، چرخ بر خوانده قیامت
 نامه را - تا مجرّه بردریده جامه را . آسمان می گفت آندم با زمین -
 گو قیامت را ندیدستی ببین ...
 ایام تسعه ، ص ٤٠٤

ابیات از مولوی و دفتر سوّم مثنوی مذکور شده است :

آسمان می گفت آن دم با زمین گر قیامت را ندیدستی ببین

عقل حیران که چه عشق است و چه حال تا فراق او عجَبتر یا وصال

چرخ بر خوانده قیامت نامه را تا مَجَرّه بر دریده جامه را

با دو عالَم عشق را بیگانگی اندرو هفتاد و دو دیوانگی

مثنوی ، دفتر سوّم ، بیت ٤٧١٦-٤٧١٩

ص ٢٠

آشوب و فتنه در همه ذرّات عالم است

حضرت عبدالبهاء در لوح عده‌ای از احبای خراسان چنین

می‌فرمایند:

ای نفوس نفیسه نامه شما رسید و از مضمون نهایت شادمانی

حاصل گردید ... عسرت زندگانی این ایام مید‌انید که چه طوفانی

است ایران که ویران است بلکه جمیع اقالیم عالم درهم است . بقول

شاعر ، آشوب و فتنه در همه ذرّات عالم است لهذا شما از این

عسرت محزون مباشید ان مع العسر یسرا ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر که به تاریخ ١٠ شعبان ١٣٣٩

ه ق مورّخ است چنین می‌فرمایند :

ای جوان نورانی نامهٴ‌که به تاریخ ١٠ فبرواری ١٩٢١ مرقوم نموده

بودید رسید ... از انقلاب مرقوم نموده بودید ، آشوب در همه ذرّات

عالم است احبای الهی باید در نهایت تمکین و سکون و قرار باشند

با هیچ حزبی از اهالی ایران کلفتی نداشته باشند با جمیع مهربان

باشند و به نهایت قوّت در آبادی ایران ویران بکوشند ...

مصرعی که نقل فرموده‌اند از بند اوّل مرثیه معروف محتشم کاشانی

است که تمام آن بند چنین است :

## ص ٢١
مآخذ اشعار فارسی آشوب و فتنه

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش عظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو کار جهان و خلق جهان در هم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب کاشوب در تمامی ذرّات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزای اشف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین پرورده کنار رسول خدا حسین ...

دیوان محتشم ، ص ٢٨٠

محتشم کاشانی ملقّب به شمس‌الشعرا و نامش کمال‌الدّین بن میر

احمد است . محتشم شاعر دربار طهماسب اوّل صفوی بود و به سال

٩٩٦ ه ق ( ١٥٨٧ م ) در کاشان از این عالم در گذشت . معروفیّت محتشم

بخاطر مدایح و مراثی او در نعمت رسول اکرم و ائمه اطهار است .

معروفترین مرثیه او ترکیب بندی است که از دوازده بند تشکیل شده و

بند اوّل آن فوقاً نقل گردید . این مرثیه در وصف بلایا و مظالم وارده بر

شهیدان کربلا در نهایت فصاحت و چیرهد‌ستی سروده شده است . برای

ملاحظه شرح حال محتشم کاشانی به تاریخ ادبیات ، ج ٥ ، بخش دوّم ،

ص ٧٩٢ - ٧٩٩ مراجعه فرمائید .

ص ٢٢

آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند :

ای یار مهربان در این انقلاب ایران سینه‌ای نمانده که هدف تیر

بلا نگشته و بنیانی نمانده که رخنهد‌ار نشده بسا خاندان بی سر و

سامان شده و بسی جمعیّت دلها پریشان گشته ، آفتی بود آن شکار

افکن گزین صحرا گذشت . بنیاد استبداد بید‌اد بر افتاد ولی بنیان

آزادی تا بحال استقرار نیافت ...

حضرت عبدالبهاء در لوح احبای شیراز که مصدّر به عبارت : ((ای

یاران عزیز عبدالبهاء جناب فاروقی بعد از زیارت عتبه مقدسّه و طواف

مطاف ملأاعلی ذهاباًو ایاباً وارد بر عبدالبهأ شد ...)) می باشد

شرحی درباره اعمال و افکار میرزا یحیی ازل مرقوم فرموده و از جمله به

تعدد زوجات او اشاره نموده و بعد چنین می‌فرمایند:

... این تزوجات متعدد بغداد است ماعدای زوجات طهران و

مازندران اگر تحقیق شود این بیت واضح و مشهود گردد، آفتی بود

آن شکار افکن کزین صحرا گذشت ...

مجموغه مکاتیب ، شماره ٥٢ ،ص ٤٠٥-٤٠٦

مصرعی که در الواح فوق نقل شده از نظیری نیشابوری است و تمام

غزل چنین است :

بی تو دوشم در درازی چون شب یلدا گذشت آفتاب امروز چون برق از سرای ما گذشت

نیش خاری نیست کز خون شکاری سرخ نیست آفتی بود این شکارافکن کزین صحرا گذشت

## ص ٢٣
مآخذ اشعار فارسی آفتی بود آن ...

جلوه‌اش ننمود از بس محو رفتارش شدم ناله‌ام نشنید از بس گرم استغنا گذشت

شوکت حسنش کسی را فرصت آهی نداد گرچه هر سو دادخواهی بود او تنها گذشت

با پریشانی چه گویم صولَتِ هجرش چه کرد بادِیأسی آمد و بر دفتر دلها گذشت

خواستی آشفتگی دَستار بردن از سرش بس که سرمست وبه خودمغروروبی‌پروا گذشت

گنج سخن ، ج ٣ ، ص ٧٠

محمد حسین نظیری نیشابوری که یکی از غزلیات مشهور او نقل

گردید اصلاًاز مردم نیشابور بود امّا بیشتر عمر خود را در احمد آباد

گجرات گذرانید و در همان شهر به سال ١٠٢١ ه ق ( ١٦١٢م ) چشم از

جهان فرو بست . نظیری در ساختن قصیده و بکار بردن ترکیبات تازه و

افکار ظریف شاعرانه در اشعارش مهارت و استادی بسیار نشان داده

است . دیوان نظیری از جمله در طهران به سال ١٣٤٠ ه ش به طبع

رسیده است . برای ملاحظه شرح حال و شرح و بسط مقام ادبی نظیری

نیشابوری به تاریخ ادبیات ، ج ٥ ، بخش دوّم ، ص ٨٩٧-٩١٦ رجوع

فرمائید .

و نیز نگاه کنید به ذیل : (( نوک خاری نیست ...)) .

ص ٢٤

آفتی نبود بتر از ناشناخت

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب مشهدی احمد در ایواغلی

می‌فرمایند:

هوالابهی ای مشتاق محبوب آفاق عاشقان مشتاقان یعنی مدعیان

بسیار ولکن به وثاق معشوق پی نبردند ، گفتند و شنیدند و نرسیدند

تو به خلوت خانه دوست پی بردی و در دربار سلطان ملکوت بار

یافتی و به جان شتافتی و یار مهربان را شناختی این شناسائی اعظم

فضل رحمانی است ، آفتی نبود بتر از نا شناخت . پس شکر کن و

حمد نما . والبهاء علیک و علی کلّ ثابت علی عهداللهّ . ع ع

مصرع از مولوی است و تمام بیت در مثنوی چنین است :

آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بر یار ندانی عشق باخت

یار را اغیار پنداری همی شادیی را نام بنهادی غمی

مثنوی ، دفتر سوّم ، بیت ٣٧٨١ - ٣٧٨٢

و نیز ن ک به ذیل : (( تو بر یار و ندانی ...)) .

ص ٢٥

آفرین بر دست و بر بازوش باد

حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضاء خادم اللّه به تاریخ ٢٨

ذی حجة ١٣٠٢ ه ق عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند :

حمد حضرت قیومی را لایق و سزا که بعد از قائم بر امر قیام نمود

قیامی که کلّ را قیام منع نمود... چون آفتاب حقیقت اشراق

نمود و امواج بحر علم هویدا گشت زلزله آن نفوس را اخذ نمود و

اضطراب احاطه کرد به شأنی که رشته عقلشان گسیخت و طیر

ایمانشان ظیران نمود نار بغضاء به شأنی احاطه کرد که اعمالهای

فاسده را سوخت چه خوش ناری بود و چه خوش کاری ، آفرین بر

دست و بر بازوش باد ...

 مجموعه آثار، شماره ٢٧، ص ٥٠٣

و نیز حضرت بهاءاللّه در اثری به امضاء خادماللّه که به تاریخ ٢٩

ربیع الاول سنه ١٣٠٤ ه ق مورّخ است می‌فرمایند:

... عرض دیگر خدمت محبوب مکرم جناب آقا میرزا ابوالفضل

علیه بهاءاللّه الابهی سلام و ثنا و تکبیر میر‌سانم فی‌الحقیقته در

مکتوب به آن حضرت در تفکّر و تدبّر و حزم و مشاهدهٴ عمل و

عاقبت آن و اموارات محدثهٴ‌از آن خوب نوشته‌اند ، آفرین بر دست و

بر بازوش باد ...

 حضرت بهاءاللّه در اثری که به امضاء میرزا آقاجان خادم‌اللّه به

اعزاز جناب ورقاء عزّ صدور یافته نیز چنین می‌فرمایند:

## ص ٢٦
مأخذ اشعار فارسی آفرین بر دست ...

 حمد مقدّس از ذکر تقدیس و تنزیه و فوق آن بساط حضرت
 مقصودی را لایق و سزاست که گواه صدق اقوال اعمال را قژار
 فرمود ... یا محبوب فؤادی جنود روحانیه بیان در ذکر و ثنای ربنا
 الرحمن صفوف هموم را در شکست و منهزم ساخت انهزامی که
 رجوعش بسیار مشکل به نظر می‌آید ، آفرین بر دست و بر بازوش
 باد. ان‌شاءاللّه در جمیع احوال یداللّه مساعد و عین اللّه محافظ و
 قدرت‌اللّه حارس و طرف‌اللّه معین ...

و در اثر دیگر که به امضاءمیرزا آقاجان خادم‌اللّه به تاریخ ١٩

جمادی‌الاولی سنه ١٣٠٥ ه ق عزّ صدور یافته ، جمال قدم خطاب به

(( اس - جناب علی‌اکبر)) چنین می‌فرمایند:

 الحمداللّه به عنایت حق جل جلاله ابواب رحمت و عنایت و حفظ
 گشاده و مفتوح ... مکرر نامهٴ آن برادر مکرّم رسید هر یک آیتی
 بود که از سلطان محبت فرستاده شد ، هر مؤمن و مخلصی از عرف
 هر کلمه عرف خلوص و خضوع آن جناب را استشمام می‌نماید ،
 آفرین بر دست و بر بازوت باد . نظمت علّت فرح و نثرت سبب
 سرور لسان میخو‌اهد که لایق شکر نعمتهای الهی شود نعمتی فوق
 عرفانش نه جان را مائده باقیه بخشد و هیکل را قوّت غالبه عطا
 نماید و از فضل و شفقت و کرمش این نعمت کبری را که
 فی‌الحقیقته مقدّس از وصف واصفین و ذکر ذاکرین است ...

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی نیاز در مصر چنین

می‌فرمایند :

هوالله ای جناب نیاز بی‌نیاز از غیر خدا احسنت الف احسنت

که عبدالبهاء را مسرور و خوشنود نمودی و در میان یاران از هم

## ص ٢٧
مأخذ اشعار فارسی آفرین بر دست ...

 بریده را الفت و پیوند دادی ، آفرین بر دست و بازوت باد .
 فرصت ندارم والا یک شرح کشّاف در ستایش این خدمت مرقوم ا
 می‌نمودم ولی از کثرت مشاغل و شواغل و غوائل به جان عزیزت
 قسم که فرصت رقم ندارم ان‌شاءاللّه بقلم حب بر لوح قلب می‌نگارم
 والبهاء علیک و از الطاف غیبی روحانی محبوب حقیقی امیدوارم تأیید
 فرماید که در کلّ‌احوال و اوقات همّت در وف‌اق و اتحاد جمیع
 احباء نمائی و چون در میان هر یک رائحه کلفتی بوزد فوراً عقد الفت
 بندی تأیید الهی از هر جهت احاطه نماید . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین

می‌فرمایند :

یا ابی‌الفضائل دستخطهای مفصله و نامه‌های مکمل در سفر

نیورک از گرین عکّاو نصایح واقعه و وصایای لازمه در محفل

احباب و منزل مستر مکنات حرفاً به حرف ملاحظه گردید ...

باری از قراری که جناب آقا میرزا احمد ( سهراب ) مرقوم نموده

بودند امسال در گرین عکّا خوب بساطی گسترده شد و علمی برپا

گشت از اطراف و اکناف ملل مختلفه حاضر و آوازهٴ امراللّه گوشزد

کّل گردید . دلائل و براهین الهیّه اقامه نمودید و در اقامهٴ حجّت ید

بیضاء بنمودید ان‌شاءاللّه در سنهٴ آتیه بهتر و خوشتر گردد . برکات

هندی را اگر بتوانید بکلّی منقلب به شطر الهی نمائید بسیار موافق ،

آقرین بر دست و بر بازوت باد ...

مصرعی که در آثار فوق به کرّات نقل شده از مولوی و در حکایت

موسی و شبان در دفتر دوّم مثنوی مندرج است . مولوی در وحی آمدن

به موسی در عذر آن شبان چنین داد سخن داده است :

## ص ٢٨
مأخذ اشعار فارسی آفرین بردست ...

... عاقبت دژیافت او را و بدید گفت مژده دِه که دستوری رسید

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه میخو‌اهد دل تنگت بگو

کفرِتو دینست و دینت نورِ جان ایمنی وز تو جهانی در امان

ای مُعاف یَفعَلُ اللّه ما یَشا بی مُحابا رَو زبان را برگشا

گفت ای موسی از آن بگْذشته‌ام من کنون در خون دل آغشته‌ام

من زِسدرهٴ‌مْنتَهَی بگُذشته‌ام صد هزاران ساله زآن سو رفت‌ه‌ام

تازیانه برزدی اسبم بگشت گُنبدی کرد و ز گردون برگذشت

مَحْرَم ناسُوتِ ما لاهُوت باد آفرین بر دست و بر بازوت باد

حالِ من اکنون برونِ از گفتنیست این چه می‌گویم نه احوال منست

نقش می‌بینی که در ایینه‌ایست نقشِ تُست آن نقشِ آن آیینه نیست ...

 مثنوی ، دفتر دوّم ، بیت ١٧٨٣ - ١٧٩٢

و نیز ن ک به ذیل : (( محرم لاهوت تو ... )).

لوح اخیر جمال قدم که فوقاًنقل گردید به ظن قوی به اعزاز آقا

علی اکبر یزدی داماد حاجی عبدالرحیم یزدی عزّ صدور یافته و مقصود

از حرف (( اس )) مدینه اسکندریه در مصر می‌باشد .

برای ملاحظه سوابق اصطلاح ((شرح کشّاف )) که در لوح جناب

حاجی نیاز مذکور شده به مقاله این عبد در مجّله پیام بهائی ، شماره

١٠٧ ( اکتبر ١٩٨٨ )، ص ١٢-١٣ مراجعه فرمائید .

 مقصود از برکات هندی که ذکری از او در لوح جناب ابوالفضائل

بعمل آمده مولوی محمد برکت‌اللّه هندی است که در سال ١٩٠٤ م با

امریکا شرکت داشت و سخنرانی‌هائی دربارهٴ حقانیّت اسلام ایراد نمود.

او از اتباع و دوستان نزدیک ادوارد براون بود و به امراللّه اقبال نمود .

ص ٢٩

آفرین بر نظر پاک خطاپوشان باد

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا احمد سهراب که به تاریخ ٢٣ می

١٩٠٧ م عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند :

ای یار حقیقی من نامه‌های متعدّد مورّخ به چهارم ربیع‌الاول

١٣٢٥ رسید ولی از کثرت مشاغل و غوائل و عدم فرصت مجبور بر

اختصار در جوابم لهذا معذور دارید از مکاتیب متعدده که از پیش

ارسال داشته بودید مرقوم نموده بودید که وصول یافته یا نه اکثری

وصول یافت ولی بجان عزیزت قسم که فرصت تحریر جواب نشد

امیدوارم هر وقت ممکن شود فرصتی یابم جواب مرقوم می‌نمایم

شما در ارسال کوتاهی نفرمائید ای یار با صفا گروه مخالفان همواره

ارض مقدّس را چنان منقلب و پریشان دارند که در اکثر اوقات باید

به اصلاح فساد مشغول شوم ، اگر یک روز تهاون و تغافل گردد

ضرّی شدید حاصل شود اکثر سبب عدم جواب مکاتیب اینست

والا یک مکتوب شرق و غرب بی‌جواب نمی‌ماند و این را هم باید

ملاحظه داشت که یک نفس مسجون تنها از عهدهٴ قرائت مکاتیب که

متّصل مثل باران می‌بارد برنیاید بناءًعلیه یاران باید مهربان باشند

و انصاف دهند من امیدم به عفو دوستانست نه توانائی خویش در

هر صورت قصور حاصل است و عجز باهر ، آفرین بر نظر پاک

خطا پوشان باد ...

مصرعی که در این لوح به آن استشهاد شده از حافظ است و غزل

ذیل حاوی آن می‌باشد :

## ص ٣٠
مأخذ اشعار فارسی آفرین بر نظر ...

صوفی ارباده باندازه خورد نوشش باد ور نه اندیشهٴ‌این کار فراموشش باد

آنکه یک جرعه می از دست تواند دادن دست با شاهد مقصود در آغوشش باد

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد

شاه ترکان سخن مدّعیان می‌شنود شرمی از مظلمهٴ خون سیاووشش باد

گرچه از کبر سخن با من درویش نگفت جان فدای شکرین پستهٴ خاموشش باد

چشمم از آینهد‌اران خطّ و خالش گشت لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد

نرگس مست نوازش کن مردم دارش خون عاشق بقدح گر بخورد نوشش باد

بغلامی تو مشهور جهان شد حافظ حلقهٴ بندگی زلف تو در گوشش باد

دیوان حافظ ، ص ٧٢

ص ٣١

آمدیم ای شاه اینجا ما قُنُق

ای تو مهماندار سگان اُفُق

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد اسداللّه قمی می‌فرمایند :

هواللّه ای سرگشته دشت و صحراء محبت‌اللّه اگرچه تبریز

تب خیز بود و اردبیل از بادهٴ بلایا و محن جامی لبریز آذربایجان

زنجیر و زندان بود و قزوین و زنجان اسیری در دست عوانان

سیه‌جان الحمدللّه چون به طهران رسیدند از ظلم و عدوان رهیدید

و در دارالامان منزل و مأوی گزیدید در پناه شخص خطیری

مسکن نمودید و در مهمانخ‌انه امیری وطن کردید که ملجاء فقرا

است و پناه ضعفا حصن حصین خائفانست و کهف متین مضطربان

فریادرس مظلومان الست و حامی مطلق ستمدیدگان از نسائم گلشن

عرفان مشامی معطر دارد و از مشاهدهٴ آیات باهرات جلیل اکبر

بصری منوّر در ساخت نیّر أعظم حقیقت ذکرش مذکور بود و به

عدالت و انصاف و مروت موصوف ، آمدیم ای شاه اینجا ما فُتُق - ای

تو مهماندار سکَان اُفُق . از خلق و خوی و احوال دلجوی و گشایش

روی آن حضرت تلافی چوب و چماق و ضرب و شتم و جرح اهل

نفاق شد ...

مکاتیب ، ج ٣ ، ص ٢٢٣ -٢٢٤

بیتی که نقل فرموده‌اند از مولوی است و در دفتر پنجم مثنوی

چنین آمده است :

## ماءخذ اشعار فارسی آمدیم ای شاه ....

کافران مهمانِ‌پیغمبر شدند وقتِ شام ایشان به مسجد آمدند

کآمدیم ای شاه ما اینجا قُنُق ای تو مهماندارِ سُکّان اُفُق

بی نوائیم و رسیده ما ز دوُر هین بیَفْشان بر سرِ ما فضل نور ...

مثنوی ، دفتر پنجم ، بیت ٦٤ - ٦٦

کلمهٴ (( قُنُق )) در بیت منقول به زبان تُرکی به معنی (( مهمان ))است .

برای ملاحظه شرح مصائب و آلام وارده بر آقا سیّد اسداللّه قمی در

آذربایجان و مهمان‌نوازی ((شخص خطیر )) در طهران ن ک به کتاب آقای

عزیزاللّه سلیمانی موسوم به مصابیح هدایت ، ج ٦ ، ص ٤٢٩ - ٤٨٩ .

مراد از (( شخص خطیر )) در لوح مبارکی که فوقاً نقل شد میرزا

علی اصغرخان امین‌السلطان است که به سال ١٢٨٠ ه ق (١٨٦٣ م ) متولّد

شد و در سنهٴ ١٣٢٥ ه ق (١٩٠٧ م ) هنگامی که از مجلس شورای ملّی

خارج می‌شد بدست یکی از مجاهدین به قتل رسید . امین‌السلطان از

سنه ١٣٠٣ ه ق (١٨٨٥ م ) تا ١٣١٣ ه ق (١٨٩٥ م ) صدراعظم ناصرالدین

شاه و از سال ١٣١٦ ه ق (١٨٩٨ م ) تا سال ١٣٢١ ه ق (١٩٠٣ م )

صدراعظم مظفرالدین شاه بود . حضرت عبدالبهاء اگرچه در این لوح

صریحاً به نام او تصریح نفرموده‌اند امّا صفات و کلمات امین‌السلطان را

ستوده‌اند .

محمّد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب صدرالتواریخ در شرح

حال میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان به کمالات او چنین شهادت داده

است :

...از پاکی فطرتش ، از علّو همتش ، از نظر بلندش ، از دل

مهربانش ، از شرح صدرش ، از قدر رفیعش ،از دست جوادش ، از

طبع رادش ، از اغماضش ، از کفایتش ، از ادب و منش آدمیتش ، از

## ص ٣٣
مأخذ اشعار فارسی آمدیم ای شاه ...

منهل و مشرب عذب تمشیتش ، از حُسن معاشرتش ، از لطف

محاورتش ، از سعهٴ اطلاع و تبحرّش ، از اضائت رأی و تدّبرش ، از

ضمیر منیرش ، از روان خبیرش ، از محامد ذاتش از محاسن

صفاتش ، مختصر از آن همه نیکی‌ها ، و کرم‌ها و بذل دینارها و

درم‌ها چه گوئیم که شایسته آید و صاحب نظران را پسندیده

نماید ...

صدرالتواریخ ، ص ٢٩٩

ص ٣٤

آنچه در خمخانه داری نشکند صفای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

حضرت بهاءاللّه در لوح مبارکی که تمام آن ذیلاًنقل می‌گردد به

ابیات مختلفه از جمله بیت فوق‌الذکر استشهاد فرموده‌اند . متن این لوح

نفیس چنین است :

هواللّه تعالی شأنه العزیز عرض می‌شود رقیمهٴ کریمهٴ عالی که

مشعر بر صحتّ وجود مبارک بود مثل بشیر مصری مبشّر شد و به

کنعان معنوی که در مدینهٴ دل است واصل آمد رائحه وفا از این قمیص

استشمام گشت فرح بخشید و راحت افزود عوالم حُزن درپیچید و

بساط سرور مبسوط نمود محبّت عَلَم برافروخت و مِحنت

سربینداخت ولکن از اختصار مراسله گله رفته بود بلی دوستان

بوستان حقیقی که در گلستان معنوی از صهبای الهی مدهوشند و از

نغمهٴ روحانی در خروش از هستی خود بی‌هوشند و از خمر رحمت

درجوش به کم قانع نیستند و از بسیار به خمار نیایند دفاتر امکان

نزدشان حکم حرفی دارد و دریای بیان پیششان حکم کأسی زیرا

که از امکان عزلت گرفته‌اند و بلامکان خلوت گزیده‌اند خمار عشق

را خم کفاف ندهد و حرارت شوق را یم نیفسرد این دو بیت در این

مقام گفته شد ،

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساغر همی بحری بیار

تا که این مستور شیدائی درآید در خروش تا کهِ‌این مخمور ربانّی برآید زین خمار

ماهی از آب سیر نشود و عاشق از معشوق کفایت نپذیرد حبیب

اگر هزار سال به جمال محبوب فائز شود به ساعتی پندارد و اگر

## ص ٣٥
مأخذ اشعار فارسی آنچه در خمخانه ...

عمرها بادهٴزل‌ال از شهد وصال نوشد به دمی انگارد فرحشان از

نثار دل و جان است و غمشان اشتغال به این و آن ، مولوی می گوید،

عاشقان جام فرح آنگه کشند که بدست خویش خوبانشان کُشند

باری این مرتبه که این نامه چون دفتر عاصیان تیره و چون روان

مجرمان تار شده و از هر جُرمی دلالتی دارد و از هر جرمی علامتی

از غایت تطویل و مسلسل نویسی گویا تسلسل حکم دور یافته و در

اوّل قدم مانده می‌ترسم باز کفایت نفرمائید و شکایت آغاز نمائید

با اینکه خود سرکار شاهدید که ابواب مجالست مسدود نمودهام و

سبیل مراسله مقطوع و به آن سرکار بر خلاف جمیع معمول شد و

دیگر انکه چه می‌توان گفت این ناس ناسپاس را می‌شناسید که چه

مقدار حسد در دل دارند و چه مایه کینه در صدر پنهان نموده‌اند

جز به کام نَفس نِفِسی برنیارند و جز به هوای الهی نجویند چنانچه

می‌فرماید اقرأیت من اتّخذ الههُ هواه ، با همه این مراتب که نزد آن

جناب مکشوف و مشهود است و از غیر آن سرکار مستور چگونه

می‌تواند عندلیب الهی برشاخساری معنوی نکته سراید و هُدهُد

سبا از مدینهٴ بقا ذکر نماید خموشیدن بهتر از خروشیدن ، عارفان

جمال بدین مقام گوهر بیان سفته اند دو چیز از همه چیز خوشتر

و دلکش‌تراست یکی دل سخن پذیر و دیگر سخن دلپذیر حال

کدام دل از این طائفه جویم و از کدام گِل رائحهٴ این گُل بویم

ختماللّه علی فلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة. معلوم

است که نغمهٴ معنوی را جز گوش حقیقی نشنود و طلعت جانان را

جز چشم جان نبیند ولهم اعین لایبصرون بها ولهم آذان لایسعون

بهاء بااینکه حقّ بنفسه از باطل ممتاز است به مثل شمس از ظّل

معدومی چند دعوی وجود نموده‌اند و عَلَم ظلم برافراخته‌اند بااینکه

حرفی از بحر عِلم ننوشیده و نمی از یم حکمت بالغه نچشیده‌اند و

با این خلوت گزینان مصر توحید نسبت مید‌هند انچه را که خود به

## ص ٣٦
مأخذ اشعار فارسی انچه در خمخانه ...

آن لایق و سزاوارند ، الحاسد مغتاظ علی من لاذنب له . ولکن به

عنایت ربانّی دست ایشان کوتاه است و نخل قدرت صمدانی به

غایت بلند.ابی اللّه الّا ان یتمّ نوره ولو کره المشرکون ،مثنوی در

این مقام خوب می‌گوید ،

ای ضیاءالحق حسام الدینّ و دل ای دل و جان از قدوم تو خجل

قصد آن دارند این گلپارها کز حسد پوشند خورشید ترا

باری چه عرض کنم که نوای بلبل از زاغ معلوم است و نالهٴ ورقآءاز

نعرهٴ‌کلاغ واضح و آشکار بااینکه جز خموشی شعاری ندارم و جز

مستوری آثاری نخواهم این همه گفتگوهای بی‌معنی به میان آمد وا

حسرت اگر این طیر عراقی از نغمه‌های حجازی سخن راند و

شاهباز الهی به شهنازهای قدس معنوی مجلس بیاراید و از نوای

طیور بقامخموران شیدا را به شعور آرد آنوقت معلوم می‌شود که این

گمگشتگان چه قدر از مراتب بلند عرفان دور مانده‌اند گویا از

بحر ایقان هیچ نصیب ندارند و به سرَمنزل لقا که مقصود آفرینش

است نرسیده‌اند ، ای بی‌نصیب گوشها و بی‌بهره دلهاان شاءاللّه به

عنایت الهی و شرافت محمّدی در شاطی بحر توحید مجتمع شویم و

از شراب تجرید مرزوق گردیم تا دل از همه بگسلیم و به دوست

دربندیم .

حدیقه عرفان ،ص ٨٢-٨٥

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند :

هوابهی ای مخمور خمر محبّت‌اللّه قومی از باده خلارّی پُر

نشئه و سرورند لکن در بامداد در خمار و فتورند حزبی از خمر

غرور مخمورند عاقبت مضرور و محرومند جمعی از صهبای

محّب‌ت اللّه در شور و نشورند و از بادهٴ‌معرفت‌اللّه در سرور و حبور

## ص ٣٧
مأخذ اشعار فارسی آنچه در خمخانه ...

این نشئه نشوهٴ باقیه است و این سرور و شادمانی از ورود در

حدائق الهیّه پس اگر سرور باید از آب کثیف نشاید و اگر سکر و

نشئه مطلوب از خمر الهی و باده رحمانی مطلوب و مقبول ، انچه

در خمخانه نشکند صفرای عشق - زان شراب معنوی ساقی

همی بحری بیار . جمیع نفوس را وصیّت نمائید که باوجود آنکه

جام باقی و خمر الهی میسّر هیچ فطرت پاکی به این آب فانی منتن

میل می‌نماید ، لاواللّه ! عبدالبهاء عباس

مجموعه مکاتیب ، شماره ١٣،ص ٨-٩

و نیز در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند :

هوالبهی ای مخمور بادهٴ یوم عهد گر بستهٴ عهد و پیمانی پیمانهٴ

محبت اللّه به دست گیر و صهبای خمخانهٴ الست را بنوش و بنوشان .

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

تا که این مستورشیدائی درئی درآید درخروش تاکه‌این مخمور ربّانی برآیدزینخ‌مار

آن مست بادهٴخ‌مخانه ابهی حضرت مرتضی را ملاحضه نما روحی

لدمه الاطهر فدا چنان پُر نشئه و مخمور بودلا که جسم مبارکش نیز

متابعت روح نمود در سبیل الهی از دهن توپ به اوج اعلی شتافت

روحی لجسمه فداء، این است شأن عاشقان جمال کبریاء، این است

عزّت قدیمهٴو‌الهان روی جمال ابهی . ربّ و رجائی و منتهی املی

انلنی کأس التی سقیته بایادی رحمتک و ارزقنی من المائدة التی

اطعمته من خوان عنایتک انک انت الکریم الفضال الرحیم و بعبادتک

المخلصین ذا فضل عظیم ...

مجموعه آثار مبارکه ، شماره ٨٤، ص ٣٠٠-٣٠١

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد نصراللّه باقراوف در

بادکوبه می‌فرمایند:

ای ثابت بر میثاق خبر وصول به محل مألوف واصل و در ظل ربّ

## ص ٣٨
مأخذ اشعار فارسی آنچه در خمخانه ...

حنون محفوظ و مصون باشید آنجناب حامل اوراق کثیره شدند که
اگر نشر گردد منشور آفاق شود و با وجود این صفرای شما
نشکست . آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق - زان شراب
معنوی ساغی همی بحری بیار ...
 مکاتیب ، ج ٥، ص ١٤٥

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند :

... از مسکرات و دخان رهائی بخش و از افیون مورث جنون نجات

و رهائی ده و به نفحات قدس مأنوس کن تا نشأه از بادهٴ‌محبت‌اللّه

یابند و فرح و سرور از انجذابات به ملکوت ابهی جویند چنانچه

فرمودی آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق - زان شراب

معنوی ساقی همی بحری بیار . ای یاران الهی ترک دخان و خمر

وافیون به تجربه رسیده که چگونه سبب صحت و قوّت و وسعت

ادراک و شدّت ذکاء و قوّت اجسام است .

مکاتیب ، ج ١، ص ٣٢٩-٣٣٠

ابیاتی که در چند اثر نقل و به آن استشهاد فرمودهاند از قصیده

(( ساقی از غیب بقا )) است که از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته و در کتاب

مائده آسمانی ، جلد چهارم (ص ٢٠٩-٢١١) به طبع رسیده است . چند

بیت صدر این قصیده به شرح زیر است :

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

تاکه این مصدور شیدائی درآید در خروش تا که این مخمور ربّانی برآید زین خمار

نار عشقی برفروز و جمله هستی‌ها بسوز پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار

تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار

پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظل فقر تاببینی ملک باقی را کنون از هر کنار

گر خیال جان همی هست‌ت بدل این جا میا گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

## ص ٣٩
مأخذ اشعار فارسی آنچه در خمخانه ...

رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب گر نباشی مرد این ره دورشو زحمت میار...

مائده آسمانی ،ج ٤،ص ٢٠٩-٢١٠

مراد از ((حضرت مرتضی )) که ذکر جمیل او در لوح مبارک حضرت

عبدالبهاء گذشت ، جناب آقا مرتضی شهید سروستانی است که برای

ملاحظه شرح حالش می‌توان به کواکب الدریه ، ج ١، ص ٤٨٧ و مقاله

آقای پرویز دادرسان در مجله ترانه امید ، سال ٢٩ ، شماره اوّل

(١٣٣ ب ) ، ص ٢١-٢٤ رجوع نمود.

امّا درباره اشارات ادبی مندرج در لوحِ جمال قدم که در صدر

مطلب نقل گردید ، به مقاله حقیر که در مجلّه عندلیب (شماره ٥٠ ،

بهار ١٩٩٤ م ، ص ٢٠-٢٦) به طبع رسیده مراجعه فرمائید .

ص ٤٠

آنچه در دل دارد از مکر و رموز

پیش حقّ پیدا و رسوا همچو روز

حضرت بهاءالّه در لوح شکرشکن می‌فرمایند :

...یکی از معتکفین آن ارض که مشغول به زخرف دنیا است و از
جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهرهاش نه و در
لحظه‌ای این بنده را ندیده و در جمعی مجتمع نشده و ساعتی
موُانست نجسته قلم ظلم برداشته و به خون مظلومان رقم کشیده ،
فطوعاًلقاض أتی فی حکمه عجبا افتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم .
بعضی حرفهای بی‌معنی هم به جمعی گفته و در همین روزها هم به
شخص معروف بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده و آن
شخص این دو روزه به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت ،
آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حقّ پیدا و رسوا همچو روز .
همه این مطلب معلوم و واضح است و بنای آن هم مکشوف و
محقق . از این بنده اگر کتمان کنند از حضور حقّ ((لا یعزب عن
علمه من شی ء)) چگونه مصدور ماند؟...
 دریای دانش ، ص ١٤٨-١٤٩

بیت منقول ناظر به بیت مولوی است که در حکایت ((رد کردن

معشوقه عذر عاشق را و تلبیس او را در روی او مالیدن ))چنین آورده

است:

در جوابش بر گشاد آن یار لب کز سوی ما روزْسوی تُست شب

حیلهای تیره اندر داوری پیشِ بینایان چرا می‌آوری

هرچ در دل داری از مکر و رُموز پیشِ ما رُسواست و پیدا همچو روز

## ص ٤١
مأخذ اشعار فارسی آنچه در دل ...

گر بپوشیمش ز بَنُده پَرُوَری تو چرا بیروُئ‌ی از حد می بری

مثنوی ، دفتر چهارم ، بیت ٣٢٠-٣٢٣

در بیانی که در لوح شکرشکن نقل گردید مقصود از یکی از

معتکفین که بعضی حرفهای بی‌معنی گفته به ظن قوی شیخ غبدالحسین

طهرانی معروف به شیخ العراقین ، و مقصود از آن شخصی که با دفتری

حکایت و کتابی روایت به طهران رفته میرزا بزرگ خان قزوینی کارپرداز

سفارت ایران در بغداد است .

شیخ عبدالحسین طهرانی به سال ١٢٧٤ ه ق (١٨٥٧م) از ایران به

بغداد اعزام شد تا برای حفظ ،تعمیر و توسعه مشاهد مشرفه شیعه در

عراق اقدام نماید . شیخ عبدالحسین پس از انجام این امور در کاظمین

مریض شد و در ٢٢رمضان سنه ١٢٨٦ ه ق (١٨٦٩ م )از این عالم

درگذشت و قبرش در کربلا است . امّا میرزا بزرگ خان قزوینی در سال

١٢٧٦ ه ق (١٨٥٩م )کارپرداز سفارت ایران در بغداد شد و با مساعدت

شیخ عبدالحسین طهرانی به مخالفت با حضرت بهاءاللّه قیام نمود و با

نشر اکاذیب و مفتریات و ارسال مکاتیب و لوایح به ایران برای دفع و

اضمحلال جمال قدم مجدّانه اقدام نمود. شرح اقدامات این دونفر در

آثار بهائی مفصلاً انعکاس یافته است ، از جمله ن ک به رحیق مختوم ،

ج ١، ص ٥٣١-٥٣٢ و ج ٢ ، ص ٢٣-٢٩. جناب ابوالفضائل نیز در رساله

اسکندریه به تفصیل به شرح شرارتهای این دو پرداخته‌اند . ن ک به

ککتاب رسائل و رقائم ، ص ٦٥-٧٥.

برای ملاحظه شرحی درباره بیت ((فطوعاً لقاض اتی ...)) ن ک به

مأخذ اشعار ، ج ١ ، ص ٤٩-٥٠ .

ص ٤٢

آنچه مردم میکند بوزینه هم

 آن کند کز مردم بیند دم به دم

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا آقای قائم مقامی می‌فرمایند :

ای ثابت بر پیمان لوح مسطور رق منشور بود، اشارات بشارات بود

و تلویح عین تصریح ...مسئله رقابت در نیمه شعبان مرقوم نموده

بودید ملّا می‌گوید ،

آنچه مردم می‌کند بوزینه هم آن کند کز مرد بیند دم به دم .

ورنه این زاغان دغل افروختند بانگِ بازارانِ سپید اموختند .

بانک هدهد گر بیاموزد قطا راز هدهد کو و پیغام سبا ...

ابیاتی که نقل فرمودهاند از مولوی است که در دفتر اوّل مثنوی

چنین می فرماید:

کافران اندر مری بوزینه طبع آفتی آمد درون سینه طبع

هرچه مردم می‌کند بوزینه هم آن کند کز مردم بیند دَم به دِم

مثنوی ، دفتر اوّل ،بیت ٢٨١-٢٨٢

ابیات ((ورنه این زاغان ...)) و ((بانگ هدهد...)) نیز در دفتر چهارم

مثنوی (بیت ١٧٠٠-١٧٠١) مندرج است . و نیز ن ک به ذیل این ابیات .

مسئله ((رقابت در نیمه شعبان )) اشاره به رقابت گروه‌های مختلف

مردم شیعه در برگزار کردن مراسم جشن تولّد قائم موهوم در نیمه شعبان

است .

ص ٤٣

آنچه میخو‌اهد دل تنگت بگو

حضرت بهاءاللّه در لوحی که مصدّر به عبارت : ((نقطه حمد و

جوهر حمد )) می‌باشد به این مصرع استشهاد فرموده‌اند . چون این اثر

منیع مبارک حاوی مطالب بلند عرفانی و مملو از ابیات شعرای عرب و

عجم است به نقل کامل آن در این مقام می‌پردازد و مآخذ و منبع هریک

از ابیات را در جای خود معیّن می‌سازد . این لوح در اوائل دوره بغداد

در جواب سوُال ملا حامد از مسئله توحید عزّصدور یافته و چنانچه

خوانندگان گرامی ملاحظه خواهند فرمود در ضمن این اثر بسیار نفیس

جمال اقدس ابهی به آیات و احادیث و اقوال عدیده نیز استشهاد

فرموده‌اند . شرح و بسط مطالب این لوح و ارائه مأخذ جمیع منقولات و

اشارات مندرج در آن ورای گنجایش این اوراق بوده و مطالعات مستقل

دیگری را ایجاب می‌نماید . جمال قدم در این اثر مستطاب چنین

می‌فرمایند:

نقطه و جوهر حمد مخصوص ساحت قرب حضرت

محبوبی است که برافراخت سموات وجود را به قدرت کاملهٴخود و

مزیّن فرمود او را به کواکب مشهوده به سلطان ازلیّت خود تا کلّ

شیء‌از ملکوت معلومات و جبروت مقدورات در مقام خود به نفس

خود شهادت دهند به آنچه ملیک وجود بنفسه لنفسه شهادت داده

است قبل کلّ شیء بانه لا اله الا هو هو المهیمن المحبوب و نشناخته

او را هیچ شیء حقّ شناختن او و وصف ننموده او را احدی حقّ

وصف او زیرا که کلّ آنچه مشهود گشته نیست مگر به حرفی از

کلمهٴ امر او که فراگرفته هویّات امکان را و جمیع آنچه معلوم آمده

## ص ٤٤
مأخذ اشعار فارسی آنچه می خواهد دل ...

نیست مگر از نقطه قدرت او که احاطه نمود جوهریّات اکوان را

پس آنچه مخلوق گشته به نغمهٴ‌از نغمات او چگونه تواند متصاعد

شود بسوی سموات ازلیّت او یا متعارج شود الی بهاءآت احدیّت

او ،منزّه است ذات مقدّس او از هر جوهر مجردّی و متعالی است

طلعت منّزه او از نعمت و ثنائی و بعد به اقتضای استوای سلطان

عدل بر عرش رحمت و مکرمت خود خلق فرمود نقطه وجود و

طلعت محمود را به صرف ابداع و مجرّد اختراع که معبّر شده به

تعبیرات مختلفه که طلعت ازلیّه و قصبهٴ لاهوتیّه و نقطه اولیّه و رنّه

ورقائیه و کلمهٴ‌تامّه شهودیّه و هویّه عمائیّه کمونیّه و وجههٴ‌احمدیّه و

محمدیّه ذکر می‌نماید ،

هرکس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزل خوانی مطرب به ترانه

و همین است آیهٴ‌لیس کمثله ششٴ که کلّ اقرار بر عجز نموده‌اند

نزد ظهور معرفت او و اظهار فخر کرده‌اند به شیء‌از عنایت او و

بعد نفس اشیاء را به او خلق فرمود و این همان نفس است که

می‌فرماید من عرفها فقد عرف ربّه و من شهدها فقد وصل الی

مولاء قسم به سلطان وجود و ملیک شهود که تا ممکن از شییء‌از

مراتب نفس خود محبوبست در نار است و کدام نار است اعظم از

این نار و کدام بعد است ابعد از این بُعد ، تو بر یار و ندانی عشق

باخت ، نعم ما قال الشّاعر،

ترکت هوی لیلی و سعدی بمنزل ونلت الی المحبوب اوّل منزل

و همین نفس همان فطرت اصلیّه الهیّه و کلیّه ربّانیّه است که کلّ به

او مخلوقند ولیکن از او محتجب و کلّ به او مقبلند ولکن از او معرض ،

یارب به که بتوان گفت این نکته در عالم رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجائی

هوالذّی تطلبونه و لاتجدونه و تشهدونه و لاتعرفونه اینست مقصود

از افرینش چنانچه می‌فرمایند ، اقم للدّین حنیفا فطرة‌اللّه التّی فطر

الّاس علیها لاتبدیل لخلق الّه ذلک الدیّن القیّم والاحضرت او

## ص ٤٥
مأخذ اشعار فارسی آنچه می خواهددل ...

به هیچ ذکری موصوف نگردد و به هیچ وصفی موصوف نیاید ، اینکه

در اخبار و آثار ذکر شده مکنسه‌ای است برای عباد و کلمه‌ای

است برای انام و الّا ما قدروا اللّه حقّ قدره و الارض جمیعاً قبضته

یوم القیة والسموات مطویّات سبحانه و تعالی عمّا یشر کون .

و همچنین می‌فرماید در حدیث کلّ ما میّزتموه باوهامکم فی ادقّ

معانیکم مخلوق مثلکم مردود الیکم . پس نیست از برای او دلیلی

جز ذات مقدّس او و نه بسوی او سبیلی جز هویّت منزّه او لم یزل

بذات خود دلیل بوده و لایزال به نفس خود معروف گشته چنانچه

نقطه سنا و طلعت بهاء روحی و روح من فی الامر و الخلق

فداه می‌فرماید در دعائی که به علّی مرتضی تعلیم فرموده یا من دلّ

علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسة مخلوقاته و جلّ عن ملائمة

کیفیاته و لولا انت لم ادر ما انت .

آنچه نی می‌گوید اندر این رباب گر بگویم من جهان گردد خراب

با لب دمساز خود گر جفتمی همچو نی من گفتنیها گفتمی

اینست کحل بصر مشتاقان و نور مردمک محبوبان اگر ذرّهٴ‌از این

اجزا که از زلال چشمه عنایت اخذ شده و با مهره محبّت در هاون

مودّت سحق و صلایه گشته بر چشم امکان رسد رنّت و غنّت و

نادت و قالت ما هذا الا کحل عجاب آنچه میخو‌اهیم بیش از این

زحمت ندهم و عروس مطلب را در حجاب کلمات ستر نمایم و

محفوظ دارم لیکن او ساکن نگردد، سر برارد چون علم کاینک منم ،

و می‌گوید بگو که محلّ گفتن است نه وقت لب فروبستن ، که مستمع

از اهل حال است نه مرد قال ، انچه میخو‌اهد دل تنگت بگو ،

فاش می‌گو و برهنه گو که من می نخسبم باصنم در پیرهن

لهذا عرض می‌شود که در مراتب وحدت و سلطان نزهت نه فصل

می‌ماند و نه وصل و نه فرعی تا رجوع به اصل شود یک نغمه از

## ص ٤٦
مأخذ اشعار فارسی آنچه میخو‌اهد دل ...

نغمات حمامهٴ‌ازلی و یک رنّه از رنّات دیک صمدی ذکر می‌نمایم تا

نصیبی از عمر بری و قدر این نعمت ذکر داری اینست فقره آن

فسبحانکم الّهم یا الهی کلّ العباد ینزّهونک عن غیرک و کلّ الانام

یقدّسونک عمّا سواک ولکن انّی مع عجزی و فقری ما وجدت غیرک

حتّی انزّهک عنه و ما شهدت سواک حتّی اقدسّک به فو عزّتک کلّما

طلبک دونک ما وجدتة شیئا و کلّما اردت غیرک ما شهدته ابدا . و؟

در جای دیگر می‌فرماید ایکون لغیرک من الظّهور ما لیس لک حتّی

یکون هو المظهر لک عمیت لاتراک و متی غبت حتّی تحتاج

الی دلیل یدّل علیک ،

من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست

با تو بی لب این زمان من نوبنو رازهای کهنه می‌گویم شنو

گوش بی‌گوشی در ایندم بر گشا بهر راز یفعل اللّه ما یشاء

سه مقام از این مطلب ظاهر است یکی فصل دیگر وصل و ثالث

رجوع و این از مراتب توحید دور است و بغایت بعید اگرچه این

ذکر از آن حضرت از بابت حسنات الابرار سیّئات المقرّبین است

ولیکن متغمّسین در لجّه احدیّت غیر او را نیابد تا ذکر نمایند و

دون ان را موجود ندانند تا به وصف درآرند اینست که می‌فرمایند

ربّ ادخلنی فی لجّة بحر احدّیتک این مقام را کرانی نیست و این

بیان را کناری نه کجا این ذره معدومه و نقطهٴ مفقوده که در هیچ

جمع اسمی ندارد و در هیچ حلقه ذکریش نه ، تواند از عهده برآید و

یا اظهار مطلب نماید . این رتبه‌ای است که اوّلیّت او عین آخریّت

است و ظاهریت او نفس باطنیّت و کلّ الفاظ در این مقام لفظ

واحدند و کلّ مختلفات اسم واحد و لا یعلم احد کیف ذلک الا من

اشهده الّله خلق نفیسه .

سایه هائی که بود جویای نور نیست گردد چون کند نورش ظهور

اندر این محضر خردها شدز دست چون قلم اینجا رسید وشد شکست

## ص ٤٧
مأخذ اشعار فارسی آنچه می خواهد دل ...

پس همان به که از او لطف نمائیم که نصیبی از این رنّه عنایت

فرماید و قسمتی از این شربت مرحمت نماید تا از همه منقطع شویم

و در وجود را از غیر او دربندیم و به سلطان عزّت متمکّن شویم و

از ثمرات شجرهٴ‌مکرمت قسمت خوریم و از زلال عیون رأفت بنوشیم

چنانچه می‌فرماید الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار

قلوبنا بضیآءنظرها الیک حتّی تحرق ابصار القلوب حجب النّور و

تصل الی معدن العظمة و السّرور و تصیر ارواحنا معلّقة بعزّبهآء

قدسک . پستوسّل به او از همه مقامات اولی‌تر و ذکر حبّ او از

جمیع اذکار محبوب‌تر . ان یا طلعة العلم و وجهة الحلم ،

گوش کن که اکنون عاشق میر‌سد بسته عشق او را به حبل من مسد

اینست نداء عاشق سرور که در اجمه زبور ندا نموده عرض می‌نمایم

که توسلّ عباد مکرمون معلوم گردد که به چه قسم تمسّک جسته‌اند

و نار حبّ مشتعل فرموده‌اند لعلّ یجذبک نفحات القدس و یصلک الی

مقام الانس ولکن به طرف مقصود ملاحظه فرمائید نه به نظرهٴ

منسوخ زیرا که می‌فرماید و ما امرنا الاّواحدة در دعای کمیل ابن

زیاد نخعی ذکر می‌فر‌ماید که فقرهٴ ان اینست حتّی یکون اعمالی و

اورادی کلّها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا . فو عزّته یا

نقطة الحمد لو تجد لذّة ذالک المقام لن تغفل عنه ولو یقطعک اربا اربا

اینست فقرات آن که به عربی ترجمه شده فنعم یا الهی ما استونّ

ببغاء الداود فی حدیقة الزّبور من تغنّیات ورقاء الانجذاب عند زیارة

طلعتک فیا طوبی بما توقّدت نار احیّتک فی کینونیّة ازلیّتک الهی

الهی لا تبعد عنّی لانّ الشّدائد بکلّها احاطتنی الهی الهی لا تدعنی

بنفسی لانّ‌المکاره با سرها اخذتنی و من زلال ثدی عنایتک فاشربنی

لانّ الاعطاش باتمّها احترقنی و فی ظلّ جناحی رحمتک فاظللنی

لانّ الافتقار باعظمها مسّتنی و من اثمار شجرة‌ازلیّتک فاطعمنی لانّ

الضّعف باکمله قّربتنی و فی ابحُر الغفریّة تلقآءتهیّج حوت الجلال

## ص ٤٨
مآخذ اشعار فارسی آنچه میخو‌اهد دل ...

فاغمسنی لانّ الخطایا باطودها اماتتنی ،

ای ایاز از درد تو گشتم چه مو ماندام از غصه تو قصهٴ‌من بگو

بس فسانه عشق تو خواندم بجان تو مرا کافسانه گشتستم بخوان

خود تو میخو‌انی نه من ای مقتدی من که تور و تو موسی این صدا

بمصداق الجمال للجمیل انچه ذکر بدیع است از ان حضرتست انّ

ذکر الخیر انت اوّله و آخره واصله و معدنه زیرا که جز تو مشهود

نیست و غیر شما مذکور نه . حکایت کنند از عارف نوری که روزی

در کنار گوری به کمال جدّ تفحصّ می‌نمود و تجسسّ می‌فرمود

پرسیدند که چه می‌کنی فرمود که غیر آنچه مردم می‌کنند سائل را

حیرت افزود و مجدّد مبالغه نمود بعد فرمود که ای برادر مردم خدا

را جویند و نیابند و من غیر او را آنچه خواهم نیابم ،

این نفس جان دامنم برتافته بوی پیراهان یوسف یافته

حینئذ لمّا انصعق قلمی ترکته و اقول سبحانک انّی اکون من التّآئبین

و من المستغفرین و الخمدللّه ربّ العالمین .

حدیقه عرفان ، ص ١١٠-١١٧

و حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا غلامعلی صهر حضرت بهلول

قائم مقامی در سلطان آباد میز فرمایند :

هواللّه ای نورسیدهٴ‌باغ الهی الحمداللّه که پرده دریدی و پرتو

روی دلبر مهربان بدیدی و گلبانگ بلبل معانی شنیدی و از شهد

محبت اللّه چشیدی و به کعبه مقصود رسیدی به شکرانهٴ این نعماء

زبان بگشا و ندای سبحان ربی الابهی بلند کن ، از ضوضاءو

غوغاء اعداء شعله بیشتر زن و قدم پیشتر نه از این عربدهٴ‌فتنه

جویان نفحهٴ رحمن منتشرتر گردد و معجزهٴ آن نرگس فتّان روشن‌تر

شود جهان شب تار بود پُر انوار گشت و صحرای طور بود جلوهٴ‌نور

شد، آنچه میخو‌اهد دل تنگت بگو شرحش آسانست و شنیدن و

## مأخذ اشعار فارسی آنچه میخو‌اهد دل ...

 خواندنش سبب روح و ریحان ورقهٴ منجذبه امة‌اللّه حرم محترمه
 فاطمه سلطان را تحیّت پُر عاطفت عبدالبهاء برسان و بگو ای
 امة‌اللّه محبت اللّه اکلیل جلیلست قدر این تاج وهاج را بدان
 و علیک التحیّة والثنلء.ع ع

مصرع (( آنچه میخو‌اهد دل تنگت بگو )) به صورت ((هرچه میخو‌اهد

دل تنگت بگو )) در قصّه موسی و شبان در دفتر دوّم مثنوی آمده است:

عاقبت دریافت او را بدید گفت مژده دِه که دستوری رسید

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه میخو‌اهد دلِ تنگت بگو

کفرِ تو دینست و دینت نورِجان ایمنی وز تو جهانی در امان

 مثنوی ، دفتر دوّم ، بیت ١٧٨٣-١٧٨٥

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شریعتمدار نیز مصرع مزبور را به

صورت ((هرچه می خواهد دل تنگت بگو )) نقل فرموده‌اند ، ن ک به مأخذ

اسعار ، ج ، ص ١١٥.

ص ٥٠

آنچه نی می گوید اندر این رباب

گر بگویم من جهان گردد خراب

حضرت بهاءاللّه در لوح مصدّر ((نقطه حمد و جوهر

حمد ...)) که تمام آن در ذیل ((آنچه‌می خواهد دل تنگت بگو )) نقل شده

به دو بیت ذیل استشهاد فرمودهاند:

...آنچه نی می‌گوید اندر این رباب گر بگویم من جهان گردد خراب

با لب دمساز خود گر جفتمی هم چون نی من گفتنی ها گفتمی ...

بیت ((آنچه نی می‌گوید ...)) در مثنوی طبع نیکلسون نیامده امّا

مطابق مندرجات کشف الابیات مثنوی موسوم به از دریا به دریا (ج ٢،

ص ١٤٥ ، ذیل ((جهان گردد خراب ))که به همّت استاد محمد تقی

جعفری تهیّه و طبع شده مذبور در دفتر اوّل مثنوی طبع رمضانی

(ص ٢ ، سطر ١٨) و نیز در مثنوی طبع جعفری (ج ١، ص ٤، سطر ٩)

مندرج گردیده است . امّا بیت دوّم در دفتر اوّل مثنوی به صورت زیر

آمده است :

با لب دمساز خود گر جفتمی همچو نی من گفتنیها گفتمی

مثنوی ، دفتر اوّل ،بیت ٢٧

ص ٥١

آن خطاباتی که گفت آندم نبی

گر زند بر شب برآید از شبی

حضرت بهاءاللّه در لوح معروف به لوح سلطان استنطاق می‌فرمایند :

...باری عجب روزی و عجایب وقتی بوده در بعضی از ناس شمس

کلمة‌اللّه اشراق نموده اظهار محّبت نمودند فی‌الحقیقته این عبد از

ذکر بیانات رحمانی عاجز است . صاحب مثنوی ذکری نموده

مناسب این مقام است :

آن خطاباتی که گفت آندم نبی گر زند بر شب برآید از شبی

روز روشن گردد آن شب چون مصاح من ندانم گفت باز آن اصطلاح

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل می چه گوید با ریاحین بی دغل (کذا)

هم تو مید‌انی که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین با نهال ...

 مائده آسمانی ، ج ٤، ص ٢٤٣-٢٤٤

و نیز حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضای میرزا آقاجان خادم اللّه به

اعزاز ((اس - محبوبی حضرت حاجی آقا محمد )) عزّ صدور یافته و به

تاریخ ربیع الاول سنه ١٣٠٣ ه ق مورخ است ، چنین می‌فرمایند :

 حمد حضرت مقصودی را لایق و سزاست که به یک اشراق آفاق
 نفاق را به نور توحید و اتفاق منوّر فرمود...عصر یوم گذشته ذکر از
 مطلع ظاهر که هر نفسی اراده توجّه آن شطر نمود یعنی قلباًواحداً
 بعد واحد را ذکر فرمودند نیکوست این ابیات در این مقام :
 آن خطاباتی که گفت آندم ولی گر زند بر شب برآید از شبی
 روز روشن گردد آن شب چون صباح من نتانم گفت باز آن اصطلاح

ص ٥٢

مأخذ اشعار فارسی آن خطاباتی که ...

-------------------------------------------------------------------

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل می چه گوید باریاحین بادغل (کذا)

هم تو مید‌انی که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین با نهال

بیش از این گفتن مرا دستور نیست بحررا گنجایش اندر جوی نیست

صد هزار حمد و شکر مقصود عالمیان را که عنایت فرمود و کرم

نمود و این فانی و دوستان را در ظلّ عنایت خود مأوی داد و محل

بخشید ...

چهار بیت اوّل منقول در اثر فوق از مولوی است و در مثنوی چنین

مذکور شده است :

آن خطاباتی که گفت آن دَم نبی گر زند بر شب برآید از شبی

روزِ روشن گردد آن شب چون صباح من نتوانم باز گفت آن اصطلاح

خود تو دانی کآفتابی در حَمَل تا چه گوسد با نبات و با دَقَل

خود تو دانی هم که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین و نهال

مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ١٠٦٦-١٠٦٩

بیت اخیر در لوح مبارک یعنی(( بیش از این گفتن ...)) نیز از مولوی

است و در دفتر اوّل مثنوی این طور ثبت شده است :

بیش از این با خلق گفتن روی نیست بحر را گنجائی اندر جوی نیست

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ٣٨١٠

لوح مبارکی گه فقره‌ای از آن نقل گردید به ظن قوی به اعزاز جناب

حاجی محمد یزدی ابن حاجی عبدالرحیم یزدی عزّ صدور یافته و مراد

از حروف (( اس )) مدینه اسکندریه است .

و نیز ن ک به ذیل : ((خود تو میدانی ...)) .

ص ٥٣

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست

هرکجا هست خدایا به سلامت دارش

ن ک به ذیل : ((هر کجا هست...)) .

آن

سفرکرده که صد

قافله در همره اوست

هرکجا هست

خدایا به سلامت

دارش

ص ٥٤

آن که دائم هوس سوختن ماز می کرد

کاش می‌آمد و از دور تماشامی کرد

این بیت در تاریخ نبیل زرندی آمده است . نبیل زرندی در شرح

شهادت سلیمان خان که شمع آجین و در طهران به شهادت رسید چنین

مرقوم داشته است :

...کار شمع آجین تمام شد . سلیمان خان از جا برخاست با

قامتی راست مانند سرو خرامان براه افتاد . از میان صفوف جمعیّت

می‌گذشت ،هر چند قدم می‌ایستاد و به مردم می‌گفت شکر خدارا

که به آرزوی دل و جان اسیدم و تاج شهادت بر سر نهادم . ببینید

محبّت باب چه آتشی در دل من افروخته و دست قدرت او چگونه

فدائیان خود را به میدان جانبازی می‌فرستد. یکی از شمع ها که

نزدیک بود تمام شود نظر سلیمان خان را جلب کرد بصدای بلند

گفت آنکه این آتش را در قلب من افروخته کاش اینجا حاضر بود و

مرا مید‌ید .

 آنکه دائم هوس سوختن ما می‌کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد

 خیال نکنید من از باده این جهانی مست شده ام . محبّت محبوب
 بی همتا سراپای مرا گرفته ،روح مرا تسخیر نموده و این توانائی و
 قدرت را به من عطا کرده که جمیع سلاطین و ملوک آرزوی چنین
 موهبتی را دارند و به حال من غبطه میخور‌ند ...
 مطالع الانوار ، ص ٦٥٥-٦٥٦

این بیت بنا به تصریح کتاب گلچین جهانبانی (ص ١٧٥) از

## ص ٥٥
مأخذ اشعار فارسی آن که دائم ...

طاهری نائینی است . مشفق کاشانی که مقاله‌ای تحت عنوان ((گویندگان

شعرهای مشهور)) در مجله کیهان فرهنگی منتشر نموده بیت مزبور را به

استناد کتاب گلشن معانی تألیف علی نظیمی تبریزی (طهران : خیام ،

ص ٧٠-٧١) نقل کرده و درباره آن شرح ذیل را مرقوم داشته است :

آنکه دائم هوس سوختن ما می‌کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد

این بیت از ملا طاهری - شاعر زمان صفوّیه - است که به نوشتهٴ

بعضی از تذکره نویسان هنگامی که شاه عبّاس در زمستان ، در کنار

بخاری به عللی با آتش کش سرخ شده لب و دهان ملاطاهری را

سوزانده فی‌البداهه سروده و خوانده است و بعداً ابیاتی به بیت مورد

بحث اضافه کرده است که در زیر می‌آید:

 آنکه دائم هوس سوختن ما می‌کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد
 خوش تراز گریه یغوب بر اهل صفا نالهٴ‌نیم شبانی که زلیخا می‌کرد
 کوه و صحرا برمجنون ننماید فرقی هرکجا بود نظر ، بررخ لیلا می‌کرد

 کیهان فرهنگی ، سال ٤ ، شماره ٢ ،ص ١٩

برای ملاحظه ماٌخذ شرح احوال طاهری نائینی یا بنا به قول

دیوان بیگی ((طاهر نائینی )) به کتاب حدیقة الشعرا ج ٢،ص ١٠٩٥

مراجعه فرمائید .

ص ٥٦

آن یکی عاشق به پیش یار خود

می‌نمود از خدمت و از کار خود

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین

اردکانی می‌فرمایند:

ای امین عبدالبهاء نامهٴ شما که به تاریخ هشتم رمضان ١٣٢٥

مرقوم فرموده بودید ملاحظه گردید ... ای امین عبدالبهاء با وجود

نقاهت و عدم مهلت و قلّت فرصت جمیع مکاتیبی که خواسته بودید

مرقوم گردید و ارسال می‌شود فقرهٴ‌اخیره که در نامه مرقوم نموده

بودی سبب بهجت و سرور شد ملای رومی می گوید:

آن یکی عاشق به پیش یار خود می‌نمود از خدمت و از کار خود

نه از برای منتی بل می‌نمود بردرستی محبّت صد شهود

گر در آتش رفت باسد چون خلیل ورچو یحیی می‌کنی خونم سبیل

ورچو یوسف چاه و زندانم کنی ور ز فقرم عیسی مریم کنی

سر نگردانم نگردم از تو من بهر فرمان دارم جان و تن

تو نیز الحمدللّه چاه و زندان دیدی و اسیر غل و زنجیر شدی و در

آتش مصائب و رزایا سوختی و یاران را صبر و تحمّل آموختی و در

هر دم از سبیل کردن خون خویش نگریختی و به حضرت مسیح در

فقر و فنا پیروی نمودی و هذا من فضل محبوبک الابهی و موهبتة

ربّک الاعلی و علیک البهاء الابهی .ع ع

ابیات ملای رومی که در لوح فوق نقل شده از دفتر پنجم مثنوی

است . مولوی چنین می‌فرماید:

آن یکی عاشق به پیش یارِ خود می‌شمرد از خدمت و از کارِخود

## ص ٥٧
مأخذ اشعار فارسی آن یکی عاشق ...

کز برای تو چنین کردم چنان تیرها خوردم درین رزم و سنان

مال رفت و زور رفت و نام رفت بر من از عشقت بسی ناکام رفت

هیچ صُبحم خفته یا خندان نیافت هیچ شامم با سر و سامان نیافت

آنچ او نوشیده بود از تلخ و دُرد او به تفصلیش یکایک می‌شمرد

نه از برای منّتی بل می‌نمود بر درستی محبّت صد شُهود

عاقلان را یک اشارت بس بود عاشقان را تشنگی زآن کَی رود

 مثنوی ، دفتر پنجم ، بیت ١٢٤٢-١٢٤٨

ابیات ((گر در آتش رفت باید چون خلیل ...)) که در لوح مبارک

فوق نقل شده است در مثنوی طبع نیکلسون نیامده ، امّا در کلیّات مثنوی

معنوی به شرح ذیل مندرج است :

گر در آتش رفت باید چون خلیل ور چو یحیی می‌کنی خونم سبیل

ور چو یوسف چاه و زندانم کنی ور ز فقرم عیسی مریم کنی

رخ نگردانم نگردم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و تن

 مثنوی معنوی ، دفتر پنجم ، ص ٢٨٨

و نیز ن ک به ذیل : ((گر در آتش رفت ...))

ص ٥٨

از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل

رواق طاق معشیت چه سربلند و چه پست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب لسان حضور می‌فرمایند:
 ... به اینگونه وقایع مؤلمه اعتناء نباید نمود بلکه نظر باید به
 ملکوت احدیّت گردد و نتایج در عاقبت اگر از حیات بشر نتیجهٴ
 مطلوبه حاصل گردد سرور اندر سرور است ولو در هردمی هدف
 سهام موفور گردد و اگر چنانچه از وجود سودی نه حُزن اندر
 حُزنست ولو ایّام و اوقات مسعود و مشکور باشد این جوهر مطلب
 است هذا هوالحق ، بقول شاعر:
 از این رباط دو در چون ضرورست رحیل رواق طاق معشیت چه سر بلند و چه پست
 غیر از نشأهٴد‌نیوی سرمستان جام الهی را نشأهٴ دیگر است و
 منجذبان دلبر آسمانی را ولهی دیگر ، امیدوارم که کلّ مورد این
 فیوضات گردیم و مورد آثار ملکوت رب الآیات و علیک التحیة
 والثناء... ع ع
 بشارة‌النور ، ص ٣١٨

 بیت از حافظ است و غزل شامل آن چنین است :

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چه طرفه‌اش شکست

بیار باده که در بارگاه استغنا چه پاسبان وچه سلطان چه هوشیاروچه مست

از این رباط دو چون ضرورتیست رحیل رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست

مقام عیش میّسر نمی‌شود بی رنج بلی به حکم بلا بسته‌اند عهد الست

بهست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می‌باش که نیستیست سرانجام هر کمال که هست

## ص ٥٩
مأخذ اشعار فارسی از این رباط ...

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر بیاد رفت و ازوخواجه هیچ طرف نبست

به بال و پر مرواز ره که تیر پر تابی هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید که گفتهٴ‌سخنت می برند دست به دست

دیوان حافظ ، ص ١٩

شمس الدّین محمدبن بهاءالدّین شیرازی متخلص و معروف به حافظ

شیرازی و لسان الغیب از بزرگترین شعرای ایران و غزل سرای ناموری

است که در طیّ قرون متمادی در ظرافت فکر و قدّرت تعبیر و لطافت

شعر همتا نیافته است . حافظ در سال ٧٢٦ ه ق (١٣٢٥م ) در شیراز

متولد شد ، پدر را در طفولیّت از دست داد و با فقر و فاقه به تحصیل

علوم رایج و سیر در مقامات بلند عرفانی پرداخت . قرآن را از حفظ

نمود و ((حافظ)) را که نشانی از حفظ قرآن در سینه بود تخلّص خویش

کرد.حافظ در ایّام حیاط خود اشتهار یافت و مورد توجّه و احترام

امراء و سلاطین عصر خویش بود. استادی بلامنازع حافظ در

غزل سرائی است . غزل حافظ شورانگیز ، جذّاب ، روان و مملو از افکار و مفاهیم

بلند عرفانی است و لذا به بسیاری از زبانهای دنیا ترجمه شده

و مشهور است و توضیح و تفسیر کرده‌اند.

در بین ایرانیان حافظ مقامی مخصوص دارد و به این علّت شاید

بیشتر از هر شاعر دیگر دیوانش به کرّات به چاپ رسیده و در خانه

کمتر اهل دلی است که نسخه‌ای از دیوان حافظ موجود نباشد. اشعار

حافظ اگر شامل قصیده ، رباعی و مثنوی است امّا اشتهار خاص

حافظ مدیون غزلیّات ناب اوست . حافظ در سال ٧٩١ ه ق (١٣٨٨م) در

شیراز به درود حیات گفت و مقبره‌اش در حافظیّه زیارتگاه اهل شعر و

عرفان است .

## ص ٦٠
مأخذ اشعار فارسی از این رباط ...

 چنانچه خواهیم دید اشعار حافظ به کرّات در آثار مبارکه بهائی نقل

گردیده است جمال قدم بعضی از ابیات یکی از غزلیّات او را شرح و

تفسیر فرموده‌اند و تفسیر مزبور در ضمن مقاله این عبد تحت عنوان

((نگاهی به چند زمینه از تجلّی ادب پارسی در آثار بهائی ))در کتاب

خوشه‌ها، ج ١ ، ص ٦٥-٨٠ به طبع رسیده است .

برای ملاحظه صورت کتب و مقالات و مطالعاتی که درباره حافظ

بعمل آمده و نیز اطلاع از نسخ مختلفه چاپی و خطی دیوان حافظ

و ترجمه‌های آن به زبانهای مختلفه عالم ن ک به کتاب کتاب شناسی

حافظ . در مقاله ناصر امیرفرهنگی تحت عنوان ((منابع و مآخذ

حافظ شناسی )) (کیهان قرهنگی ، سال ٥ ، شماره ٨ ، آبان ١٣٦٧،

ص ٦٦-٦٩) نیز گزیده مهمترین مطالعاتی که درباره حافظ و اشعار او

بعمل آمده اجمالاً نقد و معرفی گردیده است .

ص ٦١

از برای حق صحبت سالها

باز گو حالی از آن خوشهالها

حضرت عبدالبهاء میز فرمایند :

ای یاران حقیقی الواح مسطوره و اوراق منشوره و اسماء مذکوره

کلّ به بقعه مبارکه واصل ، ملاحظه گردید ... ای یاران جنبش و

حرکتی خود را به روایات و حکایات متزلزلین میثاق مشغول ننمائید

چه که اضغات و احلام است و مقالات صبیان ، از ثابتین بگوئید و

سبیل سخین بپوئید ،

از برای حق سالها باز گو حالی از آن خوشهالها

مجموعه مکاتیب ، شماره ١٣،ص ٤-٥

بیت از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

این نَفَس جان دامنم بر تافتست بوی پیراهان یوسف یافتست

از برای حقِ صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها

تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ١٢٥-١٢٧

این بیت را جمال قدم در چهاروادی نیز نقل فرمودهاند (آثار، ج ٣،

ص ١٥١) . ن ک به ذیل :(بوی جانی سوی ...)

ص ٦٢

از تو ای بی‌نقش با چندین صور

هم مشبه هم موحد خیره‌سر

حضرت عبدالبعاء می‌فرمایند :

... خلاصه مقصد صنادید متصوفه اینست که ممقصود از وجود

مایتحقق به الاشیاء است ، و آن واحد است ، و آن مجهول النعت

است ، و غیب منیع است و منقطع وجدانیست . ولی باز معتقد به

دو رتبه هستند ، حق و خلق . و حق را دو مرتبه قائلند ، رتبه ٴ

تنزیه و تقدیس و لیس کمثله شیء ، و رتبه تشبیه و تمثیل و

هوالسمیع العلیم ، چنانچه ملا می‌گوید:

از تو ای بی نقش با چندین صور هم مشبه هم موحد خیره سر

گه مشبه را موحد می‌کنی گه موحد را به حیرت سر زنی

تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ای برون از وهمها واز پیش پیش

که تو را گوید به مستی بوالحسن یا صغیر السن یا رطب البدن

باری مقصودش این است که تو را دو تجلّی است ، یکی بلاواسطه

یکی مع‌الواسطه . چون بدون واسطه یعنی بلامجالی و مرایا تجلّی بر

مشبه نمائی او را موحد می‌نمائی و چون بر موحد تجلّی به واسطه

مرایا و مجالی می‌نمائی موحد مشبه می‌کنی به درجهئ‌ی که موحد

ترا یا صغیرالسن یا رطب البدن خطاب می‌نماید ...

مکاتیب ، ج ٣،ص ٣٥٧-٣٥٨

چنانچه فرموده‌اند ابیات از مولوی است و در مثنوی به ترتیب ذیل

آمده است :

## ص ٦٣
ماٌخذ اشعار فارسی از تو ای ...

تو نه این باشی نه آن در ذاتِ خویش ای فزون از وهمها وز بیش بیش

روح با علمست و با عقلست یار روح را با تازی و تُرکی چه کار

از تو ای بی‌نقش با چندین صُوَر هم مُشَبِّه هم مُوَحّد خیره‌سر

گه مُشَبِّه را مُوَحِّد می کَنَد گه مُوَحِّد را صُوَر ره‌می زند

گه ترا گوید ز مستی بُوالْحَسَن یا صَغیرَ اَلسِّنِّ‌یا رَْطب الُبدَن

مثنوی ، دفتر دوم ، بیت ٥٥-٥٩

ص ٦٤

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش بدر آید

حضرت بهاءاللّه می‌فرمایند :

... فضل به مقامی است که آنچه اسامی تلقاء وجه عرض شد حیاً

میتاً از سماء مشیّت لوح امنع اقدس مخصوص هر یک نازل ،

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر اید

روح العالم لفضله الفداء...

آثار،ج ٧،ص ٤٠

و حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضاء میرزا آقاجان خادم‌اللّه به تاریخ

دوّم جمادی‌الاولی ١٣٠٠ ه ق غزّ صدور یافته چنین می فرمایند :

لک الحمد هر مقبلی به اجر خود فائز بل فوق آن و هر مستقیمی به

مکافات خود مزیّن اکثری از دوستان در منازل و محافل خود

معتکف و حق جل جلاله در سجن مع احزان وارده و ظهورات امورات

غیر مرضیه در لیالی و ایام به ذکر احبای خود مشغول ذکری که فنا

او را نبیند و تغییر او را اخذ نکند به قول جناب شیخ معروف

علیه رحمة‌اللّه و غفرانه ،

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

قسم به آفتاب حقیقت اگر جمیع عالم به دوام ملک و ملکوت به

شکر و حمد ناطق شوند قابل یک حرف که از قلم اعلی جاری

می‌شود نبوده و نیستند ...

مجموعه آثار ،شماره ١٥، ص ١٠٥

و نیز حضرت بهاءالّه در لوحی که به اعزاز حاجی میرزا ابوالحسن امین

اردکانی به امضای میرزا خادم اللّه در تاریخ ٢٨ ربیع الاوّل سنه

## ص ٦٥
مأخذ اشعار فارسی از دست و زبان ...

١٢٩٧ ه ق عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند :

الحمداللّه الذی فتح باب الظهور بمفتاح اسمه الاعز الاقدس

الابهی ...چه مقدار از ملوک و امراء و وزراء و علما و عرفا که از

حسرت اصغاء کلمهٴ‌الهی از دار فانی رحلت نمودند و آن جناب در

غیاب و حضور مکرّرابه آن فائز شده ،

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید ...

مجموعه آثار ، شماره ٢٨، ص ٤٦١

بیت از سعدی است و در صدر دیباچه او بر گلستان چنین آمده

است

منت خدای را عزّ و جل ، که طاعتش موجب قربتست و به شکر

اندرش مزید نعمت ، هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون

بر می‌آید مفرّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر

هر نعمتی شکری واجب .

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور .

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد...

کلیات سعدی ،ص ٦٨

سعدی که قطعه کوتاهی از گلستان او نقل گردید نامش

مشرف‌الدّین بن مصلح‌الدیّن سعدی است و از نامورترین ادبای زبان

فارسی محسوب می‌گردد . سعدی در اوایل قرن هفتم هجری در شیراز

تولّد یافت .ایّام جوانی را در مدرسه نظامیه بغداد به کسب علوم

پرداخت و سپس در صفحات عراق ، شام و حجاز ، سیر و سفر کرد و

بعد از مراجعت به شیراز بوستان را به سال ٦٥٥ ه ق (١٢٥٧م )و

گلستان را به سال ٦٥٦ ه ق (١٢٥٨م ) تحریر نمود و سرانجام در حدود

## ص ٦٦
مأخذ اشعار فارسی از دست و زبان...

سال ٦٩٢ ه ق (١٢٩٢م ) در شیراز عالم فانی را وداع نمود .

کلام سعدی در فصاحت ، بلاغت ، روانی ، لطافت و سادگی سرآمد

کلام ادبی در زبان فارسی در طیّ قرون و اعصار بوده است . سعدی در

اندرزگوئی ، ارائه حکم ، مواعظ و امثله و قصص اخلاقی و اجتماعی و

سرود غزل عاشقانه از هر شاعر دیگری گوی سبقت را ربوده است .

نثر منسجم ، جذاب و روان سعدی در گلستان قطعاًبهترین نمونه نثر

فارسی محسوب است و اثار نظم و نثر سعدی از قرن هفتم هجری به

بعد همواره محل توجّه و تقلید اهل ادب قرار گرفته است . کلیّات

سعدی شامل گلستان ، بوستان ، طیبّات ، ترجیعات ، قصائد و اقسام

دیگر شعر است و به کرّات به طبع رسیده است . ابیات ، حکم ، قصص

و امثله موجود در آثار سعدی بارها در آثار مبارکه بهائی نقل گردیده و

جمال قدم حتی بیت مشهور او یعنی (( دوست نزدیک‌تر از من به من

است )) را مفصلاًدر آثار خود شرح و تفسیر فرمودهاند . برای

ملاحظه این تفسیر و شرحی که درباره آن نوشته شده به کتاب

خوشه‌ها، ص ٥٤-٦٤ و ٧٣-٧٤ مراجعه فرمائید . امّا برای ملاحظه

شرح احوال و آثار سعدی شیرازی می‌توان به منابع مهمه ذیل رجوع

نمود:

# تاریخ ادبیات ، ج ٣ ، بخش اوّل ، ص ٥٨٤-٦٢٢.

#مقالاتی درباره سعدی .

ص ٦٧

آن روی یار خر گهی ایوان هم بینم تهی

وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب نصیرالملک می‌فرمایند :

...از بدو ظهور نور نبوت کبری سید اکوان علیه الصلاة والسلام

الی یومنا هذا هزاران امیر بر سریر نشست و صدهزاران وزیر بر

صدر جلال و مسند اجلال جلوس نمود و هریک در کمال عزّت بر

کرسی وزارت مقر یافت و کوس لمن الملک زد موجی از دریای

خاک برخاست و جمیع در طبقات تراب مخفی و پنهان شدند

شاعر ترکستان چه خوش گفته ،

از روی یار خر گهی ایوان همی بینم تهی

وز قد آن سرو سهی خالی همین بینم چمن

برجای رطل و جام می گوران نهادستند پی

برجای چنگ و نای و نی آواز زاغ است و زغن ...

مجموعه آثار مبارکه ، شماره ٤٨، ص ٥٣٩

ابیاتی که حضرت عبدالبهاء نقل فرمودهاند از معزّی است و

قصیده ای که حاوی ابیات فوق است به شرح زیر می‌باشد :

ای ساربان منزل مکن جز دردیاریارمن تا یک زمان زاری کنم‌بر رَبع واَطلال ودِمَن

ربع از دلم پر خون کنم خاک دِمَن گلگون کنم اَطلالر‌اجیحون کنم ازآبِ‌چشم خویشتن

از روی یارِخرگهی ایوان همی بینم تهی وز قدِّآن سرو سهی خالی همی بینم چمن

برجای رَطل و جامِ‌مَی گوران نهادستند پَی برجای چنگ ونای ونَی آواززاغست وزغن

از خیمه تا سَعدَی‌بشد وزحُجره‌تاسَلمی بشد وزحجله‌تالَیلی‌بشد گوئی بشد جانم زتن

نتوان گذشت از منزلی کآنجا نیفتد مشکلی از قصهٴ‌سنگیند‌لی‌نوشین‌لبی سیمینذ‌قن

## ص ٦٨
مأخذ اشعار فارسی از روی یار...

آنجاکه‌بودآند‌لستان‌بادوستاندر‌بوستان شدگرگ و روبه رامکان شد گوروکرکس را وطن

ابرست‌برجای‌قمرزَهرست برجای شَکَر سنگست برجای گُهر خارست برجای سَمَن

آری چوپیش‌آیدقضامُرواشودچون‌مُرغُوا جای شَجَرگیردگیاجای طََرب گیرد شَجَن

کاخی‌کهد‌یدم چون‌اِرَمخرّ‌م‌ترازروی صَنَم دیواراوبینم بخَم‌مانندهٴ‌پشت شَمَن

تِمثالهای بُلعجب چاک آوریده‌بی‌سبب گوئیدر‌یدند ای عجب بر تن زحسرت پیرهن

زین‌سان‌که‌چرخ‌نیلگون‌کرداین‌سراهارانگون دَیّارکی گردد کنون گَردِدیارِیارِمن

یاری‌برخ‌چون‌ارغوان حوری‌بتن‌چون‌پرنیان سروری‌بلب چون ناردان ماهی بقد چون نارون

نَیرنگ چشم او فرِه‌برسیمش‌ازعنبرزره زلفش همه بندوگره‌جَعْدش همه چین و شکن

تاازبرمن دورشددل دربرم رنجورشد مُشکم همه کافورشدشمشادمن شدنسترن

از هجراوسرگشته‌ام تخم‌صبوری‌کِشته‌ام مانند مرغی کشته ام بریان شده بربابزن

گنج سخن ، ج ١، ص ٢٣٦-٢٣٩

استاد ذبیح‌اللّه صفا که شعر معزّی از کتاب گنج سخن ایشان نقل

گردید ، لغات مشکله شعر را به شرح ذیل معنی کرده‌اند :

ربَع : سرای، خانه ، محله .

اَطلال : جمع طَلَل ، یعنی اثر سرای ، خرابهٴخ‌انه و هرچیز .

دِمَن : جمع دِمنه ، یعنی آثار مردم و آثاربودن مردم در جائی ، آثار

خانه ، مزبله .

زغن : غلیواج ، زاغچه .

سَعدی : از اعلام زنان و از عرائس شعر است .

سلمی : از اعلام زنان و از عرائس شعر است .

ذَقَن : زنخ ، چانه .

سمن : گل سه برگ سپیدرنگ خوشبو .

مروا : فال نیک .

مرغوا : فال بد ، نفرین .

شَجِر : درخت .

## ص ٦٩
مأخذ اشعار فارسی از روی یار ...

شجن : اندوه ، غم .

ارم : نام بهشت شدّاد است .

بخم : خمیده .

شَمَن : بت پرست .

تِمثال : شکل ، تندیس ، تصویر .

بُلعجب : شگفت انگیز ، شگفت آور ، بُل در اینجا به معنی بسیار و از

ریشهٴ تازی است (=ابوالعجب ) .

چاک آوریدن : = چاک آوردن : شکافته شدن ، شکافتن ، پاره‌شدن .

دَیّار : صاحب دیر . کَس .کَسی .

ناردان : ناردانه ، دانه نار .

نارون : نوعی درخت که به غایت خوش اندام و پر رنگ و

سایه دار است . درخت ناغ .

نیرنگ : سحر ، افسون ، افسون‌گری ، طرح نقاشی .

فره : افزون ، بسیار ، زیاده .

جعد : موی مرغول ، موی کاکل ، چین سر زلف ، چین و شکن .

بابزن : سیخ کباب .

ابو عبداللّه محمد بن عبدالملک نیشابوری متخلص به معزّی که

قصیده مشهور او نقل گردید از شعرای چیره دست عهد سلجوقی است .

او در حدود سال ٤٤٠ ه ق (١٠٤٨م ) در نیشابور متولّد شد و به سال

٥٢٠ ه ق (١١٢٦م ) به درود حیات گفت . شعر معزّی همواره به روانی و

سادگی و اشتمال بر معانی بسیار در کلمات معدود مشهور بوده است .

معزّی از پیشگامان سرودن غزلهای ساده و نغز است و از جمله شعرائی

است که غزلیاتش در پیشرفت و توسعه غزل سرائی تأثیر فراوان داشته

است . دیوان اشعار معزّی به همّت عبّاس اقبال آشتیانی به طبع رسیده و

منتشر است . برای بحث از احوال و اشعار معزّی می توان به مقدّمه

## ص ٧٠
مأخذ اشعار فارسی از روی یار ...

عباس اقبال بر دیوان معزّی و نیز آثارذیل رجوع نمود :

#سخن و سخنوران ، ص ٢٣٠-٢٣٦.

#تاریخ ادبیات ، ج ٢ ،ص ٥٠٨-٥٢٣

ص ٧١

از مقلّد تا محقّق فرقهاست

کین چه داود است و آن دیگر صداست

حضرت عبدالبهاء این بیت را در رساله مدنیّه(ص ٦٨) نقل

فرموده‌اند . بیت از جلالالدیّن محمد مولوی است و در دفتر دوّم مثنوی

چنین آمده است :

از محقّق تا مقلّد فرقهاست کین چو داودست و آن دیگر صداست

مثنوی ، دفتر دوّم ، بیت ٤٩٣

ص ٧٢

از هر کنارتیر دعا کرده‌ای روان

شاید کزین میانه یکی کارگر شود

حضرت عبدالبهاءدر لوح محمّد امین خان آجودان باشی فریدنی که

به تاریخ ١٧ ربیع الثانی ١٣٣٨ه ق مورّخ است و با عبارت ((ای بنده حقّ

نامه اخیر شما رسید...)) آغاز می‌شود ، این بیت را نقل فرموده‌اند :

از هر کنار تیر دعا کرده‌ای روان شاید کزین میانه یکی کارگر شود .

بیت منقول از حافظ بوده و در ضمن غزل ذیل چنین آمده است :

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود وین راز سر بمهر بعالم جگر شود

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک به خون جگر شود

خواهم شدن بمیکده گریان و دادخواه کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود

از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان باشد کز آن میانه یکی کارگر شود

ای جان حدیث ما بر دلدار بازگو لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود

از کیمیای مهر تو زرگشت روی من آری بیمن لطف شما خاک زر شود

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب یارب مباد آنکه گدا معتبر شود

بس نکته غیر حسن بباید که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

این سرکشی که کنگره کاخ وصل راست سرها بر آستانهٴ‌او خاک در شود

حافظ چو نافه سر زلفش بدست تست دم درکش ارنه صبا را خبر شود

دیوان حافظ ، ص ١٥٣

ص ٧٣

اگر بگذری سوی انگشت گر

از او جز سیاهی نبینی اثر

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد اسداللّه قمی می فرمایند :

... باژی آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا پرند و

پرنیان کوشک و اطاق و در آنجا هر دمی زخم شدید و در اینجا در

هر نفس مرهمی جدید در آنجا مشقّت و زحمت بی پایان در

اینجا مروّت و مرحمت بی کران در آنجا زحمت اغلال و زنجیر در

اینجا حلاوت شهد و شکر و شیر در آنجا سبب و دشنام و در

اینجا نقل و بادام ، فردوسی می‌گوید :

اگر بگذری سوی انگشت گر از او جز سیاهی نبینی اثر

بعنبر فروشان اگر بگذری شود جامهٴ‌تو همه عنبری

خوب سیاحت و سیر است گاهی مهمان در مدارس و دادرسی

نیافتی و گاهی گوشه‌نشین صومعه و خانقاهی و پناهی نجستی ...

مکاتیب ، ج ٢، ص ٢٢٥

ابیات چنانچه تصریح فرموده‌اند از فردوسی است و در هجویه

سلطان محمود چنین سروده شده است :

درختی که تلخست ویرا سرشت گرش بر نشانی به باغ بهشت

ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر بکار آورد همان میوهٴ‌تلخ بار آورد

بعنبر فروشان اگر بگذری شود جامهٌ‌تو تو همه عنبری

وگر تو شوی نزد انگشت گر نشاید ستردن سیاهی ز شب

## ص ٧٤
مأخذ اشعار فارسی اگر بگذری سوی ...

بنا پاکزاده مدارید امید که که زنگی بشستن نگردد سپید

شاهنامه ، ص نوزده

ابوالقاسم منصوربن حسن مشهور به فردوسی طوسی بی‌گمان یکی

از بزرگترین شعرای ایران است . فردوسی به سال ٣٢٣ه ق (٩٣٤م )در

طوس در خانواده‌ای برزگر متولّد شد نسخ شاهنامه‌هائی که تا آن تاریخ

تألیف شده بود از حدود سال ٣٥٦ ه ق (٩٧٥م )به سرودن اثر عظیم خود

پرداخت و سپس به غزنین رفت و پس از ٣٥ سال کتاب شاهنامه را بنام

سلطان محمود غزنوی در سنه ٤٠٠ ه ق ( ١٠١٠م ) به اتمام رسانید ، اثری

که بیشتر از ٥٠٠٠٠ بیت را شامل می‌شد . سلطان محمود صله‌ای که

در خور اثر عظیم فردوسی باشد به او نداد و فردوسی دل‌آزرده و مغموم

از غزنین به وطن مألوف مراجعت نمود و در طوس به سال ٤١١ ه ق

(١٠٢٠م ) رخت به سرای دیگر کشید .

شاهنامه فردوسی شامل تاریخ ایران قدیم است و در طیّ قرون و

اعصار متامادی همواره مورد رجوع و استفاده اهل شعر و ادب بوده و مایه

الهام نسلهای متوالی گشته است . شاهنامه اگرچه اصولاًتاریخی منظوم

است امّا شامل حکایات اساطیری ، قصص پهلوانی ، حکم و مواعظ

اخلاقی و اجتماعی نیز می‌باشد . این اثر شگرف نه تنها در ادبیات فارسی مقامی

بسیار رفیع دارد بلکه در بین آثار بزرگ ادبی عالم از جمله

شاهکارهای حماسی محسوب می شود و به بسیاری از زبانهای دنیا

ترجمه شده است . فردوسی که خود به عظمت اثر خویش ایمان

داشته در وصف آن چنین سروده‌است :

## ص ٧٥
مأخذ اشعار فارسی اگر بگذری سوی ...

جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت ازین بیش تخم سخن کس نکشت

بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند

نمیرم ازین پس که من زندهام که تخم سخن را پراکنده‌ام

استادی حکیم ابوالقاسم فردوسی در توصیف مناظر طبیعی ،

میدانهای جنگ و حالات و عواطف و روحیّات قهرمانان داستانها است .

سادگی زبان و قدرت خارق‌العاده ذهنی و ادبی شاعر در بیان وقایع و

توصیف مناظر ، سخن منظوم فردوسی در اعلی مرتبه فصاحت و بلاغت

قرار داده است و شعری سهل و ممتنع بوجود آورده است . برای ملاحظه شرح

احوال و بسط مقال درباره شاهنامه به منابع زیر مراجعه فرمائید :

# تاریخ ادبیات ، ج ١ ، ص ٤٥٨-٥٢١

#سخن و سخنوران ، ص ٤٤-١١٢

ص ٦٧

اگر دردم یکی بودی چه بودی

اگر غم اندکی بودی چه بودی

جمال قدم در لوح آقا سیّد مهدی دهجی می فرمایند:

م ه شهدالمظلوم انّ القلم الاعلی ذکرک فی کلّ صباح و مساء...

بابا طاهری گفته و خوب گفته ،

اگر دردم یکی بودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی

آنچه بر شما وارد شده نزد حقّ واضح و معلوم ولکن شأن شما

حکمت و مدارا ، یا اسمی از حزنت احباء محزون ولکن اشهد

باللّه بأسی نبوده و نیست چه که از برای امر عظیم و نباء عظیم وارد

شد آنچه وارد شد در سبیل الهی بأسا و ضراء و قضایا و بلایا

محبوب بوده و هست ...

چنانچه تصریح فرموده‌آند بیت از بابا طاهر است و در دیوانش چنین

ثبت شده است :

اگر دردم نبودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی

ببالینم حبیبی یا طبیبی از این هر دو یکی بودی چه بودی

دیوان باباطاهر ، ص ٤٥

باباطاهر از عرفا و شعرای ایران در قرن پنجم هجری است .

معروفیّت خاص باباطاهر در دوبیتی‌های نغز ، ساده و دلنشین اوست که

به لهجهٴ لُری سروده شده است . باباطاهر در همدان زاده شد و در

همانجا وفات یافت و مقبره‌اش در این شهر معلوم و محلّ توجه اهل دل

است .

## ص ٧٧
مأخذ اشعار فارسی اگر دردم یکی ...

برای ملاحظه شرح احوال و آثار باباطاهر به دانش‌نامه ، حرف ب ،

جزوهٴ‌اوّل ، ص ٤٦- ٥٢ مراجعه فرمائید .

ص ٨٧

اگر شراب خوری جرعهٴ فشان بر خاک

ن ک به ذیل : ((چون باده نوش ...))

اگر

شراب

خوری

جرعهٴ

فشان

بر

خاک

ص ٧٩

اگر یک سر موی بر تو پرم

حضرت بهأاللّه در لوحی چنین می‌فرمایند :

مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد

شکی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کماینبغی نبوده بذالک

ثبت بان ذکره یکون قابلاًلنفسه و بیانه یکون لایقاًلذاته ...

سبحانه سبحانه این ایّام آیتی از آیاتش افئده و قلوب جمعی را به

فرح و سرور مزیّن داشت باید به شکرعنایتش قیام نمود و زبان

گشود فی‌الحقیقته وجود از برای همین است . مشکل پری یافت شود

که بالاتر پرد ، جبرئیل علیه‌السلام خوب کلمهٴ‌فرمود بقول قائل ،

اگر یک سر موی برتر پرم الی آخر . هر نعمتش دارای نعمتی و هر

فضلش صاحب فضلی دیگر کجا می‌توان از عهده شکر برآمد مگر

فضلش دست گیرد و تعلیم فرماید...

مصرع ((اگر یک سر موی ...)) از سعدی است و در دیباچه بوستان

انجا که در نعمت رسول اکرم داد سخن داده چنین سروده است :

... شبی بر نشست از فلک برگذشت بتکمین و جاه از ملک درگذشت

چنان گرم درتیه قربت براند که بر سدره جبریل ازو باز ماند

بدو گفت سالار بیت الحرام که ای حامل وحی برتر خرام

چو در دوستی مخلصم یافتی عنانم ز صحبت چرا تافتی ؟

بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند

اگر یک سر موی بر تر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

نماند به عصیان کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو ...

کلیّات سعدی ، ص ٢٢١

ص ٨٠

الهی مستقیم کن به امر مبرمت چندان

که محکمتر شوم آن گه که افرازند بر دارم

حضرت بهاءاللّه در لوح ((امة‌اللّه آقابیگم )) چنین می‌فرمایند:

بنام خداوند دانای بی‌همتا ای امة‌اللّه کتابت در محضر مظلوم

حاضر و آنچه در او مذکور عبد حاضر لدی‌الوجه معروض داشت تا

به این بیت رسید ،

الهی مستقیم کن به امر مبرمت چندان که محکمتر شوم‌آن‌گه‌که‌افرازند بردارم

قسم به آفتاب حق بینائی که اگر مردمان روزگار نفحات امر الهی را

استشمام نمایند کلّ دار را به صدهزار التماس اختیار نمایند ولکن

اکثری از این مقام اعزّاعلی غافلند چه که از رحیق عرفان

نیاشامیده‌اند و به کوثر ایقان فائز نگشته‌اند ای امه این مقامی را

که تو نوشتی دعا کن که حقّ‌تعالی سلطانه و تعالی عزةّر‌جال را به

آن مقام فائز فرماید نفسی با صدهزار جان به محلّ شهادت در

سبیل حقّ توجّه نمود و نفسی خود را به صدهزار حجاب مخفی و

مستور داشت کلّ یعمل علی شاکلته انّ ربّک هو العلیم الخبیر ای

کنیز الهی این فرد در محضر فرد احد مقبول افتاد ان‌شاءاللّه جمیع

از ذکور و اناث به آن فائز شوند و به کمال تمکین و وقار سالک

باشند البهآءعلیک ان نراک ثابتة علی ماادّعیت و علی کلّ رَجلِ فاز

بهذا المقام الاعزّالمنیع این لوح را چون جان حفظش کن و چون

بصر معزّزش دار انّهُ یکفیک بالحقّ انّ ربّک هوالخبیر .

بیت شاید از صاحب عریضه یعنی امة‌اللّه آقابیگم بوده باشد.

حقیر از حیات ایشان اطلاعی به دست نیاورده است .

## ص ٨١
مأخذ اشعار فارسی الهی مستقیم کن ...

امّا عبارت ((کلّ یعمل علی ...)) که در این لوح مذکور شده قسمتی

از آیه ٤٨ سوره اسراء (١٧) در قرآن است که می‌فرماید: ((قل کلّ

یعمل علی شاکلته فربّکم اعلم بمن هو اهدی سبیلاً)) . مضمون آیه

مبارکه آن که بگو هرکس برحسب طبیعت و فطرت خود عمل می کند و

خداوند برآن که راه درست را یافته است از همه کس آگاه‌تر است .

ص ٨٢

امروز ار کرمی می کند سحاب

فردا که تشنه مرده بود لای گو مریز

حضرت بهاجاللّه در جوابی که به نامه شیخ عبدالرحمن مرقوم

فرموده‌اند چنین می‌فرمایند :

...اگرچه در اسن ایّام مواصلت زمانی حضوری مرتفع شد ولیکن

موُالفت و مجالست جبلی فطری برقرار است ، انشاءاللّه شربت

وصال که از ماءعذب زلال مندرج گشته از سحاب جان

نازل می‌گردد و اراضی منجمده را نعمت حیات خواهد

بخشید بلی :

امروز باید ار کرمی می‌کند سحاب فردا که تشنه مرده بود لای گومریز

در این ایّام که بحار حزن در هیجانست و انهار غم در جریان و

قطب فلک قضا در تدویر است و مرکز نقطه امضاءدر تدبیر و

شجره ظلم مرتفع گشته و ثمره بیداد چون شداد ببار آورده و افعال

نیک مردود شده و اعمال نمرود محمود آمده خس به جای حسن

نشسته و خزف بر مکان دّر در صدف محل گرفته و ثعبان بر منزل

سلطان حکومت می نماید و شیطان بر مسند سلیمان ریاست

می گذارد لیس هذا اوّل قارورة کسرت فی الاسلام با جمیع این امور

چگونه می توانم از عهده مکتوبات قابله برآیم و مسطورات لایقه

عرض نمایم ...

رحیق مختوم ، ج ١،ص ٤١٢

بیت از سعدی است و تمام غزلی که حاوی این بیت می‌باشد چنین

است :

## ص ٨٣
مأخذ اشعار فارسی امروز باید ...

پیوند روح می کند این باد مشکبیز هنگام نوبت سحرست ای ندیم خیز

شاهد بخوان و شمع بیفروز و می بنه عنبر بسای و عود بسوزان و گل بریز

وردوست دست می دهدت هیچ گو مباش خوشتر بود عروس نکوروی بی جهیز

امروز باید ار کرمی می‌کند سحاب فردا که تشنه مرده بود لای گو بخیز

من در وفا و عهد چنان کند نیستم کز دامن تو دست بدارم به تیغ تیز

گر تیغ میزنی سپر اینک وجود من عیار مدعی کند از دشمن احتریز

فردا که سر ز خاک برآرم اگر ترا بینم ، فراغتم بود از روز رستخیز

تا خود کجا رسد به قیامت نماز من من روی در تو و همه کس روی در حجیز

سعدی به دام عشق تو درپای بند ماند قیدی نکرده‌ای که میسر شود گریز

کلیّات سعدی ، ص ٦١٨-٦١٩

ص ٨٤

اندر این محضر خردها شد ز دست

چون قلم اینجا رسید و شد شکست

حضرت بهاءاللّه در لوح مبارک مصدّر به عبارت ((نقطه حمد و

جوهر حمد ...))که تمام آن در ذیل ((آنچه می خواهد دل تنگت بگو ))

نقل گردید به این بیت استشهاد نموده‌اند . این بیت از جلال‌الدّین

محمّد مولوی است و در مثنوی این طور آمده است :

اندرین محضر خردها شد ز دست چون قلم اینجا رسیده شد شکست

مثنوی ، دفتر سوّم ، بیت ٤٦٦٣

ظظ

ص ٨٥

اوّل تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو

مستور ز هر چشمی در عین هویدائی

ن ک به ذیل : ((ای عشق منم ... ))

اوّل

تو و

آخر

تو

ظاهر

تو و

باطن

تو

مستور

زهر

چشمی

در

عین

هویدائی

ص ٨٦

ای امیر عرب ای کاینه غیب نمائی

بر سر افسر سلطان ازل ظل همائی

حضرت بهااللّه در لوحی می‌فرمایند :

لعمراللّه از حزب شیعه ظلمی بر حضرت خاتم وارد که جز حقّ

احدی احصاءننموده بعضی از نفوس ظالمهٴ‌غافله محض نفس و

هوی از اصل گذشتند و به فرع تمّسک نمودند . در این مقالات

بعضی از شعراء ذکر نموده‌اند آنچه را که عین حقیقت گریست از

جمله طراز یزدی قوله :

ای امیر عرب ای کآینهٴ‌غیب نمائی
 بر سر افسر سلطان ازل ظلّ همائی
این نه وصف تو بود پیش خردمند سخندان
 که عدوبندی و لشکرکشیو قلعه گشائی
در پس پرده نهان بودی و قومی به ظلالت
 حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدائی
پس چه گویند ندانم که از آن طلعت زیبا
 پرده برداری و آنگونه که هستی بنمائی

آنچه دلیل بر فصاحت و بلاغت و لطافت طبع است ولکن
سبب نوحهٴ مخلصین و حنین مقربیّن گشت . حروفات قرآن به کلمهٴ
رسول اللّه خلق شده‌اند توحید حقیقی ثابت نمی شود مگر به تقدیس
ذات مقدّسش از ماسواه .
 اسرار، ج ٤،ص ٢٢٥-٢٢٦

ابیات طراز یزدی را سیّد احمد دیوان بیگی در حدیقة‌الشعراء

چنین آورده است :

## ص ٨٧
مأخذ اشعار فارسی ای امیر عرب ...

ای امیر عرب ای کاینهٴ‌غیب نمایی
 برسر سلطان ازل ظلّ همایی
در مدیح تو چه گویم که تو خودعین مدیحی
 در ثنای تو چه رانم که تو خود حد ثنایی
این نه مدح تو بود نزد خردمند سخندان
 که عدوبندی و لشکرشکن و قلعه گشایی
در پس پرده نهان بودی و قومی به جهالت
 حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی
تا چه گویند ندانم گر از آن طلعت زیبا
 پرده برداری و آن گونه که هستی بنمایی
سوخت اندر طلب جان ((طراز)) و نزد دم
 تانگوید که تو معشوق چو من بی سر و پایی
 حدیقة‌الشعراء، ج ٢ ، ص ١١٠٩-١١١٠

مطابق مندرجات حدیقة‌الشعراء (ج ٢، ص ١١٠٧-١١١٠)

عبدالوهاب طراز یزدی که اصلاًزردشتی نژاد بود به سال ١٢٢٤ ه ق

(١٨٠٩) در یزد متولّد شد ، علوم و معارف معمول را در زادگاهش فرا

گرفت و به حسشن خط و کمال فضل و ادب معروف و مشهور گشت .

عمده آثار طراز در نعمت ائمه اطهار است و به سن ٣٧ سالگی در سنه

١٢٦٢ ه ق (١٨٤٥م ) از این عالم درگذشته است

دیوان اشعار طراز یزدی به کوشش احمد کرمی در طهران به سال

١٣٦٨ ه ش به چاپ رسیده است . برای ملاحظه شرح احوال و آثار

طراز ن ک به یزدنامه ، ج ١ ، ص ٤٧٩-٤٩٤

ص ٨٨

ای یار از درد تو گشتم چه مو

ماندم از غصه تو قصّه من بگو

حضرت بهاءاللّه در لوح مبارک مصدّر به عبارت ((نقطه حمد و

جوهر حمد...)) که تمام ذیل ((آنچه میخو‌اهد دل تنگت بگو ))

نقل شد به ابیات ذیل از مثنوی مولوی استشهاد فرموده‌اند:

ای یار از درد تو گشتم چون مو ماندم از غصه تو قصّه من بگو

بس فسانه عشق تو خواندم به جان تومرا کافسانه گشتستم بخوان

خود تو می خوانی نه من ای مقتدی من که طور و تو موسی این صدا

این ابیات در دفتر پنجم مثنوی به صورت زیر ثبت شده است :

ای یار از عشقَ‌تو گشتم چو موی ماندم از غصه تو قصّهٴ‌من بگوی

بس فسانهٴ‌عشقِ تو خواندم بجان تو مرا کافسانه گشتستم بخوان

خود تو میخو‌انی نه من ای مُقْتَدی من کُه طُورم تو موسی وین صدا

مثنوی،دفترپنجم ، بیت ١٨٩٦-١٨٩٨

ص ٨٩

ای باده فروش من سرمایه جوش من

ای از تو خروش من من نایم ووتو نائی

ن ک به ذیل : ((ای عشق منم ...))

ای

باده

فروش

من

سرمایه

جوش

من

ای

از

تو

خروش

من

من

نایم

و

تو

نائی

ص ٩٠

ای برادر تو همه اندیشه

مابقی تو استخوان و ریشهٴ

حضرت عبدالبهاء در رسالهٴ مدنیّه می‌فرمایند :

 ...افکار چون بحر بی پایان و آثار و اطوار وجود چون تعینّات و
 حدود امواج . تا بحر به حرکت و جوش نیاید امواج برنخیزد و
 لآلی حکمت بر شاطی وجود نیفشاند .
 ای برادر تو همه اندیشهٴ مابقی تو استخوان و ریشهٴ...

 رساله مدنیّه ، ص ١٢٩-١٣٠
 بیت از مولوی است و در دفتر دوّم مثنوی چنین آمده است :

ای برادر تو همأن اندیشه مابَقِی تو استخوان و ریشهٴ

گر گُلست اندیشهٴ تو گُلْشَنی وربود خاری تو هیمهٴ‌گُلْخِنی

گر گُلابی برسرو جیبت زنند ور تو چون بَوْلی برونت افکَنند

مثنوی،دفتر دوّم،بیت ٢٧٧-٢٧٩

ص ٩١

ای بهاءاللّه چو نارت برفروخت

خرمن هستی عشّاقان بسوخت

حضرت بهاءاللّه در لوحی چنین می‌فرمایند :

...این بیان پارسی از قلم اعلی در سنین قبل نازل قال و قوله

الاحلی ،

ای بهاءاللّه چو نارت برفروخت خرمن هستی عشّاقان بسوخت .

یک شر از نار بر دلها زدی صدهزار سدره بر سینا زدی ...

ابیاتی که نقل فرموده‌اند از مثنوی مبارک نازله از قلم جمال اقدس

ابهی است ، قوله‌الاحلی :

ای بهاءاللّه چه نارت بر فروخت خرمن هستی عشّاقان بسوخت

یک شر از نار بر دلها زدی صدهزاران سدره بر سینا زدی

پس ز هر دل سدره‌ها آمدپدید موسیا اینجا بسر باید دوید

تا که ناراللّه معنی را ز جان بنگرید و وارهید از قبطیان

آثار،ج ٣،ص ١٧٨

ص ٩٢

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

خلقی بتو مشغول و تو غایب زمیانه

حضرت بهاءاللّه در مراسله‌ای که در سلیمانیه کردستان در جواب

معروضه ملاّحامد مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند :

 ... اگر فراش غیب بساط احدیّت را مبسوط نماید و وساید
 مبروک محبّت بگستراند شاید که چشم مشتاقان از پرتو نور صرف
 جمال منوّر گردد و عین مجذوبان از عین الفضل سلطان جلال روشن
 شود اگرچه این کلمات مطبوع طبع بلند اختر و خاطر مشکل پسند
 حضرت عالی نخواهد افتاد ولکن چون مارا عذربربنان است البته
 شما را ذکر عفو برلسان العذرعند کرام النّاس مقبول در مراتب
 محبّت و مقامات مودّت به این دو فرد اکتفا رفت :
 ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب زمیانه
 گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
 مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
 فریاد از دست این قلم و بیداد از این مرکب و این کاغذ که مرا
 عاجز نمود نمید‌انم بر شما چه بگذرد از ملاحظه آن . اذا اقول انّا
 للّه و انّا الیه راجعون . انتهی .
 رحیق مختوم ، ج َ، ص ٤١٠-٤١١

ابیات از خیالی هروی است و در ریاض‌العارفین چنین ثبت شده

است :

## ص ٩٣
مأخذ اشعار فارسی ای تیر غمت ...

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

هرکس بزبانی صفت حمد تو گوید نائی بنوای نی و مطرب بترانه

ریاض العارفین ، ص ١٠٨

محمّد علی تبریزی خیابانی (مدرس ) در کتاب ریحانة‌الارب در

باره خیالی شرح مختصری مرقوم داشته است و غزل او را با ابیات بیشتری

آورده است . مدرس چنین می‌نویسد:

 از شعرای قرن نهم هجری و بخارا و از منتسبین الغ بیک و مدتی در
 هرات زیسته و بهمین جهت هروی نیز گویند و ذیوان شعرش در
 در ترکستان و خراسان متداول بوده و از او است :
 ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب زمیانه
 حاجی بره کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب خانه
 گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
 چوندر‌همه جا عکس رخ‌یارتوان دید دیوانه نیم من که روم خانه بخانه
 مقصودمن ازکعبهو‌بتخانه توئی تو مقصودتوئی کعبه وبتخانه بهانه
 تقصیر خیالی بامید کرم تست یعنی که گنه رابه از این نیست بهانه
 و مرقد خیالی در بخارا و اسم و زمان وفات و مشخص دیگری
 بدست نیامد.
 ژیحانة‌الارب ، ج ١،ص ٤٣٦
 نکته‌ای که به شرح مدرس می‌توان افزود آن است که خیالی به

سال ٨٥٠ه ق (١٤٤٦م) از این عالم درگذشته است . شیخ بهاءالدین

عاملی مشهور به شیخ بهائی غزل خیالی را در مخمس مشهور خود

تخمیس کرده است . مخمس شیخ بهائی ذیلاًنقل می‌گردد:

## ص ٩٤
ماٌخذ اشعار فارسی ای تیر غمت ...

تاکی به تمنای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد بسرآید شب هجران تو یا نه ؟ ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی بتو مشغول و تو غایب زمیانه

رفتم بدر صومعه عابد و زاهد د یدم همه را پیش رخت راکع و ساجد

در میکده رهبانم و در صومعه عابد گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

روزیکه برفتند حریفان پی هر کار زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمار

من یار طلب کردم و او جلوه‌گه یار حاجی بره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هردر که زنم صاحب آن خانه توئی تو ! هرجا که روم پرتو کاشانه توئی تو!

درمیکده و دیر که جانانه توئی تو ! مقصودمن از کعبه و بتخانه توئی تو!

مقصودتوئی ،کعبه و بتخانه بهانه

بلبل بچمن زان گل رخسار نشان دید پروانه درآتش شد و ارارعیان دید

عارف صفت روی تو در پیرو جوان دید یعنی همه جاعکس رخ یارتوان دید

دیوانه منم ، من ! که روم خانه به خانه

عاقل بقوانین خرد راه تو پوید دیوانه برون از همه آئین تو جوید

تا غنچه بشکفته ی این باغ بوید هرکس بزبانی صفت حمد تو گوید

بلبل بغزل خوانی و قمری بترانه

بیچاره بهائی که دلش زار غم تست هرچند که عاصیست زخیل خدم تست

امید وی از عاطفت دمبدم تست تقصیر (خیالی )بامید کرم تست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

کلیّات شیخ بهائی ، ص ٧٦-٧٧

## ص ٩٥
مأخذ اشعار فارسی ای تیر غمت ...

شیخ بهاءالدّین محمّدبن حسین عاملی معروف به شیخ بهائی در

سال ٩٥٣ه ق (١٥٤٦م )دربعلبک متولّد شد و در کودکی به ایران آمده

تحصیلات و مطالعات خود را به اتمام رسانید و سرانجام در سال

١٠٣١ه ق (١٦٢١م)در اصفهان به درود حیات گفت . شیخ بهائی از

بزرگترین فُقَهاءو دانشمندان و ادبای معروف عصر صفوی و صاحب آثار

عدیده متنوعه در علوم مختلفه است . برای ملاحظه شرح حال مفصل

شیخ بهائی می توان به ابتدای کتاب کلیّات شیخ بهائی مراجعه نمود .

ص ٩٦

ای خدا ای لطف تو حاجت

با تو یاد هیچکس نبود روا

 حضرت بهاءاللّه در چهاروادی می‌فرمایند :
 ...فی المناجات لله تبارک و تعالی ،
 ای خدا ای لطف تو حاجت روا باتویادهیچکس نبود روا
 ذره علمی که در جان من است وارهانش از هوا و خاک پست
 قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریاهای خویش

 آثار، ج ُ ، ص ١٤٨-١٤٩

 ابیات از مولوی است و در دفتر اوّل مثنوی آمده است :

 این همه گفتیم لیک اندر بَسیج بی عنایات خدا هیچیم هیچ
 بی عنایت حق و خاصّانِ حق گر مَلَک باشد سیاهش ورق
 ای خدا ای فضلِ تو حاجت روا باتو یاد هیچ کس نبْود روا
 این قَدَر اِرشاد تو بخشیدهٴ تا بدین بس عیبِ‌ماپوشیدهٴ
 قطرهٴد‌انش که بخشیدی ز پیش وا رَهانش از هواوز خاکِ‌تن
 مثنوی ،دفتراوّل ،بیت ١٨٧٨-١٨٨٣

ص ٩٧

ای خلیل وقت و ابراهیم هُش

این چهاراطیاررهزن را بکش

حضرت بهاءاللّه در چهاروادی می‌فرمایند :

...اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق به نفس

است ولکن نفس اللّه القائمه فیه بالسنن مراداست و در این مقام

نفس محبوب است نه مردود و مقبول نه مقهور اگرچه در اوّل این

رتبه محل جدال است ولیکن آخر آن جلوس بر عرش جلال چنانچه

می‌فرماید،

ای خلیل وقت و ابراهیم هُش این چهار اطیار رهزن را بکش ...

 آثار ،ج ٣،ص ١٤٢-١٤٣

بیت از مولوی است و در ذیل تفسیر آیه ((خذ اربعة‌من الطیر ...))

(سوره بقره ، آیه ٢٦٠) در مثنوی چنین آمده است :

تو خلیل وقتی ای خورشیدْهُش این چهار اطیارِرهزن را بکش

زآنک هر مرغی ازینها زاغ وش هست عقل عاقلان را دیده کَش

چار وصف تن چو مرغان خلیل بِسْمِل ایشان دهد جان را سبیل

ای خلیل اندر خلاص نیک و بد سر ببُرشان تا رهد پاها ز سَد

مثنوی ، دفتر پنجم ، بیت ٣١-٣٤

ص ٩٨

ای دریغا عرصه افهام خلق

سخت تنگ آمد ندارد خلق حلق

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند :

هوالابهی ای مشتعل بنار موقده ربانیّه هرچند از این جهان

ترابی عرصه بسی تنگ است و شهسواران میدان و علّمناه من لدنّا

بی مجال و محصورالمقام مانند ای دریغاعرصه افهام خلق - سخت

تنگ آمد ندارد خلق حلق ، باوجود این زبان رالا بگشا و به ستایش

و محامد و نعوت جمال بی همتا مشغول شو تا جسم ها را جان کنی

و جانها را به جانان رسانی خزف را صدف نمائی و سنگ سیاه را

یاقوت مرجان کنی و صخره صمّاء را لعل بدخشان چه ذکر حقّ

اکسیر اعظم است و دریای فاروق اکبر و صهباء جان پرور و شمع

جهان افروز انور. عبدالبهاء ع

مجموعه آثار مبارکه ، شماره ٨٤،ص ٥٠٨

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شیخ احمد در سلطان آباد چنین

می‌فرمایند :

الحمدللّه الذی بظهور مظهر نفسه قد تکورت الشموس و انطمست

النجوم ... ای منجذب به نفحات اللّه ، ای دریغا عرصهٴ‌افهام خلق -

سخت تنگ آمد ندارد خلق حلق . دیدهٴ‌انسان ضعیف و آن جوهر

الجواهر بسیار لطیف گوشها بسته و ندای ملإاعلی آهسته ...

بیت از مولوی است و در ضمن ابیات صدر دفتر سوّم مثنوی

مندرج است .

ص ٩٩

ای دعا از تو اجابت هم ز تو

حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضای میرزا آقا خان خادم‌اللّه به

تاریخ ١٥ شوال ١٣٠١ ه ق به اعزاز حاجی ابوالحسن امین اردکانی عزّ

صدور یافته چنین می‌فرمایند :

...و جناب افنان آقا سیّد محسن علیه بهاءاللّه الابهی حال حضور

دارند ازحقّ جلّ جلاله سائل و آمل که کلّ را مؤید فرماید بر

آنچه عرف بقا از او متضوع باشد فی‌الحقیقته بنده از این دعا خجلت

می برم چه که آنچه از قلم اعلی مخصوص ایشان نازل ، فنا به او

نمی رسد نفاد او را اخذ نمی نماید محو را در آنجا راه نه ولکن در

هر حال دعا محبوب است نعم ما قیل ای دعا از تو اجابت هم ز تو

با کرم و بخشش الهی هر امری سهل و آسان امید هست که عباد

خود را از هیچ خبری محروم نفرماید ...

مجموعه آثار ، شماره ٢٧، ص ١٢

مصرع منقول از مولوی است که در مثنوی چنین می‌فرماید :

کارگاهِ صُنعِ حقّ چون نیستی است پس برونِ کارگه بی قیمتی است

یاد ده ما را سخنهای دقیق که ترا رحم آورد آن ای رفیق

هم دعا از تو اجابت هم زتو ایمنی از تو مهابت هم ز تو

گر خطا گفتم اِصلاحش تو کن مُصلِحی تو ای تو سلطانِ سخن

کیمیا داری که تبدیلش کنی گر چه جُویِ خون بود نیلش کنی

این چنین میناگریها کارِتُست این چنین اکسیرها اسرارِ تُست

مثنوی ، دفتر دوّم ، بیت ٦٩٠-٦٩٥

## ص ١٠٠
مأخذ اشعار فارسی ای دعا از ...

مصرع منقول یادآور بیتی دیگر در مثنوی نیز هست که می‌فرمایند:

آن دعاحقّ می‌کند چون او فناست آن دعا و آن اجابت از خداست

 مثنوی ،دفتر سوّم ،بیت ٢٢٢٠

جمال قدم در لوحی دیگر که آن نیز به امضای میرزا آقاجان

خادم اللّه می‌باشد و در تاریخ ٣شوال ١٢٩٩ ه ق عزّ صدور یافته دعارا

این بار از بنده و اجابت را از خدا دانسته چنین می‌فرمایند: ((اشکو بثی

و حزنی الی اللّه مالک الانام ... وقت دعاست ، دعا از ما اجابت از خدا

انه علی مایشاءقدیر...)).

ص ١٠١

ایذ‌بیح اللّه ز قربانگاه عشق

برمگردد و جان ده اندر راه عشق

جمال قدم در لوحی می‌فرمایند:

یا فضل‌اللّه انّ افرح بما سمع المقصود ذکرک و اجابک من منظره

المنیر ... ای فضل حدیث ذبح تازه شد و اسمعیل جان به مشهد

فدا توجه نمود و در سبیل محبوب امکان شربت شهادت را نوشید

عمل نمود به آنچه از قلم اعلی در سنین قبل به لسان پارسی نازل

شد ، ای ذبیح اللّه ز قربانگاه عشق - برمگرد و جان ده اندر راه

عشق . و این ذبیح از قربانگاه زنده برنگشت جان و مال و ننگ و

نام و آنچه متعلق به او بود جمیع را فدا نمود...

و در لوحی دیگر جمال قدم چنین می‌فرمایند:

یا اسمی واقعه ارض صاد از اعظم مصائب لدی الوجه مذکور

چنانچه تا حال قریب صد لوح در ذکر ایشان والّذین معه از عالم

عنایت نازل و از قلم اعلی جاری احدی به چنین فیض و فضلی فائز

نه یَشهَدُبِذلِکَ‌ماأَنزَلَهُ‌الرّحمنُ‌فِی‌الألَواحِ‌لَعَمری قَدنح‌فی‌مُصیبَتِهِ

وَمَصائِبِهِم‌اَهلْ‌مَلَکوُتی وَجَبََروُتی وَاَهلُ‌سُرادِقِ‌قُدسی ولکن این

کلمه مبارکه از مطلع نور احدیّه از قبل ظاهر ،

ای ذبیح‌اللّه ز قربانگاه عشق برمگرد و جان ده اندر راه عشق

و آنچه در سبیل الهی بر این نفوس مقدسّه وارد البته بی اثر نبوده و

ثمر آن البته ظاهر خواهد شد أَن‌أَخبِرأَفنانی بِماأَخبَرَک الخَبیرُ.

نورین نیرین ، ص ١٩٢-١٩٣

و حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند:

## ص ١٠٢
مأخذ اشعار فارسی ای ذبیح اللّه ...

 هواللّه ای گم گشته بادیه پیما اگر چه چون بادیه پیمائی ولی
 از جام عنایت سرمست و باده پیمائی پیمانه آلهی بدست گیر
 و عهد الست بخاطر آر و می پرست شو چشم از دو جهان بپوش
 و جان در ره جانان نثارکن خوشتر دمی آن دم که یم عنایت
 بجوش و خروش آید و شبنمی از فیض دریای کبریا بجان این
 مشتاقان رسد و دل عزم کوی دوست کند و ر؟ح آهنگ صعود بملاً
 اعلی و ملکوت ابهی نماید و بمیدان فدا بشتابد و بقربانگاه حق در
 نهایت شوق و اشتیاق بدود،
 ای ذبیح اللّه ز قربانگاه عشق برمگرد و جان بده در راه عشق
 چه مبارک دمی است آن دم و چه همایون ساعتی است آن ساعت ...
 بشارة‌النور ، ص ٢٢٧-٢٢٨

 بیت منقول از مثنوی جمال قدم است که می‌فرمایند:

ای بهاءاللّه چه نارت برفروخت خرمن هستی عشاقان بسوخت

یک شرر از نار بر دلها زدی صدهزاران سدره بر سینا زدی

پس زهر دل سدره‌ها آمد پدید موسیا اینجا بسر باید دوید

تا که ناراللّه معنی را ز جان بنگرید و وارهید از قیطیان

ای ذبیح اللّه ز قربانگاه عشق برمگرد و جان بده در راه عشق

آثار،ج ٣ص ١٧٨

ص ١٠٣

ای شه از من چه پرسی حال من

حضرت بهاءاللّه در یکی از الواح نازله به اعزاز جناب زین‌المقربین

چنین می‌فرمایند:

هوالعزیز ای شه از من چه پرسی حال من در این وقت که این

عبد بر مسند تفرید ساکن است و بر مقام قدس تجرید واقف

احدی را مشاهده ننمود مگر سالک سبل وهم چه که کل الیوم از

نقطه مشیّت و کلمه جامعه محتجب گشته بمثل امم سلف و خلف به

اوهام و ظنون خود تشبّت نموده‌اند و از ملیک یقین معرض کذلک

کانو من قبل و یکون من بعد ان انتم تعلمون و تو قنون ...

گوینده مصرع بر بنده معلوم نگردید .

ص ١٠٤

ای صبا از پیش جانان یک زمان

خوش بران تا کوی آن زورائیان

حضرت بهاءاللّه در کتاب بدیع می‌فرمایند:

...عمل حقّ از دونش واضح و ممتاز بوده و در هیچ امری با

احدی شبیه نه او است مظهر توحید و مطلع تفرید مابین عباد در

وقتی که جمال ابهی در مدینه کبیر وارد شدند چند فردی فرموده‌اند ،

بعضی از آن در این مقام ذکر می‌شود ، لعلّ تتذکّر و تخشی و تمسک

قلمک عن المفتریات و لعلّ تکون من الراجعین و التائبین الی اللّه

الذی خلقک و خلق کلّ شئو کلّ الیه لمن الراجعین و آن این

است ،

ای صبا از پیش جانان یکزمان خوش بران تا کوی آن زورائیان

پس بگویش کی مدینه کردگار چون بماندی چونکه رفت ازبرت یار

یار تو دردست اعدا مبتلا چون حسین اندر زمین کربلا

یک حسین و صدهزارانش یزید یک حبیب و صد ابو جهل عنید

چون کلیم اندر میان قطبیان یاچه روح الله میان جاحدان

همچه یوسف اندر افتاده بچاه آن چهی که نبودش پایان و راه

فرمودند آنچه ظاهر شده که شده و مابقی هم ظاهر خواهد شد ...

کتاب بدیع ، ص ٣٠٢-٣٠٣

این ابیات در انتهای مثنوی جمال قدم به شرح ذیل مندرج گردیده

است:

## ص ١٥٠
مأخذ اشعار فارسی ای صبا از ...

...ای صبا از پیش جانان یکزمان خوش بران تا کوی آن زورائیان

پس بگویش کی مدینه کردکار چون بماندی چونکه رفت از برت یار

یار تو در حبس و زندان مبتلا چون حسین اندر زمین کربلا

یک حسین و صد هزارانش یزید یک حبیب و این همه دیو عنید

چون کلیم اندر میان قبطیان یا چه روح اللّه میان سبطیان

همچو یوسف اندر افتاده بچاه آن چهی که نبودش پایان و راه

بلبلت شد مبتلا اندر قفس بسته شد هم زین قفس راه نفس

آثار، ج ُ ، ص ١٩١-١٩٢

ص ١٠٦

ای صبا گر بگذری برساحل رود ارس

بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین نفس

حضرت عبدالبهاءمی‌فرمایند:

...در زمان اخیر حضرت اعلی روحی فداه به چهریق سرگون و در

آنجا مسجون گشتند . حافظ شیرازی رائحه به مشامش رسید و این

غزل را گفت : ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس - بوسه زن

بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس ، و حضرت زردتشت نیز مدتّی

در آن صفحات سیر و حرکت می‌فرمودند...

مکاتیب ، ج ٣، ص ٢٠٢

بیت مذکور مطلع غزلی از حافظ است که تمام آن چنین است:

ای صبا گر بگذری برساحل رود ارس بوسه زن بر خاک وادیّ و مشکین کن نفس

منزل سلمی‌که‌بادش هردم ازماصدسلام پر صدای ساربانان بینی وبانگ جرس

محمل جانان ببوس آنگه‌بزاری عرضهد‌ار کزفراغت سوختم ای مهربان فریادرس

من که‌قول‌ناصحانراخواندمی قول رباب گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس

عشرت شبگیر کن می نوش کاندرراه عشق شبروانرا آشنائیهاست بامیر عسس

عشقبازی کاربازی نیست ای دل سربباز زانکه گوی عشق نتوان زدبچوگان هوس

دل برغبت می سپارد جان بچشم مست یار گرچه هشیاران ندادنداختیارخودبکس

طوطیان درشکّرستان کامرانی می‌کنند وزتحسّر دست بر سر میزند مسکین مگس

 نام حافظ گر برآید بر زبان کلک دوست
 از جناب حضرت شاهم بس است این ملتمس
 دیوان حافظ ، ص ١٨١

درباره دو بیت اولّ این غزل مطلبی در مطالع الانوار مذکور است که

عیناًبه نقل آن می‌پردازد:

## ص ١٠٧
مأخذ اشعار فارسی ای صبا گر ...

...یک روز حضرت باب به بام قلعه تشریف بردند ، ملاحسین در

حضور مبارک بود. حضرت اعلی به تماشای مناضر اطراف قلعه

مشغول شدند . در مغرب قلعه رود ارس در مجرای مخصوص خود

جاری بود و سیر مارپیچ آن رود از پشت بام به خوبی آشکار بود .

حضرت باب به ملاحسین فرمودند، این همان رود و ساحل آن

همان ساحلی است که حافظ در شعر خود بدان اشاره کرده و گفته :

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن بر خاک آن وادی و مشگین کن نفس

بیت سلمی را که بادش هر دم از ما صد سلام

پر نوای ساربان بینی و آهنگ جرس

بعد فرمودند ایّام اقامت شما در اینجا نزدیم است تمام شود . رود

ارس را که مشاهده نمودی و اگر ممکن بود بیش از این با من باشی

بیت سلمی را نیز بتو نشان مید‌ادم (مقصود مبارک از بیت سلمی

نقطه ایست نزدیک چهریق که ترکها آن را سلماس می‌گویند). بعد

حضرت باب فرمودند ، ًروح‌القدس گاهی به زبان شعرا ناطق

می‌گردد و مطالبی به لسان انها جاری می‌سازد که غالباً خود آنها

مقصود اصلی و منظور واقعی را نمید‌انند، این شعر هم از آن جمله

است که روح الامین به لسان شاعر جاری ساخته:

شیراز پُر غوغا شود شِکِر لبی پیدا شود

ترسم که آشوب لبش بر هم زند بغداد را

معنی حقیقی این شعر هنوز مخفی و مستور است و درسنهٴ‌بعد

حین واضح و آشکار خواهد شد .ًبعد این حدیث معروف را بیان

فرمودند که ًان‌للّه کنوزا تحت العرش مفاتیحها السنة الشعراء...ً

مطالع‌الانوار، ص ٢٤٢-٢٤٣

ص ١٠٨

ای ضیاءالحق حسام‌الدّین راد

ای فلک و ارکان چه تو شاهی نزاد

حضرت بهاءاللّه در صدر رساله چهاروادی چنین می‌فرمایند :

ای ضیاءالحق حسام الدّین راد که فلک وارکان چه تو شاهی نزاد

نمی دانم چرا یک مرتبه رشته محبّت را گسیختند و عهد محکم مودّت

را شکستند . مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهمرسید...

آثار، ج ٣،ص ١٤٠

بیت از مولوی است و در دفتر سوّم مثنوی چنین آمده است:

ای ضیآءالحق حُسام الّین راد که فلک و اَرکان چو تو شاهی نزاد

تو بنادِر آمدی در جان و دل ای دل و جان از قدوم تو خَجِل

چند کردم مدحِ قوم ما مَضَی قصدِمن زآنها تو بودی زِاقتضا

خانهٴخود را شناسد خود دعا تو بنام هر که خواهی کن ثنا

مثنوی ، دفتر سوّم ، بیت ٢١١٠-٢١١٣

ص ١٠٩

ای ضیاءالحق حسام‌الدّین و دل

ای دل و جان از قدوم تو خجل

حضرت بهاءاللّه در لوح علی‌محمد سراج می‌فرمایند:

...سبحان‌اللّه با اینکه اهل بیان مقر و معترفند که نبوّت به

رسول اللّه ختم شده و سنه ستین اوّل ظهوراللّه است معذالک و

مع اینکه حقّ حال بنفسه و کینونته مشهود و از افق انّنی انا حیّ فی

الافق الابهی ظاهر و طالع ، مجدداًذکر وصایت و امثال آن

می‌نمایند و بقیه وهم ماترک من ملل الفرقان اراده نموده‌اند ،.انوار

شمس یقین را که در سماء قدس بی زوال ذوالجلال مشرق شده ستر

نمایند . نیکو است ذکر این دو فرد در این مقام :

 ای ضیاءالحق حسام الدّین و دل ای دل و جان از قدوم تو خجل
 قصد این دارند این گل‌پاره‌ها کز حسد پوشند خورشید ترا
 بگذارید این اقوال لایغنیه را و به اصل امر و ما حقق به الاسماء
 ناظر شوید...
 مائده آسمانی ،ج ٧، ص ٦٩-٧٠

جمال قدم در لوح مصدّر به عبارت : ((عرض می‌شود رقیمه کریمه

عالی ...)) نیز به این ابیات استشهاد فرموده‌اند . ن ک به ذیل : ((آنچه

در خمخانه ...))

و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

...باری محل عبرت است ، ذبابی چند گمان نموده‌اند که اوج

عقاب گیرند و پشهٴ چند تصوّر نمودند که معارضه با سلیمان وجود

نمایند. قطرات مقاومت بحر أعظم خواستند و خفاشان بیهوشان

## ص ١١٠
مأخذ اشعار فارسی ای ضیاءالحق ...

 ستر انوار آفتاب انور آرزو کنند. فنعم ماقال:
 ای ضیاءحقّ حسام دین و دل ای دل و جان از قدوم تو خجل
 قصد آن دارند این گلپارها کز حسد پوشند خورشید تو را ...

 مکاتیب ، ج٢،ص ١٢٠-١٢١

حضرت عبدالبهاء در لوح مصدّر به عبارت ((یا من تشمر عن الذین فی

خدمة‌امراللّه ))نیز به این دو فرد استشهاد فرموده‌اند. در این لوح چنین

می‌فرمایند:

 ...بگو ای جان من ، صبح مبین خوش است نه شام غمگین ،
 شمع میثاق روشن است نه ظلمت شقاق ، امواج آب حیات بخشد نه
 تموج سراب ، اوج عقاب بلند است نه پرواز فوج ذباب . ملاحظه
 نمائید که جمع فتور در این سنین و شهور چه بروز و ظهوری نمودند
 جز آن که القای شبهات بر مسامع چند ضعفای بی‌ثبات نمودند و
 از جهت دیگر طبل و دهل اختلاف در محافل آفاق کوفتند و امراللّه
 را رسوای عالم کردند ، دوستان جمال‌قدم را خون گریاندند و
 دشمنان اسم اعظم را به رقص آوردند ولی الحمداللّه افواج نصرت
 پیاپی از ملکوت ابهی رسید و جنود تائید از ملإاعلی هجوم نمود
 در اندک زمانی معلوم کل من علی‌الارض شد که از تمرد اهل فتور
 شمع نور را قصوری حاصل نشد و از تیشه جفا شجرهٴو‌فا را وهنی
 نرسید و از هجوم ثعالب اسد غالب را سستی نیامد آفتاب توحید
 ساطع است و سحاب حائل زائل ، بحر عذب بارد و شراب موجش
 رو به اوج است و ضباب و سراب مبغوض اولی الالباب، ای
 ضیاءالحق حسام دین و دل -ای دل و جان از قدوم تو خجل .
 قصد آن دارند این گلپارها - کز حسد پوشند خورشید ترا . باری
 بگو تا وقت از دست نرفته و چاره از کف رجوع نمائید تا یبدل اللّه

## ص ١١١
مأخذ اشعار فارسی ای ضیاءالحق ...

 السیئات بالحسنات گردد نقلی نیست من تاب عن الذنب کمن لاذنب
 له انسان است جائزالنسیان است امّا عناد بنیاد براندازد وتا اسفل
 الجحیم برد . عنقریب ملاحظه نمائید که پرتو تقدیس میثاق آفاق
 را روشن نماید و انوار عهد جهان و کیهان را مطلع مه تابان فرماید
 یومئذ تخسر صفقة المجرمین ان هذا ثبت فی‌القرون الاولین
 والحمدللّه ربّ‌العالمین . ع ع

 مجموعه مکاتیب ، شماره ٨٩، ص ١٩٣-١٩٤

دو بیتی که در آثار فوق نقل گشته از جلال الدّین محمد مولوی است

که می‌فرماید:

ای ضیآءالحق حُسام دین و دل کَی توان اندود خورشیدی بگل

قصد کردستند این گِل پارها که بپوشانند خورشید ترا

در دل که لعلها دلالِ تست باغها از خنده مالامال تست

مَحرَم مردیت را کو رُستمی تا زصد خرمن یکی جَو گفتمی

 مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ٢٠١٠-٢٠١٣

مصرع ((ای دل و جان از قدوم تو خجل )) که به صورت مصرع دوّم

بیت ((ای ضیاءالحق حسام دین و دل )) درالواح فوق نقل گشته در واقع

مصرع دوّم این بیت است : ((تو بنادر آمدی در جان و دل -ای دل و

جان از قدوم تو خجل )). این بیت در دفتر سوّم مثنوی (بیت ٢١١١)

مندرج است .

ص ١١٢

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

و اندر همه عالم مشهور به شیدائی

حضرت بهاءاللّه در لوحی که در اوایل ایام بغداد به اعزاز جناب

آقامیرزا آقای کاشانی عزّنزول یافته چنین می‌فرمایند:

هوالحی عندلیب سنا می گوید ،الّی یا اهل بقاء، بلبل وفا

می گوید ، الّی یا اهل الوفاء، هُدهُد لقا مغرد الیّ یا اصحاب

الهدی ، ورقه ورقا مترنم الیّ یا قدس القدوس فی الملکوت الابهی

لیشهدون کیف یمشی السرور قدام الوجه و بعد فالق اکلیل التکبیر

علی رأس من تشاء . جناب آمحمد اسمعیل توجه به نقطه اعلی و

کلمه اولی نموده و تین اشعار را ذکر نمائید ، اگر چه فارسی

لابأس علیه،

ای منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی

در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی

ای باده فروش من سرمایه جوش من ای از تو خروش من من نایم و تو نائی

گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم من مرده صدساله تو جان مسیحائی

اوّل تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو مستور ز هر چشمی در عین هویدائی.

ولکن بقوّت الهی و قدرت ربّانی و عنایت حضرت لایزالی باید بر

بساط نور جالس شد و بر فضای روح سایر گشت تا جمیع چندها

را بی چون مشاهده نمود و تمام اسم و رسم را بی‌ننگ و نام دید .

این است مقام رفرف اعلی و سدره ابهی و شجره طوبی و ثمره

قصوی . فطوبی لعارفیها و شارییها و آکلیها و واصلیها .

مجموعه آثار، شماره ٣٨، ص ٤٣-٤٤

## ص ١١٣
مآخذ اشعار فارسی ای عشق منم ...

حضرت عبدابهاء در کتاب تذکرة‌الوفا در ذیل شرح احوال

جناب استاد اسمعیل درباره آنچه در لوح جمال قدم نازل شده چنین

می‌فرمایند:

 ...باری چون جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفدا از بغداد
 حرکت برومیلی فرمودند ، احبای الهی در بغداد ماندند، بعد اهالی
 بغداد بر احباب قیام کردند و آن مظلومانرا به اسیری بموصل
 فرستادند . این استاد جلیل با وجود پیری و ناتوانی پیاده ، بیز‌اد و
 توشه ، جبال و بیابان و تلال و درّه قطع نموده و به سجن اعظم وصول
 یافت . وقتی جمال مبارک از برای او این غزل ملای رومی را مرقوم
 فرمودند که جناب استاد توجٌ‌ه به نقطهٴ‌اولی و حضرت اعلی نماید و
 این نغمه را به آهنگ خوش بسراید، لهذا شبهای تار و تاریک طیّ
 مسافت می‌نمود و این غزل را تغنی می‌کرد:
 ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی واندر همهٴ‌عالم مشهور بشیدائی
 در نامهٴ‌مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی
 ای باده فروش من سرمایهٴ جوش من ای از تو خروش من من نایم و تو نائی
 گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم من مردهٴ صدساله تو جان مسیحائی
 اوّل تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو مستور زهر چشمی در عین هویدائی ...
 تذکرة‌الوفاء، ص ٥٤-٥٥

و در مناجاتی حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند:

 هوالابهی پاک یزدانا اگر چه دیوانه و بی لانه و آشیانه گشتم ولی
 سرگشته کوی تواَم و آشفته روی تو ، مجنون و مفتون آن جمالم و
 محزون و دلخون از فراقم . این مجنون شیدای بی نوا سلاسل و
 زنجیری جز آن زلف مشکین نجوید و این مفتون بی سر و سامان
 عقل و نهائی به غیر فیوضات عشق نخواهد . این جنون اگرچه

## ص ١١٤
مآخذ اشعار فارسی ای عشق منم ...

 جامع فنون و پُر سکون است لکن چون وقت مقتضی نه به فضل و
 عنایت قوتّش را خفتّی بخش که آن زنجیر مبارک را نگسلد و آن
 سلسلهٴ پیچ‌اندرپیچ را بکلّی قطع نماید . نه عقل و فرهنگ زیاد مانع
 از نشر نفحات مقبول و نه جنون پُر فنون زنجیرشکن محبوب . خدایا
 اعتدالی بخش و توسطی عنایت فرما . در ایّام مبارک شخصی بود
 مفتون محبت‌اللّه ، امر فرمودند که این ابیات را دائماً قرائت و به
 لحن خوش تلاوت نماید:
 ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی واندر همهٴ‌عالم مشهور بشیدائی
 درنامهٴ مجنونان از نام من آغازند زاین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی
 ای باده فروش من سرمایهٴ جوش من ای از تو خروش من من نایم و تو نائی
 گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم من مردهٴ‌صدساله تو جان مسیحائی
 والبهاءعلیک و علی کل مفتون معتدل کریم . ع ع

 مناجاتهای حضرت عبدالبهاء،ص ٤١-٤٢

چنانچه با نقل از تذکرة‌الوفاءمذکور افتاد بیان حضرت عبدالبهاء

در این مناجات راجع به ((در ایام مبارک شخصی لود مفتون محبت‌اللّه ))

اشاره به جناب استاد اسمعیل است که شرح آن در لوح مبارک جمال‌قدم

با مطلع ((عندلیب سنا می‌گوید...)) فوقاً نقل گردید .

این ابیات در بسیاری از آثار حضرت عبدالبهاء نقل گشته است .

از جمله در لوح میرزا محمدخان ابن میرزا عبداللّه خان می‌فرمایند :

ای بندهٴ الهی مراسلهٴ روحانی آن جناب واصل ، از مضمون اگرچه

به جهتی محزون شدیم زیرا دلالت بر تأثر و حزن آن قلب منیر بود

ولی از جهتی دیگر تسلی کامل حاصل زیرا دلالت برآن می‌نمود که

شهره آفاقی و رسوای مشتاق یعنی به خریداری آن یوسف رحمانی

مشهوری و به سرگشته و شیدائی معروف ، ای عشق منم از تو سرگشته

## ص ١١٥
مأخذ اشعار فارسی ای عشق منم ...

 و سودائی - واندر همه عالم مشهور به شیدائی . در نامه مجنونان از
 نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی . باری شکرکن
 خدارا که به عشق او شهرهٴ‌آفاق شدی و به شیدائی آن دلبر
 بی همتا شهیر اهل اشراق ...

و در لوح دیگری که به اعزاز ((جناب زائر آقاعباسعلی نجل جلیل

و آقا حسن میلانی )) عزّ حضور یافته حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند :

 ای زائر تربت مقدّسه شکر جزیل ربّ جلیل را که دلیل این
 سبیل بود...ای جوانان قرن سزدان شما باید در این عصر جدید
 قرن ربّ مجید چنان منجذب جمال مبارک گردید و مفتون دلبر آفاق
 شوید که مصداق این شعر گردید:
 ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی واندر همه عالم مشهور به شیدائی ...
 قسمتی از این لوح در مجله عندلیب ،
 شماره ٦،بهار ١٣٦٢ه ش ، ص ٦٦به طبع رسیده است.

و در اثری دیگر چنین می‌فرمایند :

 هوالابهی ای شمع محفل رحمانی علیک بهاءاللّه و فضله
 وجوده و موهبته و نوره الصمدانی وقت آن آمده که پرده صمت و
 سکوت را به نار موقدهٴ ربانیه بسوزانی و جما یوسف محبت اللّه را
 عرضهٴ بازار و شهرهٴ آفاق کنی،
 ای عشق منم از توسرگشته و سودائی واندر همه عالم مشهور به شیدائی .
 باری اگر از فارسیان میدان عرفان نشانهٴ‌جوئی زبان را به ثنای حقّ
 بگشا و اگر از خمخانهٴ الهی رحیق معانی خواهی جوشی بزن و
 خروشی بکن و اگر در انجمن آفاق روی روشن طلبی فیض کامل از
 ملأابهی طلب و اگر در افق امکان نور تابان جوئی به جمال دوستان
 حقیقی و نهال بوستان الهی نظر کن . ع ع

و همچنین در لوحی که به اعزاز جناب ابن‌ابهر از قلم حضرت عبدالبهاء

## ص ١١٦
مأخذ اشعار فارسی ای عشق منم ...

عزّصدور یافته چنین مذکور:

ای منادی پیمان نامه اخیر به تاریخ ٢٥ شوال ١٣٢٨ ملاحظه

گردید... حضرت قائم‌مقام در نهایت روح و ریحان در اینجا

تشریف دارند ما نوشته بودیم که ایشان را کتمان دارند حالا که

چنین شده است ، ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی -و اندر

همه عالم مشهور به شیدائی . تا ببینیم خدا چه می‌کند...

و در لوح ((لاهور ، بواسطه جناب آقامیرزا محمود زرقانی ، جناب پرتیم

سنگه )) حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند:

 هواللّه ای یار روحانی حمد کن خدا را که هتک استار نمودی و
 خلع عذار کردی و به اَسرار پی بردی ، سودائی دلبر مهربان شدی و
 شیدائی آن مَه تابان و رسوائی روی جانان ، به محبت الهی گریبان
 دریدی ، از ماسوی دل بریدی و ندای حقّ شنیدی و به سرمنزل
 دوست حقیقی رسیدی، جام صفا نوشیدی ، شهد عرفان چشیدی و
 آثار رحمت پروردگار دیدی .
 ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی واندر همه عالم مشهور به شیدائی
 در نامهٴ مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی
 ای باده فروش من سرمایهٴ جوش من ای از تو خروش من من نایم و تو نائی
 گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم من مردهٴ صدساله تو جان مسیحائی
 اوّل تو و آخر تو باطن تو و ظاهر تو مستور ز هر چشمی در عین هویدائی
 و علیک‌البهاءالابهی . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در ترجمه حال حضرت حاجی میرزا حسن افنان

چنین مرقوم فرموده‌اند :

 ...در ایّام حضرت اعلی نفحهٴ‌هدایت کبی بمشام رسید ولی در
 ایام مبارک نار محبّت اللّه شعله زد چنان برافروخت که جمیع حجبات

## ص ١١٧
مأخذ اشعار فارسی ای عشق منم ...

 اوهام بسوخت و بقدر امکان بترویج دین‌اللّه پرداخت و بمحبت
 جمال مبارک شهیر آفاق گشت ،
 ای عشق منم ازتو سرگشته و سودائی واندر همه عالم مشهور به شیدائی
 در نامهٴ مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی ...
 تذکرة‌الوفاء،ص ٤٠-٤١

چنانچه در نقل از تذکرة‌الوفاء گذشت حضرت عبدالبهاء غزل

منقول در آثار عدیده فوق را به ((مولای رومی ))منسوب داشته‌اند. حقیر

در دیوان غزلیّات شمس این غزل را نیافت امّا صورتی از این غزل در

دیوان منصور حلّاج چنین ثبت گردیده است :

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

وندر همه عالم مشهور بشیدائی

در نامه مجنون تا از نام من آغازند

زین بیش اگر بودم سر دفتر دانائی

ای باده فروش من سرمایه جوش من

از تست خروش من من نایم و تم نائی

سرمایه ناز از تو هم اصل نیاز از تو

هم وامق شیدائی هم دلبر عذرائی

گر زندگیم خواهی بر من نفسی دردم

من مرده صد ساله تو جان مسیحائی

اوّل تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو

مستور ز هر چشمی در عین هویدائی

تیری ستم اندوزی بر دیده من دوزی

آخر چه جگر سوزی یارب چه دلارائی

پروانه صفت سوزان از شوق فشانم جان

تا گوئیم ای جانان تو سوخته مائی

دیوان منصور حلّاج ، ص ٢٠٠-٢٠١

عبدالرحمن جامی نیز این ابیات را در کتاب نقدالنصوص بشرح

## ص ١١٨
مأخذ اشعار فارسی ای عشق منم ...

ذیل مندرج ساخته است :

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی واندر همه عالم مشهور به شیدائی

در نامهٴ‌مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی

ای باده فروش من سرمایهٴ‌جوش من از تست خروش من من نایم و تو نائی

سرمایهٴ‌ناز از تو هم اصل نیاز از تو هم وامق شیدائی هم دلبر عذرائی

گر زندگیم جوئی در من نفسی دردم من مردهٴ‌صدساله تو جان مسیحائی

اوّل تو و آخر تو باطن تو و ظاهر تو مستور زهر چشمی در عین هویدائی

نقدالنصوص ، ص ١٤٨

حسین بن منصور بیضاوی ملقّب و معروف به حلّاج از عرفای شهیر

ایران در قرن سوّم هجری بود که بغداد با مشاریخ صوفیه مجالست

یافت و در بلاد مختلفه هند و ماواءالنهر به سیر و سفر پرداخت .

شخصیّت حلّاج و واقعیت دعاوی و حالات و مقامات او در آثار

تذکره‌نویسان و مورخّین به اختلاف و تناقض شدید شرح و بسط یافته

است . آنچه مسلّم است آن که کسانی نظیر عطار نیشابوری در

تذکرة‌الاولیاء به فضائل و کرامات و مقامات روحانی او شهادت

داده‌اند. حلّاج به علت اصرار و دشمنی شدید فقهای بغداد عاقبت

اسیر و زندانی شد و در سال ٣٠٩ ه ق (٩٢١م )پس از سالهای متمادی

که در زندان بود به اشد عذاب او را کشتند و جسدش را سوزاندند و

خاکستر جسد او را به رودخانه دجله ریختند. برای اطلاع از شرح

احوال و افکار و آثار حلّاج به کتاب مصایب حلّاج مراجعه فرمائید.

ص ١١٩

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید

معشوقه همین جاست بیائید بیائید

حضرت بهاءاللّه در لوحی می‌فرمایند:

ای قوم به حج رفته کجائید - معشوقه همین جاست بیائید

بیائید. ولکن این شهر جانان است و از نام و ننگ بی نشان و این

سبیل عاشقان است دلیل در این راه متحیّر و سرگردان و این حرم

سبحان است احرام غیر در این مقام از عدم ایقان و این عرش

الرحمن است نه جای حمل نمودن هیکل قران .اگر یار خواهی از

پرده پندار و انس با اغیار فارغ شو و اگر ضیاءشمس دلدار جوئی

گرد انوار شمع مپوی و هرگاه سراب وهم و خیال را از ماء عذب

جمال کفایت نموده‌ای با طایران هوای عشق همپری مکن و با

سرانداختگان در پای دار فنا همسری مخواه...

حضرت عبدالبهاء در لوح ((نزاغ ،جناب آقاعلی )) می‌فرمایند:

هوالابهی ای مشتعل بنار محبت‌اللّه اگر بدانی به چه حالتی در

چه انجمنی و به چه لسان و قلمی بیاد روی و خوی تو مشغولم البته

از شدّت شعف گریبان بدری و پرده براندازی و راز آشکارسازی و

باعلی النداء فریاد برآری ، ای قوم به حج رفته کجائید کجائید -آن

قبله آفاق به عکاست شتابید شتابید .والبهاءعلیک .ع ع

بیتی که نقل شده از مولوی است و در دیوان غزلیّات شمس

تبریزی مندرج است . تمام غزل چنین است :

## ص ١٢٠
مأخذ اشعار فارسی ای قوم به حج ...

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید

معشوق همین جاست بیائید بیائید

معشوق تو همسائد‌یوار به دیوار

هم حاجی و هم کعبه و هم خانه شمائید

گر صورت بی صورت معشوق ببینید

هم حاجی و هم کعبه و هم خانه شمائید

صد بار از این راه بدان خانه برفتید

یک بار از این خانه بر این بام برآئید

گر قصد شما دیدن آن خانهٴ‌جانست

اوّل رخ آئینه به صیقل بزدائید

احرام چو بستید از آن خانه برستید

از خرقهٴ‌ناموس بکلّی بدر آئید

آن خانه لطیفست نشانهاش مگوئید

از خواجه آن خانه نشانی بنمائید

کو دسته‌ای از گل اگر آن باغ بدیدید

کو گوهری از جان اگر از بهر جدائید

با این همه آن رنج شما گنج شما باد

افسوس که بر گنج شما پرده شمائید

روبند گشائید ز سر پردهٴ‌اسرار

پس خویش بدانید که سلطان نه گدائید

گنجید نهان گشته در این تودهٴ‌پرخاک

چون قرص قمر ز ابر سیه باز برآئید

سلطان جهان مفخر تبریز نماید

اشکال عجائب که شما روح فزائید

از پرتو رویش دو جهان نور بیابد

تصویر عجائب به چه شیوه بنمائید

غزلیّات شمس ، ص ٢٦٩-٢٧٠

و نیز ن ک به ذیل :((معشوقه در اینجا...))

ص ١٢١

ای که هرگز فراموشت نکنم

هیچت از بنده یاد می‌آید

ن ک به ذیل ((روی بر خاک عجز...)).

ای

که

هرگز

فراموشت

نکنم

هیچت

از

بنده

یاد

می‌آید

ص ١٢٢

ای گمشده در کجایت جویم

حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضای میرزا آقاجان خادم اللّه

خطاب به جناب ابن اصدق عزّصدور یافته و به تاریخ ٣ شوال

١٢٩٩ه ق موّرخ است می‌فرمایند:

 اشکو بثی و حزنی الی‌اللّه مالک‌الانام قد انقلبت‌الامور و اضطربت
 البلدان ...گاهی این خادم فانی به کلمهٴ‌ای گمشده در کجات جویم
 درسرّ سرّمترنم ولکن از آنچه از لسان بیان حضرت رحمن اصغاء
 می‌شد سبب سکون و اطمینان بود...

 مجموعه آثار، شماره ٢٧، ص ٢٦٩

مصرع منقول در این اثر به ظن قوی به مطلع قصیده خاقانی است

که می گوید:

 ای قبله جان کجات جویم جانی و بجان هوات جویم

چند بیت دیگر صدر این قصیده چنین است :

 گر زخم زنی سنانت بوسم ور خشم آری رضات جویم
 دی روز چو آفتاب بودی امروز چو کیمیات جویم
 دوشت همه شب چو بدردیدم امشب همه چون سهات جویم
 ای در گرانبهاتر از روح چون روح سبک لقات جویم
 وی ماه سبک عنان تر از عمر چون عمر گرانبهات جویم
 تو زیر زمین شدی چو خورشید تا کی زبر سمات جویم

## ص ١٢٣
مأخذ اشعار فارسی ای گمشده در...

ای گمشده آهوی خطائی هم زآبخور خطات جویم

 دیوان خاقانی ، ص ٢٣٢

افضل الدّین بدیل بن علی متخلّص به خاقانی که ابیاتی از صدر یکی

از قصائد معروفش نقل گردید پدرش درودگر و مادرش کنیزی رومی بود

که اسلام آورد. خاقانی علوم ادبی و فلسفی را نزد اساتید فن فرا

گرفت و به خدمت فخرالدّین منوچهر شروان شاه درآمد و لقب خاقانی

یافت . دوبار به حج رفت و در اواخر حیات خود به عزلت و

گوشه نشینی روآورد و سرانجام به سال ٥٩٥ه ق (١١٩٨م)در تبریز

رخت به سرای دیگر کشید. خاقانی را دیوانی بزرگ از قصائد و

غزلیّات و مقطعات است . مثنوی تحفة‌العراقین هم از اوست . خاقانی

از بزرگترین شعرای قصیده گوی فارسی است و آثارش همواره مایه الهام

سایر شعراءبوده است . آثار خاقانی مملو از ابتکار مضامین جدید و

قدرت خاص او در ترکیب الفاظ و خلق معانی بدیع و نشانه عمق

اندیشه و توانائی او در توصیف و تشبیه است . برای اطلاع بیشتر از

احوال او ن ک به تاریخ ادبیّات ، ج ٢، ص ٧٧٦-٧٩٤و کتاب سخن و

سخنوران ، ص ٦١٢-٦٨٤.

ص ١٢٤

ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر

حضرت عبدالبهاءمی‌فرمایند :

هواللّه ای رفیق دیرین الحمدللّه رفاقت و محبّت و الفت

پابرجاست زیرا همدمی ما در عتبه مقدّسه حضرت کبریاست هر دو

در آن آستان همرازیم و هم آواز تو فریاد یابهاءالابهی برآری و من

یاربّی الاابهی نعره زنم تو بانگ مردگانند در این انجمن اندر ره

دوست زنی من آهنگ ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برار بلند کنم

تو در خمخانه محبّت‌اللّه کهنه باده نوشی و من در میکدهٴ‌عبودیّت

بها گریبان دریده و برهنه و دیوانه و مدهوش پس بیا دست در

آغوش کنیم و آنچه سروش در گوش میدمد متابعت نمائیم یعنی

بجوشیم و بخروشیم و فرح و شادمانی نمائیم و بجانفشانی سرور و

کامرانی جوئیم و علیک التحیّةو الثنآ. ع ع

مکاتیب ، ج ٨، ص ٢٣٩ جلد

حضرت عبدالبهاء در این لطیف با تتقطیع بیت جمال قدم به دو

مصرع استشهاد فرموده‌اند .این بیت متعلق به اواخر قصیده ((ساقی از

غیب بقا)) است که می‌فرمایند :

مردگانند در این انجمن اندر ره دوست

ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر

مائده آسمانی ، ج ٤، ص ٢١١

و نیز ن ک به ذیل : وومردگانند در این ...))

ص ١٢٥

ای معاف یفعل اللّه مایشاء

بی محابارو زبان را بر گشا

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمّد نبی خان خرّم آبادی

چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای بنده دیرینهٴ‌آن ذات مقدّس شکایت از عدم بلاغت

و فصاحت نموده بودی ، ای معاف یفعل‌اللّه ما یشاءبی محابا رو

زبان را بر گشا. در درگاه جمال قدم روحی له الفداء الفاظ و کلمات

را حکمی نبوده معانی بدیعه و مقاصد صحیحه مقبول و محبوب ،

نظر به قلوب داشتند نه نقوش ، استماع راز دل می فرمودند نه رموز

کلمات منشیان بلیغ فصیح بی‌مماثل . صهباء چون صاف و گوارا

است جام بلور احتیاج نه ساقی چون گل چهره است قبای پرند و

سندس و استبرق لزوم نیست . پس تا توانی معانی و مبانی محکم

نما و اساس مهربانی متین کن آن معانی الیوم ثبوت و رسوخ بر مرکز

میثاق است چون امراللّه و صیانت دین‌اللّه منوط به آن ...

 مجموعه مکاتیب، شماره١٧، ص ٢٥٥-٢٥٦

بیت فوق در قصّه موسی و شبان در دفتر دوّم مثنوی مولوی مذکور

شده است . ملّا می‌فرماید:

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه میخواهد دل تنگت بگو

کفرِ تو دینست و دینت نورِ جان ایمنی وز تو جهانی در امان

ای مُعاف یَفْعَلُ اَللَّه مایَشا بی مُحابا رَو زبان را بر گشا

مثنوی ، دفتر دوّم ، بیت ١٧٨٤-١٧٨٦

ص ١٢٦

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست

حضرت عبدالبهاءدر لوح حضرات ایادی امراللّه چنین می‌فرمایند:

 ...یحیی باین عجز و ضعف میخو‌اهد با جمال ابهی مقاومت کند،
 ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست ...
 مائده آسمانی ، ج ٥، ص ٢٠٩

و نیز در لوح ((حضرت شهید سلیل اسم‌اللّه الاصدق ))می‌فرمایند:

 ای بنده مقرب درگاه جمال مبارک نامهٴ‌غره ربیع الاول رسید ...
 جای تعجب اینجاست که این نفوس مبتذله (ناقضین )که از شغال
 خائفترند و هنوز از شدّت ترس مضطرب میخو‌اهند مقاومت با
 نفسی کنند که چهل سال در سجن عکّا در تحت ظلم و عدوان و
 جور و جفای عبدالحمید و سلاسل و اغلال و محاط به جواسیس و
 مراقبین فریاد یا بهاءالابهی و نعره یا علی الاعلی او زلزله بر آفاق
 میافکند و در کمال استقلال و استقرار در حبس مقاومت با
 عبدالحمید سفاک و ناصرالدّین شاه خونخوار می‌نمود و حال نیز در
 نهایت استقلال و استقرار واضحاًمشهوداًمقاومت جمیع طوائف و
 ملل و سروران آفاق می‌نماید فواللّه تضحک الثکلإمن اوهام حزب
 یحیی و شبهات الناقضین الذین کطیور اللیل یعتکفون فی حفژات
 الحسرات و درکات السکرات فنعم ما قال ، ای مگس عرصه سیمرغ
 نه جولانگه تو است ...

مصرع از حافظ است و در اثراشتهار حکم ضرب‌المثل یافته .

## ص ١٢٧
مأخذ اشعار فارسی ای مگس عرصه ...

غزل حاوی این مصرع چنین است :

ای که محجوری عشّاق روا میداری عاشقانرا ز بر خویش جدا میداری

تشنه بادیه را هم بزلالی دریاب بامیدی که درین ره بخدا میداری

دل ببردیّو بحل کردمت‌ای‌جان لیکن به از این دار نگاهش که مرا میداری

ساغر ما که حریفان دگرمی‌نوشند ما تحمّل نکنیم ار تو روا میداری

ای مگس حضرت سیمرغ‌نه‌جولانگه‌تست عرض خود می بری و زحمت ما میداری

توبتقصیرخودافتادی ازیندر‌محروم از که می نالی و فریاد چرا میداریر

 حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند
 سعی نابرده چه امید عطا میداری
 دیوان حافظ ، ص ٣١٣

ص ١٢٨

ای موسی من چوپان شده‌ای

در طور بیا ترک گله کن

حضرت عبدالبهاءدر لوح جناب محمّد علی خان بهائی که به تاریخ

٢٧ربیع الاول ١٣٢٨ه ق مورّخ است چنین می‌فرمایند:

 هواللّه ای موسی من چوپان شده‌ای - در طور بیا ترک گله کن یا
 خود گله کن . مکتوب مفصل شما بکمال دقّت ملاحظه گردید و
 فی الحقیقته از حزن شما متأثر شدم ولی بقول ترکها بالام چون
 نفس نفیسی را مقاصد عظیمه است و مرامهای جلیله باید قلب
 مبارکش چندان نازک نباشد بلکه اگر طوپ نود و پنج پند میل
 فرمائید هنیئاًو مریئاًلی فرماید البته در امور مشکلات حاصل شود
 و صعوبات رخ بگشاید شما نباید ملول شوید،مکدر گردید بلکه
 باید بر نیّت خیر خویش باقی مانید ...

بیتی که در مطلع لوح مبارک آمده از مولوی است و تمام غزل چنین

است :

با من صنما دل یک دله کن گر سر ننهم آنگه گله کن

مجنون شده‌ام از بهر خدا زآن زلف مرا یک سلسله کن

سی پاره بکف در چله شدی سی پاره منم ترک چله کن

مجهول مرو با غول مرو زنهار سفر با قافله کن

ای مطرب دل زان نغمهٴخو‌یش این مغز مرا پر ولوله کن

ای زهره و مه زان شعلهٴرو دو چشم مرا دو مشعله کن

ای موسی جان چوپان شده‌ای بر طور برآ ترک گله کن

نعلین هوی بیرون کن و رو در دشت طوی پا آبله کن

## ص ١٢٩
مأخذ اشعارفارسی ای موسی من ....

تکیه گه تو حق شد نه عصا انداز عصا وانرا یله کن

فرعون هوی چو شد حیوان در گردن او رو زنگله کن

 چون شمس توئی هم امس توئی
 برخیز و بیا خوش مشغله کن

 غزلیّات شمس ، ص ٤٨٠-٤٨١

حضرت عبدابهاء در لوحی که با عبارت (( ربّ و رجائی انی امرغ

جبینی بتراب عتبتک العلیاء...)) شروع می‌شود و به اعزاز ابراهیم نامی از

اهل خراسان عزّصدور یافته عده‌ای از احبای آن سامان را مذکور

داشته و سپس درباره جناب جوان روحانی با توجّه به ابیات مولوی چنین

می فرمایند:

 ...امّا حضرت جوان روحانی را نهایت شوق و وله از قبل عبدالبهاء
 برسان و بگو ای یار دیرین و مونس قدیم من حقّ باتوست و
 از تو شکر و شکوه هر دو مقبول زیرا شکوه‌ات نیز منبعث از
 حرارت محبّت اللّه است این شکوه اعظم از شکر و این فغان و ناله
 خوشتر از آهنگ چنگ و چغانه خدا از تو راضی من از تو خوشنود
 احباء از تو ممنون دیگر زبان بگشا و هرچه خواهی ناله و شکایت
 نماء ای روحانی من ترک گله کن ، چوپانی حق در آن گله کن ، اغنام
 خدا در دشت و بلا ، دلجوئی آن با ولوله کن ، از حبّ بها وز فرط
 وفا ارکان جفا پر زلزله کن ، از ذوق مدام و از شوق مدام ، دلهای
 انام پر هلهله کن ، ز امکان و حدود تا منزل مقصود ، در طی مکان
 یک مرحله کن ...

و نیز حضرت عبدالبهاءدر لوح جناب بشیرالسلطان با توجه به مضامین

غزل مولوی چنین می‌فرمایند:

 هواللّه ای بشیر عبدالبهاء محزون مباش زیرا مفتون جمال ابهائی

## ص ١٣٠
مأخذ اشعار فارسی ای موسی من ...

 با وجود آن که چنان یار مهربانی داری دیگر از چه گله داری
 استغفراللّه الحمدللّة نه گِلِه داری و نه گله ،از هر دو آزادی .
 حضرت کلیم تا ترک گله ننمود ندای الهی را از نار موقدهٴدر شجرهٴ
 سینانشنید. الحمدللّه تو با وجود گله آن ندای رحمانی را از
 شجرهٴ‌مبارکهٴ‌انسانی شنیدی . اشکراللّه علی هذاالفضل العضیم .
 امیدوارم جمیع امور بدلخواهت حاصل گرددذلک من فضل اللّه یؤتیه
 من یشاءو علیک التحیتّةو‌الثناء. ع ع

کلمه ((بالام ))در لوح محمّد علی خان بهائی از کلمات ((بالا))و ((م ))

تشکیل شده است . ((بالا)) در ترکی آذری یا تاتاری به معنی ((طفل ))و

((فرزند))است و حرف میم ضمیر متصل به اسم است که افاده مالکیّت

می کند. بنابراین کلمه ((بالام )) به معنی ((فرزندم ))می باشد.

ص ١٣١

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

حضرت عبدالبهاءدر لوح جناب حاجی آقا محمّد علاقه بند

می‌فرمایند:

 ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و بر وقایع ایران اطّلاع حاصل
 گردید . چون موجب و سبب وقوع این حوادث چندی پیش مفصّل
 بشما مرقوم گردید لهذا تکرار نگاشتن فرصت نیست . بقول ملّا ،
 این جهان کوهست و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا
 باری با وجود این ما تضرّع بملکوت ابهی نمائیم و ایران و ایرانیان را
 روح و جان طلبیم تا بعون و عنایت حقّ ایرانیان سر و سامان یابند
 و آن مطمورهٴ خراب معمورهٴ‌آباد گردد. بوضوح پیوسته است که از
 برای ایران امیدی جز به انتشار نفحات رحمان نیست ، شما از خدا
 بخواهید که نورانیّت آن اقلیم را روشن نمائید...

چنانچه تصریح فرموده‌اند بیت از ملّای رومی است و در دفتر اوّل

مثنوی (بیت ٢١٥) مندرج می‌باشد.

ص ١٣٢

این دُم شیر است به بازی نگیر

در تاریخ نبیل زرندی مذکور است که پس از درگذشت شیخ احمد

احسانی ، سیّد کاظم رشتی در صدد جلب مساعدت بعضی از علمای

ایران برآمد و چنین اندیشید که نماینده‌ای از طرف خود برای ملاقات

سید محمّدباقر رشتی و میرزا عسگری به اصفهان و مشهد اعزام دارد.

از میان شاگردان سیّد کاظم جز میرزا محیط کرمانی کس دیگری برای

قبول این مأموریت حاضر نشد ولی سیّد کاظم به او چنین گفت :((این

دُم شیر است به بازی مگیر)). سپس ملّا حسین بشروئی را به مأموریت

مورد نظر اعزام داشت و به او گفت :((انجام این مهم منوط به قیام و

اقدام تو است )). (مطالع‌الانوار،ص ٢٠)

مصرع ((این دُم شیر است به بازی مگیر))از سحابی استرآبادی است

و تمام بیت چنین است :

عشق حقیقی است مجازی مگیر این دُم شیر است به بازی مگیر

گلچین جهانبانی ،ص ٣٤٥

سحابی اصلاًاز مردم استرآباد بود امّا در شوشتر بدنیا آمد و بیشتر

عمر خود را در نجف گذرانید. معروفیّت عمده سحابی به خاطر

ترانه‌های عارفانه و نغزی است که از او بجا مانده است . سحابی در

سال ١٠١٠ ه ق (١٦٠١م) از این عالم در گذشت . ن ک به تاریخ ادبیّات ،

ج ٥، بخش دوّم ،ص ٨٥٨-٨٦٥ .

ص ١٣٣

این روا باشد که من در بند سخت

گه شما بر سبزه و گه بر درخت

حضرت عبدالبهاءدر لوحی چنین می‌فرمایند:

 طهران جناب آقا محمّد علاقه‌بند علیه بهاءاللّه الابهی . هواللّه
 ای رفیق روحانی اگر بدانی که مشغولیّت به چه درجه است البته
 بیک کلمه کفایت فرمائی . مختصر اینست که جمیع محررات آن
 جناب به منشادی علیه بهاءاللّه الابهی حرفابحرف بکمال دقّت
 ملاحظه گردید و از حالات و صدمات و مشقّات آنجناب بی‌نهایت
 محزون شدم ولی کلام همان است که از پیش مرقوم گشت تا من در
 صدمه و بلا هستم یاران عزیز نیز باید سهیم و شریک باشند و البته
 آن یار موافق راضی نشود که این شرکت بهم خورد، مولوی گفته ،
 این روا باشد که من در بند سخت - گه شما بر سبزه و گه بر
 درخت . رفیق داد و فریاد مکن اگر این شرکت را فسخ نمائی فوراً
 دعا نمایم که اسباب خوشی و راحت فراهم آید والسلام ...

بیتی که حضرت عبدالبهاءبدان استشهاد فرموده‌اند در ضمن قصّه

طوطی و بازرگان در دفتر اوّل مثنوی مولوی آمده است .در این قصّه

بازرگان هنگام سفر به هند به طوطی خود چنین می‌گوید:

گفت طوطی را چه خواهی ارمغان کارمت از خطّه هندوستان

گفت آن طوطی که آنجا طوطیان چون ببینی کن ز حال من بیان

کآن فلان طوطی که مشتاق شماست از قضای آسمان در حبس ماست

بر شما کرد او سلام و داد خواست وزشماچاره و اِرشادخواست

گفت می‌شاید که من در اشتیاق جان دهم‌اینجا بمیرم در فراق

این روا باشد که من در بندِ سخت گه شما بر سبزه گاهی بر درخت

## ص ١٣٤
مأخذ اشعار فارسی این روا باشد...

این چنین باشد وفای دوستان من در این حبس و شما در گلْستان

یاد آریدای مِهان زین مرغِز‌ار یک صَبوحی در میان مَرغْزار

یادِ یاران یار را مَیْمون بود خاصّه کآن لَیْلی و این مجنون بود

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ١٥٥١-١٥٥٩

ص ١٣٥

این ره که تو میروی به ترکستان

حضرت بهاءاللّه در کتاب بدیع می‌فرمایند:

...بگو ای مغرور دارالغرور با این ادراک سیف جفا بر تارک لولاک

کشیده و بگمان خود عارف شده و به حقّ رسیده کاش این راهی که

میروی انتهایش به ترکستان باشد چنانچه گفته‌اند ، این ره که تو

میروی به ترکستان است . ولکن این سبیل منتهی به اسفل نیران بوده

و خواهد بود...

کتاب بدیع ، ص ١٠٠

مصرع مذکور در کتاب بدیع از سعدی است و در ضمن حکایتی

آمده است که در گلستان مندرج است . تمام حکایت چنین است :

زاهدی مهمان پادشاهی بود چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد

که ارادت او بود،و چون بنماز برخاستند بیش از آن کرد که عادت

او، تا ظن صلاحیّت در حقّ او زیادت کند .

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی کین ره که تو میروی به ترکستان است

چون بمقام خویش آمد سفره خواست تا تناولی کند پسری صاحب

فراست داشت گفت ای پدر باری بمجلس سلطان در طعام نخوردی ؟

گفت در نظر ایشان چیزی نخوردم که بکار آید ، گفت نماز را هم

قضا کن که چیزی نکردی که بکار آید .

ای هنرها گرفته بر کف دست عیبها بر گرفته در زیر بغل

تا چه خواهی خریدن ای مغرور روز درماندگی بسیم دغل

کلیّات سعدی ، ص ١١١

و نیز ن ک به ذیل :(( ترسم نرسی به کعبه ...))

ص ١٣٦

این زمان بگذردتا وقت دگر

حضرت عبدالبهاءدر رساله مدنیّه چنین می‌فرمایند:

...اگر مقصود اختصار و مراعات صدد مقصد اصلی نبود مجملی

از مسائل الهیّه در بیان حقیقت انسانیّه و علوّ منزلت و سموّمنقبت

بشریّه مرقوم می شد ، این زمان بگذار تا وقت دیگر ...

 رساله مدنیّه ، ص ٢٥-٢٦

مصرع از مولوی است ، می‌فرماید:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذرد تا وقت دگر

 مثنوی،دفتراوّل،بیت ١٣٠-١٣١

ص ١٣٧

این زمان جان از تنم آید برون

گویدم کانا الیه راجعون

جمال قدم در لوحی که با بیت ((دی شیخ با چراغ همی گشت گرد

شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست )) آغاز می‌شود مطلب را

چنین به پایان رسانده‌اند :

 ...به قسمی شوق و وله و ذوق و طرب احاطه نموده که نفحهٴ
 روح‌القدس از عظم رمیم وزیدن گرفت و روح‌الامین با جناح نجاح
 در پریدن آمد اسرافیل حیات متحیر گشته که به کدام نغمه این
 اصحاب را به هوش آرد و عجز می‌نماید که شاید از این بیهوشی
 قسمت بردو نصیب بردارد. بس کنم دلبر درآمد در جواب -گوش
 کن واللّه اعلم بالصواب .این زمان جان از تنم آید برون -گویدم
 کاناالیه راجعون .
 مجموعه آثار، شماره٣٦، ص ٣٧٥-٣٧٦

برای ملاحظه تمام این لوح به ذیل :((دی شیخ با چراغ ))مراجعه

فرمائید. در این بیان مبارک بیت ((بس کنم دلبر...)) از مولوی بوده و در

دفتر سوّم مثنوی (بیت ٣٨٤٤) مندرج است . امّا مصرع ((این زمان جان

از تننم آید برون )) به صورتی که نقل گردیده در مثنوی یافت نشد . ولی

مصرع اخیر یعنی ((گویدم کانا الیه راجعون )) را در مثنوی می‌توان

ملاحظه نمود، مثلاًمولوی می‌فرماید :

پس عدم گردد چون ارغنون گویدم که انّا الیه راجعون

مثنوی ، دفتر سوّم ، بیت ٣٩٠٦

عبارت ((انا الیه راجعون )) فقره اخیر در آیه ١٥٦ سوره بقره (٢)

است ، به این معنی که ما به سوی خداوند رجوع خواهیم نمود .

ص ١٣٨

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری

گر ابونصرستی و ور بوعلی سیناستی

حضرت بهاءاللّه در لوح شیخ چنین می‌فرمایند:

 ...یا شیخ علمای عصر در تجلیّات سدرهٴ‌بیان لابن عمران در
 طور عرفان چه می‌گویند ، آنحضرت کلمه را از سدره اصغا نمود و
 قبول فرمود ولکن اکثری از ادراک اینمقام محروم چه که بماعندهم
 مشغولند و از ما عنداللّه غافل . سیّد فندرسک در اینمقام خوب گفته ،
 این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گرابونصرستی ووربوعلی سیناستی ...
 لوح شیخ ، ص ٣٢

چنانچه جمال قدم تصریح فرموده‌اند بیت منقول از سیّد ابوالقاسم

فندرسکی است و از قصیده مشهوری است که بسیاری از ابیات و مصاریع

آن در آثار مختلفه بهائی تکرر ذکر یافته است . متن قصیده میر

فندرسکی به نقل از ریاض العارفین چنین است :

چرخ با این اختران نغزوخوش زیباستی صورتی در زیر دارد هرچه بر بالاستی

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بررودبالا همان با اصل خود یکتاستی

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گرابونصرتی وگر بوعلی سیناستی

جان اگرنه عارضستی زیراین چرخ کهن این بدنهانیز دایم زنده و برپاستی

هرچه عارض باشدآنراجوهری بایدنخست عقل براین دعوی ما شاهدی گویاستی

میتوانی گرزخورشیداین صفتهاکسب کرد روشن است وبر همه تابان و خودتنهاستی

صورت عقلی که‌بی‌پایانو‌جاویدان بود باهمه هم بی همه مجموعه و یکتاستی

جان عالمخو‌انمش‌گرربط جان داری بتن در دل هرذره هم پنهان و هم پیداستی

هفت ره برآسمان از فوق مافرمود حقّ هفت در از سوی دنیا جانب عقباستی

## ص ١٣٩
مأخذ اشعار فارسی این سخن را...

میتوانی از ره آسان شدن بر آسمان راست باش و راست رو کانجا نباشد کاستی

هرکه فانی شد باو یابدحیات جاودان ور بخود افتاد کارش بیشک از موتاستی

این‌گهردررمزدانایان پیشین سفته‌اند پی برددررمزها هرکس که داناستی

زین سخن بگذرکه‌اومهجوراهل عالم‌است راستی پیداکن و این راه رو گر راستی

هرچه بیرونست ازدانش نیابد سودمند خویش را اوسازاگرامروزوگرفرداستی

نیست حدی و نشانی کردگار پاک را نی برون ازماونی باما و نی بی ماستی

قول زیبانیست یی کردارنیکوسودمند قول باکردارزیبالایق و زیباستی

گفتن نیکوبه‌نیکوئی نه چون‌کردن‌بود نام حلوا بر زبان بردن چون حلواستی

این جهان وآنجهان وبیجانو‌باجهان هم توان گفتن مرا و راهم ازآن بالاستی

عقل کشتی‌آرزوگردابود‌انش بادبان حقتعالی ساحل و عالم همه دریاستی

نفسر‌اچون‌بندهابگسست‌یابدنام‌عقل چون به بندی رسی بند دگر برجاستی

گفت دانانفس‌مارابعدماحشراستو‌نشر هرعمل کامروز کرداوراچرافرداستی

گفت دانانفس مارابعدماباشدوجود درجزاودرعمل آزادوبی‌همتاستی

نفسر‌انتوان ستوداوراستودن‌مشکلست نفس بنده عاشق و معشوق آن مولاستی

گفت دانانفس‌هم‌باجاهو‌هم‌بیجاه‌بود گفت دانا نفس نی بیجاه نی باجاستی

گفت دانانفس راآغازوانجامی بود گفت دانانفس بی‌انجام وبی‌مبداستی

این‌سخن‌هاگفت داناوکسی‌ازوهمخو‌یش درنیابداین سخنهاکاین سخن معماستی

گفت دانانفسر‌اوصفی‌نیارم‌گفت‌هیچ نه بشرط شیئی باشدنه به شرط لاستی

بیتکی ازبومعین آرم دراستشهادوی گرچه او در باب دیگر لایق اینجاستی

هریکی‌بردیگرید‌ارددلیل‌ازگفته‌ای درمیان بحث ونزاع وشورش وغوغاستی

کاش دانایان‌پیشین‌می‌بگفتندی‌تمام تاخلاف ناتمامان از میان برخاستی

هرکسی‌چیزی‌همی‌گویدبه‌تیرهر‌اهخو‌یش تا گمان آیدکه اوقسطای بن لوقاستی

خواهشی‌اندرجهان‌هرخواهشیر‌ادرپی‌است خواستی بایدکه بعدازوی نباشدخواستی

ریاض العارفین ، ص ٢٦٨-٢٦٩

## ص ١٤٠
مأخذ اشعار فارسی این سخن را....

این قصیده حاوی نکات و مطالبی عرفانی و فلسفی و اخلاقی

عدیده‌ای است که شرح و بسط آنها در اثر محققانه حکیم عباس شریف

دارابی شیرازی تحت عنوان تحفة المراد مندرج گردیده است . کتاب

تحفة‌المراد در طهران بوسیله شرکت نسبی حاج محمّد حسین اقبال و

شرکاء در سال ١٣٣٧ ه ش در ١٨١ صفحه انتشار یافته است .

امّا صاحب قصیده غرّای فوق یعنی سیّد ابوالقاسم فندرسکی معروف

به میرفندرسکی از حکما و عرفاء و شعرای بنام عصر صفوی است که

در علوم ادبی ، فلسفی ، و ریاضی یدی طولی داشته است . میرفندرسکی

سفری به هندوستان نموددر آن بلاد به سیر و سیاحت پرداخت و با

اندیشه و عرفان زرتشتی و حکمت و فلسفه هندوان آشنا شد و در

مراجعت به اصفهان در سال ١٠٥٠ ه ق (١٦٤٠م ) به سن ٨٠ سالگی به

جهان دیگر شتافت .

میر فندرسکی را علاوه بر اشعار ، آثار متعددی در مواضیع فلسفی

است . شرح احوال و آثار او در تاریخ ادبیّات ، ج ٥ ، بخش اوّل ،

ص ١٣٠-٣١٤ و کتاب شرح حال میر داماد و میرفندرسکی به تفصیل

مذکور شده است .

ص ١٤١

این سخن ناقص بماند و بیقرار

دل ندارم بیدلم معذوردار

جمال قدم در هفت وادی می‌فرمایند:

...ای دوست دل که محل اسرار باقیه است محل افکار فانیه

مکن و سرمایه عمر گرانمایه را به اشتغال دنیای فانیه از دست مده

از عالم قدسی به تراب دل مبند و اهل بساط وطن خاکی

مپسند باری ذکر این مراتب را انتهائی نه و این بنده را از صدمه

اهل روزگار احوالی نه ،

این سخن ناقص بماند و بیقرار دل ندارم بیدلم معذور دار ...

 آثار ، ج ٣ ، ص ١٢٨

بیت از مولوی است و در دفتر دوّم مثنوی (بیت ١٧٠٥ ) مندرج

است .

ص ١٤٢

این مطژب از کجاست که بر گفت نام دوست

تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

جمال قدم در مراسله ای که در سلیمانیه کردستان در جواب معروضه

ملاحامد مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند :

...سبحان اللّه مگر این نفحه مشک از بهشت بود که آنچه در

دست بود بهشتیم و یا این نفخه صور از شجره طور آمد که از

سرجان گذشتیم و بجانان پیوستیم چون ذکر دوست شنیدیم فوراً

برخاستم و گفتم :

این مطرب از کجاست که بر گفت نام دوست

تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

دل زنده میشود بامید وفای یار

جان رقص میکند به سماع کلام دوست

رحیق مختوم،ج١،ص٤٠٩-٤١٠

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند:

 ای ثابت بر میثاق دو قطعه منشور ثبوت و رسوخ ممهور رسید
 به عین رأف‌ت ملحوظ افتاد ... این چهار تحیت را حضرت اعلی
 روحی له‌الفداء قرار فرمودند و از این تحیات اربعه مقصود جمال قدم
 و اسم روحی له‌الفداءاست چه که اوست اسم اعظم و نیّر اعظم
 و ظهور اعظم و هیچیک در شریعة‌اللّه منسوخ نه ولی در ایام مبارک
 شیمه موحدین و صفت مخلصین اللّه‌ابهی بود و آنچه در ایام مبارک
 جاری تا یوم بعث جدید باقی تغییر و تبدیلی نه چون اللّه‌ابهی سمت
 موحدین بود لهذا باید تحیت اللّه‌ابهی باشد و از این گذشته منتها

## ص ١٤٣
مأخذ اشعار فارسی این مطرب از ...

 آرزوی این عبد این است که جمیع اذکار و اوراد اسم مبارک باشد و
 چون ندای اللّه‌ابهی شنوم روحم مهتز گردد و جانم مستبشر شود فوراً
 ندا برآرم ، این مطرب از کجاست که بر گفت نام دوست ...
 مجموعه‌مکاتیب،شماره٨٨،ص٧٥

و حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند:

 ای حسین الهی این نام شیرین و اسم شکرین چون از قلم و فم
 مخلصین گذرد جان ببخشد . این مطرب از کجاست که بر گفت نام
 دوست - تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست . باری من از نام
 تو مسرور شدم تو نیز از ذکر جمال قدم مهتز و محفوظ باش .
 ع ع

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

 هوالابهی ای متوجّه به جهان ملکوت الآن در کنار دریاچه
 طبریّا نشسته و دل از غیر دوست گسسته و پیوسته مترصد
 فیوضات کلیّه رحمانیّه هستم و خامه برداشته و این مختصر نامه
 نگاشته اگر بدانی در چه حالتی مینویسم البته به جذب و وله آئی و
 از فرط شعف و شغف رقص کنان این بیت را بخوانی ، این مطرب از
 کجاست که بر گفت نام دوست -تا جان و جامه بذل کنم بر پیام
 دوست . والبهاءعلیک . ع ع
 مجموعه مکاتیب،شماره١٣،ص ٢٦٦-٢٦٧

حضرت عبدالبهاءدر لوح جناب آقاعزیزاللّه خان مصباح می‌فرمایند:

 ای منجذب به نفحات الهی مثنوی روحانی قرائت شد و غزل
 بی‌بدل تلاوت گردید... ذکر جمال قدم بود و نعت و ستایش
 اسم اعظم به قول شاعر ، این مطرب از کجاست که بر گفت نام

## ص ١٤٤
مأخذ اشعار فارسی این مطرب از ...

 دوست . محامد و نعوت حضرت احدیتش جامع ستایش جمیع
 آفرینش ...
 ظهورالحق ، ج ٨، ص ٣٩٩

ونیز در لوح جناب بهاءالسلطان در شیراز چنین آمده است :

 هواللّه ای منسوب بنام حضرت مقصود این از کجاست که
 برگفت نام دوست - تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست .اگر
 بدانی این نام چه‌قدر عظیم و عزیز است البته دمی نیاسائی و در
 کاشانهٴ تن و لانه و آشیانه بدن نگنجی پرده بدری و گریبان چاک کنی و
 صراحی در دست گیری و خندان و شادمان کامرانی فرمائی و
 غزلخوانی کنی و ترانه بنوازی که سامع برقص و طرب آید بلبل
 رحمانی گلبنگ وحدت انسانی در گلشن رحمانی زند . و علیک
 البهاءالابهی . ع ع

و در لوح جناب میرزا علی خان طبیب چنین می‌فرمایند:

 هوالابهی ای ناظم لئالی معانی نظمت چون عقد ثریا در این
 سماء شعشعهٴ روشنی نمود و قصیده و غراء چون فریده نوراء جلوه
 بدیعی کرد چه که ستایش جمال قدم بود و محامد اسم اعظم روحی
 لاحبائه‌الفدا ، این مطرب از کجاست که بر گفت نام دوست - تا
 جان و جامه بذل کنم بر ثنأ دوست . احسنت احسنت صدهزار
 آفرین بر آن ناظم شیرین سخن و شکرین نطق پس در گلستان
 تقدیس درآ و چون بلبل توحید زبان بگشا و پرده ملأاعلی ساز کن
 و به آهنگ ملکوت ابهی قصیده جدیدهٴدر ستایش شمس بهاء انشاء
 کن و در محافل انشاد نما . ع ع
 مجموعه‌مکاتیب،شماره١٣،ص٣٠٢-٣٠٣

## ص ١٤٥
مآخذ اشعار فارسی این مطرب از ...

و حضرت عبدالبهاء در لوح سروستان چنین می‌فرمایند:

 ای یاران عزیز عبدالبهاء چون نام مبارک آن روحانیان تلاوت شد
 حالت عجیبی دست داد بقول سعدی ، این مطرب از کجاست که
 برگفت نام دوست . جان و وجدان شادمان گردید که الحمداللّه در
 جویبار سروستان در نهایت طراوت و لطاوت سروهای روان
 می خرامند و می‌بالند و مانند مرغ سحر می‌نالند و چون عندلیب بر
 شاخسار معنوی گلبانگ الهی میز‌نند . ان شاءاللّه سروستان جنت
 ابهی گردد و گلشن ملأاعلی شود و علیکم البهاءالابهی .
 عبدالبهاءعباس .
 مجموعه مکاتیب ، شماره ٨٧، ص ٢٦٠

و حضرت عبدالبهاءدر لوح احبای زواره چنین می‌فرمایند:

 هواللّه ای عزیزان نازنین عبدالبهاء الآن در نهایت خستگی و
 سستی بنامه نظاره نمودم ذکر یاران زواره بود فوراًفتور بسرور مبدل
 گشت و خستگی و ماندگی بآسودگی و نشاط منقلب شد.
 بقول سعدی ، این مطرب از کجاست که بر گفت نام دوست - تا جان
 و جامه بذل کنم بر پیام دوست . دل زنده میشود بامید وصال یار -
 جان رقص میکند بسماع کلام دوست . باری یاد بلایای شما افتادم
 و مصائب و رزایای شما را تخطّر نمودم و امیدوارم که آن بلایا و محن
 عطایا و منح گردد و آن ظلم و ستم سبب عون و عنایت جمال قدم
 شود چون چنین است ان شاءاللّه آن ضرب و کتک و چماق و دکنک
 مبارکست مزاح نیز گاه گاهی بجهت تغییر ذائقه لازمست
 علی‌الخصوص یاد یاران از برای دل و جان دم سرور است و فیض
 انبساط و حبور جمال ابهی و حضرت اعلی روحی لعبادهم‌الفدا از
 افق بلیهٴ‌عظمی و مصائب لاتحصی طلوع و اشراق فرمودند جام بلا

## ص ١٤٦
مأخذ اشعار فارسی این مطرب از ...

 کشیدند و زهر جفا چشیدند و سجن و ضرب و نفی و شماتت
 اعدا و شتم اهل بغضا از هر قبیل بأساء و ضراء مشاهده فرمودند
 آیا بعد از این یاران باوفایش هیچ آرزوی جام صفا نمایند
 استغفراللّه مگر آنکه آن الطاف را فراموش کنند و بهوای خود
 پردازند و اسیر نفس خویش شوند آنوقت راحت و آسایش جویند و
 مسرت و ثروت و نعمت طلبند الحمدللّه آن یاران سرمست جام آن
 دو دلبر مهربانند البته آرزوی هزارگونه بلا در این سبیل می فرمایند.

 ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاءدر لوح ((جناب ناظم فصیح بلیغ آقا میرزا

زین العابدین سروستانی علیه‌بهاءاللّه‌الابهی )) چنین می‌فرمایند:

 هوالابهی ای بنده جمال قدم حمد کن حقرا که موفق بر بیان
 عبودیت این عبد شدی و باین نعت و ستایش قلب مشتاق را نهایت
 فرح و انبساط و نشاط مبذول نمودی ، این مطرب از کجاست که
 برگفت نام من - عبدالبهاست اسم حقیقت مرام من . باری نظم شما
 نظر بشمول این حقیقت ثابته راسخه بسیار مقبول و مطبوع واقع
 گشت والبهاءعلیک و علی کل ناظم ینطق بعبودیتی للّه و فنائی وذلی
 وانکساری فی عتبته السامیه . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بصّار در رشت چنین می‌فرمایند:

 ای طیر چمنستان حقیقت نغمات دلنشین و الحان بدیع شکرینت
 مفرّح قلوب یاران و سبب روح و ریحان است . قصائدی که در
 محامد جمال قدم روحی لاحبائه الفداءانشاء و انشاد می‌شود روح
 را حیات جاودانی بخشد و قلب را فرح و شادمانی . این مطرب از
 کجاست که برگفت نام دوست - تا جان و جامه بذل کنم بر پیام
 دوست . باری همیشه در خاطر بوده و هستی مطمئن باش . تأخیر

## ص ١٤٧
مأخذ اشعار فارسی این مطرب از ...

 در مکاتیب سبب کثرت غوائل است و شدت مصائب . خبر نداری
 که چه رستخیزی است اگر بدانی شب و روز آغاز آه و ناله کنی و
 گریه و زاری کنی . باری در خصوص شما قراری با جناب ابتحاج
 داده شده است . ان‌شاءاللّه سبب روح و ریحان میشود . باری باید
 در جمیع مراتب جانفشانی نمود و دقیقه‌ای آرام نباید گرفت . بعد
 از صعود اسم اعظم باید شب و روز در نشر نفحات کوشید این امر
 اثر وفاست . الحمداللّه آنجناب به این خدمت قائم پس بشکر الهی
 پرداز که به چنین موهبتی موفق گشتی . وذلک من فضل‌اللّه یؤتیه من
 یشاء واللّه ذو فضل عظیم . والبهاء علیک . ع ع

و بلاخره در لوح جناب جوان روحانی چنین می‌فرمایند:

 ای یار ربّانی این مطرب از کجاست که بر گفت نام دوست ، نامه
 شما را در جناب آقا میرزا حیدرعلی نزد من فرستاد چون نظر بر آن
 سطور افتاد و بجهت و فرحی زایدالوصف رخ داد ...
 مکاتیب،ج ٨،ص ٢٠٠

و نیز ن ک به بدایع الآثار، ج ١، ص ١٨٩.

بیتی که در آثار فوق مکرراًبه آن استشهاد شده از سعدی است و

در کلیّات او چنین آمده است :

 این‌مطرب‌ازکجاست‌که‌برگفت‌نامدو‌ست تا جانو‌جامه بذل کنم‌برپیامدو‌ست
 دل زنده می شود بامید وفای یار جان رقص میکند بسماع کلام دوست
 تا نفخ صور بازنیاید به خویشتن هر ک اوفتادمست محبت زجام دوست
 من بعد ازین اگر بدیاری سفر کنم هیچ ارمغانی نبرم جز سلام دوست
 زنجور عشق به نشود جز ببوی یار ور رفتنیست جان ندهدجزبنامدو‌ست
 وقتی امیر مملکت خویش بودمی اکنون باختیار وارادت غلام دوست

## ص ١٤٨
مأخذ اشعار فارسی این مطرب از ...

 گر دوست رابدیگری‌ازمن‌فراغتست من دیگری ندارم قائم مقام دوست
 بالای‌بام دوست چونتوان‌نهادپای هم چاره آنکه‌سربنهی زیربامدو‌ست
 درویش را که‌نام‌برد پیش پادشاه؟ هیهات افتقار من و احتشام دوست
 گرکامدو‌ست کشتن سعدیست باک‌نیست اینم حیات‌بس که‌بمیرم بکام دوست
 کلیّات سعدی ، ص ٧١٩

و نیز ن ک به ذیل :(( جان رقص می‌کند...))

مقصود از چهار تحیّت که ذکر آن در یکی از الواح مبارکه حضرت

عبدالبهاء گذشت تکبیر ((اللّه اکبر )) ، ((اللّه اعظم ))، ((اللّه ابهی )) و

((اللّه اجمل )) است که حکم و نحوه استفاده از این تکبیرات در باب پنجم

از واحد ششم کتاب بیان فارسی مندرج گردیده است

ص ١٤٩

این نفس جان دامنم بر تافته

بوی پیراهن یوسف یافته

حضرت بهاءاللّه لوح مبارک مصدّر به عبارت ((نقطه حمد و جوهر

حمد...)) را که تمام آن در ذیل (( آنچه می خواهد دل تنگت بگو)) نقل

شد با این بیت به پایان برده‌اند که :

...این نفس جان دامنم برتافته بوی پیراهن یوسف یافته .

حینیذ لما انصعق قلمی ترکته واقول سبحانک انی اکون من التائبین و

من المستغفرین والحمدللّه ربّ العالمین .

و نیز حضرت بهاءاللّه در لوحی که از لسان آقا میرزاجان خادم اللّه به

اعزاز جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی عزّ صدور یافته و به

تاریخ دوّم رجب ١٣٠٠ ه ق مورّخ می‌باشد چنین می‌فرمایند:

 حمد مقدّس از تحدید حضرت مقصودی را لایق و سزاست که هر
 عهد و عصر و قرنی را به مقتضیات حکمت بالغه طرازی بخشید
 ... و بعد دستخط آن حبیب روحانی به مثابه دریاق بود از برای
 نفس طالب مقبل چه که مزین بود بذکر افنان و دوستان الهی علیهم
 ٦٦٩و همچنین ذکر و ثنای حقّ جل و جلاله . طوبی از برای نفسی
 که قمیص محبت را بیابد نیکوست این فرد در این مقام . این
 نفس جان دامنم بر تافته است - بوی پیراهن یوسف یافته است . نفس
 مکتوب نفس عرف است یاد دوستان بمثابهٴ‌کوثر حیوان است نعیماً
 لمن عرف و وجد و شرب و سحقاًللغافلین ...

بیت از مثنوی مولوی است و در دفتر اوّل مثنوی چتنین آمده است :

## ص ١٥٠
مأخذ اشعار فارسی این نفس جان ...

این نَفَس جان دامنم تافتست بویِ‌پیراهنِ یوسف تافتست

از برای حقِ صحبت سالها باز گو حالی از آن خوش حالها

تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود

مثنوی،دفتراوّل‌بیت ١٢٥-١٢٧

ص ١٥١

این نهالت غرص کن در ارض دل

پس مقدّس دارش ازاشراق و ضلّ

حضرت عبدالبهاءدر لوحی چنین می‌فرمایند:

 الهی الهی استغفرک عن کل الشئون الّاالعبودیّة لعتبک السامیة...
 ای منادی بذکر حقّ مبیّن منصوص مفسر کلماتست اینعبد از
 جمیع محامد و نعوت و اسماء و صفات و فضائل و خصائل و مدائح
 و فواضل در کنار و اسم و رسم و حقیقت و هوّیت من عبودیّت
 جمال ابهی و حتّی از ضل و اشراق هردو در فرار چنانچه می‌فرماید:
 این نهال غرس کن در ارض دل پس مقدس دارش از اشراق و ظلّ
 ع ع
 حیات حضرت عبدالبهاء،ص ٦١

 بیت از مثنوی جمال قدم است ، قوله الاحلی :

این نهال غرص کن در ارض دل پس مقدّس دارش از اشراق و ظلّ

هم تو حفظ از مختلف بادش نما هم ز وهم مشرک آزادش نما

اصل او ثابت نما در ارض جان فرع او را بگذران از آسمان

آثار، ج ٣،ص ١٦٣

ص ١٥٢

این همه آوازه‌ها از شه بود

حضرت عبدالبهاءدر لوح ((جناب آقاسیّد زین‌العابدین )) می‌فرمایند:

 ای بنده ممتحن الهی آنچه به آقا میرزا اسداللّه مرقوم نموده بودید
 ملاحظه گردید فی‌الحقیقه حقّ با شماست و چنین مصائبی که از
 هرجهت مستولی گشت در هیچ عهدی وقوع نیافت ،این همه
 آوازه‌ها از شه بود . آن دلبر طرار چون زلف مشکبار را بدست باد
 صبا داد البته خاطر عاشقان پریشان گردد. امری به این عظمت که
 در قطب امکان سراپرده مجد بلند نموده البته صدهزار طوفان
 دارد...

برای مطالعه تمام این لوح ن ک به ذیل : ((بگذرد این روزگار...))

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

 ...باری عبدالبهاء هرچند خود را قطره داند ولکن محیط اعظم
 ممّد آن و بمثابهٴ ذرهّ شمرد ولکن خورشید انور مؤید آن ، این همه
 آوازها از شه بود یعنی بتائید او . باری البته جسد عنصری و قوای
 بشری تحمل این مشقت مستمری ننماید و اگر بدرقهٴ عنایت نبود
 استخوان این ناتوان البته می‌گداخت ولی عون و صون حضرت مقصود
 نصیر و ظهیر عبدالبهای علیل و ضعیف بود لهذا از شدّت تعب و
 شکستگی در اعصاب خستگی حاصل شد و از هجوم علل در جسم
 فتور حاصل گشت . ولی الحمداللّه روح چنان فوّتی یافت که این
 ضعف عظیم و فتور شدید باندک مدتی بکلی زائل گشت ...
 مکاتیب ، ج ٤، ص ١٦٦

## ص ١٥٣
مأخذ اشعار فارسی این همه آوازها...

مصرع ((این همه آوازها از شه بود )) در دفتر اوّل مثنوی مولوی به این

صورت آمده است :

ای فنا پوسیدگان زیر پوست باز گردید از عدم ز آواز دوست

مطلق آن آواز خود از شه بود گرچه از حلقوم عبداللّه بود

 مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ١٩٣٥-١٩٣٦

ص ١٥٤

این همه از قامت ناساز بی اندام است

حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضاء خادم اللّه به اعزاز جناب نبیل

بن نبیل در تاریخ ٢٣ جمادی الاولی سنه ١٣٠٠ ه ق عزّ صدور یافته

چنین می‌فرمایند!

 ...امروز فی‌الحقیقه حزب الهی محاط و سائرین محیط مشاهده
 می‌شوند . چنانچه مشاهده فرموده‌اید بلاد اسلام را به بهانه‌های
 مختلفه اخذ نموده‌اند . وقت آمده که جمیع بکمال نوحه و ندبه و
 عجز و ابتهال بغنّی متعال توجّه نمایند که شاید بهر رحمت بموج
 آید و آفتاب فضل اشراق نماید و ذلّت بعزّت تبدیل شود و ضعف
 بقوّت . باری آنچه بر امّت مرحومه وارد شده و می‌شود از خود
 ایشان است ، بقول من قال ، این همه از قامت ناساز بی اندام ما
 است ...
 الواح خط عندلیب، ص ١٩٢

مصرعی که نقل شده از حافظ است و غزل مشتمل بر این مصرع

چنین است :

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هرچه گویدجای هیچ اکراه نیست

در طریقت هرچه پیش سالک آیدخیراوست درصراط مستقیم ایدل کسی گمراه نیست

تاچه‌بازی رخ نمایدبیدقی خواهیمر‌اند عرصّه شطرنج رندان رامجال شاه نیست

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معمّا هیچ دانا در جهان آگاه نیست

این‌چه‌استغناست‌یاربو‌ین‌چه‌قادرحکمتست کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

صاحب دیوان ماگوئی نمیداند حساب کاندرین طغرانشان حسبة‌للّه نیست

## ص ١٥٥
مأخذ اشعار فارسی این همه از قامت ...

هرکه خواهد گوبیاو هرچه خواهدگوبگو کبرونازوحاجب ودربان بدین درگاه نیست

بر در میخانه رفتن کاریک رنگان بود خودفروشان رابکوی می فروشان راه نیست

هرچه هست ازقامت ناسازبی اندام ماست ورنه تشریف توبربالای کس کوتاه نیست

بندهٴ‌پیر خراباتم که لطفش دائمست ورنه‌لطف شیخ وزاهد گاه‌هست و گاه نیست

حافظ اربر صدر ننشیند ز عالی مشربیست

عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست

دیوان حافظ ، ص ٥٠

ص ١٥٦

این همه از نتایج سحر است

حضرت عبدالبهاء در لوح ((حضرت سلسیل جلیل محبوب‌الشهداء

روحی له الفداء آقا میرزا صادق )) چنین می‌فرمایند:

 ای صادق من نامه‌ای در ستایش آقا سیّد جلال و آقا میرزا
 حاجی آقا مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید ... احبای اصفهان در
 این ایّام شعله‌ای زدند و شوری افکندند و علمی افراختند و نرد
 محبتّی باختند . البته خون مطهر شهداء علی‌الخصوص دم مبارک
 سلطان‌الشهداء و محبوب‌الشهداء عاقبت غلیان شدید خواهد نمود و
 اصفهان را روح و ریحان خواهد بخشید بلکه اقلیم ایران را به فوران
 خواهد آورد به قول شاعر ، این همه از نتایج سحر است - عنقریب
 صبح نورانی بدمد و از بارقهٴ‌فجر شهادت کبری آن آفاق
 بدرخشد ...

مصرع منقول از کمال‌الدّین اسمعیل اصفهانی و مصرع اخیر در

قطعه ذیل است :

خسرو تاجبخش و شاه جهان که ز تیغش زمانه بر حذرست

تحفهٴ چرخ سوی او هر دم مژدهٴ‌فتح و دولت دیگرست

رأی او پیر و دولتش برناست دست او بحر و خنجرش گهرست

آسمان دوش با خرد میگفت که به نزدیک ما چنین خبرست

که بگیرد به تیغ چون خورشید هرچه خورشید را بر آن گذرست

خردش گفت ، تو چه پنداری عرصه ملک او همین قدرست ؟

نه ، که در جنب پادشاهی او هفت گردون هنوز مختصر است

## ص ١٥٧
مأخذ اشعار فارسی این همه از نتایج ...

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحرست

 ریشه‌های‌تاریخی‌امثالو‌حکم،ج،ص ١٨٣

مصرع کمال‌الدین یادآور سخن سعدی است که :((این هنوز اوّل

نوروز جهان افروز است - باش تا خیمه زند دولت نیسان و ایار )) .

و نیز ن ک به ذیل : (( باش تا صبح ...)) و ((کلّ از نتایج ...))

برای ملاحظه شرح احوال سلطان‌الشهداء و محبوب‌الشهداء ن ک به

کتاب نورین نیرین اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری .

خلاق‌المعانی کمال‌الدّین اسمعیل اصفهانی که ابیات او نقل شد از

شعرای بنام ایران در اوان حمله مغول است و به سال ٦٣٥ ه ق (١٢٣٧ م )

بدست مغولان به قتل رسیده است . کمال‌الدّین اصفهانی به قصاید خود

که مملو از خلق معانی تازه است معروف می‌باشد و در آوردن ردیف‌های

مشکل استادی کامل به خرج داده است . برای ملاحظه شرح احوال و

آثار کمال‌الدّین اصفهانی ن ک به تاریخ ادبیّات ، ج ٢، ص ٨٧١-٨٧٤ و

مقدّمه دیوان خلاق‌المعانی که به اهتمام حسین بحرالعلومی منتشر شده

است .

ص ١٥٨

این همه کردی نمردی زندهٴ

هان بمیر ار یار جان بازندهٴ

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

 تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان بسمع این دلسوختگان رسید .
 وقتی که این لقب باو عنایت شد معلوم شد که در این سبیل ببلایای
 عظیم تصادم خواهد نمود . مدّتی در این صحرای پر شور چوپان بود
 و اغنام متعلقه به مأدبة‌اللّه را شبان از صبح تا بشام در عالم خود
 بحالت خوشی در این بیابان‌ها بسر می‌برد و بنوای حقیقی خفیفی
 در عشق جمال قدم غزلخوانی می‌نمود و ترانه سازی می‌کرد ، البته
 صدهزار مرتبه جانم بفدایت گفته ، این همه کردی نمردی زندهٴ هان
 بمیر ار یار جان بازندهٴ خوانده و بلسان قلب اقتلونی اقتلونی یاثقات
 انّ فی قتلی حیاة فی حیاة فریاذد کرده ...
 مائده آسمانی ، ج ٩،ص ١٥

بیت (( این همه کردی نمردی ...)) از مولوی است که در دفتر پنجم

مثنوی چنین فرموده است :

گفت معشوق این همه کردی ولیک گوش بگْشا پهن و اندر یاب نیک

کآنچ اصل ، اصلِ‌عشقست ووَلاست آن نکردی اینچ کردی فرعهاست

گفتش آن عاشق بگو کآن اصل چیست گفت اصلش مردنست و نیستیست

تو همه کردی نمردی زندهٴ همین بمیر از یارِ جان بازندهٴ

هم در آن دَم شد دراز و جان بداد همچو گُل در باخت سَرخندان و شاد

ماند آن خنده برو وقف ابد همچو جان و عقلِ عارف بی کَبَد

مثنوی،دفترپنجم،بیت ١٢٥٢-١٢٥٧

## ص ١٥٩
مأخذ اشعار فارسی این همه کردی ...

بیت (( اقتلونی اقتلونی ...)) نیز از مولوی است . برای ملاحظه

شرحی درباره این بیت ن ک به مآخذ اشعار ، ج ١، ص ٢٥-٢٦.

شرح احوال شیخ صنعان در مجلّه آهنگ بدیع (سال ٢٠ ، شماره ٧،

مهر ١٣٤٤ ه ش ، ص ٢٩١-٢٩٣ )به طبع رسیده است .

ص ١٦٠

این همه گفتیم لیکن در بسیج

بی عنایت خدا هیچم هیچ

خضرت بهاءاللّه که به امضاء میرزا آقا خان خادم اللّه در

تاریخ رجب ١٢٩٣ ه ق عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

 الحمداللّه الذی اظهر المکنون و ابرز المخزون الذی به ظهر اسرار
 ماکان و مایکون ... ای صاحبان افئده منیره در این کلمات
 بدیعه منیعه نظر نمائید و تفکر کنید ، می‌فرماید به کلمهٴ‌از کلمات
 خود خلق می‌فرماید آنچه بخواهد از نبی و ولی و امثاللهما و
 می‌فرماید کلّ شهادت داده و مید‌هند به الوهیّت او و صریح
 می‌فرماید کلّ خلق شده‌اند به جهت لقای او و بعد تحذیر
 می‌فرمایند که مباد نفسی به واحد بیان یا به آنچه در بیان نازل شده
 از ظهور کنز مخزون و غیب مکنون محروم ماند و یا محتجب گردد
 و به شأنی این مقام را بسط داده‌اند که می‌فرمایند آن طلعت مقصود
 اگر بر تراب مستقر شود ذرّات آن شهادت مید‌هد که این مقام
 عرش است و رحمن بر آن مستوی شده مع ذلک خراطین ارض در ذکر
 ربوبیّت و امثال آن توقّف نموده‌اند و به اوهامات خود به بعضی از
 عبارات بیان متمسک شده‌اند و از حقّ اعراز نموده‌اند مع انکه
 حرفی از آن را ادراک ننموده‌اند چنانچه اهل فرقان از معانی فرقان
 محروم مانده‌اند و اگر نفسی الیوم به حقّ منیع و لقای او موقن
 نباشد از کوثر ایقان محروم است و در کتاب الهی از مریبین مذکور
 از حقّ جلت عظمته و عظم سلطانه و عزّ ظهوره و کبریائه مسئلت
 می نمایم که دوستان خود را از مقام بلند ایقان منع نفرماید . انّه
 علی کلّ شی ء قدیر . ان شاءاللّه امیدوارم که عنایات الهیه جمیع را

## ص ١٦١
مأخذ اشعار فارسی این همه گفتیم ...

 شامل شود ، نعم ما قال ، این همه گفتیم لیکن در بسیج - بی عنایات
 خدا هیچم هیچ . بی عنایات حقّ و خاصان حقّ - گر ملک باشد
 سیاهش ورق . و امری که الیوم بر کلّ لازم و واجب است الفت
 و اتحاد است چه که اختلاف سبب تضییع امراللّه بوده و خواهد
 بود ...

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب صنیع السلطان می‌فرمایند:

 هواللّه یار وفادارا گویند عنقریب رجال جهان کیهان بیارایند و
 جشن صلح عمومی برپا نمایند و جمیع ملل و دوّل از جنگ و قتال
 بیاسایند . اگر ارکان صلح فی‌الحقیفه بخیرخواهی عالم انسانی قیام
 نمایند و مظهر آیه مبارکهٴل‌اتأخذهم فی‌اللّه لومة لائم گردند، این
 بزم آشتی بنیان رزم براندازد و عالم آفرینش آسایش یابد ولی هنوز
 روائح نَفْس و هوی بمشام میر‌سد و مقاصد خفیه در میان و مکاید
 سیاسیه در جولانست . امید از الطاف ربّ مجید است که بقوه
 قاهره این انجمن را غبطه ٴ گلزار و چمن نماید و آن جمع را
 ستاره‌های درخشندهٴ‌عالم کند .
 این همه گفتیم لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچم هیچ
 بی عنایات حقّو خاصان حقّ گر ملک باشد سیاه هستش ورق
 تائید و توفیق لازم و شمول الطاف مشروط . و علیک البهاءالابهی .
 ٦ ینایر ١٩١٩ . ع ع
 مکاتیب ،ج ٣،ص ٣٤٤-٣٤٥

حضرت عبدالبهاء در لوح ایادی امراللّه جناب ابن اصدق چنین

می‌فرمایند:

 ای حضرت شهید و ایادی امراللّه نامه‌ای که به تاریخ ١٩
 ربیع الاول ١٣٣٧ مرقوم نموده بودید در پنجم رجب ١٣٣٧ رسید...

## ص ١٦٢
مأخذ اشعار فارسی این همه گفتیم ...

 ملاحظه نمائید که این حزب مظلوم در دست ستمکاران در هر دیار
 گرفتار بودند و در اوقات صلح و سلام و راحت و آسایش عالم
 بی معین و نصیر اسیر هر ستمکاری و مبتلای هر بلائی بودند.
 حال به عون و عنایت جمال قدیم چنین معجزهٴ عظیم ظاهر و
 آشکار گشت یعنی در سنینی که جمیع ملل عالم در نهایت عذاب و
 پریشانی و غایت بی‌سر و سامانی و مقهور و محکوم و محروم و
 بی‌شعور ، این حزب مظلوم به قوه تعالیم الهیّه و تأئیدات صمدانیّه در
 جمیع اقالیم مسکون در نهایت راحت و سکون . چه معجزه‌ای عظیم
 از این اگر نفسی اندک تأملی نماید برهانی اعظم از این به نظر
 نیاید . عبدالبهاء هرچند به قدر قوه در این امر مبرور پیش از وقوع
 حرب کوشید ولی این همه گفتیم لیک اندر بسیج - بی عنایات خدا
 هیچم هیچ . این فوز عظیم و این حفظ مبین مجرد الطاف
 جمال قدیم روحی لاحبائه الفداء حاصل والاقوای بشر عاجز ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا حسن اسکندریه

چنین می‌فرمایند:

 ای بندهٴ ثابت جمال مبارک مکتوب مفصّل ملاحظه گردید ...
 حقیقت حال این است که باید طلب تأیید و توفیق از ملکوت ابهی
 نمود، چون آن باب گشوده گردد جمیع مشکلات بسهولت انجامد ،
 عسر بیسر تبدیل شود و ضیق به وسعت منتهی گردد. باید توجّه
 بآن مرکز تأئید نمود و طلب عون و عنایت کرد... اصل مطلب این
 است که باید تأئیدات ملکوت ابهی برسد تا فلاح و نجاح کلّی
 حاصل گردد، این همه گفتیم لیکن در بسیج - بی عنایات خدا هیچم
 هیچ . و علیکم‌البهاءالابهی .

 شعر از مولوی است و در مثنوی چنین فرموده است :

## ص ١٦٣
مأخذ اشعارفارسی این همه گفتیم ...

این همه گفتیم لیک اندر بَسیج بی عنایات خدا هیچم هیچ

بی عنایات حق و خاصّانِ حق گر مَلَک باشد سیاهستش ورق

ای خدا ای فضلِ تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا

این قَدَر اِرشاد تو بخشیدهٴ تا بدین بس عیبِ ما پوشیدهٴ

قطرهٴ دانش که بخشیدی ز پیش متّصل گردان بدریاهای خویش

قطرهٴ عِلْمست اندر جانِ من وا رَهانش از هوا وز خاکِ تن

مثنوی،دفتر اوّل،بیت ١٨٧٨-١٨٨٣

ص ١٦٤

ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش

حضرت بهاءاللّه در اثری که به امضاء میرزا آقاجان خادم‌اللّه به

اعزاز ((جناب نبیل )) صادر شده و به تاریخ ٢ رمضان سنه ١٣٠٣ ه ق

مورّخ است ، چنین می‌فرمایند:

 حمد موجد امکان را لایق و سزا که بیان را مطلع حکمت و اراده و
 علم فرمود... عبد حاضر به نامه‌ات حاضر ذکر نمود آنچه ذکر
 نمودی فی‌الحقیقه غم برد و فرح آورد همّ برد بهجت داد ، بقول
 نامربوط های عالم ، ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش . این
 فرد اگرچه در ظاهر اسطقسی ندارد ولکن عرف لطیفی از او متضوع
 است ...

گوینده این فرد بر بنده معلوم نیست . لغت نامه دهخدا در ذیل

کلنه (( خوش )) چنین آورده است :((...خوش کردن وقت کسی ، بنشاط

درآوردن او : ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش )).

شعر مورد بحث البته بعید نیست که صورت دیگری از مصرع چهارم

در دوبیتی شیخ ابوسعید ابوالخیر باشد که به مریدی از مریدانش التفات

خاص داشت ، روزی آن مرید دیر به مجلس شیخ درآمد . چون وارد شد

شیخ ابوسعید که در انتظار ورود او بود روی به سوی او کرد و چنین

گفت : (( از چهره همه خانه منقّش کردی - وز باده رخان ما چو آتش

کردی . شادی و نشاط ما یکی شش کردی - عیشت خوش باد که وقت

ما خوش کردی )) . (محمّد بن المنوّر بن ابی سعید ، اسرارالتوحید ، ط :

طهوری ، ١٩٧٨م ، چاپ دوّم ص ١٨٥)

ص ١٦٥

ص ١٦٦

ماخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

####

حرف :

ب

ص ١٦٧

ص ١٦٨

با تو بی لب این زمان من نو به نو

رازهای کهنه میگویم شنو

جمال قدم این بیت را در لوح مبارک مصّر به عبارت ((نقطه حمد و

جوهر حمد ...)) نقل فرموده‌اند و تمام این لوح در ذیل ((آنچه میخو‌اهد

دل تنگت بگو)) مندرج است . بیت مذکور از مولوی است و در دفتر

سوّم مثنوی چنین آمده است :

با تو بی لب این زمان من نو بنو رازهای کهنه گویم می شنو

مثنوی،دفترسوّم‌بیت٤٦٨٤

و نیز ن ک به ذیل :((من چه گویم ...))

بیت فوق را حضرت عبدالبهاء نیز در یکی از آثار خود که ذیلاًنقل

می‌گردد آورده‌اند، قوله‌الاحلی :

 هوالعزیز القدیم در این وقت که بلبل گلزار بقا قصد آشیان وفا
 نموده و شاهد انجمن عاشقین عزم دیار قسطنتین فرموده تا از
 شاخسار دارالسلام بغداد به آشیان دارالاسلام اسلامبول برپرد و از
 این مرز و بوم به خطّه و دیار روم شتابدو در آن گلستان به بدایع
 الحان قدسی تغنی فرماید که شاید انفس ترابی از مقّر فانی برپرند
 تا در ظل همای حقیقی مقّر گزینند و چون اطیار عرشی به گلشن
 باقی طیران نمایند این عبد فانی خامه را بامداد قرین نموده که
 شاید از تلاقی این دو نالهٴ جانسوز فراق از عالم دل و جان به عالم
 ظهور و بیان پیوندد و نمی از یمّ اشتیاق به آفاق مترشح گردد...
 پس خوشتر آن است که ابواب لسان را از عالم مجاز بربندیم و به

## ص ١٦٩
مأخذ اشعار فارسی با تو بی لب ...

لب و زبان حقیقت پردازیم و از عرصهٴ الفاظ به فضای جانفزای

عوالم معنی پرواز نمائیم ، با تو بی لب این زمان من نو به نو - رازهای

کهنه می‌گویم شنو . البته این عالم خوشتر و دلکشتر است از عوالم

دیگر زیرا که قاصد این مقصود ممنوع نگردد و فیض این سحاب

مقطوع نشود ...

ص ١٧٠

باد اگر بر من اوفتد ببرد

که نماند است زیر جامه کسی

جمال قدم در لوح آقا محمّد در مصر می‌فرمایند:

یا محمّد علیک سلام اللّه و بهائه احزان وارده بساط نشاط را

برچید وسبحان اللّه مرة تفرح بها قلبی و اخری اجده فی حزن مبین .

ادیب شیرازی گفته و خوب گفته :

باد اگر بر من اوفتد ببرد که نماند است جامه کسی ...

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست .

ص ١٧١

باد چون بشنید آمد تیز تیز

پشه بگرفت آن زمان راه گریز

حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادم اللّه به

اعزاز جناب آقا موسی و آقا رحیم در سمرقند عزّ نزول یافته و به تاریخ

٥ ربیع‌الثانی سنه ١٣٠٧ ه ق مورّخ است در باره جناب آقا میرزا عزیزاللّه

جذّاب چنین می‌فرمایند:

 حمد حضرت مقصودی را لایق و سزا است که به نور توحید حقیقی
 عالم معانی را روشن نمود و منوّر فرمود... لایزال این خادم فانی
 ذکر عزیز قلبی را نموده و در ساحت اقدس طلب کرده آنچه را که
 دلیل است بر سماء کرم و شمس عنایت حقّ جل جلاله . از او
 میطلبم جناب عزیز را در دارین معزّز فرماید و تائید نماید بر آنچه
 که شاهد و گواه باشد بر خدمت و نسبت و استقامت ایشان . لیس
 هذا علی‌اللّه ربنّا بعزیز . للّه الحمد عزیز فی‌الحضور و عزیز
 فی‌الغیب و عزیز فی‌الاقبال و عزیز فی‌الخدمة . یا عزیز قلبی آیا
 میتوانی از عهدهٴ شکر و حمد این نعمتهای مذکوره برآئی . مشکل ،
 بی‌تائید نمیشود. تائید که آمد دیگر مشکل نمیماند آسان در
 آسان ، فرح اندر فرح ، نعمت اندر نعمت است . تائید که آمد
 مشکلها سهل میگردد ، چنانچه باد میآید پشه میرود اگر میفرمائی
 نه مولوی علیه الرحمه گفته ، باد چو بشنید آمد تیز تیز - پشّه
 بگرفت آن زمان راه گریز . در همه حال عزّت و نعمت و استقامت
 آن عزیز جان و روان و اخوان و جمیع ابناء خلیل و ورّاث کلیم را
 میطلبم . انّ ربّنا هوامعطی العزیزالکریم .

بیت منقول در قصّه ((داد خواستن پشّه از باد به حضرت سلیمان ))در

## ص ١٧٢
مأخذ اشعار فارسی باد چون بشنید...

مثنوی مندرج است که مولوی می‌گوید:

بانگ زد آن شه که ای بادِ صبا پَشه افغان کرد از ظلمت بیآ

همین مُقام شو تو و خصم بگو پاسخِ خصم و بکن دفعِ عَدُو

باد چون بش٤نید آمد تیز تیز باش تا بر هر دو رانم راهِ گریز

پس سلیمان گفت ای پشّه کجا باش تا بر هر دو رانم من قضا

گفت ای شه‌مرگِ‌من ازبودِاوست خود سیاه این روزِ من از دودِ اوست

او چو آمد من کجا یابم قرار کاو برآرد از نهادِ من دمار

مثنوی،دفترسوّم،بیت ٤٦٥٢-٤٦٥٧

ص ١٧٣

با دو عالم عشق را بیگانگی

وندراو هفتاد و دو دیوانگی

جمال قدم در چهاروادی می‌فرمایند:

 ...و اگر عاشقان از عاکفان بیت مجذوبند این سریر سلطنت را
 جز طلعت عشق جالس نتواند شد . این مقام را شرح نتوانم و
 وصف ندانم ، با دو عالم عشق را بیگانگی - وندرو هفتاد و دو
 دیوانگی . مطرب عشق این زند وقت سماع - بندگی بند و
 خداوندی صداع ...
 آثار.ج،ص ١٤٦-١٤٧

 بیت از مولوی است و در دفتر سوّم مثنوی چنین آمده است :

عقل حیران‌است که‌چه عشقست وچه‌حال تافراق او عجَبتر یا وصال

چرخ بر خوانده قیامت نامه را تا ممَجَرّه بر دریده جامه را

با دو عالَم عشق را بیگانگی اندرو هفتاد و دو دیوانگی

سخت پنهانست و پیدا حیرتش جانِ سلطانان جان در حسرتش

غیرِ هفتاد و دو ملّت کیش او تختِ شاهان تَخْته بَندی پیشِ او

مطرب عشق این زند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صُداع

پس چه باشد عشق دریای عدم در شکسته عقل را آنجا قَدَم

بندگی و سلطنت معلوم شد زین دو پرده عاشقی مکتوم شد

کاشکی هستی زبانی داشتی تا زهَسْتان پردها بر داشتی

هرچ گویم ای دَم هستی از آن پرده دیگر بَروُ بستی بدان

آفت اِدراکِ آن قالست و حال خون بخون شُستن مُحالست و مُحال

مثنوی،دفترسوّم،بیت ٤٧١٧-٤٧٢٧

ص ١٧٤

باده درآلودمان مجنون کند

صاف اگر گردد ندانم چون کند

حضرت بهاءاللّه در لوحی می‌فرمایند:

 قاصد این نامه مشکین را بیک پر از سموات وجود صعود نمود و
 بارض شهود ورود یافت و این مقام سیر پیک اجسام است که بیک آن
 از اعلی سدره منتهی بادنی ذروه اقصی عزّارزانی داشت چه
 خواهد بود اگر چاپار روح بایراق محبّت بحرکت آید و اظهار شوکت
 نماید.
 باده دردآلودمان مجنون کند صاف اگر باشد ندانم چون کند
 ذلک من فضل اللّه یؤتیه من یشاء و چون غطاءنقاب از چهره عروس
 مداد گشودم و بمهر تمام مهر از سر آن برداشتم فوراًنوری از هویّت
 ذات کلمات بدرخشید بحیثیتی که جبال سکون مندک شد و روح از
 تعلق خود منفک گشت ...
 رحیق مختوم ، ج١،ص ٤١٣-٤١٤

و حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

 بواسطه یوسف خان هواللّه حضرت مؤید مؤبد علیه بهاءاللّه
 الابهی . هواللّه ای مؤید مؤبد زیرا تائید حضرت یزدان در
 حقّ دوستان ابدی و سرمدی است چه که در این جهان و در جهان
 الهی این است که ملاحظه میفرمائی هر بنیانی بنیادش بر باد است
 جز قصر مشید یاران ربّ مجید حتّی در مرکز ترابی دیگر ملاحظه
 کن که در جهان الهی چه خبر است ، باده دردآلودمان مجنون کند -
 صاف اگر گردد ندانم چون کند . باری جنود تائید میرسد و جیوش

## ص ١٧٥
مأخذ اشعار فارسی باده دردآلودمان ...

 توحید میدود و انوار تقدیس میدمد مطمئن بموهبت حضرت یزدان
 باش چه که خدماتت در آستان یار مهربان مقبول گشت . والبهاء
 علیک . ع ع

دهخدا در کتاب امثال و حکم بیت فوق را به این صورت در آورده است :

 باده دردآلودتان مجنون کند صاف اگر باشد ندانم چون کند

و سپس چنین توضیح داده است که شعر به این صورت مثل شده ولی

ضبط مثنوی به صورت ذیل است :

 جرعه خاک آمیز چون مجنون کند مر شما را صاف او تا چون کند
 امثالو‌حکم،ج،ص ٣٥٦

بیت فوق مطابق مثنوی طبع نیکلسون چنین است :

 جرعهٴخ‌اک آمیز چون مجنون کند مر ترا با صاف او خود چون کند
 مثنوی،دفترپنجم،بیت ٣٧٥

بیت مزبور در فرهنگ نوربخش به صورت ذیل مندرج شده و به عطار

منسوب گردیده است :

 جرعه دردآلودتان مجنون کند مر شمارا صاف آن تا چون کند
 فرهنگ‌نوربخش ،ج١،ص ،١٢٠

ص ١٧٦

بار دگر روزگار چون شکر آید

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

طهران ،

جناب آقا میرزا حبیب بهائی سلیل

حضرت آقا رضای مهاجر مجاور مسجون

علیه بهاءاللّه‌الابهی

هواللّه

 ای حبیب روحانی نامهٴ شما رسید و بدقّت امعان نظر گردید .
 حیرت بر حیرت افزود که این چه داستانی است و این چه قصّه
 عجیب و غریب بی‌پایان . از این قبیل بسیار واقع اشتباه شده است
 لهذا لین گناه را بر او مگیر الحمداللّه حقیقت پیش عبدالبهاء
 واضح و مشهود و بر روایات و حکایات اعتماد مفقود .یقین دانم
 که بموجب وصایا و نصایح من آن حبیب ودود از این قبیل نطق و
 خطاب بری و منفور اعتنا به این چیزها نکند و الحمداللّه حال
 معلوم که حکمت عدم مداخله در امور سیاسی چه بود احزاب هریک
 کلنگی بدست گرفتند و به بنیان ایران زدند تا ویران کردند حزبی که
 در ویرانی شریک و سهیم نبود این حزب مظلوم بود الحمداللّه نه فتنه
 نمودند نه عربده کردند و نه نزاع و جدال فرمودند و نه بخون یک
 ایرانی آلوده گشتند همواره در الفت و اصلاح کوشیدند و پند و
 نصیحت دادند علی‌الخصوص عبدالبهاء در بدایت انقلاب و اختلاف
 بین دولت و ملّت بصریح عبارت بکرّات و مرّات بطهران مرقوم داشت
 و عین عبارت این است دولت و ملّت باید مانند شهد و شیر

## ص ١٧٧
مأخذ اشعار فارسی بار دیگر روزگار...

 بیکدیگر آمیخته گردند والا فلاح و نجاح ممتنع و محال است ایران
 ویران گردد و عاقبت منتهی بمداخله دول متجاوره شود .لهذا
 احبّای الهی باید بجان و دل ربکوشند که میان دولت و ملّت التیام
 حاصل شود و اگر عاجز مانند کناره گیرند زنهار زنهار از اینکه در
 خون یک ایرانی مداخله نمائید ، باری هر چه بیش گفتیم کمتر شنیدند
 تا آنکه ایران را بنیان برانداختند . ذلک بماکبت ایدیهم و یخربّون
 بیوتهم بایدیهم چون نکبت متابعت فتاوای علمای بی‌فکر آشکار شد
 و نتیجه اختلاف احزاب پدیدار گشت حال اگر انتباه یابند و بتلافی
 مافات پردازند دیگر یاران الهی را بیگانه نشمرند و نفوس تابع نفس
 و هوی را خیرخواه و مهربان ندانند گرگان را شبان نشمرند و
 بمحبّت و ائتلاف پردازند و بنیاد اختلاف براندازند و وصایا و
 نصائحی که در الواح مقدّسه است دستورالعمل سازند ، بار دگر
 روزگار چون شکر آید . شما ملاحظه نمائید که در چنین حال
 پرملالی باز در اطرافر قم نفس مظلومی را برصاص اعتساف شهید
 نمودند دیگر از این قوم چه امیدی ، جز نومیدی نه . البتّه این
 اعمال را پاداش شدید است با وجود این باز ما دعا میکنیم و
 بدرگاه احدیّت تضرّع و زاری مینمائیم تا گناه ببخشد و عطا روا
 دارد ایران ویران را دوباره آباد کند حال انتظام یابد و سبب
 ترقیّات و ادبیّهء ایران شود ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت ایادی امراللّه جناب ابن ابهر

چنین می‌فرمایند :

 ای منادی پیمان آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و بر مطالب اطلاع
 حاصل گشت هر چه مرقوم نموده بودی جمیع مطابق واقع ولی در
 موارد بلا صبر و تحمل لازم پروردگار ما را به جهت آسایش و
 راحت در دار غرور خلق نفرموده بلکه محض جانفشانی در این

## ص ١٧٨
مأخذ اشعار فارسی بار دگر روزگار...

 میدان الهی خلعت وجود عنایت کرده لهذا آنچه واقع فی‌الحقیقه دافع
 ضعفاء و دورباش عبده نفس و هوی است باید در موارد امتحان
 قوّت عهد و پیمان بنمائید واعاقبة‌للمتقین . الحمدللّه اعلیحضرت
 شهریار نیک نفس است و سلیم القلب و حضرت صدارت پناه بقدر
 امکان در فکر آسایش اهل ایران امّا جهلای امّت را رغبت در
 ویرانی ایران است تا گرگ چوپانی کند و غراب شوم راهنمائی نماید
 این نیز نماند ، بار دگر روزگار چون شکر آید...

مصرعی که در دو اثر فوق نقل شده از حافظ است که می‌فرماید:

 بگذرد این روزگار تلختر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید

برای ملاحظه تملام غزل ن ک به ذیل : ((بگذرد این روزگار...))

ص ١٧٩

باز آمد آن مغنی با چنگ ساز کرده

دروازهٴ بلا را بر عشق باز کرده

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به زبان ترکی است چنین

می‌فرمایند :

 هوالابهی ای بزیم یارانمز و دوستان جانانمز شمس
 حقیقت افق احدیتدن طوغدی یرتابان اولدی گوگ رخشان اولدی
 نسیم عنبر شمیم اسدی مشام روحانیانی گلشن راز ایلدی و گلبن
 اسرار ایلدی و چمنزاری گلزار ایلدی گللر آچلدی بلبللر ترنمه
 باشله دی صحن چمن فیض ذوالمنن ایله مزین اولدی و فضای
 گلستان فیضان ابر نیسان رحمت یزدان ایله غبطه بخشای روضهٴ
 رضوان اولدی گل گولدی بلوط آغلادی کبک قهقهه باشلادی قوشلر
 شکرانه فضل حقله نغمه و ترانه یه آغاز ایلدی که ،

باز آمد آن معنی با چنگ ساز کرده

دروازه بلا را بر عشق باز کرده

بازار یوسفان را از حسن در شکسته

دکان شکران را یک یک فراز کرده

شمشیر بر نهاده سرهای سروران را

وانگاهشان ز معنی بس سرفراز کرده

خود کشته عاشقان را بر خونشان نشسته

وانگاه بر جنازه یک یک نماز کرده

تا حلقه های زلفش حلق کراست روزی

ای ما برون حلقه گردن فراز کرده

بوجام الهی عهد و پیمان رحمانیده ثابت و راسخ اولانلاره

## ص ١٨٠
مأخذ اشعار فارسی باز آمد آن ...

 مخصوصدر. ع ع

ابیاتی که در این لوح مبارک نقل فرموده‌اند از مولوی است و تمام

غزل چنین است :

باز آمد آن مغنی با چنگ ساز کرده

دروازهٴ بلا را بر خلق باز کرده

بازار یوسفان را از حسن برشکسته

دکان شکران را یک یک فراز کرده

شمشیر در نهاده سرهای سروران را

وانگاهشان ز معنی بس سرفراز کرده

خود کشته عاشقان را در خونشان نشانده

وانگاه بر جنازه یک یک نماز کرده

تا حلقه‌های زلفش حلق کراست روزی

ما از برون حلقه گردن دراز کرده

از بسکه نوح عشقش چون نوح نوحه دارد

کشتی جان ما را دریای راز کرده

ای ختن شکسته وی صد ختن نموده

وز نیم غمزه ترکی سیصد طراز کرده

من گرچه در زمانم لیکن بصدق جانم

در پیش ابروانت هردم نماز کرده

بخت ابد نهاده پای ترا برخ بر

کت بندهٴ کمینم وانگه تو ناز کرده

ای خاک پای نازت سرهای نازنینان

حق از برای نازت شکل نیاز کرده

 ای زرگر حقایق ای شمس حق تبریز
 گاهم چو زر بریده گاهم چو گاز کرده
 غزلیات شمس ،ص ٦٥٥

بعضی از ابیات این غزل در آثار دیگر بهائی هم آمده‌است . ن ک

به ذیل :(( بازار یوسفان را ...))و ((تا حلقه‌های زلفش ...))

## ص ١٨١
مأخذ اشعار فارسی باز آمد آن ...

مضمون فارسی لوح ترکی حضرت عبدالبهاء آن که ای یاران و

دوستان جان و جانانم . شمس حقیقت از افق احدیّت مشرق . زمین

تابان شد و آسمان رخشان گشت . نسیم عنبر شمیم وزید ، مشام

روحانیان را گلشن راز نمود و گلبن اسرار کرد و چمنز‌ار را گلزار نمود .

گلها باز شدند ، بلبلان آغاز نغمه نمودند ، صحن چمن از فیض ذوالمنن

مزیّن گشت و فضای گلستان از فیضان ابر نیسانِ رحمت یزدان

غبطه‌بخش روضه رضوان شد . گل به خنده درآمد ، ابر گریان گشت ،

کبک بنای قهقهه نهاد ، مرغان به شکرانه فضل حقّ آغاز نغمه و ترانه

نمودند که باز آمد آن مغنی ... این جام الهی مخصوص ثابتین و

راسخین بر عهد و پیمان رحمانی است .

ص ١٨٢

بازار یوسفان را از حسن در شکسته

دکان شکران را یک یک فراز کرده

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند :

هواظاهر من مطلعه الشامخ‌الرفیع ای نسم محبت اللّه

مدتی است که شمیم روح پروری از آن حلقهٴ روحانی مشام مشتاقان

را معطر ننموده اگرچه خواهید فرمود که تأخیر جواب سبب انقطاع

خطاب گردد. الحق نقطة وانت طائف حولها و عاکف علیها ولکن

این تأخیر و تسویف از نیسان یاد و ذکر آن روح لطیف نبوده بلکه

چون مشاهده میشود که امواج بحر اعظم به اوج سماء رسیده و

فیوضات سحاب وجود و کرم بر حدائق حقائق باریده لذا نزول قطرهٴ

و سقوط نمی و شبنمی را لزوم و احتیاج نه والّا بهر قسم اسم بود

به مختصری بیان مفصلی میشد و اگرچه خامه و مداد قصور و فتور

نمود لکن بفضل الهی شئون و وداد در فزون بود در جمیع

احیان حین مثول به ساحت تقدیس به ذکر و فکر آن حبیب مهربان

بودیم و از منبع جود و عنایت حضور و شهود روی انورت را تمنا

نموده و می‌نمائیم . در خصوص وقوعات اسلامبول آنجناب محزون و

مکدّر میباشد آنچه واقع عین خیر است و آنچه رفت غیر مأسوف

علیه چون ارتباط معنوی موجود و منافع حقیقته الهیه مشهود این

زیان عین سوداست و این فقدان حقیقت وجود . الحمدللّه تجارت

رایحه و بضاعت کلیّه و امتعه عالیه مهیّا و مقرّر و روح مصوّر و

جمال انور عرض دیدار نموده و چون گل به بازار آمده ، بازار یوسفان

را از حسن درشکسته - دکان شکران را یک یک فراز کرده . تا

حلقهای زلفش حلق کراست روزی - ای ما برون حلقه گردن دراز

## ص ١٨٣
مأخذ اشعار فارسی بازار یوسفان را ...

 کرده عاشقان را که به جان خریدارند تجارت لب تنور است دیگر
 چه کار به ربح و خسران و سود و زیان در عالم امکان ...

ابیات از مولوی است . ن مک به ذیل : (( باز آمد آن ... )) و ((تا

حلقه‌های زلفش ...))

مضمون بیت (( بازار یوسفان را ... )) در لوح جناب آقا غلامرضاخان

نیز میتوان یافت که حضرت عبدالبهاء می‌قرمایند:

 هواللّه ای غلام بهاء آن یوسف رحمانی در مصر ربّانی جلوه نمود
 بازار دلبران از حسن درشکست و بر سریر دلبری بنشست ، پرده
 برانداخت و جلوه به آفاق نمود قبطیان نادان محروم شدند و از این
 فضل موفور مأیوس گشتند آن مه تابان بجهان پنهان جلوهٴ دیگر کرد
 و از ملکوت غیب پرتو جانسوزی بزد ولوله بآفاق انداخت و زلزله
 بارکان کیهان افکند حال تو خریدار دیدار او شو تا در ملکوت
 غیب مشاهده نمائی و جهانرا مژده و بشارت دهی . وعلیک التحیة
 واثناء . ع ع

ص ١٨٤

باش تا صبح دولتش بدمد

این همه از نتایج سحر است

حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبای طهران چنین

می‌فرمایند :

 ای بندگان و کنیزان عزیزان الهی عالم انسان از عجز و ناتوانی
 خاک سیاه ، چون ابر رحمت خداوند آگاه ببارد تراب اغبر لالهٴ‌احمر
 برویاند و خاک سیاه گلشن روشن ملاء اعلی گردد . هرچند ما
 عاجز و ناتوانیم ولی الطاف جمال مبارک بی حدّ و پایان . در
 شکرانه چاره جز اعتراف بقصور نداریم و علاجی جز صمت و
 سکوت ندانیم زیرا عاجزیم و قاصر کلیلیم و علیل پس ستایش
 خداوند آفرینش را که بموهبتش این موران ضعیف سلیمانی نمایند و
 این پشه‌های عجز و نیاز شهباز اوج راز گردند و سبب ظهور الطاف
 حضرت بی‌نیاز شوند . امّا حدیث وارد که در ایّام سابق دو حرف
 صادر ولی در ایّام قائم جمیع حروف دیگر ظاهر گردد مقصود این
 است که آنچه از آثار و علوم و احکام و قانون و بایع و صنایع و
 کمالات عالم انسانی در ایّام سابق ظاهر شده بمنزلهٴ دو حرف بود
 ولی در این ظهور بدیع و بروز کنز منبع کمالات و فضلئل عالم
 انسانی و علوم و فنون نامتناهی بدرجه‌ای رسد که بمثابه جمیع
 حروف دیگر باشد یعنی این دور بدیع از دورهای سابق این قدر
 امتیاز و فرق دارد چنانچه ملاحظه مینمائید که هنوز در قرن اوّل است
 در این مدّت قلیله چقدر اسرار کائنات از حیّز غیب بعالم شهود
 آمده چه سرّهای مکنون و رمزهای مصون که در غیب امکان بوده
 ظاهر شده و چه اکتشافها از اسرار و حقائق اشیاء تحقّق یافته و

## ص ١٨٥
مأخذ اشعار فارسی باش تا صبح ...

 چه صنایع و بایع جلوه نموده دیگر ملاحظه نما که من بعد چه
 خواهد شد ، باش تا صبح دولتش بدمد - این همه از نتائج سحر
 است . وعلیکم و علیکن البهاج الابهی . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که (( بواسطه حضرت باقراوف )) به اعزاز

((حضرت مهدی قلی سلیل ج علیه بهاءالله الابهی )) صادر شده چنین

می‌فرمایند:

 هواللّه ای یار مهربان وقت آن آمد که نامی حقیقی یابی امروز
 از آهنگ ملأاعلی یابهاءالابهی بمسامع اهل صوامع لاهوت میرسد
 زیرا دور بهاءاللّه است لهذا بجان و دل بکوش که بهاقلی گردی تا
 تاج سلطنت ابدیّه بر سر نهی که جواهر زواهرش بر قرون و اعصار
 ال الابد بدرخشد ملاحظه فرمودی که در فرنگ چه آهنگ بلند
 شد هزاران ملوک عبور و مرور نمودند ابداً نه صدائی و نه ندائی جز
 انکه در جرائد مرقوم که حضرت امپراطور آلمان یا ایطالیا در فلان
 روز به احتفال عظیم وارد و در مهمانیها حاضر و در فلان روز
 بمملکت خویش راجع شدند و استقبال بغایت اجلال اجرا گشت و
 در ضیافت بسلامت یکدیگر جامی دور زد و در فلان مسئله
 مشورت والسّلام ، لکن عبدالبهاء با وجود ناتوانی و بی سر و
 سامانی ، بی‌نام و نشانی ، وارد بآن اقالیم گردید چون بعبودیّت عتبه
 مبارکه مذکور و مشهور بود منشور انا افتحنالک فتحاًمبینا در مجامع
 کبری ترتیل گردید و در جرائد و اوراق سائره آن صحبتهای مفصله
 مندرج شد و در شرق و غرب عالم انتشار یافت پس معلوم و واضح
 گردید که امروز عبودیّت ملکوت ابهی مخفوف بتأییدات کبریا است .
 باش تا صبح دولتش بدمد - این همه از نتایج سحر است و عنقریب
 آن صبح نورانی بدمد و در جمیع مدن و قرای اروپا بدرخشد .
 و علیک البهاء الأبهی . ع ع

## ص ١٨٦
مأخذ اشعار فارسی باش تا صبح ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( حضرت افنان سدره مبارکه جناب

حاجی سیّد محمّد علیه بهاءاللّه الابهی )) در یزد چنین می‌فرمایند :

 هواللّه نامهٴ شما رسید و از مضمون چنین مفهوم گردید که خبر
 سفر مصر در آن دیار اشتهار یافته یار و اغیار بحرکت آمده و نجم
 باختر بدست افتاده و در شهر غلغله افتاده ولی هنوز کار دارد بقول
 شاعر ، باش تا صبح دولتش بدمد - این همه از نتایج سحر است .
 الحمدللّه احباب یزد در نهایت استقامت محفل بیارایند و از عالم
 حقّ سخن رانند و گفتگو بنمایند و اوقات را به انس و الفت
 بگذرانند اگر این محافل دوام نماید عاقبت چنان شعله زند که
 تأثیر در شرق و غرب کند ...

و نیز حضرت عبدالبهاء با نقل مفاد بیت فوق در لوح جناب میرزا رفیع

چنین می‌فرمایند :

 ای بندهٴ الهی هرچند سالهای چند است که آوارهٴ دیار بودی و از
 وطن مألوف در کنار ولی الحمدللّه تحصیل فن طب اشرف فنون
 نمودی و چون به ایران رسی حکیمی بی‌نظیر گردی و طبیبی شهیر
 شوی زیرا امثال شما که سالهای چند در مدارس کلیّه تحصیل فن
 طب نموده در ایران کم کسی باشد لهذا عاقبت تلافی جمیع زحمات
 خواهد شد از مجمع مبعوثین مشرق‌الاذکار مرقوم نموده بودید ،
 باش تا طالع ببینی آفتاب - کآنچه دیدی همه نتایج سحر است .
 عنقریب جهان از خاور تا باختر منور گردد ولی تا قوة همّت احبّا
 چه کند اگر چنانچه باید و شاید بموجب تعالیم جمال مبارک روش
 و سلوک شود و اخلاق رحمانی جلوه نماید در نهایت سرعت بارقهٴ
 صبح احدیّت انتشار یابد ...

بیتی که در آثار مبارکه فوق نقل شده از کمال الدّین اصفهانی است .

## ص ١٨٧
مأخذ اشعار فارسی باش تا صبح ...

درباره سابقه این بیت و شمّه ای از شرح احوال شاعر در کتاب

ریشه‌های تاریخی امثال حکم در ذیل ((باش تا صبح دولتت بدمد ))

چنین آمده است :

 ((این مصراع که از کمالدّین اصفهانی شاعر قرن هفتم هجری
 است در مواردی بکار میرود که آدمی به آثار و نتایج نهائی اقدامات
 خود که شمه‌ای از آن بروز و ظهور کرده باشد بدیدهٴ تأمل و تردید
 بنگرد. در آنصورت مصراع بالا را بر زبان میآورند تا مخاطب
 بفرجام کارش با نظر اطمینتن و یقین نگاه کند . این مصراع بر اثر
 واقعهٴ تاریخی زیر بصورت ضرب المثل درآمده است .
 کمال الدّین اسمعیل بن جمال الدّین اصفهانی از شاعران نامدار
 و آخرین قصیده‌سرای بزرگ ایران در قرن هفتم هجری است . چون
 در خلق معانی تازه و مضامین بِکْر دقّت و باریک اندیشی داشت به
 (خلاق المعانی) معروف گردیده است .
 در عصر و زمان (( کمال)) ، اوضاع داخلی و اجتماع اصفهان
 بر اثر اختاف مذهبی شافعیه و حنفیه بغدری مغشوش و نا امن بود
 که این شاعر حساس را بستوه آورده نقل میکنند که اصفهانیها را با
 این دو بیتی نفرین کرده است :
 ای خداوند هفت سیاره پادشاهی فرست خونخواره

 عدد مردمان بیفزاید هریکی را کند دو صدپاره؟
 از قضای روزگار ، نفرین ((کمال )) به هدف اجابت نشست و
 بچشم خویش دید که سربازان مغول در سال ٦٣٣ هجری ((شافعیه و
 حنفیه هردو را تمتمی کُشتند و آن شهر را که تا این تاریخ از
 دستبرد آن قوم خونریز محفوظ مانده بود با خاک برابر کردند .))
 (تاریخ مغول ، ص ٥٣٣) ((کمال ))در آن باب چنین گفت :
 کس نیست که تا بر وطن خود گرید بر حال تباه مردم بد گرید

## ص ١٨٨
مأخذ اشعار فارسی باش تا صبح ...

دی بر سر مرده‌ای دو صد شیون بود امروز یکی نیست که بر صد گرید

بعد از واقعهٴ قتل و عام اصفهان ، (( کمال الدّین اصفهانی )) در

خانقاهی که در جهة خود در بیرون شهر ترتیب داده بود گوشهٴ‌عزلت

گرفت و دو سال در آن خانقاه بسر بُرد و اهل شهر و محلات بجهة

احترام و اعتمادی که نسبت به کمال الدّین داشتند (( رخوت و اموال

را بزاویهٴ او پنهان کردند و آن جمله در چاهی بود در میان سرای ،

یک نوبت مغول بچه‌ای کمان در دست بزاویهٴ کمال درآمده سنگی بر

مرغی انداخت ، زه‌گیر از دست او بیفتاده غلطان بچاه رفت . بطلب

زه‌گیر سر چاه را بگشادند و آن اموال را بیافتند و کمال را مطالبهٴ

دیگر اموال کردند تا در شکنجه هلاک شد . )) ( تاریخ ادبیات در ایران ،

ج ٢، ص ٨٧٣)

باژی : بطوریکه اهل ادب و تحقیق میدانند همانطوریکه

امروزه از دیوان خواجهٴ شیراز فال میگیرند قبل از آنکه صیت شهرت

(( حافظ )) در مناطق پارسی زبان به اوج کمال برسد ایرانیان و

پارسی زبانان از دیوان (( کمال الدّین اصفهانی )) که قدمت و تقدّم

شهرت داشت فال میگرفتند و حتّی بعد از مشهور شدن حافظ نیز

اگر احیاناً دیوانش در دسترس نبود مانعی نمیدیدند که دیوان

(( کمال )) را بمنظور تفأل مورد استفاده قرار دهند . کمااینکه در آن

تاریخ که خبر قیام شاه عباس کبیر و حرکت وی از خراسان بسمت

قزوین ((پایتخت اوّلیّهٴ‌سلاطین صفوی )) در اردوی پدرش سلطان

شایع شد سران قوم و همراهان سلطان محمّد برای اطلاع و آگاهی

از عاقبت کار و سرانجام مبارزهٴ پدر و پسر که یکی بمنظور از

دست ندادن تاج شاهی و دیگری بقصد جلوس بر تخت سلطنت

ایران فعالیّت میکرده‌اند دست به تفأل زدند و از دیوان کمال

اصفهانی که در دسترس بود یاری جستند . (( اسکندر بیک منشی ))

راجع به این واقعه چنین نوشته است :

## ص ١٨٩
مأخذ اشعار فارسی باش تا صبح ...

...بالجمله چون این خبر سعادت اثر در اردو شایع گشت همگنان

را موجب استعجاب میگردد تا غایت در دودمان صفوی چنین

امری وقوع نیافته بود . راقم حروف از صدر اعظم ((قاضی

خان الحسینی ))استماع نمودم که در سالی که نواب سکندر شأن در

قراباغ قشلاق داشت خواجه ضیاءالدین کاشی مشرف الکسآندر خان

به اردو آمده بود از من سئوال نمود که خبر پادشاهی شاهزادهٴ

کامران در خراسان وقوع دارد یا نه ؟ من در جواب گفتم بلی .

به افواه چنین مذکور میشود اما هنوز به تحقق نپیوسته . دیوان

((کمال اسمعیل ))در میان بود ، خواجه مشارالیه احوال شاهزاده را از

آن کتاب تفأل نمود ، در اوّل صفحهٴ‌یمنی این قطعه برآمد:

خسرو تاجبخش و شاه جهان که ز تیغش زمانه بر حذر است

تحفهٴ‌چرخ سوی او هر دم مژدهٴ‌فتح و دولت دیگرست

رأی او پیر و دولتش برناست دست او بحر و خنجرش گهرست

آسمان دوش با خرد میگفت که به نزدیک ما چنین خبر است

که بگیرد به تیغ چون خورشید هرچه خورشید را برآن گذرست

خردش گفت ، تو چه پنداری عرصهٴ‌ملک او همین قدر است ؟

نه ، که در جنب پادشاهی او هفت گردون هنوز مختصرست

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است ً

عالم آرای عباسی ، ص ٢٠٣

چنانچه میدانیم پیشگوئی کمال در قطعه بالا بتحقیق پیوست و

سلطان محمّد در ذیقعدهٴ‌سال ٩٩٦ هجری که ماده تاریخ آن بحروف

ابجد (ظل اللّه ) میشود در قزوین تاج شاهی را بر پسرش

عباس میرزا گذاشت ...و مصراع مورد بحث از آن تاریخ بسبب

همین واقعه بر سر زبانها افتاده صورت ضرب المثل پیدا کرده است .

معادل این مثل فارسی در زبان عربی هم وجود دارد که

## ص ١٩٠
مأخذ اشعار فارسی باش تا صبح ...

 میگویند ((اللیل حُبلی لست تدری ماتلد )) یعنی شب حامله است تا
 چه زاید فردا)) (مجلهٴ‌یغما،سال اوّل شماره پنجم ، ص ٢٣٠،نوشتهٴ‌سیّد
 مصطفی طباطبائی ) که به اصطلاح دیگر ما میگوئیم ((سحر تا چه زاید
 شب آبستن است )).
 ریشه‌های‌تاریخی‌امثالو‌حکم،ج١،ص١٨١-١٨٤

و نیز ن ک به ذیل : ((این همه از نتایج ...))

 اشاره حضرت عبدالبهاء به حدیثی که مضمون آن در لوح اوّل

منقول در فوق نقل فرموده‌اند راجع به حدیث ((العلم سبعةو عشرون

حرفاً...)) می‌باشد که به کرّات در آثار جمال قدم و حضرت عبدالبهاء

نقل و تفسیر گردیده است . جمال قدم از جمله این حدیث را در کتاب

مستطاب ایقان نقل فرموده‌اند. برای ملاحظه شرحی دربارهٴ‌سوابق این

حدیث و مطالعه لوحی از حضرت عبدالبهاء که در شرح و تفسیر آن عزّ

صدور یافته به صفحه ١١٠٦-١١٠٨ کتاب قاموس ایقان (ط :م م م ،

١٢٨ب ،ج ٢)،اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری مراجعه فرمائید .

 امّا آیه مبارکه ((انّا فتحناک ...)) که در لوح جناب مهدی قلی به آن

استشهاد شده آیه اوّل سوره فتح قرآن کریم است که می‌فرماید ای

رسول خدا ما تو را به فتح و ظفری آشکار در عالم موفق و مؤید

می‌گردانیم .

ص ١٩١

باش تا کلّ بینی آنها را گه امروزند جزو

باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند خار

جمال قدم در لوحی که به امضای میرزا آقاجان خادم اللّه به تاریخ ١١

صفر ١٢٩٨ ه ق عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

 ...هر نفسی که شربت شهادت آشامید در رفیق اعلی به کمال
 فرح و انبساط مشهود و اگر اقلّ من ان یحصی مقام شهادت بر
 عالمیان تجلّی نماید کلّ را متوجّه مقرّ فدا مشاهده نمائید . حال
 ناس پژمرده بلکه مرده‌اند حرکاتشان مثل حرکات صوری مشاهده
 میشود که بآلت متحرّکند گاهی دست مجعول بلند میشود گاهی پای
 مجعول بزمین میخورد و جمیع این حرکات من غیر شعور ظاهر است
 اگرچه حال جمیع غافلند و قدر دوستان الهی از ابصار و عیون
 مستور ولکن اذاجاءالمیقات یظهرماهوالمستور این فرد بسیار
 مناسب است که از قبل گفته‌اند ، باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند
 جزوباش تا گُل بینی آنها را که امروزند خار . دوستان آلهی که
 بر امر ثابتند نباید از خسارتی که بایشان رسیده محزون باشند بلکه
 باید بکمال فرح و سرور مشاهده شوند و یقین بدانند که ایشان از
 اهل ربحند و در جمیع احوال ...
 مجموعه آثار، شماره ١٩، ص ٣٧٨

و حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضای میرزا آقاجان خادم اللّه به اعزاز

جناب آقا میرزا اشرف (آباده‌ای ) عزّصدور یافته چنین می‌فرمایند:

 الحمدللّه الذی ارسل النعمة و انزل المائده و اظهرما العباد
 الی الافق الاعلی و الذروة‌العلیا...یا محبوبی جمیع عالم از برای

 ١٩٢
 مأخذ اشعار فارسی باش تا کلّ ...



 امروز خلق شده و بر هر صاحب گوشی و صاحب چشمی و دارای
 قلبی مبرهن و واضح است که این ظهور اعظم از برای اصلاح عالم
 آمده و اولیای خود را از مکروهات منع نموده تا چه رسد به اموری
 که سبب و علت فساد و یا نزاع و جدال و امثال آن گردد مع ذلک
 از عدل چشم پوشیدند و از انصاف گذشتند و بکمال ظلم و
 اعتساف اولیائش را به حبس فرستادند حضرت مقصودی که عزّت از
 برای کلّ خواسته بر ذلّتش قیام نمودند و گمانهای خود اراده
 نموده‌اند بیت امر الهی را متزعزع و آثارش را معدوم نمایند اف لهم
 یضحک علی عقولهم و ادراکهم سفهأالارض و کیف عقلائها
 والاطفال و کیف الرجال آیا مشاهده ننموده‌اند اقوی و اعظم از
 خود را که به کمال قوّت و قدرت ظاهره بر اطفاءنور احدّیه و
 اخماد نار سدره سمعیها نمودند و جهدها بعمل آوردند و جمیع
 مخذول و منکوب مشاهده گشتند . کجاست قیافا که بر روح
 سخریه مینود و استهزا میکرد و کجایند امرائی که از حقّ معرض
 و به زخارف مشغول قد جعلتهم الید القدرة هباء منثورا نعم ماقیل ،
 باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند جزو - باش تا گل بینی آنها را
 که آمروزند خار...

بیتی که در آثار مبارکه فوق نقل شده از حکیم سنائی غزنوی است

و در قصیده معروف او با این مطلع آمده است :

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار ای خداخوانان قال الاعتذار الاعتذار

چندبیت از این قصیده که حاوی بیت مورد نظر می‌باشد به شرح

زیر است :

در تو حیوانی و روحانی و شیطانی درست

در شمار هرکه باشی آن شوی روز شمار

باش تا بر باد بینی خان رای خان

باش تا در خاک بینی شرّ شور و شور شار

## ص ١٩٣
مأخذ اشعار فارسی باش تا کلّ ...

تا ببینی یک بیک را کشته در شاهین عدل

شیرسیروجاه چاه و شور سوز و مال مار

واللّه ارداری بجز بادی بدست ارمر ترا

جز بخاک پای مشتی خاکسار است افتخار

کز برای خاک پاشی نازنینی را خدای

کرد در پیش سیاستگاه قهرش سنگسار

باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند جزو

باش تا گل یابی آنها را که امروزند خار

آن عزیزانی که آنجا گلبان دولتند

تا نداریشان بدینجا خیره همچون خار خوار

گلبنی کاکنون ترا هیزم نمود از جور دی

باش تا در جلوه‌اش آرد دست الطاف بهار

ژنده پوشانی که آنجا زندگان حضرتند

تا نداری خوارشان از روی نخوت زینهار

دیوان سنائی ،ص ١٨٥

ابوالمجد مجدودبن آدم معروف و متخلص به سنائی از نام آوران شعر

عرفانی است که در حدود سال ٤٦٥ ه ق (١٠٧٢م ) در غزنین متولّد شد و

مدتّی از ایّام خود را در دربار سلاطین غزنوی گذرانید سپس به زهد و

تصوف مایل شد پس از زیارت مکّه مکرّمه و سیر و سیاحت در بلاد

مختلف در غزنین گوشه نشینی اختیار نمود و آثاری از خود بجا گذاشت

که در ادب اهل تصوف و عرفان اهمیتی مخصوص دارد . از جمله آثار

مشهور او حدیقة‌الحقیقه و طریق التحقیق و سیرالعباد الی المعاد را

می‌توان نام برد . مثنویهای معروف سنائی در مجلدی خاص به طبع

رسیده و دیوان اشعارش مطبوع و منتشر است .

حکیم سنائی غزنزی در سال ٥٤٥ه ق (١١٥٠م )در غزنین به درود

حیات گفت و آرامگاهش در آن شهر واقع است . برای ملاحظه شرح

احوال و آثار ثنائی به مقدمّه آقای مدرّس رضوی که در

ابتدای دیوان سنائی به طبع رسیده مراجعه فرمائید.

ص ١٩٤

با شیر اندرون شد و یا با جان بدر شود

حضرت عبدالبهاء در لوح (( حضرت سمندر نار موقده )) در قزوین

چنین می‌فرمایند :

هواللّه ای سمندر نار فاران الهی در مدّت سیر و حرکت در

صفحات امریک فرصت تحریر لحظه و آنی دست نداد لهذا در جواب

نامه خامه توقّف نمود و از پیش عذر بتفصیل تقدیم شد حال چون

در دریای آب با وجود امواج اضطراب فرصت جواب اندکی دست

داد فوراًبتحریر پرداختم خدمات آن خاندان از بدایت طلوع صبح

حقیقت تا این اوان مشهور جهان است و مشهود روحانیان گواه

عاشق صادق در آستین باشد احتیاج به بیان نه فی‌الحقیقه آن

خاندان سزاوار و شایان هرگونه عنایت است و این خدمت اخیره

ضمیمه آن خدمات است . الحمدللّه نیّت صادقه و همّت بارقه و

عبودیّت دائمه بقول شاعر ، با شیر اندرون باشد و با جان بدر شود

ظاهر و مصداق این شعر تحقق یافت ...

 مصرع منقول از سعیدا است و تمام بیت چنین است :

عشق تو در درونم و مهر تو دردلم باشیر اندرون شد و با جان بدر شود

امثال و حکم ، ج ١،ص ٣٤٦

 بیت را به این صورت نیز در آورده‌اند:

مهر تو در وجودم و عشق تو در دلم باشیر اندرون شد و با جان بدر شود

یغما،سال ١٣،شماره٩،ص٣٤٦

## ص ١٩٥
مأخذ اشعار فارسی با شیر اندروزن ...

بیت فوق بنا بر ضبط آتشکده آذر چنین است :

عشقت نه سرسریست که از سر بدر شود

مهرت نه عارضی است که جای دگر شود

عشق تو در درونم و مهر تو در دلم

با شیر اندر اید و با جان بدر شود

آتشکده آذر، ص ٢٦٧

بنا بر مندرجات آتشکده آذر سعیدا مردی آگاه و در فنون ادبی ماهر

بوده و در اصفهان سکونت داشته است .

ابیات فوق در کتاب ریاض‌العارفین (ص ٢٩٥) به حافظ شیرازی

نسبت داده شده است .

برای ملاحظه شرح مربوط به مصرع ((گواه عاشق صادق ...)) که در

لوح جناب سمندر نقل شده به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید .

ص ١٩٦

باقی این گفته آید بی زبان

در دل آن کس که دارد نور جان

حضرت بهاءاللّهدر لوحی چنین می‌فرمایند:

ایاض بیاض قلوب عاشقان همیشه از شمس جمال جانان مستشرق

و حیاط اراضی نفوس مشتاقان مدام از کوثرلعل جانان لبریز و

مستغرق باد . امید که تا آن سراج جمال معنوی در آفاق ظهور در

اشراق است این مصابیح قلوب از او در احتراق باشند تا آن کوثر

حیوان در سرائر امکان جاریست این نفوس از او در احتراق باد

ان‌شاءاللّه پیوسته از غمام وثاق امطار طلاق بر مزالیف قلوب عشّاق

و مواقیف نفوس مشتاق لا من استحقاق ببارد و در هر حین از آن

معین در این بساتین ریاحین نزهت برویاند تا از بهجت این فضا

دماغ ارواح مستوره از حجبات اشباح مکدرّه پاک و طاهر گردیده

عرریان خود را در محضر جانان مشاهده نمایند بلی هر نفسی را

قدری مقدور و هر شیء را رتبهٴ درخور و بشاءنی مذکور است ولیکن

بعضی را بمیزان و حساب علی قدرِمعلوم رزقی معیّن دارند یکی را

بعد از طیّ مراحل حدود و فنای مراتب وجود به اجری محدود

رسانند و دیگری را در محلّ قعود خود از غیب و شهود صعود

دهند و بغایت القصوای مقصود کشانند و بقاب و قوسین حضرت

معبود رو نمایند دیگر چه عرض شود چه بسا داغها که بر چهره

عشّاقها نهاده و چه مقدار در قراقها که روان مشتاقها سوخته ، چون

قلم در وصف این حالت رسید منطق بیان فرو کشید و دفتر شرح

این هجران در پیچید،

## ص ١٩٧
مأخذ اشعار فارسی باقی این گفته ...

 باقی این گفته آید بی زبان دردل آن کس که دارد نور جان
 باری در هر حال با فرح حمد نمائید و باسرور تشکّر فرمائید که
 قبل از زحمت مأجور گشتید و پیش از ذکر مذکور اذ هو القادر
 بلازوال و الفاعل بلاسؤال والحیّ المقتدر المهیمن المتعال .
 مسافران خطّه هندوستان و واصلان کعبهٴ‌ایقان و طالبان روی
 جانان هر یک را به هر اسم و رسم بآنچه شایسته و برازنده است در
 ذکر وداد طیّ مراتب اتّحاد مینماید اگرچه از قدیم سابقه و تقدیم
 نبود ولیکن رسم جدید عهد قدیم را فراموش نمود ،چنانکه میگوید:
 عشق تو منسوخ کرد ذکر اوایل والسّلام .
 مجموعه‌آثار،شماره١٥،ص١٩٠-١٩١

شاید بیت مذکور از جمال اقدس‌ابهی باشد. مصرع ((عشق تو

منسوخ کرد ذیل اوایل )) از سعدی است . ن ک به ذیل : ((پرده چه

باشد...)).

عبارت ((ترزق من تشاءبغیر حساب )) فقره‌ای از آیات قرآنیه است

که به دفعات در قرآن کریم مذکور شده است .از جمله در آیه ٢٧سوره

آل عمران (٣) چنین می‌فرمایند : ((تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی

اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء

بغیر حساب )) . ترجمه مضامین آیه کریمه بفارسی آن که شب را در روز

نهان می سازی و روز را در شب نهان می‌نمائی ، از مرده زنده بیرون

می‌آوری و از زنده مرده می‌سازی و هرکه را اراده نمائی ، به غیر حساب

روزی میدهی .

ص ١٩٨

باقی عمر ایستاده‌ام به غرامت

جمال قدم در اثری که به امضای میرزا آقاجان خادم‌اللّه به تاریخ ٢٠

جمادی‌الثانی سنه ١٣٠١ه ق به اعزاز جناب زین‌المقربین عزّصدور

یافته چنین می‌فرمایند:

 الحمدللّه الذی سخّرالقلم و اظهرمنه من البیان ما لایعلم الامن
 ایده‌اللّه بامر من عنده انه لهو المقتدر المختار ...بعد خبرهای غیر
 مرضیّه رسید از جمله ابناءبه هیچ وجه تابع آباء نیستند و ازجمله
 شنیده شد که ابن جناب آقامیرزا عبداللّه به ایشان بی‌احترامی
 نموده این فقره سبب حزن این عبد گشت ولکن بعد از ورود او در
 این ارض این عبد بعضی از کلمات بر او القا نمود فی‌الحقیقه اظهار
 ندامت و طلب عفو وغفران نمود این عبد بسیار از او رضایت
 حاصل کرد چه که به کمال میل و محبّت آنچه اظهار شد قبول نمود
 گویا لسان سرّش به این کلمه ناطق ، باقی عمر ایستاده‌ام به
 غرامت ...

و نیز در اثری دیگر از جمال قدم که به امضای میرزا آقاجان خادم اللّه به

تاریخ ٣رمضان ١٢٩٣ه ق به اعزاز جناب زین‌المقربین عزّ صدور یافته

چنین می‌فرمایند:

 قد شهدت النقطة‌انه لا اله الا هوالفرد الواحد العلیم الحکیم ...
 نفسی لحبکم الفداءفی‌الحقیقه این عبد خجل است از آنچه واقع
 شده چه که مدتّی است که به کتاب آن حضرت فائز شد و در
 جواب تأخیر واقع اگر چه اعتراف بر تقصیر و غفلت شده ولکن

## ص ١٩٩
مأخذ اشعار فارسی باقی عمر...

 کثرت مشاغل متتابعه و امور مترادفه و علت بوده جمعی از
 مسافرین از هر قبیل بساحت اقدس فائز و این عبد مدتی بود که به
 تحریر جواب عرایض نفوس مقبله که به ساحت اقدس معروض داشته
 بودند مشغول بوده . باری اگر قصوری رفته امید عفو است و بقول
 شاعر ، باقی عمر ایستاده‌ام به غرامت ...

مصرع منقول از سعدی است که می‌فرماید :

اینکه تو داری قیامتست نه قامت وین تبسم که معجزست و کرامت

هر که تماشای روی چوقمرت کرد سینه سپر کرد پیش تیر ملامت

هرشبوروز‌یکه‌بی‌تو میروداز عمر برنفسی میرود هزار ندامتْ

عمر نبودآنچه غافل ازتو نشستم باقی عمر ایستاده‌ام بغرامت

سرخرامان چو قد معتدلت نیست آن همه وصف که می کنند بقامت

چشم مسافرکه برجمال توافتاد عزم رحیلش بدل شود باقامت

اهل فریقین در تو خیره بماند گربروی در حسابگاه قیامت

این همه سختی و نامرادی سعدی چون تو پسندی سعادتست و سلامت

کلیات سعدی ،ص ٥٧٤

دهخدا در ذیل بیت مورد نظر چنین آورده است که :

 از مصراع ... به صورت تعبیر مثلی اراده کنند که اگر تا کنون در
 خدمت قصوری رفت از این پس به تلافی ایستاده‌ام .
 امثال و حکم ، ج ١،ص ٣٦٦

ص ٢٠٠

با کریمان کارها دشوار نیست

حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضاء خادم اللّه در تاریخ ١٠شهر

شوال سنه ١٣٠٤ ه ق عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

 ...للّه الحمد بحر عنایت در هر حین به موجی ظاهر و آفتاب
 فضل در هر آن بنوری مشرق از حقّ میطلبم این عباد را تائید
 فرماید بر آنچه سزاوار عنایت و بخشش اوست اگر چه این محال است
 ولکن باکریمان کارها دشوار نیست ...
 مجموعه آثار،شماره٢٨،ص٣٣١

و نیز حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضاء خادم‌اللّه در تاریخ ٥

جمادی‌الاولی سنه ١٣٠١ه ق به اعزاز ((جناب آقا سیّد علی علیه

بهاءاللّه )) عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

 الحمدللّه وحده والصلوة علی من لانبی بعده . حمد مقصود عالم و
 مالک امم را لایق و سزاست که عالم هستی را بنور محمدی (ص )
 منوّر فرمود...از فضل حقّ و عطایای بی‌منتهایش مسئلت
 می‌نمائیم جمیع عالم را از کوثر عرفان مست فرماید و در انجمن
 عالم به اسم حقّ جلّ جلاله منسوب و معروف فرماید اگرچه مقام
 خلق با این مقام فرقی است ژرف ولکن با کریمان کارها دشوار
 نیست ...

و حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضای خادم‌اللّه به تاریخ شهر

ذی‌القعده سنه ١٣٠٤ ه ق خطاب به ((الاسمین الاعلیین جناب م ح )) در

## ص ٢٠١
مأخذ اشعار فارسی با کریمان کارها ...

مصر عزّ نزول یافته چنین می‌فرمایند:

 حمد مقدّس از زکر و بیان مقصود عالمیان را لایق و سزاست که به
 یک ندا اهل ناسوت انشاء را به افق اعلی دعوت فرمود...
 فی‌الحقیقه محبّت سلطانی است مقتدر و آمری است عالم حرکت و
 سکون عالم در قبضهٴ‌اقتدار اوست هرچند محبّت مطلع فرح و سرور
 است ولکن هنگامی هم میشود که مظهر هم و غم و احزان لایتناهی
 میگردد و آن هنگام این ایّام است چه که احد اسمین اعلیین
 حضرت محبوب فؤادع ل علیه بهاءاللّه الملک العزیز والعلام
 حسب‌الامر ارادهٴ‌توجه به آن شطر دارند و از این فصل و فراق
 جوهر وجود در احتراق چه خوش گفته هرکه گفته ، مهی برون شد
 از این شهر و سوی شهر دگر شد که از طلوع و غروبش دو شهر
 زیر و زبر شد . در هر حال از غنی متعال وصل و لقا و قرب و
 اجتماع را سائل بوده و هستم ، با کریمان کارها دشوار نیست .
 نسئله تعالی آن یجمعنا فی ظل سدرة‌عنایته و قباب رعظمته و
 یقدرلنا ما ینفعنا فی کلّ عالم من عوالمه و یفتح علی وجوهنا ابواب
 رحمته وینزل علینا من سماء عطائه برکة من عنده انّه هوالمقتدر
 المشفق الغفور الکریم ...

و نیز جمال قدم در لوح دیگری که به امضاء خادم اللّه و به تاریخ ١٩

شوال سنه ١٣٠١ه ق مورّخ است و به اعزاز جناب اسم اللّه‌الاصدق عزّ

صدور یافته چنین می‌فرمایند:

 حمد مقدّس از لفظ و معنی ساحت امنع اقدس مالک وری را لایق و
 سزاست که در ایّامی که ظلمت ظلم عالم را فراگرفته کلّ را بنور
 عدل به صراط مستقیم و نباء عظیم هدایت فرماید...
 حقّ جلّ جلاله شاهد و آگاه که این عبد ایّام معاشرت و حضور را
 فراموش ننموده و نمی‌نماید و از حقّ میطلبد مقدّر فرماید آنچه را

## ص ٢٠٢
مأخذ اشعار فارسی باکریمان کارها...

 که سبب انشراح صدر و روشنائی چشم و نورانیّت قلب است و آن
 اجتماع اولیاست در ظلّ سدرهٴ مبارکه ، با کریمان کارها دشوار
 نیست . امید هست افق امل منوّر گردد و دعا به اجابت مقرون .
 انّ ربنا الرحمن المقتدر المهیمن القیوم ...

مصرع منقول در آثار فوق از مزلوی است که چنین می فرماید:

تو مگو ما را بدآن شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست

 مثنوی،دفتراوّل،بیت ٢٢١

مقصود از ((اسمین اعلیین )) که در لوح یکی از آنان فوقاًنقل گردید آقا

سیّد محمّد آقا سیّد علی یزدی هستند که در مصر ساکن بوده‌اند و

در آثار مبارکه جمال قدم و حضرت عبدالبهاءبه اسمین اعلیین مخاطب

گشته‌اند . اسمین اعلیین اشاره به اسامی ((محمّد))و ((علی ))است . در

بعضی از آثار مبارکه نظیر لوحی که نقل شد ، حتّی اگر اثری خطاب به

یکی از ایشان نازل شده باشد، آن شخص واحد هم با خطاب ((اسمین

اعلیین )) یا((اسمین )) مخاطب شده است .

اصطلاح ((صاحب الاسمین )) هم در آثاری نظیر فقره ٨٣ رساله

سئوال و جواب آمده است و مراد از آن ، نام جمال قدم است که از دو

اسم ((حسین )) و ((علی ))تشکیل یافته است .

امّا فقره ((لانبی بعده )) که در صدر لوح جناب آقا سیّد علی مذکور

شده ناظر به حدیثی از رسول خدا است که به حضرت امیرالمؤمنین

چنین فرمودند:

 ...امّا ترضی ان تکون منّی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی
 بعدی ؟ فقال علی علیه‌السلام : رضیت عن اللّه و رسوله ...

مضمون حدیث بفارسی آن رسول‌اللّه به امیرالمؤمنین فرمودند آیا

## ص ٢٠٣
مأخذ اشعار فارسی با کریمان کارها ...

نمی‌پسندی که منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به

موسی باشد با این فرق که پس از من پیامبری نخواهد بود ؟ علی

گفت : از خدا و رسولش راضی و خشنودم . برای ملاحظه تمام این

حدیث به کتاب امالی (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی ، ١٣٦٤ه ش ،

ص ٧١ ) اثر محمّد بن محمّد عکبری بغدادی معروف به شیخ مفید مراجعه

فرمائید .

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت ((مهی برون شد ...)) به ذیل آن

بیت مراجعه فرمائید.

ص ٢٠٤

با لب دمساز خود گر جفتمی

هم چو نی من گفتنیها گفتمی

ن ک به ذیل :((آنچه نی میگوید اندر این رباب ...))

با

لب

دمساز

خود

گر

جفتمی

 هم
 چو
 نی
 من
 گفتنیها
 گفتمی

ص ٢٠٥

بانگ هدهد گر بیاموزد قطا

راز هدهد گو و پیغام سبا

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا جعفر افشار در مصر چنین

می‌فرمایند:

 ای ثابت بر پیمان همان است که مرقوم نمودی زاغ و زغن پیرامن
 گلشن گرفته و غراب چون ذباب در کمال جهد و شتاب اوج عقاب
 خواهد ولی هیهات هرگز شغال با پوست رنگین جلوهٴ‌طاوس
 علیین ننماید و ثعلب بولهب غرش شیر خلد برین نکند ،بانگ هدهد
 گر بیاموزد قطا راز هدهد کو و پیغام سبا. انّ هذالفی الصحف
 الاولی وفیها تذکرة لمن یخشی ...

بیت از مولوی است و در دفتر چهارم مثنوی چنین آمده‌است :

ورنه این زاغان دغل افروختند بانگ بازاران سپید آموختند

بانگ هدهد گر بیاموزد فتی راز هدهد کو و پیغام سبا

مثنوی،دفترچهارم،بیت١٧٠٠-١٧٠١

و نیز ن ک به ذیل : ((آنچه مردم میکند...)) و ((ورنه این زاغان ...)).

ص ٢٠٦

ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

 هواللّه ای بشیر حقّ بشیر مصری حامل قمیص یوسف کنعان بود
 امّا تو حامل پیراهن عزیز مصر رحمان ، ببین تفاوت ره از کجاست تا
 بکجا. ولی قوّت استشمام پیر کنعان لازم تا رایحهٴ این قمیص
 یوسفی استشناق نماید و قدرت استشناق یغوب الهی واجب تا
 رائحهٴ‌جان بخش پیرهن این یوسف الهی استشمام کند . مقصود
 اینست که بوی دلجوی این پیرهن دمن و چمن و گلشن را معطر و
 معنبر نموده ولی حیف که مزکوم محروم است و مختل الدماغ مأیوس
 و مشئوم تو این رایحه الهیه را عرضه کن و قمیص یوسف الهیه را
 حامل شو . فمن شاء فلیشم و من شاء فلیزکم . ع ع
 مکاتیب،ج٢،ص٢٣٦-٢٣٧

و حضرت عبدالبهاء در لوحی که با مناجات((الهی الهی انت تعلم عجزی

و انکساری و غلقی و اضطراری ...)) شروع میشود چنین می‌فرمایند:

 ...ای یاران الهی در الفت بین دولت و ملّت کوشید و اگر عاجز
 مانید کناره گیرید زنهار زنهار که در خون یک ایرانی از هر حزبی
 داخل شوید . سبحان اللّه این خیرخواهی مقبول نیفتاد و وساوس
 نفسانی مقبول شد رقباء بیانی ایران را ویران نمودند و هنوز ایرانیان
 در خوابند صور اسرافیل بیدار نکنند تا چه رسد بصوت کوس و
 نفیر . در زمانی که مدّعیان که بگمان خود اهل بیانند ایران را
 پریشان نمودند این آوارگان در امریک و فرنگ آهنگ وحدت عالم

## ص ٢٠٧
مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره...

انسانی بلند و ایران را عزیز و ایرانیان را ارجمند مینمودند، ببین

تفاوت ره از کجاست تا بکجا . خمیع وقایع اخیره سالهای چند

پیش از وقوع صریحاًدر نامه‌ها اخبار شد و مضرّات اختلاف و

نزاع و جدال احزاب و نتایج آن واضحاًبیان گردید یک یک عیناً

واقع شد با وجود این انتباهی نیست ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که بواسطه جناب منشادی خطاب به

((جناب ملا حسین لاری )) در جدّه عزّصدور یافته چنین می فرمایند:

ای بنده جمال ابهی نامه‌ای که بجناب منشادی مرقوم نموده بودید

ملاحظه شد از بلایا و رزایا وارده بر این آواره اظهار تأسف فرموده

بودید خداوند عالمیان عبدالبهاءرا بجهت حمل بلا آفریده نه راحت

و رخا و نه صحت و رفاه ، آسودگی و خوشی و لذائذ این دنیای

فانی از برای دیگران است نه من . خوشی و عافیت و شادی و

راحت به چه کار من آید هنیئاًلارباب النّعیم نعیم مرا در سبیل

الهی بلا باید تحمّل جفا شاید حبس و زنجیر سزاوار و تیر و

شمشیر موهبت کردگار. جمیع این خلق را آرزو کام دل و راحت

جان است نهایت من نیز یکی از آنان چه فرقی در میان . لهذا هر

نفسی را همّت بلند در راه خداوند قید و بند جوید و هر شخص

نورانی جانفشانی نماید و هر هوشیار تحمّل بلایای بی‌شمار کند این

هیکل فانی و قالب ترابی عنقریب تحت اطباق تراب متواری گردد

ولم یکن شیئاًمذکورا شود . بگذار در سبیل الهی بر روی خاک

افتد جانفشانی کند و تراب را بخون خویش رنگین و تابناک فرماید

این بهتر است یا آن . مثلاً یزید پلید از این دار فانی رفت و

حضرت حسین شهید نیز جهان خاکی را وداع فرمود امّا آن رفتن

کجا و این رفتن کجا ، ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا .آن جان

داد و جان بخشید و سبب حیات روحانی جمعی گردید . این

## ص ٢٠٨
مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره ...

کامرانی نمود ولی بچاه افتاد این التراب من ربّ‌الارباب و

این الظام من نورالانوار...

و نیز در لوح جناب آقا سیّد مهدی یزدی ابن آقا سیّد محمّد باقر در

نیر‌یز چنین آمده است:

ای بنده جمال ابهی فی‌الحقیقه در سنهٴ‌ماضیه احبای نیر‌یز از

صهبای بلا جام لبریز نوشیدند و از این جهت در نزد عبدالبهاء

بسیار عزیز شدند صدمه شدید بود و قوم عنید ورّاث یزید گشتند

باز کربلائی آراستند ولی الحمداللّه آن مصائب و بلا سبب عزّت و

بزرگواری گردید ملاحظه کنید که در یوم عاشورا هرچند شهدای

کربلا بنهایت ذلّت و ابتلا مبتلا شدند ولی آن ذلّت عزّت ابدیه بود

و آن بلا جوهر عطا و آن شهادت موهبت کبری بر عکس حالت

یزید پلید و ولید عنید ملاحظه نمائید هرچند بظاهر ایّام معدودی

بعزّت گذراندند ولی ذلّت کبری در عقب داشت و این نقمت عظمی

درپی پس احبای الهی در مورد بلا باید شکرانه نمایند که مشمول

چنین عطا گشتند ایّام میگذرد ولی فرق است اینکه انسان بزم

شهوات نفسانیه بیاراید و لذائذ جسمانیّه فراهم آرد و بعیش و

عشرت پردازد و عاقبت جمیع حسرت گردد یا آن که محفل انس

بیاراید و بنفحات قدس بیاساید و جشن شهادت کبری ترتیب دهد

و کأس بلا در سبیل خدا نوشد و چنان از افق تقدیس بدرخشد که

بر اعصار و قرون بتابد و عزّت ابدیّه و حیات سرمدیه یابد، ببین

تفاوت ره از کجاست تا بکجا . رجای حفظ از امتحان دارید

فی‌الحقیقه باید که بنهایت عجز و زاری از درگاه احدیّه طلب صون

و حمایت نمود زیرا امتحان شدید است و افتتان قواصف و عواصف

در نهایت تشدید امید چنین است که مانند جبال راسیه ثابت و

مستقیم مانی و بنهایت متانت و ثبوت مقاومت طوفان امتحان نمائی .

## ص ٢٠٩
مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره ...

وعلیک البهاءالابهی .ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح ((جناب محمّد باقرخان من اهل الصّاد))

چزنین می‌فرمایند:

ای بندهٴ‌الهی صدمات شدیده دیدی و مشقّات عظیمه کِشیدی

حمد کن خدا را که لائق و سزاوار این موهبت بودی که مورد عقوبت

در سبیل حضرت احدیّت شدی جهانیان کلاًو طراًنشانهٴ‌تیر

قضایند و هدف سهام بلا شاعر تُرک گفته ، یوقدر سپر بو گنبد

فیروز فامده - ذرّات جمله تیر قضایه نشانه در . اعظم ملوک

امپراطور روس بود و با طبل و کوس ، ملاحظه نما که چگونه مأیوس

شد و جمیع خاندان سلطنت با خون دل همدم و مأنوس و همچنین

سائر بزرگان و سروران نوبت هریک رسد . مقصود این است که اوّل

رجال عالم ملوکند و ملوک چنین مملوک دیگر قیاس حال دیگران

نما . امّا تفاوت اینجاست که جهانیان در سبیل هوی و هوس آزرده

گردند و دل و جان پژمرده و افسرده دارند هریک مورد بلا و مبتلای

آلام و جفا گردندو شما نیز هدف تیر بلا ولکن این در سبیل

جمال ابهی و آن در ره نفس و هوی ، ببین تفاوت ره از کجاست تا

بکجا. مقصود این است باید از بلایای وارده شکرانه نمود زیرا در

ره جانان بود نه جان و در عشق گُل بود نه تعلّق به گل ...

ونیز در لوحی دیگر می‌فرمایند:

... مقصود اینست که در سبیل محبّت اللّه جانفشانی شایان است و

قربانی سزاوار یاران ملاحظه در قرون اُولی نمائید که بزم یزید

ناپدید شد و ماتم سیّد ابرار حضرت شهید نیز بپایان رسید آن

کامجو سریر سلطنت بباد داد ولی نکبت ابدی گریبان گرفت و این

پاک جان مظلوم از رحیق مختُوم سرمست گشت . آن لعنت ابدی

## ص ٢١٠
مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره ...

گذاشت و این عزّت سرمدی یافت این ببزم الهی شتافت و آن در

رزم نفسانی مانند نحاس بگداخت این علم بر اوج افلاک زد و آن

در این تیرهٴ خاک غمناک ماند این از افق حیات ابدیّه درخشید و آن

در عمق ممات سرمدیّه گرفتار شد ، ببین تفاوت ره از کجاست تا

بکجا...

 نارونور، قطعه ٣٣

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا علی اکبر نخجوانی در

بادکوبه چنین می‌فرمایند:

ای یار حقیقی نامهٴ مرسول ملاحظه گردید این روزها مراجعت

از فرنگستان چون گلستان به اسکندریه وطن قبطیان شد ، ملاحظه

فرما تفاوت ره از کجاست تا بکجا . بشارت ثبوت و خدمت یاران به

آستان یزدان مورث روح و ریحان گردید مادام ایزابیلا فی‌الحقیقه در

تألیف کتاب همّت فوق‌العاده نموده‌اند از قبل من نهایت رضایت و

خوشنودی برسانید ان‌شاءاللّه موفّق به تمثیل و تشخیص این دو قضیه

میگردد...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح ((جناب آقا غلامعلی )) در بندرعباس

چنین می‌فرمایند:

ای موٌمن ممتحن نامت غلامعلی بود چون مورد امتحان گشتی و

مانند زر خالص در بوتهٴ افتتان رخ بشکفتی غلام الهی گشتی و عبد

حضرت رحمانی این چه موهبتی است که در سبیل حضرت رحمن

ذلّت مالایطاق عزّت ابدیهٴ‌جهان اشراق گردد و آفاق از این نور

ابدی روشن و منوّر شود . زخم مرهم است و طعن صلوات صبحدم ،

دشنام ستایش است و خدنگ مدعیان سبب آسایش . ایّام در هر

صورت بانجام رسد ولی فرق عظیم در میان ، ایّام نفس بآلودگی

## ص ٢١١
مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره ...

 شهوات بگذرد و اوقات شخصی دیگر بزحمت و مشقّت در سبیل
 ربّ‌الآیات ، چه قدر تفاوت در میان . این نفحه فرهنگ و آهنگ
 جهان جاودان گرددو آن عاقبت ندامت در این عالم بی‌نام و ننگ ،
 آن نور ابدی است و این حسرت سرمدی فاعتبروا یااولی‌الابصار .
 ملاحظه نمائید که ذلّت حضرت شهید فرید علی ابن الحسین علیه
 السلام چه عزّت ابدیّه بود و عزّت یزید و ولید مرید چگونه ذلّت و
 حقارت در جهان سرمدی حتّی در این دار فانی ، ببین تفاوت ره از
 کجاست تا بکجا. وعلیک التحیتةو‌الثنا.ع ع

و نیز در لوح جناب حاجی یداللّه سدهی در اصفهان از قلم حضرت

عبدالبهاء این مطلب عزّ صدور یافته است که :

 ...در این سالهای جدال و قتال جمیع اهل عالم در اشّد وبال
 علی‌الخصوص ایرانیان که در مورد جمیع آفات شدند ولی مشقّات آنان
 در سبیل نفس و هوی و امّا زحمات احباء در عبودیّت درگاه
 کبریاء ، آن رزایا محسوب به شئون دنیا و این محن و آلام معدود از
 جانفشانی در راه حضرت بهاءاللّه ، ببین تفاوت ره از کجاست تا
 بکجا...
 مجموعه‌مکاتیب،شماره٥٢،ص١٥١-١٥٢

و در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به احبای اسکندریه چنین آمده

است :

 ای یاران دل و جان این مظلوم جهان چندیست که در تحریر نامه
 تقصیر نموده و لابد در دلها تأثیر حاصل ، حّق با شماست من
 انصاف میدهم و بقصور خود اعتراف میکنم ولی میدانید قصور بر
 دو قسم است ، اضطراری و اختیاری . گمان چنین مینمایم که قصور
 این عبد اضطراریست البتّه واقف و آگاهید که چه دستگاهی فراهم

## ص ٢١٢
مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره ...

 آمده احتیاج به بیان نیست با وجود شدّت موج و کثرت و طوفان و
 ظلمت شب و عمق دریا استمرارنامه ممتنع و محال و آن عذر
 عندالأبهاء مقبول بل مطبوع کنسیم الصبّا . حال جناب محمود
 مکتوبی مرقوم نمود و ذکر یارانرا فرمود چون نام دوستان شنیدم
 بحرکت و هیجان آمدم و بیادشان پرداختم و این نامه نگاشتم که ،
 ای دوستان جانی من یاران رحمانی من عزیزان آسمانی من
 چه نویسم آیا از فضل و موهبت جانان نگارم و یا از لطافت و
 روحانیّت دل و جان دل زنم از مائدهٴ‌سماوی گویم و یا بیان مواهب
 مخصوصهٴ ربانّی نمایم که جمیع این الطاف شامل حال اهل بهاست
 باید بیان مجمل نمود والا تفصیل سبب تعطیل گردد و از امور لازمه
 بکلّی باز مانم مقصود این است که جهان غافل و شما آگاه و
 عالمان و عارفان محروم و شما محرم و اکابر و اعاظم بیگانه و
 شما آشنا . آنان اعتساف خواهند و شما انصاف جوئید آنان راه
 جفا گرفتند و شما سبیل وفا پوئید آنان در نهایت بغض و کینند
 و شما در غایت محبّت با ملل روی زمین . آنها خونخواری خواهند
 و شما غمخواری میکنید آنان درندگی جویند و شما بندگی مینمائید
 آنان زخمند و شما مرهم آنان دردند و شما درمان آنان زهرند
 و شما شهد آنان تیر جفایند و شما میر وفا آنان مصدر بغض
 و عداوتند و شما مرکز حبّ و ملاطفت آنان اگر دست یابند
 خون ریزند و شما اگر فرصت یابید شکر ریزید و مشک و عنبر
 بیزید ، ببین تفاوت از کجاست تا بکجا . این نیست مگر از موهبت
 جمال ابهی روحی له الفدآء . وعلیکم التحیّةو‌اثناء . ع ع

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محمود زرقانی

چنین می‌فرمایند:

 نامهٴ مفصل شما رسید و مذاکرات و مکالمات که با آن شخص

## ص ٢١٣
مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره ...

محترم نموده بودید معلوم گردید ...امّا قضیّه اینکه در صحف از

پیش نیز شمّه‌ای از تعالیم الهی موجود آن تعالیم در زمان خود

ترویج گشت و تأثیر نمود حال در دست ماا مانند آیت منسوخ

میماند به هیچ وجه حکمی ندارد، ملاحظه در ملّت مسیح کنید که

حال نفسی بوصایای آن حضرت الیوم عمل ننماید و همچنین نظر

باسلام کنید که بکلّی او وصایا و نصایح الهی در قرآن بیخ‌برند

لفظی خوانند امّا از معنی بوئی نبرند و همچنین حال هرچند طوائف

وملل سائره از فلاسفه بعضی از الفاظ برزبان برانند که دلیل بر

صلح و سلام باشد یا دلالت بر حسن رفتارکند ابداًحکمی ندارد

گفتگوی محض است ولکن وصایا و تعالیم اسم اعظم نافذ در قلوب ،

ثابت در نفوس است آثارش ظاهر انوارش ساطع آیاتش باهر و

اشاراتش لامع است مثلاًملک مقتدر امری بر زبان راند فوراًمجری

و معمول گردد و آثار عجیبه در آفاق ظاهر شود آن کلمه امر را

بعینه اگر شخص مجهولی بگوید و بکمال قوّت بر زبان راند ابداً

تأثیری ندهد و ثمری حاصل نگردد نفوذ کلمهٴ‌ملیک مقتدر دلیل

بر سلطنت و اقتدار اوست ولی لفظ شخص مجهول دلیل بر عجز و

ناتوانی او ، ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا . هل یستوی الذّین

یعلمون والّذین لایعلمون . باری شما نظر باین بیان نمائید حتّی

اجعل اورادی و اذکاری کلّها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا.

و نزد هر عاقلی واضح و مبرهن است که الیوم جسم عالم

مریض است و مرض مزمن و شدید لابد باید طبیبی حاذق

علاج نماید هرچند طبیبان از پسش آمدند و این بیمار را علاج و

ترتیبی دادند ولی هر زمانی را حکمی و هر مرضی را دوائی در

ایّام سلف مرض نوعی دیگر بود و حال نوعی دیگر باید بنظر

حقیقت ملاحظه نمود که امراض هائله هیکل امکان را به چه معالجه

توان نمود البته متابعت طبیب حاذق کرد که آثار مهارت و

 ٢١٤

## مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره ...

 حذاقت اوواضح و مشهود است و به تجربه رسیده است و شبهه
 نیست که امروز جمیع امراض مزمنهٴ‌انسانی را داروی اعظم و دریاق
 فاروق اتحّاد و اتّفاق عموم طوائف و ملل و مذاهب بشر است و
 تعالیم بهاءاللّه از جهت وحدت عالم انسانی در نهایت نفوذ چنانکه
 ملاحظه مینمائید که الآن بسیار واقع که ملل و مذاهب مختلفه و
 اجناس متنوّعه و قبائل متنافره جمعیاًمحفل واحد بیارایند و در
 نهایت محبّت و الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت کنند و حکم
 یک جسم و یک جان دارند دیگر چه امری است در عالم که باین
 قوّت علم وحدت عالم انسانی را در قطب امکان بلند نموده یا نماید
 باندک تفکّر معلوم گردد...

مصرعی که در آثار مبارکه فوق بکرّات نقل شده از حافظ است و

تمام غزل چنین است :

صلاح کار کجا و من خراب کجا ببین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا

دلمز‌صومعه‌بگرفت وخرقهٴ‌سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

چه‌نسبتست‌برندی صلاحو‌تقوی را سماع وعظ کجا نغمهٴر‌باب کجا

زروی دوستد‌لد‌شمنان چهدر‌یابد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا

چوکحل بینش ماخاک‌آستان‌شماست کجا رویم بفرما ازین جناب کجا

مبین‌بسیبز‌نخدان‌که‌چاهدرر‌اهست کجاهمی روی ایدل بدین شتاب کجا

بشدکه‌یادخوشش بادروزگاروصال خودآن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا

 قرار و خواب ز حافظ طمع مدار ای دوست
 قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا
 دیوان حافظ ،ص ٣

 مقصود از ((مادام ایزابیلا)) که ذکر ایشان در لوح جناب آقا میرزا

## ص ٢١٥
مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره ...

نخجوانی مذکور شده خانم ایزابلا گرینوسکایاIzabella )

( Grinevsa است . او که زنی شاعر ،نویسنده و عضو انجمن های

مختلفه علمی و ادبی زمان خود بود در سال ١٩٠٣ م نمایش نامه معروف

خود یعنی درام باب را در ١٤٨ صفحه منتشر ساخت و در ژانویه ١٩٠٤م

در سالن انجمن ادبی و هنری سن پطرزبورگ بروی صحنه آمد و توجّه

بسیاری از نفوس را از طبقات مختلفه اجتماعی به نهضت بابی جلب

نمود. تا قبل از انتشار این اثر آشنائی مردم رزسیّه با نهضت بابیّه محدود

به بعضی از مورخّین و مستشرقین و تعداد کمی از دیگران علاقمندان به

تحوّلات مذهبی در ایران بود . امّا انتشار درام باب و محبوبیّت

فوق‌العاده‌ای که پیدا نمود انظار تعداد بی‌شماری از مردم روسیّه را به

این نهضت جدید روحانی معطوف داشت . مهمترین کسانی که از طریق

این نمایشنامه تحت تأثیر نهضت جدید قرار گرفته و به آن علاقمند

شدند تولستوی نویسنده معروف روسیّه بود . در تقریظی که در شماره

ژانویه ١٩٠٤م روزنامه Herald درباره نمایشنامه باب به طبع رسید به

تحسین تولستوی از نمایشنامه باب اشاره گشته است . درام باب در سال

١٩١٦م تجدید طبع شد و در سال ١٩١٧م در سالن ((تآتر مردم )) در شهر

پطروگراد( Petrograd ) دوباره بروی صحنه آمد . این اثر به آلمانی و

فرانسوی ترجمه شده ولی بطبع نرسیده است . نمایشنامه باب کوششی

برای عرضه روح تعالیم بابی و ارائه تصویری حقیقی از وقایع نهضت بابیّه

است . درام باب با تحسین و استقبال منقدین روبرو شد و تأثیری عمیق

در خوانندگان و بینندگان نمایشنامه نمود. خانم گرینوسکایا در اواخر

سال ١٩١٠م اثر دیگری تحت عنوان بهاءاللّه برشته تحریر درآورد که در

سال ١٩١٢م در ١٨٤ صفحه بطبع رسید و در بسیاری از نشریات روز

از جمله در شماره ژانویه ١٩١٢م نشریه St.Petersburg Journal موردنقد و

تقریظ قرار گرفت . خانم گرینوسکایا در سال ١٩١١م به مصر شتافته

بمدّت دو هفته در رمله اسکندریّه با حضرت عبدالبهاءملاقات نمود و

## ص ٢١٦
مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره ...

شرح مشاهدات و وقایع این سفر را در کتاب A Journal to the Countries

of the sun (سفری به سرزمین های آفتاب ) در سال ١٩١٤م برشته

تحریر در آورد . این کتاب که در حدود ٥٥٠ صفحه می‌باشد بعلّت وقایع

جنگ جهانی اوّل بطبع نرسید .

انتشار آثار گرینوسکایا و خطابه‌های مختلفه‌ای که درباره امر بابی

و بهائی در مجامع و انجمن‌های مختلف ایراد نمود هزاران نفر از مردم

روسیّه را با تاریخ و عقائد نهضت جدید آشنا ساخت . منبع آشنائی

مردم با تاریخ و عقاید بابیّه نه تنها سخنرانی‌های گرینوسکایا بود بلکه

چون غالب سخنرانی‌های او در روزنامه‌های محلّی بطبع میرسیدتوجّه

خوانندگان بی‌شماری را به این دیانت معطوف داشت .

امّا عبارت عربی ((حتی اجعل اورادی ...)) که در لوح آقا میرزا

محمود زرقانی نقل شده فقره‌ای از دعای حضرت امیرالمؤمنین معروف به

دعای کمیل است که آن را در کتب ادعیه اسلامی میتوان یافت . فقره

مزبور به نقل از کتاب مفتاح الجنات بشرح زیر است :

...یا ربّ اسألک بحقک و قدسک و اعضم صفاتک و اسمائک ان

تجعل اوقاتی فی‌اللیل والنهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة و

اعمالی عندک مقبولة حتی تکون اعمالی و اورادی کلّها ورداًواحداً

و حالی فی خدمتک سرمداً...

 مفتاح الجنات ، ج ١، ص ٢٠٢

عبارت ((هل یستوی الذین ...)) در لوح مزبور قسمتی از آیه ٩ در سوره

رمز (٣٩) است که می‌فرماید:

 امن هوقنات اناءاللیل ساجداو قائما یحذرالاخرة و یرجوا رحمة
 ربّه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعمون انما یتذکر اولوا
 الالباب .

## ص ٢١٧
مأخذ اشعار فارسی ببین تفاوت ره ...

مضمون آیه کریمه بفارسی آن که کسی که شب را بطاعت خدا به سجود

و قیام می‌پردازد و از عذاب یوم آخرت ترسان و به رحمت الهی امیدوار

است و آنان که اهل علم و دانشند با آنان که جاهلند یکسانند ؟ فقط

خردمندانند که به حقائق این امور متذکرند.

بیتی که حضرت عبدالبهاء آن را به زبان تُرکی در لوح جناب

محمد باقرخان اصفهانی نقل فرموده‌اند از شاعر و ادیب تُرک

ضیاءپاشا(فوت ١٢٩٥ه ق ،١٨٧٨م ) است که می‌گوید:

 Yoktur siper bu kubbe-i firuzefamda
 zerrat cumle tir-i kazaya nisanedir1

ص ٢١٨

ببین هلال محرم بخواه ساغر راح

گه ماه امن است و سال صلح و صفا

حضرت عبدالبهاء در لوح ((جناب آقا محرّم ساکن گنجه )) چنین

می‌فرمایند:

 ای محرّم محرم حافظ شیرازی میگوید ، ببین هلال محرم بخواه
 ساغر راح - که ماه امن و امان است و سال صلح و صفا. عزیز
 دار زمان وصال کآندم - مقابل شب قدر است و روز استفتاح .
 زیرا که دو روز از بدایت این ماه دو مولد مبارک است ، ملاحظه کن
 که چگونه خدا از لسان او جاری نموده است . پس تو به مقتضای
 این نام در میان انام خلق را به صلح و سلام بخوان تا وحدت عالم
 انسانی جلوه نماید و قلوب به یکدیگر التیام یابد. وعلیک
 البهاءالابهی . ع ع

تمام غزل حافظ که در دو بیت اوّل آن در لوح فوق مذکور شده به نقل

از دیوان حافظ طبع آقای حسین پژمان چنین است :

ببین هلال محرم بخواه ساغر راه که ماه امن و امانست و سال صلح و صلاح

عزیز دار زمان وصل را کآندم مقابل شب قدرست و روز استفتاح

نزاع بر سر دنیای دون کسی نکند بآشتی ببر ای نور دیده گوی فَلاح

دلا تو غافلی از کار خویش میترسم که کس درت نگشاید چو گم کنی مِفتاح

بیار باده که روزش بخیر خواهد بود هرآنکه جام صبوحش نهد چراغ صباح

کدام طاعت شایسته آمد از من مست که بانگ شام ندانم ز فالق‌الاصباح

زمان شاه شجاعست و دور حکمت و شرع براحت دل و جان کوش در صباح و رواح

ببوی وصل چو حافظ شبی بروز آور

که بشکفد گل بختت ز شعلهٴ‌مصباح

دیوان حافظ،طبع پژمان،ص٤٧

## ص ٢١٩
مأخذ اشعار فارسی ببین هلال محرم بخواه ...

جناب روح‌اللّه مهرابخانی در کتاب مقام شعر در ادیان

(ص ٨١-٨٢) در باره ادبیات صدر این غزل چنین مرقوم داشته‌اند:

 شاعر در شعر اوّل اشاره به اوّل محرم که مقدر بود یوم مولود
 حضرت موعود قرار گیرد نموده و به میمنت آن روز فیروز ساغر راح
 می‌طلبد و در شعر دوّم اهمیّت روز ظهور و وصال مظهر ربّ غفور
 را یادآور شده ، می‌فرماید که آنروز با شب قدر و روز استفتاح که در
 شرع اسلام از بزرگترین لیالی و ایّام است برابری مینماید. بعد
 خطاب به دل خویش نموده و بدینوسیله از کار غافلین اظهار تشویش
 میکند و میگوید میترسم اگر کلید را گُم نمائی کسی در (باب )
 بروی تو نگشاید یعنی از وصول بحضرت باب بواسطهٴ‌غفلت از کار
 و وظیفهٴخو‌یش در یوم ظهور باز مانی . این ابیات نوع دیگر نیز
 تفسیر شده است .

ص ٢٢٠

بتن زنده پیل و بجان جبرئیل

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب دکتر عطاءاللّه خان در سمرقند

می‌فرمایند:

 ای طبیب نفوس فکر مبارک را قدری محوّل بطبابت قلوب نما و
 طبیب روحانی شو و بکلّی جسم و جسمانی را فراموش نما ، وجدانی
 گرد آسمانی شو رحمانی گرد یزدانی شو چون خویش را
 فراموش نمائی امراض و عللی که بر جسم عارض است آن نیز
 نسیان گردد آنوقت شفای روحانی و جسمانی هردو حاصل گردد و
 صحّت تن و جان هر دو تحقق یابد . بقول فردوسی ، بتن زنده پیل و
 بجان جبرئیل . از فضل و عنایت ربّ جلیل امید چنان است که
 منتها آرزویت حصول یابد و هر معسوری میسور گردد . وعلیک
 التحیةو‌الثناء. ع ع

مصرع منقول چنانچه اشاره فرموده‌اند از فردوسی است و در

شاهنامه در ذیل سرگذشت ((دخمه کردن کیخسرو پیروان و سران توران و

کشتن گروی زره را )) در داستان دورزده رخ چنین آمده‌است :

چه از روز نه ساعت اندر گذشت خور از گنبد چرخ گردان بگشت

پذیره شدندش پیاده سران همه نامداران و جنگاوران

بتن ژنده پیلی بجان جبرئیل بکف ابر بهمن به دل رود نیل

پریشان همی خواند شاه آفرین که آباد بادا بگردان زمین

شاهنامه ، ص ٢٣٠

دکتر عطاءاللّه خان که لوح فوق به اعزاز او عزّصدور یافته اصلاً

## ص ٢٢١
مأخذ اشعار فارسی بتن زنده پیل ...

افغانی بود ولی در سال ١٣٠١ه ق (١٨٨٣م )به سمرقند کوچید و در

آنجا متوطن شد . او در سال ١٣٠٧ه ق (١٨٨٩م )بوسیله میرزا ابوالفضل

گلپایگانی با امر مبارک آشنا و به شریعت‌اللّه ایمان آورد و اوّل بهائی

سمرقند محسوب است . دکتر عطاءاللّه خان در نواحی سمرقند صاحب

عزّت و اعتبار و اشتهار بسیار شد و در دوره استالین و تضییقات

شدیدی که بر احبای الهی روسیه وارد آمد دکتر عطاءاللّه خان نیز

گرفتار حبس و زندان شدید شد و سرانجام در غایت ایمان و استقامت

در سن ٧٧سالگی در سمرقند بملکوت ابهی صعود نمود. او هفت

فرزند بجا ماند و نواده‌های او امروز مصدر خدمات امری در آن

صفحاتند . برای ملاحظه شرح احوال دکتر عطاءاللّه خان ن ک به

ظهورالحق ، ج ٨،ص ١٠٦٩-١٠٧٤

ص ٢٢٢

بدیا بنگرم دریا تو وینم

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم

حضرت عبدالبهاء در لوح (( اعضای محفل نورانی علیهم بهاءاللّه

الابهی )) که بواسطه جناب محمّدعلی خان بهائی ارسال گشته چنین

می‌فرمایند:

 هوالابهی ای یاران و یاوران عبدالبهاء از کران تا کران آب است
 و در موج و اضطراب است و طوفان و انقلاب است و عبدالبهاء
 بذکر دوستان پر روح و ریحان است و بقیام یاران در تبلیغ امراللّه
 مسرور و شادمان است جدول اسماء صاحب‌المحلات و تعیین
 اوقات و مواقع اجتماعات و محافل تبلیغ و ملاقات و اسماءمبلّغین
 و مبشّرین ربّ الایات و نامهای مبارک نفوس جدیده داخله در ظل
 شجرهٴ حیات ملاحظه گردید فی الحقیقه موجب سرور است و سبب
 انشراح صدور لهذا عبدالبهاء با کمال ضعف جسم از امواج و قوّت
 روح از تأیید جمال مبارک بتحریر این نامه پرداخت تا یاران موافق
 شاهد صادق گردند که هیچ موجی و انقلابی و طوفان و اضطرابی
 عبدالبهاءرا از یاد روی دلجوی دوستان منع ننماید بقول بابا طاهر ،
 بدریا بنگرم دریاتو وینم - بصحرا بنگرم صحرا تو وینم . باری این
 ایّام اگر چه شدّت بلایا شبان و رعایا را مبتلا به درد بی درمان نموده
 عموم در سکرات و حسراتند ولی این مصائب چون از همّت و
 شکون آیات منسوخه و فتاوای حجج غیر بالغه حاصل لهذا مردم
 بیهوش از خواب قدری بیدار گردند و مانند این ذئب را با گُل و
 لاله و عود و عنبر از خانه به مسجد و منبر نبرند بلکه اکثری
 بجای صلوات کلمهٴد‌یگر بر زبان رانند و همچنین از برای ایران و

## ص ٢٢٣
مأخذاشعار فارسی به دریا بنگرم ...

 ایرانیان امید فلاح و نجاحی جز در سائه حضرت یزدان نمانده
 عموم ملل و دول شهادت دهند که این خیمه وحدت عالم انسانی
 سایه بر کلّ افکند و این ندای صلح عمومی بنیان بیگانگی براندازد
 کافهٴ‌بشر را از برزخی به برزخ دیگر انتقال دهد ...

بیت منقول از دوبیتی مشهور باباطاهر است که می‌گوید:

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم به دریا بنگرم دریا ته وینم

به هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته وینم

دیوان باباطاهر،ص ١٧

 باباطاهر عارف و شاعر وارسته ایران در قرن پنجم هجری بود . او
 در همدان متولّد شد و در همان شهر دار فانی را وداع نمود . مقبره‌اش
 در شهر همدان معلوم و محل توجّه اهل معرفت است . باباطاهر بعلّت
 دوبیتی های نغزی که به لهجه لُری سروده در تاریخ ادبیّات ایران از
 اشتهاری خاص برخوردار است . برای ملاحظه شرح احوال او به تاریخ
 ادبیات ،ج ٢،ص ٣٨٣-٣٨٦مراجعه فرمائید.

 مقصود از ((ابن ذئب )) که ذکری از او در لوح فوق بعمل آمده حاج
 شیخ محمّد تقی نجفی معروف به آقا نجفی اصفهانی است که در ١٧
 ربیع‌الثانی ١٢٦٢ه ق (١٨٤٦م )در اصفهان متولّد شد . نام پدرش حاج
 شیخ محمّد باقر مسجدشاهی و نام مادرش علویّه زمزم بیگم دختر آقا سیّد
 صدرالدّین عاملی اصفهانی بود . آقانجفی از علماء و مجتهدین متمول و
 متنفذ اصفهان بود و ((لوح ابن ذئب ))که به ((لوح شیخ )) نیز معروف
 میباشد از قلم جمال اقدس ابهی خطاب به او عزّ نزول یافته است .
 آقا نجفی در بین مردم حکمرانی و ریاست کامل داشت و عامهخ‌لق مطیع
 و منقاد و مسحور قدرت مالی و نفوذ مذهبی او بودند . او در سال
 ١٣٣٢ه ق (١٩١٤م ) در اصفهان وفات نمود . برای ملاحظه شرح حال

## ص ٢٢٤
مأخذ اشعار فارسی به دریابنگرم ...

آقا نجفی به کتاب تاریخ رجال ایران (ط: زوار ، ١٣٤٧ه ش ، ج٣،

ص ٣٢٦-٣٢٧)، اثر آقا مهدی بامداد مراجعه فرمائید. شرح احوال

آقانجفی را به تفصیل یکی از طرفداران او بنام آقای مصلح الدّین

مهدوی نیز در مجلّد اوّل کتاب تاریخ علمی اجتماعی اصفهان در

دو قرن اخیر (ط : نشرالهدایة، ١٣٦٧ ه ش ) برشته تحریر درآورده

است .

ص ٢٢٥

بدین مژده گر جان فشانم رواست

که این مژده آسایش جان ماست

ن ک به ذیل : ((بر این مژده...))

ص ٢٢٦

بر این مژده گر جان فشانم رواست

در این مژده آسایش جان ماست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمّد علاقه بند

می‌فرمایند:

 ای یارن حقیقی نامهٴ‌بیست و سوّم شهر شوال سنه حالیه رسید
 از حصول اتّحاد و اتّفاق و الفت و ارتباط و انس و انجذاب احباءاللّة
 بیکدبگر مرقوم نموده بودید و بقول شاعر ، بر این مژده گر جان فشانم
 رواست - در این مژده آسایش جان ماست . امیدوارم این مشقّات
 و زحمات و این بلایا و محن و رزایا و صدمات پنجاه سالهٴ‌مسجون
 و مظلوم آفاق و شهادت حضرت اعلی هَدَر نرود زیرا چون این بلایا
 و این مظلومیّت جمال مبارک بخاطر آید برای هیچ منصفی دیگر
 فکری و ذکری و حیاتی و بقائی نماند بکلّی خود را فانی کند و
 هیچ آرزوئی جز جانفشانی در قربانگاه عشق ننماید . حضرت
 مسعودالممالک فی‌الحقیقه نهایت ثبوت و استقامت ظاهر نمودند و
 مظهر تحسین ملکوت گشتند عبدالبهاء نهایت رضایت را از ایشان
 دارد. باری مقصود اینست که این ایّام یوم نتیجهٴ‌مشقّات و صدمات
 هفتاد ساله است تا شهادت شهدا و جانفشانی یاران و مشقّات
 جمال مبارک نتیجه بخشد در چنین وقتی باید ما هریک جوهر
 تقدیس گردیم و مانند شمع نورانی عالم انسانی را روشن نمائیم یوم
 انقطاع است یوم انجذاب است روز جانفشانی است اگر چنانچه
 در چنین اوان مبارکی بچیز دیگر مشغول گردیم قسم بجمال مبارک که
 خسران اندر خسران است و زیان اندر زیان و امّا نفوسی که
 نامه‌های آنها را ارسال نموده‌بودی بجان یاران قسم که فرصت قرائت

## ص ٢٢٧
مأخذ اشعار فارسی بر این مژده ...

 مکاتیب ندارم ، علیلم بنیه در نهایت ضعف است شبها خواب ندارم
 لهذا از قبل من عذر بخواهید و تحیّت ابدع ابهی ابلاغ دارید در
 حقّ آنان بملکوت ابهی عجز و نیاز کنم و الطاف بی پایان طلبم
 حال عبدالبهاءبعد از این سفر طاقت فرسامریض و علیل روبسجن
 میرود. وعلیک البهاءالابهی . عبدالبهاءعباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمّد ابراهیم در شهمیرزاد

چنین میفرمایند:

 ای مستنیر از سراج هدی از پیش مکتوبی ارسال نمودید حال نیز
 محرری وارد از ملاحظه‌اش معانی بدیعی مفهوم شد و اسرار لطیفی
 مکشوف گشت نغمهٴ طیر بیداءاشتیاق بود و نالهٴ‌جانسوزی مبتلای به
 فراق ،شکایت از حرقت فرقت داشت و روایت از شدّت و حدّت
 شعلهٴ‌شوق مینمود لهذا اذن تشرّف به آستانه ابهی و مطاف
 ملإاعلی روحی لاحبائه فدا دارید ،بر این مژده گر جان فشانی
 رواست . والبهاءعلیک . ع ع

بیتی که در آثار مبارکه فوق نقل شده از فردوسی است و در حکایت

کاموس کشانی در شاهنامه آمده است . در قسمتی از این داستان در

ذیل (( رای زدن پیران با خاقان چین )) چنین مذکور است :

از ایران بیامد گو پیلتن فریبرز کاوس و آن انجمن

ز کوه هماون برآمد خروش زمین آمد از بانگ اسبان بجوش

که با دیو در جنگ رستم چه کرد برایشان چه آورد روز نبرد

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

یکایک بر این کوه رزمی کنیم که این ننگ از ایرانیان بفکنیم

شاهنامه ، ص ١٧١

## ص ٢٢٨
مأخذ اشعار فارسی بر این مژده ...

امّا مقصود از ((حضرت مسعودالممالک )) که در لوح حاجی آقا محمّد

علاقه‌بند به ثبوت و استقامت او اشاره فرموده‌اند ، عبداللّه خان

مسعودالممالک پسر رستم خان سرتیپ و قمربیگم است . برای مطالعه

سوابق ایمانی این عائله به شرح حال دکتر علی مراد داودی که در ابتدای

کتاب انسان در آئین بهائی (لوس آنجلس : کلمات پرس ، ١٩٨٧م )طبع

شده مراجعه فرمائید .

ص ٢٢٩

برجای رطل و جام می گوران نهادستند پی

بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغ است و زغن

ن ک به ذیل : ((از روی یار خرگهی ...))

ص ٢٣٠

بر ده ویران خراج و عشر نیست

حضرت عبدالبهاءدر لوح جناب ابن ابهر چنین می‌فرمایند:

 هوالابهی یا ایهاالمسصجون فی سبیل‌اللّه آنچه مرقوم نموده بودید
 قرائت گردید سئوال از تکلیف فرموده بودید ، بر ده ویران خراج و
 عشر نیست . در زندان اسیر کُند و زنجیر و رهین تیغ و شمشیر را
 چه تکلیف توان نمود جز آنکه شب و روز مشغول بذکر الهی شدن
 بنوعی که سبب تتّبه غافلان گردد وبیداری جاهلان و رقّت قلوب
 عوانان و آن بنوع خاصّی باید واقع شود یعنی اگر بصریح من غیر
 تأویل و تلویح بیان شود سبب غیظ قلوب بیخردان گردد و علّت
 شدّت تعرّض ستمکاران لهذا بمفاد و قولا له قولا لیّنا ملایمت و
 مدارا لازم و این باین نوع ممکن که بتلاوت قرآن انسان مشغول شود
 و بمناسبت آیات واقعهٴدر زمان انبیاء و اعتراضات واقعه و
 مصائب وارده و بلایا نازله و جسارت اقوام و کوری انام و حبس و
 سجن اولیاءرحمن که ترجمه لفظی قرآن است بیان شود خود تو در
 ضمن حکایت گوش دار باری بقسمی باید حرکت نمود که آثار رقّت
 و تذکّر و انتباه و هوشیاری و تضرع الی‌اللّه واضح و مشهود باشد
 تا توانی قران تلاوت کن و تفسیر و تأویل نما و گاه گاهی مناجات و
 صحیفهٴ‌سجّاد با نهایت خضوع و خشوع تلاوت کن و جناب امین
 روح‌المنجذبین لسجنه‌الفداء را بکمال اشتیاق ذاکریم و از فضل حقّ
 امیدواریم که موفق و مؤیدشان فرماید . والبهاءعلیک و علیه . ع ع

مصرع منقول در صدر این لوح از مولوی است و در قصّه موسی و

شبان در مثنوی آمده است . مولوی می‌فرماید:

## ص ٢٣١
مأخذ اشعار فارسی برده ویران خراج ...

ما زبان را ننْگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را

ناظر قلبیم اگر خاشع بود گرچه گفت لفظ نا خاضع رود

زآنک دل جوهر بود گفتن عرض پس طُفَیْل آمد عرض جوهر غرض

چند ازین الفاظ واِضْمارومَجاز سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

آتشی از عشق در جان بر فروز سر بسر فکر و عبارت را بسوز

موسیا آداب دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند

عاشقانرا هر نَفَس سوزید نیست بر ده ویران خراج و عُشر نیست

گر خطا گوید ورا خاطی مگو وربود پُر خون شهیدان را مشو

خون شهیدان را ز آب اولیترست این خطا از صدصواب اولیترست

مثنوی،دفتردوّم،بیت١٧٥٩-١٧٦٧

امّا عبارت ((وقولا له قولا لیّنا))که در لوح جناب ابن ابهر مذکور

شده فقره‌ای از آیه شماره ٤٤در سوره طه (٢٠)در قرآن کریم است که

می‌فرماید: ((فقولا قولا لیّنا لعله یتذکر اویخشی )). مضمون آیه

مبارکه به فارسی آن که با کمال آرامی و ملایمت با او سخن بگوئید شاید

از خواب غفلت بیدار شود و یا از خدا بترسد .

مراد از ((صحیفه سجّاد )) که در لوح فوق به آن اشاره شده صحیفه

سجّادیّه منسوب به امام زین‌العابدین علی‌ابن‌الحسین است که آن را

وواخت القران )) و ((انجیل اهل بیت ))و ((زیور آل محمّد )) و ((صحیفه

کامله )) نیز نامیده‌اند. این صحیفه به کرّات به طبع رسیده و بر آن شروح

و تفاسیر عدیده نوشته‌اند . از جمله ترجمه و شرح صحیفه کامله

سجّادیّه بقلم حاج سیّد علی نقی فیض الاسلام در سال ١٣٧٥ه ق به

صورتی بسیار نفیس در طهران منتشر گردیده است .

برای ملاحظه شرح مربوط به ((خودتو در ضمن ...))به ذیل آن

مصرع مراجعه فرمائید.

ص ٢٣٢

برعکس نهند نام زنگی کافور

حضرت عبدالبهاء در لوح ((حضرت ایادی شهید سلیل اسم اللّه

 یل سلیل الرجل الجلیل نامهٴ‌مفصل شما ملاحظه گردید و از
 حوادث الیمهٴ‌ایران و مساعی ذمیمه اهل طغیان قوم یموت المسمی
 یقوم یحیی ، برعکس نهند نام زنگی کافور، اطلاع حاصل گردید...

مصرع منقول در لوح فوق از مثلهای رایج در زبان فارسی است . در

امثال و حکم دهخدا(ج ١،ص ٤٢٣) در ذیل این مثل به ابیات

زیر استشهاد شده است :

خادمانند نامشان کافور لیک رخشان سیه‌تر از عنبر . سنائی .

مر اسیران را لقب کردند شاه عکس ، چون کافور نام آن سیاه . مولوی .

نیست اینها بر خدا اسم علم که سیه کافور دارد نام هم . مولوی .

برآن کافی نباشد اعتمادی بسی باشد سیه را نام کافور.بوالفرج رونی.

درباره سابقه این مثل در کتاب ریشه های تاریخی امثال و حکم

(ج ١،ص ٢٠٦-٢٠٩) شرحی مندرج شده است که قسمتی از آن ذیلاً

نقل می‌نماید:

 برعکس نهند نام هرگاه کسی یا چیزی بغلط و عکس قضیه
 زنگی کافور تعریف یا تشبیه کنند و خلاف آنچه گویند در

ممدوح یا مورد نظر جمع باشد از ضرب‌المثل بالا استفاده میکنند .

## ص ٢٣٣
مأخذ اشعار فارسی برعکس نهند نام ...

عامهٴ مردم بشکل دیگر و با امثلهٴد‌یگر بیان مقصود میکنند . مثلاً

((به کچل می‌گویند زلفعلی )) و به کور می‌گویند عینعلی )) علی کلّ

حال مقصود این است که تعریف و تشبیه در غیرماوضع له بکار رفته

باشد .

امّا ریشه این ضرب المثل : افضل الشعراءمحمد افضل

((سرخوش )) از بدیهه سرایان قرن دوازدهم هجری است . ((سرخوش ))

به پیروی از شعرای سلف مدتها در طلب مال و ثروت فعالیّت کرد .

اکثر بزرگان و زمامداران وقت را مدح گفت ولی از آنجا که بخت

مساعد نداشت از هیچکس صلهٴ‌شایان و پاداش نیکو در خور

مدایحی که سروده است دریافت نکرد...

((سرخوش )) در آن ایامی که هنوز ببخت و اقبال خویش امیدوار

بود روزی مثنوی مدیحه‌ای در مدح ((همت خان )) حاکم وقت سرود

که این بیت مبالغه آمیز از آن مثنوی است :

سرانگشتش ز جود یک اشارت دهد سرمایهٴدر‌یا بغارت

((همت خان )) را از آن مدیحه ظاهراًخوش آمد و گفت :یکدست

لباس فاخر و یک رأس اسب راهوار در نظر گرفته شد که چون متاع

قلیل است شرم دارد که فی‌المجلس اهداء کند و البته فردا بخانهٴ

شما خواهد فرستاد!

سرخوش بیچاره به امید آن صله چند روز از منزل خارج نشد و

چشم بدر خانه دوخته بود که چه وقت اسب و خلعت میرسد !

سرانجام معلوم شد که ((همت خان )) را نیز همتی نیست و وعده

بغلط داده است . آنچنان ناراحت شد که این رباعی هجائیه را سرود

و برایش فرستاد :

 ای پنجهٴ‌تو ز دامن دولت دور بر دولت بی فیض دماغت مغرور
 بی همتی و نام تو همت خانست برعکس نهند نام زنگی کافور
 قدر مسلم اینست که قدمت این ضرب المثل منظوم بیشتر و

## ص ٢٣٤
مأخذ اشعار فارسی برعکس نهند نام ...

پیشتر از دویست سال است چه ((میرخواند)) در سدهٴ‌نهم هجری

چنین گفته : ((در این اثناء خادمی از نزد جاریهٴ متوکل که اورا

بواسطهٴ کمال حسن و جمال که داشت (قبیحه ) می گفتند چنانچه

(برعکس نهند نام زنگی کافور)، جامه بتکلیف و چادر نشینی زیبا

آورده متوکل جامه را پوشیده چادرشب درزیر آن کشید ...)) ولی

چون واقعهٴ((سرخوش )) و ((همت خان )) بیشتر موجب اشتهار عبارت

مزبورشد لذا از آن یاد گردیده است ٠

ص ٢٣٥

بر مثال موجها اعدادشان

در عدد آوره باشد بادشان

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه می‌فرمایند:

...این معلوم و واضح است که اعظم وسائط فوز عباد و

اکبر وسائل تمدن و نجاح من فی البلاد محبت و الفت و اتّحاد کلّی

بین افراد نوع انسانی است و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق

متصوّر و میسّر نگردد و در عالم اکمل وسائل الفت و اتّحاد دیانت

حقیقیهٴ الهیه است ، لو انفقت مافی الارض جمیعاًما الفت بین

قلوبهم ولکن اللّه الّف بینهم ، چنانچه در بعثت انبیای الهی قوّه اتّحاد

حقیقی باطنی و ظاهری قبائل و طوائف متضادهٴ‌متقاتله را در ظل

کلمهٴو‌احده جمع نموده ، صدهزار جان حکم جان واحد یافته و

هزاران نفوس بهیئت شخص یگانه مجسم گشته ،

بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان

چونکه حقّ رشّ علیهم نوره مفترق هرگز نگردد نور هو

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست ...

 رساله‌مدنیّه،ص٨٦-٨٧

دو بیت اولّی که در رساله مدنیّه نقل شده از مولوی است و در

دفتر دوّم مثنوی چنین آمده‌است :

بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان

چونک حقّ رشّ علیهم نوره مفترق هرگز نگردد نور او

مثنوی،دفتردوّم،بیت ١٨٥و١٨٩

## ص ٢٣٦
مأخذ اشعار فارسی بر مثال موجها...

بیت سوّم منقول در رساله مدنّیه نیز از مولوی است امّا در دفتر چهارم

مثنوی آمده است :

جان گرگان و سگان هریک جداست متحد جانهای شیران خداست

مثنوی،دفترچهارم،بیت ٤١٤

و نیز ن ک به ذیل : (( جان گرگان و سگان ...)).

عبارت (( لو انفقت مافی الارض ...)) که در رساله مدنیّه حضرت

عبدالبهاء بدان استشهاد فرموده‌اند قسمتی از آیه ٦٣ در سوره انفال (٨)

است که می‌فرماید : (( وان یریدوا ان یخدعوک فان حسبک اللّه هو الذی

ایدک بنصره و بالمؤمنین و الّف بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعاً

ما الّفت بین قلوبهم ولکن اللّه الّف بینهم انه عزیز حکیم )). مضمون آیه

مبارکه بفارسی آن که اگر دشمنان بفکر فریب تو باشند مطمئن باش که

خدا تورا کفایت خواهد کرد اوست که به تائید خود و مساعدت مؤمنین

تو را مظفر گردانید و دلهای مؤمنین را الفت بخشید ، همان دلهائی که

اگر تو با تمام ثروت روی زمین می خواستی الفت دهی نمی‌توانستی ، امّا

خدا قلوب آنها را الفت داد و او به هر کاری مقتدر و به رموز و حکم

امور دانا و بینا است .

برای ملاحظه شرحی درباره ((رش علیهم نوره )) که در شعر مولوی

آمده ن ک به مقاله این عبد که تحت عنوان (( معرفی مآخذ و مصادر

رساله مدنیّه )) در مجله عندلیب ( شماره٩،زمستان ١٣٦٢ه ش ، ٣٦)

به طبع رسیده است .

ص ٢٣٧

بر مدعیان گردید عیان

عباس سگ کوی تو بود

حضرت عبدالهاءدر لوح اعضای محفل روحانی سروستان چنین

می‌فرمایند:

 هواللّه ای یاران الهی نامهٴ شما رسید شکایت فرموده بودید
 که بجمیع آفاق مکاتبه و مراسله دارم ولی احبّای سروستان
 الی الآن متارکه و حال آنکه دومرتبه باحبّای سروستان نامه نگاشتم و
 ارسال شد معلوم است نرسیده لهذا بتکرار بنگارش این تحریر
 پرداختم تا بدانید که یاران سروستان عزیزند و دوستان آن سامان
 جامهای لبریز همیشه نفحات خوش از آن اقلیم بمشام میرسید و دل
 و جان شادمان میگردد در این ایّام هرچند اهمیّتی ندارد ولی رائحهٴ
 نامناسبی مرور نمود قدری قلب مکدّر شد زیرا بنصوص قاطعهٴ الهیه
 صریحه که ابداًتأویل قبول نمینماید و ثابت و محقّق است که هر
 نفسی هوسی نماید و در خویش تصوّر وجودی کند بپایان پشیمان
 گردد ، مظهر ظهور تا هزار سال ظهورش مستحیل و ممتنع و این از
 نصوص قاطعهٴ‌الهیّه با وجود این چگونه نفسی هوسی نماید و رائحهٴ
 وجود بمشام آورد و از این گذشته عبدالبهاءباین خضوع و خشوع و
 فقر و فنا کلّ را تعلیم مینماید و بصریح عبارت فریاد میزند ، بر
 مدّعیان گردید عیان -عباس سگ کُوی تو بود . با وجود این آیا
 جائز است نفسی هوسی نماید کلّ بندهٴ آن آستانیم و حقیر و
 پاسبان اگر عزتّی هست در محویّت و فنا و عبودیّت آستان مقدّس
 است والّا سلطنت دو جهان ذلّت کبری من احبّای سروستان را
 میشناسم و میدانم چون شوامخ جبال و رواسخ اوتاد در امراللّه

## ص ٢٣٨
مأخذ اشعار فارسی بر مدعیان گردید...

 رزینند و رصین و محکمند و متین اگر نفسی هوسی نموده عنقریب
 فراموش شود. و علیکم البهآءالابهی . عبدالبهاءعبّاس
 ٢٨ربیع الثانی ١٣٣٨ - حیفا
 مجموعه‌آثارمبارکه،شماره٨٤،ص٥٠٣-٥٠٤

بیتی که در لوح فوق نقل شده بیت اخیر در غزل ذیل است که از

قلم حضرت عبدالبهاء صادر گردیده است :

این حلق بهاء در حلقه فتاد آن طوق بلا موی تو بود

هر نفحه مشک کاید بمشام از خلق خوش و خوی تو بود

گر آب فرات بخشید حیات سرچشمهٴ آن جوی تو بود

جان‌تشنه‌لب‌استد‌لهابه‌تب‌است کلّ در طلب روی تو بود

بنگر صنما روی دل ما چون قبله نما سوی تو بود

اسباب جنون آماده کنون دل منتظر هوی تو بود

این کشتهٴ‌تولب تشنهٴ‌تو آشفته دل روی تو بود

دل مرده همه افسرده همه جان بخش همه بوی تو بود

بر مدعیان گردید عیان عبّاس سگ کوی تو بود

ص ٢٣٩

بر مسکین جفا دارند ظن

که وفا را شرم می آید زمن

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا عبدالمحمد مدیر

جریده چهره‌نمادر مصر چنین می‌فرمایند:

 ای دوست مهربان دو نامه از شما رسید و از تفاضیل اطلاع
 حاصل گردید ... ما نهایت تعلّق به ایران و ایرانیان داریم و امّا
 حکایت شهادت حضرات فی‌الحقیقه قضیه‌ای است که مثل و نظری
 در تاریخ ندارد ظالمان غدّار یک عائله را بتمامه در پنج دقیقه پاره
 پاره کردند حتّی طفل چهار ماهه را کلّه کندند گرگ خونخوار چنین
 ننماید با وجود این ما سکوت نمودیم و راضی نشدیم که در جرائد
 معتبرهٴ‌اروپ و امریک چنین فظیعه از هموطنان اشتهار یابد ...از
 این قیبل تعدیها و ظلم و عدوان و تطاول و اعتساف در حق این
 طائفه در ایران بسیار واقع این اوّل واقعه نیست لیس هذا اوّل قارورة
 کسرت فی الاسلام و جمیع این وقایع سبب قوّت امر حضرت بهاءاللّه
 است چنانچه تجربه شده است ولی ما حتّی دشمنان را مانند
 دوستان بی‌نهایت مهربانیم ، بر من مسکین جفا دارند ظنّ - که وفا
 را شرم می‌آید زمن . ربیع‌الثانی ١٣٣٩- حیفا.

و نیز حضرت عبدابهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

 ...بصر اهل غرض جز بدی نبیند و گوش اهل هوی جز از زمائم
 نشنود ،عاقلان خوشه چین از سرّ لیلی غافلند - کین کرامت نیست
 جز مجنون خرمن سوز را . شما از وقوع اینگونه فسادها محزون
 نشوید و دلخون نگردید ما مأنوس جفائیم و مألوف وفا ، بر من

## ص ٢٤٠
مأخذ اشعار فارسی بر من مسکین ...

 مسکین جفا دارند ظن - که وفا را شرم می‌آید ز من . قلب را
 بانوار تقدیس روشن کنید و جانرا بنوای خیریّه گلشن نیّت پاک
 جسم خاک را همعنان افلاک نماید و از حضیض جهل باوج عرفان
 کشاند...
 مکاتیب،ج٥،ص١٢١-١٢٢

بیت منقول از مولوی است و در دفتر پنجم مثنوی (بیت ٢١٤٠)

مندرج است .

عبارت (( لیس هذا اوّل قاروة کسرت فی الاسلام )) که در لوح مدیر

جریده چهره‌نما بدان استشهاد شده در آثار بهائی به کرّات آمده‌است .

از جمله ن ک به لوح شیخ ، ص ٧٩ و لئالی الحکمة ، ج ٣، ص ٣٧٠و

رحیق مختوم ، ج ١، ص ٠٤١٢

عبارت مذکور را دهخدا در امثال و حکم (ج ٣، ص ١٣٧٥) ثبت

نموده و در ذیل آن چنین آورده است : ((نظیر : نه این بدعت من آوردم

بعالم . سعدی . بسر من نو نشده است )).

مقصود از عبارت آن که کاری که واقع شده یا امری که اتفاق افتاده

امری تازه نیست بلکه قبلاً هم سابقه داشته است .

امّا اشاره حضرت عبدالبهاء به شهادت عائله‌ای از احباء شاید راجع

به شهادت عائله آقا میرزا علی اکبر کاشانی مشهور به میرزا علی اکبر

برار در اراک باشد که در ربیع‌الثانی سنه ١٣٣٤ ه ق اتفاق افتاد . برای

ملاحظه شرح این واقعه دهشت انگیز ن ک به کواکب الدریه، ج ٢،

ص ٢٤٠-٢٤٧ .

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت (( عاقلان خوشه چین ...)) به ذیل

آن بیت مراجعه فرمائید.

ص ٢٤١

بر نیاید ز کشتگان آواز

حضرت عبدالبهاء در لوح (( اسکندرون ، جناب آقا عبدالمهدی

بهائی می‌فرمایند:

 ای بندهٴ‌حقّ مکتوب واصل شد و برناله و فریاد از انقطاع اخبار
 اطلاع حاصل گشت ولی نمیدانی که عبدالبهاء در چه مصائب و
 بلایائی گرفتار اگر بدانی البتّه معذور میداری و بقول شیخ سعدی ،بر
 نیاید ز کشتگان آواز . و از این گذشته امراض مستولی بر جسم
 ضعیف و توانائی تقریر و تحریر نمانده بود و در ارسال مکاتیب
 بجمیع اطراف نهایت فتور حاصل شد ولی این چند روز بفیروزی
 دعای ابرار قدری مرض را خفت نمودار لهذا بنگارش این نامه
 پرداختم ...

چنانچه فرموده‌اند مصرع منقول از سعدی است که در دیباچه کتاب

گلستان چنین می‌فرماید:

 ...عاکفان کعبهٴ جلالش به تقصیر عبادت معترف که : ما عَبَدنْاکَ
 حَقَّ عِبادَتِک ، واصفانِ حِلیهٴ جمالَش به تحیّر منسوب که : ما
 عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ .

 گر کسی وصف او از من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟
 عاشقان کُشتگانِ معشوقند بر نیاید ز کُشتگان آواز ...
 کلیّات سعدی، ص ٦٩

ص ٢٤٢

بس فسانه عشق تو خواندم بجان

تو مرا کافسانه گشتستم بخوان

ن ک به ذیل : (( ای ایاز از ...)) .

 بس
 فسانه
 عشق
 تو
 خواندم
 بجان

 تو
 مرا
 کافسانه
 گشتستم
 بخوان

ص ٢٤٣

بس کنم دلبر در آمد در جواب

گوش کن واللّه اعلم بالصواب

این بیت که از مولوی است و در مثنوی به صورت (( بس کنم دلبر

درآمد در خطاب ...)) ( مثنوی ، دفتر سوّم ، بیت ٣٨٤٤) مذکور شده در

لوح جمال قدم مصدّر به بیت (( دی شیخ با چراق همی گشت گرد

شهر ...)) نقل گردیده است . ن ک به ذیل : (( دی شیخ با چراغ ...)) و

نیز : (( این زمان جان ...)).

ص ٢٤٤

بس کنم دلبر در آمد در خطاب

گوش کن واللّه اعلم بالصواب

ن ک به ذیل : (( بس کنم دلبر در آمد در جواب ...))

 بس
 کنم
 دلبر
 درآمد
 در خطاب

 گوش
 کن
 واللّه
 اعلم بالصواب

ص ٢٤٥

بعد نومیدی بسی امیدهاست

از پس ظلمت بسی خورشیدهاست

بعد

نومیدی

بسی

امیدهاست

 از
 پس
 ظلمت
 بسی
 خورشیدهاست

ص ٢٤٦

بعنبر فروشان اگر بگذری

شود جامه تو همه عنبری

ن ک به ذیل : (( اگر بگذری سوی انگشت گر ...)) .

 بعنبر
 فروشان
 اگر
 بگذری

 شود
 جامه
 تو
 همه
 عنبری

ص ٢٤٧

بگنه ذاتش خرد برد پی

اگر رسد خس به قعر دریا

حضرت عبدالبهاء در شرح حدیث کنت کنز می‌فرمایند :

 ...و ادراک هیچ مدرکی به معرفت حقیقت و کنه او پی نبرده و اگر
 طیور عقول و افکار دهرهای بی حد و شمار در هوای معرفت آن
 ذات احدیّت پرواز نمایند شبری طیّ ننمایند ، بکنه ذاتش خرد برد
 پی ، اگر رسد خس بقعر دریا...
 مکاتیب ،ج ٢ ص ١٣

مصرع منقول از میر سیّد علی مشتاق اصفهانی است و تمام غزل او

بشرح ذیل است :

 مخوان ز دیرم بکعبه زاهد که برده از کف دل من آنجا
 بناله مطرب ، بعشوه ساقی ، بخنده ساغر ، بگریه مینا
 بعقل نازی حکیم تا کیّ، بفکرت این ره نمی‌شود طیّ
 بکُنه ذاتش خرد بَرَد پِی، اگر رسد خس بقعر دریا
 چو نیست بینش بدیدهٴد‌ل ، رخ ار نماید حقّت چه حاصل
 که هست یکسان ، بچشم کوران ، چه نقش پنهان چه آشکارا
 چو نیست قدرت بعیش و مستی ، بساز ای دل بتنگدستی
 چو قسمت این شد ز خوان هستی ، دگر چه خیزد ز سعی بیجا
 ربوده مهری چو ذرّه تابم ، ز آفتابی در اضطرابم
 که گر فروغش بکوه تابد ز بی قراری درآید از پا
 در این بیابان ز ناتوانی ، فتادم از پا چنان که دانی
 صبا پیامی ز مهربانی ببر ز مجنون بسوی لیلا

ص ٢٤٨

همین نه مشتاق در آرزویت ، مُدام گیرد سُراغ ِکویت

تمامِ عالم بجست و جویت ، بکعبه مؤمن بدیر تَرسا

گنج سخن ، ج ٣، ص ١٣٠-١٣١

میر سیّد علی مشتاق اصفهانی از شعرای قرن دوازدهم هجری است

که در علوم دینی و ادبی تبحّری وفیر داشته و مؤسس انجمن ادبی مشتاق

در اصفهان بوده است . او در حدود سال ١١٠١ ه ق (١٦٨٩م ) در

اصفهان متولد شد و به سال ١٧١١ ه ق (١٧٥٧م )در همانجا در گذشت .

اشعار مشتاق دارای مضامین تازه و دلنشین است و به صنایع ادبی مطرز

میباشد. برای ملاحظه شرح احوال مشتاق اصفهانی به مقدمه دیوان

غزلیات و قصاید و رباعیّات او که به اهتمام آقای حسین مکّی در سال

١٣٢٠ ه ش در طهران انتشار یافته مراجعه فرمائید .

ص ٢٤٩

بگذرد این روزگار تلختر از زهر

بار دگر روزگار چون شکر آید

حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب آقا میرزاعلی خان در طهران

چنین می‌فرمایند:

 هواللّه ای سرور آوارگان خداوند مهربان در نصّ قرآن میفرماید،
 فیهما من کلّ فاکهة زوجان و شما الحمداللّه در سبیل حضرت
 یزدان دوباره آواره گشتید و آیهٴ کلّ شیء خلقناه زوجین اثتین را
 تفسیر و توجیه نمودید هرکس در این جهان یک باره آواره گردد معلوم
 است که تو دربارگاه احدیّت چه قدر عزیزی که مکرّر آواره و بی‌سر
 و سامان شدی جمال مبارک روحی لأحبّائه الفدآء وقتی از طهران
 آواره بعراق شدند وقتی دیگر از عراق بمدینهٴ کبری سرگون گشتند
 و زمانی در ارض بلغار غریب‌الدیار شدند و مدتّی مدیده در سجن
 اعظم همدم صدهزار مصائب والم گردیدند علی العجاله شما دو دفعه
 از این جام سرشار سرمست شدید تا ببینیم عاقبت کار بکجا
 انجامد امیدواریم که منتهی شده باشد من‌بعد اسباب راحت و
 آسایش فراهم آید و بساط آزمایش منطوی گردد ،بگذرد این روزگار
 تلختر از زهر - بار دیگر روزگار چون شکر آید . شکر کن خدارا
 که عبدالبهاء در نهایت بشاشت با تو مخاطبه مینماید در حالتی که
 تب موستولی است و جسم بنای عرق گذاشته ، و علیک التّحیّة
 والثناء . ع ع

و نیز در لوح (( جناب آفاق‌الدّوله )) در طهران چنین

می‌فرمایند:

## ص ٢٥٠
مأخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار...

 ای ثابت بر پیمان منظومهٴ‌فصیحانه و اشعار بلیغانه که از پیش
 روانه نموده بودید با آهنگی مستانه و نغمهٴ عاشقانه در محضر این
 مشتاق قرائت گردید و چون سینه نشانهٴ سهام هر آشنا و بیگانه بود
 فرصت نشد که جوابی تحریر گردد ولی حال اندکی مجال حاصل
 لهذا بتحریر این نامه پرداختم فی‌الحقیقه داد سخن داده بودی
 اشعار آبدار بود و معانی رنگین بلکه انگبین از ناسخ و منسوخ
 ذکری رفته بود آیهٴ‌قرآن تلاوت نمائید که میفرماید ، ما ننسخ من
 آیة اوننسها نأت بخیر منها او مثلها و این جواب کفایت است
 امیدوارم که فرزندان عزیز آنجناب در دو جهان کامران گردند.
 ای ثابت بر پیمان از اغتشاش و پریشانی ایران نگاشته بودی ایران
 حال ویران است و در کتاب اقدس این خبر واضح و عیان و مدتّی
 این پریشانی برقرار ولی منتهی بسکون و وقار گردد چنان که نصّ
 کتاب است . شاعر فارسی گفته ، بگذرد این روزگار تلختر از زهر -
 بار دگر روزگار چون شکر آید . غصّه مخور آنچه حاصل نتیجه‌اش
 کامل . وعلیک البهاءالابهی .ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب میرزا مهدی ابن جناب

ملک المتکلمین )) چنین می‌فرمایند:

 ای آوارهٴ‌اوطان مکتوب شما واصل و مضمون معلوم شد که از
 شدّت پریشانی محزون هستید حقّ با شماست غربت پر کربت
 است ... حافظ گفته ، بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار دیگر
 روزگار چون شکر آید ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب میرزا علی اصغر اسکوئی )) چنین

می‌فرمایند:

 هواللّه ای ثابت بر پیمان در صریح قرآن میفرماید ، من قتل

## ص ٢٥١
مأخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار...

مظلوما لقد جعلنا لولیّه سلطانا مطمئن باش که عدل الهی انتقام از

ظالمان گیرد و ستمکاران را ببلای عظیم گرفتار نماید یمهل

ولایمهل مهلت میدهد لکن از ظلم و ستم نمیگذرد ، ان ربّک

لبالمرصاد ولات حین مناص ... از فضل و عنایت الهیه امیدوارم که

اسباب راحت و آسایش فراهم آید ، بگذرد این روزگار تلختر از زهر

* بار دگر روزگار چون شکر آید . این نزاع و جدال و اختلاف در

بین دولت و ملّت سبب خرابی و ویرانی ایران است از خدا خواهم که ملّت

اطاعت دولت نماید و دولت عدالت ملّت فرماید . انّ ربّی یؤید من

یشآءعلی مایشاءوهو علی کلّ شیء‌قدیر . شما محزون مباشید

مغموم مگردید توکّل بخدا کنید و از شدّت و افتتان فتور میارید اریاح

شدیده درخت ضعیف را از ریشه براندازد ولی شجرهٴ‌ثابتهٴر‌اسخه را

حرکت ندهد زیرا ریشه قوی دارد و متانت عظیمه مینماید یاران

الهی باید مانند جبال راسخه ثابت و برقرار باشند و در مواردبلا

صبر اختیار کنند از بلایای سبیل الهی شکرانه نمایند و سرور و

شادمانی فرمایند. و علیک البهاءالابهی .ع ع
و حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبّای آباده چنین می‌فرمایند :

حمداًلمن انار افق الوجود بنور السجود للربّ الودود ... ای بندگان

جمال ابهی در ایّام شداد هجوم بود و حجود و شدّت بود و بأسآء

ابواب مسدود سبیل مقطوع یاران ممنوع قلوب محزون دوستان

مسجون اعدا در نهایت راحت و رخا و عیش و طرب بی منتها و

منتظر وقوع صدمهٴ‌عظمی بر احبّاءاللّه بودند بعضی گفتند که

مسوجان را مأوی عنقریب صحرای فیزان و برخی بیکدیگر مژده

دادند که یاران مقابر بزودی قعر دریا در چنین موردی هولناک و

موقعی خطرناک عبدالبهاء بجمیع یاران اطراف مرقوم نمود ، بگذرد این

## ص ٢٥٢
مأخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار...

روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید . ایّام شداد

منتهی شد ، منتظر ایّام فرح و سرور و فؤاد باشید مکاتیب متعدده

باین مضمون مرقوم شد و بجمیع اطراف و اکناف منتشر گشت

بشارت فتوح داده شد و مژدهٴ‌سرور منتشر گشت تا آنکهدر این

سنه بغتة زلزلهٴ عظیم بر رکن لئیم افتاد و اضطراب شدید در قریب و

بعید حاصل گشت انّ هی الّا صحیحة واحدة ظاهر شد قصور مشیده

بزلزلهٴ شدیده گرفتار گشت و بنیان عدوان برباد شد ابواب سجون

مفتوح شد و قلاح و حصون گشوده گردید یاران آزاد شدند و

عوانان بزنجیر و سلسله افتادند عالیها سافلهاشد و هابطها رافعها

گشت نصرت ملکوت ابهی رسید و انوار تأیید شمس حقیقت

درخشید ولی چه سود زیرا حیات را البان نتیجه مفقود نه بلائی نه

عتابی نه خطابی نه اسیری نه سلاسل و زنجیری نه کربتی نه

مصیبتیی نه ذلّتی و نه زحمتی من بعد این قلوب تسلّی به چه باید

و این ارواح سرور و فرح به چه امری نماید . تا بحال میگفتیم

الحمدللّه در سبیل الهی ذلیلیم و در راه حقّ در تحت سلاسل و

زنجیر بی سر و سامانیم و مسجون و محبوس در زندان در هر دمی

شکرانه مینمودیم و ستایش خداوند یگانه میکردیم باری ای یاران

الهی زبان بدعا بگشائید و تضرع و ابتهال بنمائید که جام بلا

دوباره بدور آید و صهبای وفا در کام اصفیاء حلاوت و نشئه

بخشاید تا حیات را ثمری و زندگانی را اثری و مبادی را نتائجی و

ظلمات کونیه را سراجی و وهاجی حاصل گردد . و علیکم البهاء

الابهی . ع ع

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب آقا میرزا آقای طبیب )) در

انزلی چنین می‌فرمایند:

ای طبیب ای حبیب از بقعهٴ مبارکه عودت نمودی و چون منزل

## ص ٢٥٣
مأخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار ...

در انزلی کردی دیدی که چه طوفان شدیدی رخ نمود سرگذشت

رشت شهرهٴ آفاق شد و واقعهٴ‌یاران در ورود بانزلی داستان هر منزلی

گشت ضرری نداشت خطری بود خبری شد جام سرشاری بود

نشئه و خماری آورد البتّه شام صبح شود و صحبای خمار شکن

برسد نشئهٴ‌تازه حاصل گردد و شوق و طربی بی‌اندازه رخ دهد

فصول بر چهار قسم است هر بهاری را خزانی در پی و هر خریفی

را فصل ربیعی در عقب ، بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار

دیگر روزگار چون شکر آید . محزون مباش مغموم مگرد خوشنود

باش و مسرور . واعاقبة‌للمتقّین .ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوح احبای شیروان چنین می‌فرمایند:

ای احبّاءاللّه جناب امین در این سفر ستایش از وقار و تمکین

شما نمود که احبّای شیروان مانند شیر ژیان و پیل دمانند خوف و

خطر ندارند و پناه و سپر نجویند ، جانفشانند و فدائیان ، ربّانیانند

و روحانیان . شما و جمیع احبّای تفلیس فی الحقیقه از قوم خسیس

امسال بسیار صدمه خوردید و بمشقّت و زحمت افتادید ولی

الحمداللّه استقامت نمودید و متانت فرمودید عنقریب این مشقّت و

زحمات را فراموش مینمائید و جوش و خروشی میفرمائید محزون

مباشید مغموم مگردید ، بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر - بار دگر

روزگار چون شکر آید . و علیکم التحیةو‌الثناء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( دکتور آقا میرزا حبیب اللّه خان )) در

کرمانشاه چنین می‌فرمایند :

ای ثابت نابت نامهٴ شما رسید همان است که از پیش مرقوم

گردید جمال مبارک معین و نصیر است و قلب عبدالبهاء پرتأثیر

خال در آن شهر بی‌بهره باید ملاحظه حرکت نمود و باعمال اهل

## ص ٢٥٤
مأخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار...

 بها غافلان را بیدار کرد و اعمال تأثیرش بیش از اقوال ، چه بسیار
 واقع که عملی از نفس مبارکی سبب شد که قبیله‌ای هدایت یافت ،
 بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید .
 مطمئن بفضل و موهبت رحمانی باش سایر یاران الهی را نهایت
 اشتیاق و مهربانی برسان . و علیک التحیّة والثناء . ٤ذی حجه

 ١٣٣٩ ،حیفا ، عبدالبهاء عباس

 در وقت عبادت بیمارها از اخلاق روحانی و روش و سلوک رحمانی
 صحبت نما بدون اسم و تصریح ، خوشتر آن باشد که سرّ دلبران -
 گفته آید در حدیث دیگران . ع ع

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب حاجی میرزا حسن )) در

اسکندریه چنین می فرمایند:

 ای ثابت بر پیمان نامهٴ مفصّل شما رسید و از مضمون روح و
 ریحان حاصل گردید زیرا دلیل بر آن بود که مسرور و شادمان بودید
 و از آزادی عبدالبهاءو خروج از سجن و تشرّف بعتبهٴ‌مقدّسه نهایت
 سرور و فرح شما و یاران را حاصل گشت باری در سال پیش
 بعشق‌آباد و خراسان مرقوم گشت که آخر سنهٴ شداد است و اوّل
 سنهٴ فتوحات جمال مبارک خواست که بر کلّ ثابت و محقق فرماید
 که این قلم همدم تأییدات الهیه است لهذا وعد ما را ثابت فرمود و
 همچنین در بحبوحهٴ‌اذیّت و هجوم ظالمان و شدّت سختی و تضییق
 ستمکاران بایران مرقوم گردید ، بگذرد این روزگار تلختر از زهر -
 بار دگر روزگار چون شکر آید . ولی عبدالبهاء را سجن آزادی است
 و زندان ایوان روحانی و کند و زنجیر گردش و گل گشت در حدیقهٴ
 نورانی . حصیر سریر است و و چاه اوج ماه و امیدوارم در سبیل
 جمال ابهی کار بصلیب انجامد واشوقا لذلک المقام الرفیع و واظماً
 لذلک الکأس الأنبق رب قدر بفضلک لعبدک هذا الفضل العظیم وافوز

## ص ٢٥٥
مأخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار ...

 والمبین ولایرضی قلبی ولایسکن فؤادی و لایزول اضطرابی و طیشی
 بل لااتهّنأفی عیشی الّاان اری نفسی معلّقا فی‌الهوأو صدری
 مشبّکاًمن سهام اهل الجفا فی سبیلک یا بهاءالابهی ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب آقا فضل‌علی شمس‌آبادی ))

چنین می‌فرمایند:

 ای ثابت بر پیمان نامه رسید و بدرگاه حضرت احدیّت عجز و زاری
 گردید که اسباب راحت و آسایش دل و جان از برای تو مهیّا گردد
 تعلّق به این عالم جائز نه و تعمق در این دریا لزوم ندارد باید
 بانقطاع الی‌اللّه تعلّق یافت تا راحت جان و آسایش دل و فراغت
 قلب و اطمینان نفس حاصل گردد از برای ایّامی چند زندگانی اندوه
 و غم و ناکامی جائز نه فنعم ماقال ، بگذرد این روزگار تلختر از
 زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید . از فضل حقّ راحت این
 جهان نیز از بهر تو طلبم . و علیک البهاءالابهی . ع ع
 مجموعه مکاتیب ،شماره٨٧،ص ٢٠٩

و نیز در لوح جناب عزیزاللّه ورقا صادره از کلک حضرت عبدالبهاء چنین

آمده‌است :

 ای عزیز من مکاتیب شما ملاحظه گردید سبحان من ایدک
 علی هذا الفضل العظیم ... این اضطراب و طوفان حکم امواج دارد
 بیاید و بگذرد ولی دریا عاقبت سکون و قرار یابد ، بگذرد این
 روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکرآید ٠ فسوف تری
 المسفدین فی خسران مبین ...

و نیز حضرت عبدالبهاءدر لوح (( اسلامبول ، جناب مشهدی احمد آقا

بالازاده علیه بهاءاللّه )) چنین می‌فرمایند:

## ص ٢٥٦
مأخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار...

 هواللّه ای مقرّب درگاه کبریا نامهٴ شما رسید و از بلایائی که بر
 شما وارد نهایت حزن و اندوه حاصل گردید ولی تو محزون مباش
 در لسان تُرکی میگوید ، انسان در ممّر وقوعات نیک و بد - صبر
 ایت کمال محتنه این نیز بگذرد ، علی‌الخصوص که این بلایا در
 مولادی وارد که دلالت بر شهامت و حسن طویت مینماید عنقریب
 این غمام غموم شما منکشف گردد و غربت سبب مسرّت شود
 مطمئن بفضل و موهبت جمال مبارک باش و از نفسی شکایت و
 شکوه منما و در امور سیاسیّه مداخله مکن بتجارت پرداز ، بگذرد
 این روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید . وعلیک
 البهاءالابهی . ع ع

وهمچنین حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب اصغرزاده آقا میرزا ضیاج

میلانی )) در لندن چنین می‌فرمایند:

 هواللّه ای ثابت بر پیمان نامهٴ‌شما رسید الحمدللّه در لندن
 ملاحظه فرمودید که آنچه در پنجاه سال پیش از قلم اعلی صادر و
 جمیع ممتنع و مستحیل میدانستند بلکه جاهلان استهزاء میکردند ل
 حال نماینده‌های دول و ملل در پایتخت دولت عادله انگلیس محفل
 عمومی بیاراستند و صلح عمومی مذاکره مینمایند . تعالیم الهیه
 رغماًعن انوف مانعین در حیّز وجود تحقق میابد ، حال نمایندگان
 غافلند نمیدانند که این آهنگ از کجاست و این نور از تجلیّات
 شمس حقیقت ولی عاقبت خواهند دانست ، عاقبت اقرار و اعتراف
 باین حقیقت خواهند نمود علی العجاله این مجمع نمایندگان جمیع
 دول و همچنین روزنامه‌های مهمّه بمذاکره صلح عمومی و خلع اسلحه
 و ترک آلات جنگ و محاوره مینمایند باری این انجمن تشکیل خواهد
 گشت خواه در امریک خواه در لندن و خواه در پاریس تفاوت
 نمیکند . الحمدللّه راه عشق‌آباد اندکی باز شده است و احبای

## ص ٢٥٧
مأخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار...

 ترکستان در نهایت روح و ریحان و مشغول به نشر نفحات رحمن .
 به جناب اخوی آقا عزیزاللّه از قبل من تحیّت مشتاقانه برسان و
 بنویس ، بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر
 آید . و علیک البهاء الابهی . غره ذی حجة ١٣٣٩ ، حیفا .
 عبدالبهاء عباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد اسداللّه قمی چنین

می‌فرمایند:

 هواللّه ای ثابت بر پیمان قصیده غرّا ملاحظه گردید فی الجمله
 تصلیح و تعدیل شد و ارسال شد فی الحقیقه پر ملاحت و سبب
 بشاشت احباء گردید و فی الحقیقه در این سفر آن جناب بسیار
 زحمت افتاده‌اید ضرر ندارد میگذرد بقول خواجه ، بگذرد این
 روزگار قدر عنایت را من‌بعد خواهی دانست زیرا صحبت و معاشرت
 عندلیب و طاوس بعد از ابتلای بمعاشرت زاغ منحوس حلاوت دیگر
 دهد عنقریب خلاصی خواهی ولی اگر خدا مدد فرماید چاره جز
 فرار نداری باری اینها مزاح بود جوهر مقصود آنکه ان‌شاءاللّه در
 این سفر بیش از پیش موفق بتبلیغ امراللّه میگردی و تشنگان بادیه
 حرمان را بچشمهء حیات دلالت میفرمائی و آذان طالبان را بنغمه
 جان بخش یابهاءالابهی با بهره و نصیب مینمائی آن جمال بی مثال با
 آن عنایت و مهربانی با وجود صدهزار بلایای بی‌پایان ایّام مبارکش
 را در تربیت این بینوایان بگذارد حال باید هردم صدهزار
 جانفشانی نمائیم و ایّام را در خدمت آستان مقدسّش بگذرانیم تا
 تأییدات ملکوت غیبش را مشاهده نمائیم . وعلیک‌البهاء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( حضرت مؤید )) چنین می‌فرمایند:

 هواللّه ای مؤمن ممتحن نامهٴ‌پُر آه و ناله سبب تأثّر و تحسّر

## ص ٢٥٨
مأخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار...

 گردید فی‌الحقیقه تحمّل عُسر از یُسر مشکل است ولی محن
 و آلام یار مهربان را اشتراک لازم بهره و نصیبی باید گرفت لهذا اگر
 بر شما ایّام سخت گردد این از مبارکی بخت است محزون مباش ،
 بگذرد این روزگار تلختر از زهر ، توکّل بخدا کن و صبر بر بلا نما
 در ایّام خوشی و سرور و فرح و حبور هرکس مرد میدان است ولی
 سزاوار اصفیا فرح و شادمانی و سرور کامرانی در زمان بی‌سر و
 سامانی است ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( امة‌اللّه راحیل )) چنین می‌فرمایند:

 هواللّه ای کنیز عزیز خدا فی الحقیقه به هر بلائی مبتلا شدی
 و بیوفایان نهایت جفا روا داشتند هر خوبش نیشی زد و جمله
 اقارب مانند عقارب گزیدند و تو صبر نمودی و تحمّل کردی و
 بقضا راضی شدی ایّامی آید که همه اینها را فراموش نمائی و
 بشارت الهی چنان ترا احاطه نماید که برای آن جفاکاران طلب
 عفو و غفران نمائی و بنهایت مهربانی با آنان رفتار کنی ، بگذرد این
 روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید . مطمئن
 باش هرچه صبر بیشتر کنی ظفر بیشتر یابی علی الخصوص در این
 موارد گمان منما آنان از این اموال خیری برند و طرفی ببندند
 بلکه عاقبت این مال وبال است و این ثروت نقمت آن وقت فریاد
 یاحسرتا بلند شود و وافضیحتا بهر گوشی رسد و تو در نهایت سرور
 از فضل مجلّی طور با ورقات قدس محشور گردی . وعلیک التّحیّة
 والثناء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمدرضا و جناب فتح‌اللّه از

اهل سده اصفهان چنین می‌فرمایند:

 هوالابهی ای بندگان جمال قدم نامه شما رسید فرصت جواب

## ص ٢٥٩
مأخذ اشعا فارسی بگذرد این روزگار ...

 مفصّل نیست مختصر مرقوم میگردد...فی الحقیقه بسیار زحمت
 کشیدید و پریشان شدید ولی این تفرقه مورث جمع است و این
 پریشانی منتهی بحالتی پرروح و ریحانی ،بگذرد این روزگار تلختر از
 زهر . مطمئن بفضل و عنایت جمال مبارک باشید ایّام میگذرد
 اگر بخوشی و سرور بگذرد نتیجه ای ندارد ملاحظه نمائید که
 خوشی و سروری اعظم از شوکت ناصرالدیّن شاهی نمیگردد ملاحظه
 نمودی که خوشی و سرور به چه منتهی شد ولی انسان در سبیل
 رحمن اگر به مشقّتی افتد و محنتی کشد آن نتیجه دارد عبدالبهاء
 هروقت بیاد ایّام بلایا و مصائب کبری افتد فرح و سرور رخ
 بگشاید ولی ایّامی را که براحت و آسودگی بسر برد ابداًازان ممنون
 نه لهذا شما محزون نباشیداین آوارگی آزادگی است امید چنان
 است که روزی با شما ملاقات نمائیم هرچند از مال و منال و عزّت و ثروت
 و اعتبار عاری هستید ولی الحمداللّه که ثروت حقیقی و عزّت ابدی
 از برای شماها مقدّر . وعلیکما البهاءالابهی . غره شعبان ١٣٣٩،
 حیفا .عبدالبهاء عباس

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

 ای رفیق روحانی مکتوب آنجناب واصل و مضمون لطائف شمولش
 واضح گشت حمد خدا را که مدلّ بر نفحات متحرّکه محبّت اللّه
 از یمین قلب بود از این جهت سرور بر سرور افزود و از جهت
 احزان و آلام و مشکلات واردهٴ‌بر آنجناب حزن بر حزن مزداد نمود
 و بسیار متأثر شدیم و حقیقة بلایای متتابعه این ایّام بر جمیع نازل
 لابداًدر این کیفیّت حکمت کلّیّه است البتّه مشهود خواهد گشت
 ولکن اگر چنانچه آنجناب بر مشکلات و صدمات و معضلات امور
 که بر این عباد وارد میشود مطلّع شوید البتّه جمیع این بلیّات خود

## ص ٢٦٠
مأخذ اشعار فارسی بگذر این روزگار...

 را فراموش خواهید فرمود بلکه هر مشکلی بر شما آسان و هر
 صعب مستصعب اهون از شرب ماء سلسال است و یا عذب فرات
 است ولی چون جمیع احوال و هر راحت و ملال در گذران است و
 به هیچ وجه بقائی از برای هیچیک نیست هر قسم خوش است
 و دلکش است باید ایّام شدائد را بکمال سرور گذراند این ایّام تلخ
 پرحلاوت و روزگار تاریک روشن و این زحمت پرراحت و این تنگی
 پرگشایش و این سختی هم آغوش با آسایش باری جمیع شئون و
 احوال فانی و محبّت اللّه باقی هنیئاًللأبرار و طوبی للأخیار من فضل
 ربّک العظیم ...

و نیز در لوح (( جناب آقا سیّد زین العابدین )) چنین می‌فرمایند:

 ای بندهٴ‌ممتحن الهی آنچه به آقا میرزا اسداللّه مرقوم نموده بودید
 ملاحظه گردید فی الحقیقه حقّ با شماست و چنین مصائبی که از
 هر جهت مستولی گشت در هیچ عهدی وقوع نیافت ، این همه
 آوازها از شه بود آن دلبر طرّار چون زلف مشکبار را بدست باد صبا
 داد البتّه خاطر عاشقان پریشان گردد امری باین عظمت که در
 قطب امکان سراپردهٴ‌مجد بلند نموده البتّه صدهزار طوفان دارد لهذا
 شما مکدّر نباشید ، بگذرد این روزگار تلختر از زهر تا طوفان و
 برف و بوران در زمستان نشود بهار مشکبار نیاید و دشت و کهسار
 سبز و خرّم نشود و گل و ریاحین روی زمین را بهشت ننماید باری
 فی الحقیقه برشما صدمات شدیده وارد و امیدوارم که در هر دمی
 در راه آن دلبر جانپرور صد جان رایگان فدا نمائی و تحمّل اعظم
 صدمات فرموده و فرمائی ای وای کلمهٴ‌فرمائی موهم است خیر
 خیر ماضی و مضارع در نزد اهل عرفان عین حال است . ع ع

بیت مذکور که در آثار عدیده فوق نقل شده از حافظ است امّا در

## ص ٢٦١
مأخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار...

 بعضی از نسخ دیوان حافظ وجود ندارد . غزل حاوی بیت مزبور در
 دیوان حافظ طبع آقای ابوالقاسم انجوی چنین است :

 بر سرآنم که گر ز دست برآید دست بکاری زنم که غصه سرآید
 خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید
 صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور ز خورشید خواه کی بدرآید
 بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی بدرآید
 صبروظفرهردودوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید
 بگذرداین روزگار تلختراز زهر بار دگر روزگار چون شکر آید
 صالح و طالع متاع خویش نمودند تاچه قبول افتد و که در نظر آید
 بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و سرخ گل ببر آید

 غفلت حافظ در این سراچه عجب نیست
 هرکه بمیخانه رفت بی خبر آید

 دیوان حافظ ، طبع انجوی ،ص ٥٤

و نیز ن ک به ذیل :(( بار دگر روزگار...))

برای ملاحظه مأخذ (( این همه آوازها ...)) که در لوح آقا سیّد

زین العابدین بدان استشهاد شده بذیل همین مصرع مراجعه فرمائید .

شرح مربوط به بیت (( خوشتر آن باشد ...)) که در لوح (( دکتورآقا

میرزا حبیب اللّه خان )) نقل شده نیز در ذیل آن بیت مندرج است .

در الواح فوق به آیات عدیده در قرآن کریم استشهاد شده است

ذیلاًمآخذ این آیات را تعیین می نماید :

آیه (( فیهما من کلّ فاکهة زوجان )) که در لوح میرزا علی خان مذکور

شده آیه ٥٢ سوره رحمن ((٥٥) است که مضمون آن بفارسی چنین

## ص ٢٦٢
مآخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار ...

می‌باشد ، در آن دو بهشت از هر میوه‌ای دو نوع موجود است . امّا

عبارت (( وکلّ شئخ‌لقناه زوجین اثنین )) که در همین لوح مذکور شده

ناظر به آیه ٤٩سوره ذاریات (٥١) است که می‌فرماید : (( ومن کلّ شیء

خلقنا زوجین لعلکم تذکرون )) . مضمون آیه بفارسی آن که از هر چیزی

دو نوع آفریدیم تا به حکم الهیه متذکر گردید .

آیه منقول در لوح جناب آفاق الدّوله قسمتی از آیه ١٠٦ در سوره

بقره (٢) است که می فرماید: (( ماننسخ من آیة اوننسهانات بخیر منها

او مثلها الم تعلم ان اللّه علی کل شیء قدیر )) . مضمون آیه به فارسی آن

که هرچه از آیات قرآنیّه را نسخ کنیم یااجرای آن را متروک سازیم بهتر

از آن یا مانند آن را بیاوریم . آیا مردم نمی دانند که خداوند بر هر

امری قادر است .

آیه منقول در صدر لوح صادره به اعزاز جناب میرزا علی اصغر

اسکوئی قسمتی از آیه ٣٣ سوره اسراء (١٧) است که می فرماید : (( ولا

تقتلوا النفس التی حرم اللّه الا بالحق و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه

سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً)) . مضمون آیه بفارسی آن که

هرگز کسی را نکشید مگر آن که به حکم حقّ مستحق قتل شود و کسی

که خون مظلومی را بنا حقّ بریزد ما به ولی او حقّ حکومت و تسلط بر

قاتل دادیم ولی چون در قتل و خونریزی اسراف نکند زیرا او از جانب ما

مؤید و منصور خواهد بود .

آیه (( انّ ربّک لبالمرصاد )) در همین لوح آیه ١٤ سوره فجر (٨٩)

است که می‌فرماید ای رسول خدا پروردگار تو ستمکاران را در کمین

است . و عبارت (( ولات حین مناص )) فقره‌ای آیه ٣در سوره ص

(٣٨) است که می فرماید : (( کم اهلنا من قبلهم من قرن فنادوا ولات

حین مناص )) . مضمون فارسی آیه مبارکه آن که ما پیش این طوائف

بسیاری را به هلاکت رساندیم و آنها در حین ورود عذاب الهی فریادها

## ص ٢٦٣
مآخذ اشعار فارسی بگذرد این روزگار...

کردند و هیچ راه نجاتی برای آنها موجود نبود .

امّا عبارت (( انّ هی الا صیحة واحدة )) که در لوح احبای آباده

مذکور شده ناظر به آیه ٣١ سوره قمر (٥٤) است که می‌فرماید :(انّا

ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا کهشیم المتحظر )) . معنی آیه آن که ما

برای هلاک آنها یک صیحه فرستادیم و آنها همگی مانند گیاه خشک

شدند .

ص ٢٦٤

بنام برآرنده کامها

ز آغاز دانای انجامها

در کتاب محاضرات به نقل از یادداشتهای حاجی میرزا ابوالحسن

امین اردکانی چنین آمده است که ::

 ...برادر جواد قزوینی ناقض که حاجی محمد باقر نام دارد در ابتدا
 فقیر و تنگدست بود و کراًاز ساحت اقدس جمال مبارک جل
 جلاله طلب ثروت کرد و پس از اصرار بسیار باو عطا فرمودند و
 ثروت زیادی بهم زد و عاقبت مغرور شد من در اسلامبول بدیدن او
 رفتم و او را غرق در مادیّات و از روحانیات غافل و بیخبر دیدم و
 کلمهٴ هم از او شنیدم که از تذکرش خجلت میکشم چون بحضور
 مبارک جمال قدم جل جلاله رسیدم داستان غفلت او را عرض
 کردم جمال مبارک جل جلاله همانطور که مشی میفرمودند یمین
 قدرت را از جیب عظمت بیرون آورده دست مبارک را دراز کردند و
 انگشتان دست را هم باز کرده فرمودند با این دست باو ثروت عطا
 کردیم و با همین دست هم از او اخذ نمودیم . و در حین بیان
 جمله اخیر دست را بعقب کشیده و انگشتان مبارک را بستند آنگاه
 این چند بیت از لسان مبارک با قدرت و عظمتی محیرالعقول جاری
 شد قوله تعالی ،
 بنام برآرنده کامها زآغاز دانای انجامها
 هرآن بنده سرکش بی ادب که از وی بود مستحق غضب
 کند ریسمانش دراز انقدر که از بستگیهاش نبود خبر
 پس‌آنگه‌کشدریسمانر‌ا چنان که از تن رگ و پی کشد ریسمان
 طولی نکشید که حاجی محمّد باقر قزوینی ورشکست شد و متنبه

## ص ٢٦٥
مآخذ اشعار فارسی بنام برآرنده ...

 و تائب گردید و امروز با فقر و فاقه بخدمت امراللّه مشغول است .

 محاضرات ،ص ٤١٧-٤١٨

گوینده این ابیات بر حقیر معلوم نیست . برای ملاحظه شرحی در

باره حاجی باقر قزوینی به کتاب بهجت‌الصدور (لانگنهاین : لجنه

نشر آثار ، ص ٧٤-٧٥) ، اثر حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

مراجعه فرمائید .

ص ٢٦٦

بنشین و تو صبر پیش گیر

دنباله کار خویش گیر

 حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:
 ای بلند همّت بلندی همّت را میزانی و سمّو مقصد را برهانی
 عقاب اوج عزّت در شاخسار خاکدان فانی ذلّت لانه و آشیانه
 ننماید نهنگ بحر الهی در نهر امکانی منزل نگیرد و غضنفر نیسان
 ربّانی در بیشهٴ هوسهای اوهامی مأوی نگیرد . باری اگر باز
 بلند پرواز این اوجی صید مرغان چمن کن و اگر شهسوار مرداَفکن
 این میدانی جولانی نما والّا علی قول سعدی ، بنشین و تو صبر پیش
 گیر - دنبالهٴ کار خویش گیر . والبهاءعلیک . ع ع

 مجموعه مکاتیب ، شماره ١٣، ص ١١
 بیت فوق صورت مقلوب بند گردان ترجیع بند معروف سعدی است که

شماره خانه های آن در کلیّات سعدی ، طبع جاویدان بیست و دو خانه

است . خانه اوّل این ترجیع بند چنین است :

 ای سرو بلند قامت دوست وه وه که شمایلت چه نیکوست
 در پای لطافت تو میراد هر سرو سهی که بر لب جوست
 نازک بدنی که می نگنجد در زیر قبا چو غنچه در پوست
 مه پاره ببام اگر برآید که فرق کند که ماه یا اوست ؟
 آنخر‌من گل‌نه‌گل که باغست نه باغ ارم که باغ مینوست
 آن گوی معنبرست در جیب یا بوی دهان عنبرین بوست
 در حلقهٴ‌صولجان زلفش بیچاره دل افتاده چون گوشت
 می‌سوزد وهمچنان هوادار میمیرد و همچنان دعاگوست

## ص ٢٦٧
مآخذ اشعار فارسی بنشین تو و صبر ...

خون دل عاشقان مشتاق در گردن دیدهٴ بلاجوست

من بندهٴ لعبتان سیمین کاخر دل آدمی نه از روست

بسیار ملامتم بکردند کاندر پی او مرو که بدخوست

ای سخت دلان سست پیمان این شرط وفا بود که بیدوست

 بنشینم و صبر پیش گیرم
 دنبالهٴ کار خویش گیرم ...
 کلیّات سعدی ، ص ٥١٨

ص ٢٦٨

بودم آن روز در این میکه از درد کشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

حضرت بهاءاللّه در لوح (( اس ، جناب آقا احمد )) که به غره رجب

سنه ١٣٠٥ ه ق مورّخ و به امضای میرزا آقا جان خادم‌اللّه عزّ صدور یافته

چنین می‌فرمایند :

 حمد حضرت مقصودی را سزاوار بوده و هست که بقدرت کامله
 لئالی حکمت و بیان را از اصداف بحر علم بیرون آورد...
 فی الحقیقه آن مدامهٴ‌که شعرا گفته‌اند پیش از درخت انگور بوده
 راست گفته‌اند حقّ به جانب ایشان است به جهت آن که این شراب
 شراب محبّت است و به شهادت حقّ جل جلاله محبّت علّت خلق
 شده و آنجا انگور نبود سهل است که پدر انگور هم نبود ...

بیتی که در این لوح مبارک به مضمون آن اشاره شده در آثار شعرای

عرب و عجم هردو آمده است . از جمله در مطلع قصیده خمریّه این

فارض است که می‌فرماید :

شَرِبْناعلیذِ‌کْرِالْحَبیبِ‌مُدامَةً سَکِرنابهامِنْ‌قَبْلِ‌اَنْ‌یُخْلَقَ‌الکَرْمُ

و شیخ فریدالدّین عطار نیشابوری در یکی از غزلیّات خود چنین

می گوید:

پیش از ان کاندرجهان باغ ورز و انگور بود

از شراب لایزالی جان ما مخمور بود

ما ببغداد ازل لاف انالحق می زدیم

پیش از آن کین دار و گیر و نکتهٴ منصور بود

دوش مارا در سحر از لطف حقّ صد سور بود

رفتم اند کوی وصلش در رهم صد طور بود

## ص ٢٦٩
مآخذ اشعار فارسی بودم آن روز ...

پا نهادم همچو موسی ، گشت عاجز پای من

سر نهادم من بجای خاک ره معذور بود

طالبان دیدم که هریک در طلب کاری شدند

طالب آنجا بایزید و شبلی مسرور بود

یک نظر کردم در آن میدان سربازان حقّ

دست حضرت در میان حلاج یا منصور بود

گفت عطار: از کجائی ؟ وز کجا جزیم ترا

گفت : ذات ما قدیم و از قدم ره دور بود

دیوان عطار ، ص ٢٦٧

و در غزل مشهور جامی چنین آمده است :

بودم آنروز درین میکده از دردکشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

از خرابات نشینان چه نشان میطلبی؟

بی نشان ناشده ، زیشان نتوان یافت نشان

هریک از ماهوشان مظهر شأنی دگرند

شأن آن شاهد جان جلوه گری از همه شان

جان فدایش که بدلجوئی ما دلشدگان

میرود کوی بکو دامن اجلال کشان

در ره میکده آن به که شوی ای دل ، خاک

شاید آن مست بدینسو گذرد جرعه فشان

نکتهٴ‌عشق بتقلید مگو ای واعظ

بیش از این باده بچش چاشنی جان بچشان

 جامی این خرقهٴ پرهیز بینداز که یار
 همدم بی سر و پایان شود و رند وشان
 سفینه غزل ، ص ١٢٣-١٢٤

ابو حفض عمر بن علی معروف به ابن فارض که بیتی از او نقل

گدید در سال ٥٧٦ ه ق (١١٨٠) در قاهره متولّد شد و به سال

٦٣٢ ه ق (١٢٣٤) دار فانی را وداع نمود . او معارف ادبی و اسلامی را

## ص ٢٧٠
مآخذ اشعار فارسی بود آن روز ...

در مصر آموخت ، سفری به مکّه معظمه نمود و ایّام حیات خود را در

مصر سپری ساخت . ابن فارض عارفی پارسا ، نیک محضر ، نیک صورت

و وقور بود . او در شعر عرفانی بر همه شعرای عرب برتری دارد و به

سلطان العاشقین ملقّب گردیده است . مهمترین اثر عرفانی ابن فارض

تائیه کبرای او است که در حدود ٧٦٠ بیت است . اشعار او در طیّ

اعصار مختلف محل شرح و بسط و نقل و تفسیر اهل ادب قرار گرفته

است . از جمله شعرائی نظیر عبدالرحمن جامی و عبدالرزاق کاشانی

اشعار او را شرح و تذییل کرده‌اند .

برای ملاحظه شرح احوال او به تاریخ ادبیّات عرب (ص ٢٩٧-٢٩٩)

اثر دکتر اکبر بهروز مراجعه فرمائید . شرح احوال و افکار ابن فارض به

تفصیل در کتاب ذیل مندرج گردیده است :

* محمد مصطفی حلمی ، ابن الفارض سلطان العاشقین ( قاهر:

الؤسسة‌المصریة‌العامة‌للتألیف والترجمة و الطباعة والنشر ، ١٩٦٣م ).

ابیات چندی از ابن فارض در آثار و الواح بهائی نقل گردیده است .

برای ملاحظه این آثار به کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی ، جلد اوّل ،

اثر نگارنده مراجعه فرمائید .

فریدالدّین محمّد بن ابراهیم نیشابوری مشهور به عطّار که غزلی از

او نقل گردید در حدود سال ٥٤٠ ه ق (١١٤٥م ) در نیشابور تولّد یافت .

او ابتدا به شغل عطّاری که از پدر به ارث برده بود پرداخت و سپس راه

سالکان و عارفان گرفته در خدمت مجدالدین بغدادی شاگرد نجم الدین

کبری درآمد و پس از سیر و سفرهائی که در بلاد اسلامی نمود سرانجام

در نیشابور مقیم شد و در حدود سال ٦٢٧ ه ق (١٢٢٩م )در آنجا از این

عالم درگذشت . عطّار از بزرگترین شعرای شعر عرفانی است . کلامش

ساده و از سوز و ساز و ظرافت فکر و شوق و ذوق عارفانه‌اش حکایت

## ص ٢٧١
مآخذ اشعار فارسی بودم آن روز ...

می کند . عطّار صاحب قصائد و غزلیّات بسیاری است که در دیوانش

بارها به طبع رسیده است . غیر از آثار ، عطّار را مثنویهای

عارفانه‌ای است که اشتهار او بیشتر به خاطر آنها است . از جمله این

مثنویها منطق الطیر او معروفیّت خاص دارد . اسرارنامه ، مصیبت نامه و

الهی نامه نیز از آثار معروف اوست . بعلاوه عطّار کتاب مهّم

تذکرة‌الولیاء را که اثری منثور است از خود بجا گذاشته است . این

کتاب در شرح احوال و مقامات اهل عرفان برشته تحریر درآمده و از

مهمترین منابع موجود در باره احوال و آراء و افکار عرفای اسلامی

است . چنانچه ذکر شد در بین آثار عرفانی و عطّار مثنوی منطق الطیر او

اهمیّت خاص دارد زیرا از حیث اشتمال بر مسائل و نکات عرفانی و

ارائه تمثیلات و قصص دل انگیز و آموزنده از مهمترین و شیواترین آثار

عطّار محسوب می شود و همواره انظار اهل عرفان را بخود معطوف داشته

است . ابیات و قصص عدیده از منطق الطیر در آثار بهائی نقل شده و

اثر مهّم جمال قدم موسوم به هفت وادی در واقع یادآور مندرجات

منطق الطیر عطار است که در مراحل سلوک سالکین را در هفت

وادی یا هفت شهر توصیف و تشریح نموده است . منطق الطیر منظومه ای

مفصل شامل بیش از ٤٦٠٠ بیت است که در آن عطّار با مهارت ، قدرت

ابتکار ، تخیل و ذهنی وقّاد و روحی جذّاب اسرار و رموز سیر و سلوک

سالکان را از وطن ترابی به جهان روحانی شرح و بسط داده است . شور

و جذابیّت و آموزندگی منطق الطیر همواره ذهن و عواطف خواننده را

بخود مشغول میدارد و بجاست که منطق الطیر عطّار به منزلهٴ‌یکی از

اصیل ترین و اساسی ترین متون عرفان اسلامی محسوب گردد.

برای ملاحظه شرح احوال و آثار و افکار عطّار ن ک به تاریخ

ادبیّات ، ج ٢، ص ٨٥٨-٨٧١ . آقای دکتر محمّد استعلامی در مقدّمه

تذکرة‌الاولیاء (ط: زوّار ، ١٣٦٠ه ش ) و آقای دکتر سیّد صادق

گوهرین در مقدّمه منطق الطیر ( ط : انتشارات علمی و فرهنگی ،١٣٦٥

## ص ٢٧٢
مآخذ اشعار فارسی بودم آن روز ...

ه ش ) و نیز آقای دکتر احمد رنجبر در مقدّمه منطق الطیر ( ط :

اساطیر ، ١٣٦٦ ه ش ) شروحی مفصل بر این آثار به رشته تحریر

درآورده‌اند . زندگی نامه عطّار و شرح مقام و آثار او در شعر عرفانی در

مقدّمه آقای دکتر محمّد رضا شفیعی کدکنی بر مختارنامه (ط : توس ،

١٣٥٨ ه ش ) نیز مذکور گردیده است .

امّا نورالدّین عبدالرحمن بن احمد جامی که یکی از غزلیّات مشهور

او نقل گردید در سال ٨١٧ ه ق (١٤١٤ م ) در جام در ولایت خراسان

متولّد شد و تحصیلات خود را در علوم اسلامی و معارف ادبی در هرات

و سمرقند به پایان رسانید . او بعد از درگذشت سعدالدیّن کاشغری

رهبری طربقه نقشبندیّه را عهده دار گردید . جامی صاحب آثار عدیده

معتبره است . از آثار منصور او نفحات الانس است که در شرح حال و

افکار عرفاء و صنادید صوفیّه به رشته تحریر درآمده است . لوایح و

لوامع و بهارستان نیز از دیگر آثار منثور اوست . از آثار منظوم جامی

می توان هفت اورنگ یا سبعه جامی را نام برد که شامل معروفترین

مثنوی‌های اوست . دیوان اشعار دیگر جامی نیز معروف و منتشر است .

او در سال ٨٩٨ ه ق (١٤٩٢) در سن ٨١ سالگی در هرات دار فانی را

وداع نمود . برای ملاحظه شرح احوال و آثار و افکار عبدالرحمن جامی

می توان به مآخذ ذیل رجوع نمود :

# علی اصغر حکمت ، جامی ( طهران : توس ، ١٣٦٣ ه ش ) .

ص ٢٧٣

بوی آن دلبر چو پرّان میشود

این زبانها جمله حیران میشود

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند :

 ...احبّای قدیم مانند گُل و لاله ساغر محبّت‌اللّه بدست گرفته و
 از صهبای معرفت اللّه در آن انجمن بانک نوشانوش بلند شد جشنی
 برپا گردیده و بزمی آراسته شده محفل روحانی تشگیل گردیده و
 دلبر نورانی شمع انجمن شده یوسف حقیقی در آن بزم در نهایت
 صباحت و ملاحت جلوه نموده لهذا از آن خطّه (زنجان ) و دیار نفحهٴ
 مشکبار به مشام مشتاقان رسید ، بوی آن دلبر چو پرّان میشود -این
 زبانها جمله حیران میشود . ای نفحهٴر‌بّانی و ای نسیم جانپرور ربّانی
 و ای صبای گلشن الهی قصد آن دیار نما و بر بوم و بر زنجان
 قربانگاه شهیدان مرور کن و تحیّت مشتاقانه عبدالبهاء برسان ...
 منتخبات مکاتیب،ج٣،ص٢١٠

بیت از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

بوی آن دلبر چو پرّان می شود آن زبانها جمله حیران می شود

مثنوی،دفتر سوّم، بیت ٣٨٤٣

ص ٢٧٤

بوی جان میآید از پشم شتر

این شتر از خیل سلطان ویس در

جمال قدم در لوحی چنین می‌فرمایند:

 تا در کدورت عالم کثرت که نتیجه آن هلاکت است زایل و هالک
 نشود طلعت باقی وجه بی‌نقاب سّر از حجاب بر نیارد و معنی
 کلّ شیء هالک الا وجهه از جبین مبین هویدا نگردد چه نویسم که
 بوی جان از پشم شتر که منسوب به اویس است باید شنید چنانچه
 صاحب مثنوی میگوید ، بوی جان میآید از پشم شتر - این شتر از
 خیل سلطان ویس در ...
 مجموعه آثار،شماره ٣٦،ص ٣٧٤-٣٧٥

تمام این لوح منیع در ذیل : (( دی شیخ با چراغ ...)) مندرج گردیده است .

و حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می فرمایند:

 ...ای احبّای حقیقی بدل و جان با یکدیگر مهربان باشید و در
 محبّت یکدیگر جانفشان گردید تا در درگاه احدیّت مقبول شوید
 مولوی در غزلیّات خویش گفته ، بوی جان میآید از پشم شتر - این
 شتر از خیل سلطان ویس در . ملاحظه فرمائید که چون ویس قرن
 شتربان بود از پشم شتر بوی جان استشمام مینمود پس اگر مشام
 روح باز باشد از هیاکل احبّای الهی که قمیص یوسف محبّت اللّه
 هستند چه نفحهٴ‌استشمام نمایند قسم بجمال قدم که نفحهٴ استشمام
 نمایند که جان فدا کنند . منتخبات مکاتیب،ج٢،ص ١٩٠

بیت مورد نظر را حقیر در دیوان غزلیّات شمس تبریزی

( انتشارات صفی علیشاه ،١٣٦١ه ش ) ملاحظه ننموده‌ام . شاید در نسخ

دیگر غزلیّات مولوی موجود باشد .

ص ٢٧٥

بوی جانی سوی جانم میرسد

بوی یار مهربانم میرسد

حضرت بهاءاللّه در رساله چهاروادی می فرمایند:

 ...اگر مخالف حکم کتاب نمی‌بود البتّه قاتل خود را از مال خود
 قسمت میدادم و ارث می‌بخشیدم و منتش می‌بردم و دستش بر چشم
 میمالیدم ولیکن چکنم نه مال دارم نه سلطان قضا چنین امضا فرموده
 حینئذ اجد رایحة المسک من قمص الهآء عن یوسف البهاء کانّی
 وجدتها قریباًان انتم تجدونها بعیداً .

 بوی جانی سوی جانم میرسد بوی یار مهربانم میرسد
 از برای حقّ صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها
 تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود
 آثار،ج ٣،ص ١٥٠-١٥١

ابیات منقول از مولوی است . بیت اوّل در دفتر ششم مثنوی ( بیت

٩٥٠) آمده و دو بیت بعدی دردفتر اوّل مثنوی ( ابیات ١٢٦و ١٢٧)

مذکور است .

و نیز ن ک به ذیل : (( از برای حقّ )).

ص ٢٧٦

بوی جوی مولیان آید همی

بوی یار مهربان آید همی

میرزا محمود زرقانی در ذکر وقایع حیات حضرت عبدالبهاء ( در سنه

١٣٣٠ه ق -١٩١٢م )در سفر غرب در کتاب بدایع الآثار چنین آورده است :

 روز ٣٠ شعبان (١٣ اگست ) چون بعضی از نفوسی که در ساحت انور
 مشرّف بودند اطلّاع و مهارت در فنّ موسیقی داشتند لهذا بیان
 مبارک در خصوص علم موسیقی بود از جمله اینکه نغمات عبارت از
 تموّجات هوائیّه است که از آن پرده های گوش متأثّر میشود و نغمه و
 صورت ملیح عادّی هرچند جسمانی است لکن تأثیر در روح دارد
 مانند نظافت و لطافت هوا و محل و فضا و منظر خوش و روائح
 طیبّه که سبب حصول سُرور و روحانیّت و فراغت قلب میشود با آنکه
 این شئون جسمانی است امّا تأثیرات کلیّه در ارواح دارد . پس
 شرحی از معلّمان فنّ موسیقی و حکایتی از رودکی مشهور و اشعار
 او را در حرکت دادن امیر نصیر سامانی از هرات ببخارا خواندند
 که بوی جوی مولیان آید همی - بوی یار مهربان آید همی . ریگ
 آمو و درشتیهای آن - پای ما را پرنیان آید همی ، الی آخر . و
 بیان مبارک منتهی بنغمهٴ ملکوتی و سرود آسمانی و مطرب الهی
 گشت و این ابیات از لسان اطهر جاری و جامه بذل کنم بر پیام دوست .
 دل زنده میشود ز پیام دیار یار - جان رقص می کند بسماع کلام
 دوست .
 بدایع الآثار،ج ١،ص ١٨٨-١٨٩

## ص ٢٧٧
مآخذ اشعار فارسی بوی جوی مولیان ...

ابیاتی که نقل فرموده اند از رودکی سمرقندی است و تمام حکایت

امیر نصربن احمد سامانی به نقل از چهار مقاله نظامی چنین است :

 حکایت چنین آورده‌اند که نصر بن احمد که واسطهٴ‌عقد آل
 سامان بود ، و اوج دولت آن خاندان ایّام مُلک او بود و اسباب تمنّع
 و علل ترفّع در غایت ساختگی بود ، خزائن آراسته . و لشکر جرّار ،
 و بندگان فرمانبردار . زمستان بدارالملک بخارا مُقام کردی و تابستان
 بسمرقند رفتی یا بشهری از شهرهای خراسان . مگر یکسال نوبت
 هری بود ، بفضل بهار بباد غیس بود ، که باد غیس خرّم ترین چرا
 خوارهای خراسان و عراق است ، قریب هزار ناو هست پُر آب و
 علف ، که هریکی لشکری را تمام باشد . چون ستوران بهار نیکو
 بخورند و بتن و توش خویش باز رسیدند و شایسته میدان و حرب
 شدند . نصر بن احمد روی بهری نهاد و بدرِ شهر بمرغ سپید فرود
 آمد و لشکرگاه بزد ، و بهارگاه بود ، شمال روان شد ، و میوه های
 مالن و کروخ در رسید که امثال آن در بسیار جایها بدست نشود ، و
 اگر شود بدان ارزانی نباشد . آنجا لشکر بر آسود ، و هوا خوش بود
 و باد سرد ، و نان فراخ ، و میوه ها بسیار ، و مشمومان فراوان ، و
 لشکری از بهار و تابستان برخورداری تمام یافتند از عمر خویش : و
 چون مهرگان درآمد و عصیر در رسید ، و شاه سفرم و حَماحِم و
 اُقحُوان در دم شد ، انصاف از نعیم جوانی بستدند و داد از عنفوان
 شباب بدادند . مهرگان دیر درکشید و سرما قوّت نکرد ، و انگور
 در غایت شیرینی رسید ، و در سواد هری صد و بیست لون انگور یافته
 شود هریک از دیگری لطیف تر و لذیذتر ، و آن دو نوع است که
 در هیچ ناحیت رُبع مسکون یافته نشود : یکی پرنیان و دوّم کَلنجری
 تُنک پوست خردتکسِ بسیار آب ٩گویی که در او اجزاء ارضی
 نیست . از کَلنجری خوشه ای پنج من و هر دانه ای پنج درمسنگ

## ص ٢٧٨
مآخذ اشعار فارسی بوی جوی مولیان ...

بیاید ، سیاه چون قیر و شیرین چون شکر ، و ازش بسیار بتوان خورد

بسبب مائیّتی که در اوست ، و انواع میوه های دیگر همه خیار.

چون امیر نصربن احمد مهرگان و ثمرات او را بدید ، عظیمش خوش

آمد . نرگس رسیدن گرفت . کشمش بیفکندند در مالن و منقّی

بر گرفتند ، و آونگ ببستند ، و گنجینه ها پُر کردند . امیر با آن

لشکر بدان دوپاره دیه درآمد که اورا غوره و دروازه خوانند .

سراهایی دیدند هریک چون بهشت اعلی ، و هریکی را باغی و

بستانی در پیش بر مهبِّ شمال نهاده . زمستان آنجا مُقام کردند ،و

از جانب سجستان نارنج آوردن گرفتند ، و از جانب مازندران ترنج

رسیدن گرفت ، زمستانی گذاشتند در غایت خوشی . چون بهار در

آمد اسبان بباد غیس فرستادند ، و لشکرگاه بمالن بمیان دو جوی

بردند ، و چون تابستان درآمد میوه ها رسید ، امیر نصربن احمد

گفت :: (تابستان کجا رویم ؟ که ازین خوشتر مقامگاه نباشد ،

مهرگاه برویم .)) و همچنین فصلی بفصل همی انداخت تا چهار

سال برین برآمد ، زیرا که صمیم ِ دولت سامانیان بود و جهان آباد ، و

ملک بی خصم ، و لشکر فرمانبُردار و روزگار مساعد ، و بخت موافق .

با این همه ملول گشتند ، و آرزوی خانمان برخاست . پادشاه را

ساکن دیدند ، هوی هری در سرِ او عشق هری در دل او . در

اثناء سخن هری را ببهشت عدن مانند کردی ، بلکه بر بهشت ترجیح

نهادی ، و از بهار چین زیارت آوردی . دانستند که سرِ آن دارد که

این تابستان نیز آنجا باشد . پس سران لشکر و مهتران ملک بنزدیک

استاد ابو عبداللّه رودکی رفتند - و از ندماء پادشاه هیچکس

محتشم تر و مقبول القول تر از او نبود - ، گفتند :((پنجهزار دینار ترا

خدمت کنیم ، اگر صنعتی بکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند ،

که ْدلهای ما آرزوی فرزند همی برد ، و جان ما از اشتیاق بخارا

## ص ٢٧٩
مآخذ اشعار فارسی بوی جوی مولیان ...

همی برآید )) . رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او

بشناخته . دانست که به نثر با او در نگیرد ، روی بنظم آورد ، و

قصیده ای بگفت و بوقتی که امیر صبوح کرده بود درآمد ، و بجای

خویش بنشست ، و چون مطربان فرو داشتند ، او چنگ برگرفت و در

پردهٴ‌عشّاق این قصیده آغاز کرد :

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی ،

پس فروتر شود و گوید :

ریگ آموی درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی .

آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ ما را تا میان آید همی.

ای بخارا شاد باش و دیر زی میر زی تو شادمان آید همی.

میر ماهست و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی .

میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی .

چون رودکی به این بیت رسید ، امیر چنان منفعل گشت که از تخت

فرود آمد ، و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد ، و روی ببخارا

نهاد ، چنانچه رانین و موزه تا دو فرسنگ در پیّ امیر بردند به برونه ،

و آنجا در پای کرد ، و عنان تا بخارا هیچ باز نگرفت ، و رودکی آن

پنجهزار دینار مضاعف از لشکر بستد ...

چهارمقاله ، ص ٥٩-٦٥

ابو عبداللّه جعفربن محمد رودکی از شعرای بزرگ ایران در عصر

سامانیان بود . او در سال ٢٦٠ه ق (٨٧٣م ) در قصبه ای نزدیک سمرقند

متولّد شد و طبعی وقاد و ذوقی سرشار و آوازی دلنشین داشت . رود را

در غایت استادی مینواخت و در سرودن اقسام گوناگون شعر فارسی

بسیار متبحر بود .

رودکی در دولت سامانیان مخصوصاًدر عهد امیر نصربن احمد

سامانی مقام و منزلتی والا کسب نمود و به سال ،ُِه ق (٩٤٠م )از

## ص ٢٨٠
مآخذ اشعار فارسی بوی جوی مولیان ...

این عالم در گذشت .

برای ملاحظه احوال رودکی به آثار ذیل می توان رجوع نمود :

* تاریخ ادبیات ، ج ١، ص ٣٧١-٣٨٩

\*سعید نفیسی ، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی

( ط: ابن سینا ، ١٣٤١ه ش ) طبع دوّم
برای ملاحظه شرح مربوط به بیت (( این مطرب از ...)) به ذیل آن

بیت مراجعه فرمائید .

ص ٢٨١

بوی گل از که جوئیم از گلاب

حضرت عبدالبهاء در لوح (( اصفهان ، بواسطه جناب فتح اللّه خان ،

حضرت خان )) چنین می‌فرمایند :

 ای ثابت بر پیمان سلیل جلیل فتح ربّانی وارد و از ملاقات ایشان
 و اخویشان نهایت روح و ریحان حاصل فنعم ما قال ، بوی گل را از
 که جوئیم از گلاب ، فی‌الحقیقه در نهایت ادب و وقارند و ثابت و
 راسخ بر عهد و پیمان ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( سلیل نن صعد الی اللّه آقامیرزا

فرج اللّه )) چنین می‌فرمایند :

 هواللّه ای یادگار آن منجذب الی اللّه اگر آن مرغ گلشن عرفان
 بگلبن جاودان پرواز نمود حمد خدا را که مثل توئی یادگار گذاشت
 فنعم ما قال ، بوی گل رااز که جوئیم از گلاب . منّت حضرت
 احدیّت را که محبّت معشوق حقیقت گریبان چاک داری و دلی
 روشن و لطیف و پاک در انجمن روحانیان رخی افروختی و در
 مجامع قدسیان پرده ها بسوختی و در دبستان عشق درس و سبق
 آموختی و دیده از اغیار بدوختی و زر تمام عیار اسرار اندوختی
 پس بشکرانه این فضل و بخشش شهریار آفرینش زبانی گویا باز کن
 و گوشی شنوا با راز دمساز دار تا موهبت بتمامها رخ بگشاید .
 والبهاء علیک . ع ع
 اذن توجّه بمحل مطاف ملإاعلی دارید با ورقه موقنه والده علیها
 بهاءاللّه .

## ص ٢٨٢
مآخذ اشعار فارسی بوی گل را ...

مصرع منقول در الواح فوق از مولوی است و تمام بیت چنین است :

چونک گل بگذشت و گلشن شد خراب

بوی گل را از که یابیم از گلاب

 مثنوی ،دفتر اوّل ،بیت ٦٧٢

مقصود از (( حضرت خان )) که مخاطب لوح اوّل می باشد میرزا

اسداللّه خان وزیر است . برای ملاحظه شرح حال و خدمات ایشان ن ک

به ظهورالحق ، ج ٨، ص ١٢٥-١٣٤

ص ٢٨٣

بهر طفلک آن پدر تی تی کند

گرچه عقلش هندسهٴ‌گیتی کند

میرزا محمود زرقانی در بدایع الآثار از بیانات شفاهی حضرت

عبدالبهاء چنین آورده است که فرمودند :

 نطق های من همه به اقتضای وقت و اندازهٴ استعداد نفوس است ، بهر
 طفلک آن پدر تی تی کند - گرچه عقلش هندسهٴ‌گیتی کند .
 بدیع‌الآثار،ج١،ص٣١٤

بیت از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

آتش ابراهیم را نبود زیان هرکه نمرودیست گو می ترس از آن

نفس نمرودیست و عقل و جان خلیل روح در عَیْن است و نفس اندر دلیل

این دلیل راه رهرَو را بود کو بَهردَم در بیابان گُم شود

واصلان را نیست جز چشم و چراغ از دلیل و راهشان باشد فراغ

گر دلیلی گفت آن مرد وصال گفت بهرفهمِ اصحاب جدال

کم نگردد فضلِ استاد از عُلو گر ألِف چیزی ندارد گوید او

از پی تعلیمِ‌آن بسته دَهَن از زبان خود برون باید شدن

در زبان او بیاید آمدن تا بیآموزد زتو او علم و فن

پس همه خلقان چو طفلان ویَند لازمست این پیر را در وقتِ پند

مثنوی،دفتردوّم،بیت٣٣١٠-٣٣١٩

ص ٢٨٤

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

حضرت عبدالبهاء در شرح احوال جناب منیب کاشانی در

تذکرة‌الوفاء چنین می‌فرمایند:

...شب و روز به تضرّع و ابتهال و مناجات مشغول و این غبد را

مونس دل و جان بود، حتّی بعضی شبها در یمین و یسار رکاب

مبارک میرفتیم و حالتی بودیم که از وصف خارج است . در بعضی

از شبها غزلی میخواند از جمله غزلهای حافظ را میخواند ، بیا تا گل

برافشانیم و می در ساغر اندازیم . و همچنین غزل ، گرچه ما بندگان

پادشهیم - پادشاهان ملک صبحگهیم . رنگ تزویر پیش ما نبود

شیر سرخیم و افعی سیهیم ...

تذکرة‌الوفا،ص٢٢٣-٢٢٤

مصرع منقول از مطلع غزل مشهور حافظ است و تمام غزل چنین است :

بیاتاگُل‌برافشانیمو‌می درساغراندازیم فلک راسقف‌بشکافیمو‌طرحی‌نوبراندازیم

اگرغم لشکرانگیزدکهخو‌ن‌عاشقان ریزد منو‌ساقی‌بهم‌تازیمو‌بنیادش‌براندازیم

شرابی ارغوانی را گلاب اند قدح ریزیم نسیم‌عطرگردنراشکردرمجمر اندازیم

چودردستسترو‌ی خوش بزن‌مطرب‌سرودی خوش کهد‌ست‌افشان‌غزلخو‌انیمو‌پاکوبان‌سراندازیم

صباخاک وجودمابدان عالی جناب انداز بودکان شاه خوبانرانظربرمنظراندازیم

یکی از عقل می لافدیکی طامات می بافد بیاکاین داوریهارابه پیش داوراندازیم

بهشت عدن اگر خواهی بیابامابمیخانه که ازپای خمت روزی بحوض کوثراندازیم

سخن دانیّ و خوش خوانی نمی ورزند درشیراز

بیاحافظ که تا خودرا بملکی دیگر اندازیم

دیوان حافظ ،ص ٢٥٨-٢٥٩

و نیز ن ک به ذیل : ((گرچه ما بندگان ...))

 ص ٢٨٥
 بیش از این گفتن مرا دستور نیست
 بحر را گنجایش اندر جوی نیست

حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضای میرزا آقاجان خادم اللّه به

تاریخ ١٢جمادی الثانی سنه ١٢٩٣ه ق به اعزاز جناب ملاعلّی بجستانی

عزّصدور یافته چنین می فرمایند:

 الحمدللّه الذی تجلّی للکائنات بالنقطة التی کانت مقدّسة عن الجهات
 ...یومی از ایّام بین اصحاب از مجاورین و مهاجرین لسان عظمت
 به این کلمه ناطق ، فرمودند امروز روزی است که از او اخبار داده اند
 بقوله تعالی یوم یأتی ربک . متبصرین از این بیان ادراک می نمایند که
 اگر نفسی در این یوم باسمی از اسماء متمسک شود و یا تشبث
 نماید در مقامی از مشرکین محسوب است انتهی . بیش از این گفتن
 مرا دستور نیست . باری مقصود آن که اگر نفسی که به اعلی رتبهٴ
 ایقان و اطمینان فائز است امثال این بیانات را در اوّل مرتبه از برای
 طالب ذکر نماید البتّه او هلاک شود و به حیات باقیّه فائز نگردد ...

جمال قدم این بیت را در رساله چهاروادی نیز به صورت زیر نقل

فرموده‌اند:

بیش از این گفتن مرا در خوی نیست بحر گنجایش اندر جوی نیست

آثار،ج٣،ص١٥٤

و نیز حضرت بهاءاللّه در لوحی که به ظن قوی به اعزاز مریم ، همسر

برادر جمال قدم یعنی میرزا رضا قلی عزّ نزول یافته چنین می‌فرمایند:

 هوالحی مریما مهدی با یک قبضه صمدی و یک دکله محمدعلی

## مآخذ اشعار فارسی بیش از این ...

 واصل و عاید بغداد شد مع خبرهای غیر جدید غیر بدیع یک
 جهان گوش باید تا این سروش بشنود جمیع حکایات از مرحوم
 صدر است و روایاتشان از ناظم غیر مناظم و دیگر حزن شما
 را نمود که از مفارقت و فوت ابناء مغموم و مهمومید و این به غایت
 بعید است زیرا که شما به فضل اللّه از خمخانه نور مشروب گشته اید
 و از خمر طهور مرزوق شده اید جمیع نسبتها بتو منسوبند و تمام
 ارواح به تو مرجوع دیگر کدورت از چه دارید و از چه محزونید
 آیا شنیده اید که بحر از فراق نهری گریان شود و یا شمس در پیّ
 نجمی هراسان گردد غفلت را از سر ببر تا سر انّا الی راجعون

برافروزی . خلع بدیع جامع کل شیء‌است زیرا که در خلقت جدید

نقص راه ندارد تا فتبارک اللّه احسن الخالقین باطل نماند و عاطل

نگردد، بیش از این گفتن مرا دستور نه . والتکبیر علی الجمیع .

و حضرت ولی عزیز امراللّه در انتهای توقیع مبارک که در سنه ١٩٢٤

میلادی خطاب به بهائیان عالم در شرق و غرب صادر شده چنین

می‌فرمایند:

 ...تا چنین نگردد و نفحهٴخو‌ش الفت و وداد و اتفاق و اتحاد
 نوزد و به مشام این مشتاق مهجور نرسد امیدی نبوده و
 نیست . دیگر بیش از این گفتن مرا دستور نیست و انّی افوض امری
 و امرکم الی اللّه و اللّه خیرالحافظین . بنده آستانش شوقی ،١٩٢٤.
 توقیعات مبارکه ،ج ١،ص ١٩٤

و نیز ن ک به ذیل :((آن خطاباتی که ...))

بیت منقول در آثار فوق از مولوی است و در مثنوی چنین آمده

است :

## ص ٢٨٧
مآخذ اشعار فارسی بیش از این ...

ز اجتهاد و تحرّی رَسته ام آستین بر دامن حقّ بسته ام

گر همی پرّم همی بینم مَطار ورهمی گردم همی بینم مَدار

ور کشم باری بدانم تا کجا ماهم و خورشید پیشم بینوا

بیش‌ازاین‌باخلق‌گفتنرو‌ی نیست بحر را گنجایی اندر جوی نیست

پست می گویم باندازهٌ‌عقول عیب نبود این بود کار رسول

مثنوی،دفتراوّل،بیت٣٨٠٧-٣٨١١

عبارت ((یوم یأتی ربّک )) که جمال اقدس ابهی در لوح جناب ملا علی

بجستانی بدان استشهاد فرموده‌اند راجع به آیاتی نظیر آیه ١٥٨ در سوره

انعام (٦) در قرآن کریم است که می‌فرماید :

 هل ینظرون الا انّ تأتیهم الملآئکة او یأتی ربّک او یأتی بعض آیات
 ربّک یوم یأتی بعض آیات ربک لاینفع نفساًایمانها لم تکن آمنت من
 قبل او کسبت فی ایمانها خیراًقل انتظروا انّا منتظرون .

مضمون آیه شریفه بفارسی آن که آیا چه انتظار میکشند جز آنکه

فرشتگان بیایند و یا خدای تو بیاید و یا بعضی از آیات پروردگار تو

ظاهر شود . روزی که بعضی از آیات پروردگار تو ظاهر شود در آن روز

اگر کسی از پیش ایمان نیاورده و یا در ایمان خود به خیر فائز نشده

ایمانش به او نفعی نخواهد بخشید . بگو شما در انتظار اعمال خود

باشید ما هم در انتظار خواهیم بود .

عبارت (( انّا الی راجعون )) در لوح مریم ناظر به قسمت اخیر آیه

شماره ١٥٦ در سوره بقره (٢) است که می‌فرماید، (( انّاالیه راجعون )). به

این معنی که ما بسوی خدا رجوع خواهیم نمود . در همین لوح مبارک

آیه (( فتبارک اللّه احسن الخالقین )) نیز قسمت اخیر در آیه شماره ١٤ در

سورهء مؤمنون (٢٣) است ، به این مفهوم که خجسته و مبارک باد قدرت

کامل خداوندی که بهترین آفریننده است .

ص ٢٨٨

بی عنایات حق و خاصان حق

گر ملک باشد سیاهستش ورق

حضرت بهاءاللّه در لوح سلمان می‌فرمایند:

...خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده ذکر فرعون نموده اگر

ملاحظه کنید ادراک مینمائید که مقصود او این نبوده که بعضی نسبت

میدهند و چه مقدار اشتیاق نموده که با احبّای الهی مأنوس شود و

خدمت دوستان حقّ فائز گردد این است که در مقامی ذکر مینماید ،

بی عنایت حق و خاصان حق گر مَلَک باشد سیاهستش ورق ...

مجموعه‌الواح،ص ١٥٢-١٥٣

و نیز جمال قدم در لوح جناب اسم وجود که به تاریخ ٢٩ ربیع الثانی سنه

١٣٠٥ ه ق مورّخ است چنین می‌فرمایند:

 هواللّه تعالی شأنه العظمةو‌الاقتدار آثار قلم محبّت و صفا عالم را
 صفا داد و کدورات حوادث را از افئده و قلوب برداشت دلیلی بود
 واضح و پیکی بود سائح سیاحت های سی ساعته را که مثابه سی
 سنه بود ذکر نمود طول این سیاحت نزدیک بود لذّت قرب را از
 قلب محو نماید ولکن فضل الهی اعانت نمود و بحر حقیقی کرم
 فرمود و بعد از عرض در ساحت حضور کلمه ای ظاهرکه هر بعدی
 را به قرب تبدیل نمود و هر فراقی را به وصال لذا نیّر رجاء قرب
 از افق قلب طالع امید آنکه به زودی لقا حاصل شود و وصال دفتر
 جدید باز نماید ،بی عنایات حق و خاصّان حق -گر ملک باشد
 سیاهستش ورق .در جمیع احوال به حبل عنایتش متمسکیم و به
 ذیل کرمش متشبّت دیگر غم نداریم البتّه این مقام را احزان عالم

## ص ٢٨٩
مآخذ اشعار فارسی بی عنایات حقّ ...

 مکدّر ننماید و حوادث امم پریشان نکنداگر چه حال در ظاهر
 تشتّت ظاهر ولکن در باطن جمعیم و ناظر اولیا هر کجا باشند در
 ظلّ قباب عظمتند این آسمان قبّه ای از قیب آن خرگاه محسوب
 هرچه باشیم از اوئیم ...

و حضرت عبدالبهاء در لوح آقا سیّد حسن هاشمی زاده چنین

می‌فرمایند :

 ای ثابت بر میثاق نامهٴ‌شما رسید فی الحقیقه چنان است که
 مرقوم نمودی ، بی عنایات حق و خاصان حق - گر ملک باشد
 سیاهستش ورق . این واضح و مشهود است که جز به تأئیدات الهیه
 نفسی همسی نتواند کشید و قدمی نتواند برداشت توفیق چون رفیق
 گردد ذباب ضعیف عقاب اوج اثیر شود پشه شیر بیشه گردد،
 امیدم چنان است که در عبودیّت آستان قرین و همدم عبدالبهاء
 باشی ...

بیت از مولوی است که در مثنوی چنین آمده است :

این همه گفتیم لیک اندر بَسیج بی عنایات خدا هیچم هیچ

بی عنایات حق و خاصّانَ‌حق گر مَلَک باشد سیاهستش ورق

ای خدا ای فضلِ تو حاجت روا با تو یاد هیچکس نبود روا

مثنوی،دفتراوّل،بیت١٨٧٨-١٨٨٠

و نیز ن ک به ذیل :(( این همه گفتیم لیک ...)) .

ص ٢٩٠

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

#####

حرف :

پ

ص ٢٩١

ص ٢٩٢

پارسی گو گرچه تازی خوشتر است

عشق را خود صد زبان دیگر است

در لوحی از جمال قدم که به لسان آقا جان خادم اللّه خطاب به

جناب ناظر نازل شده چنین مذکور است :

 هوالاقدس الاعضم الابهی سبحان الذی فضل الانسان بالبیان
 و جعله مطلع التبیان فی الامکان تعالی الرحمن الذی زینّه بالعقل و به
 اظهرالعدل لیتم نعمته علی عباده طوبی لمن اعرض عن الهوی
 و تمسّک بما امر من لدی اللّه مولی الوری و مالک الآخرةو‌الاولیا...
 و بعد قد قرّت عین الخادم بکتابم لخدمة امراللّه محبوبنا و محبوب
 السموات والارضین و اسئل اللّه بان یحفظکم و یزرقکم خیرالآخرة و
 الاولی و یوئدکم فی کل حین . علی قول من قال ، پارسی گو گرچه
 تازی خوشتر است . عرض میشود قاصد وارد و بلقای مقصود فائز
 ولکن توجهشان من غیر اذن بوده ، سبحان اللّه مع آنکه آنجناب متصلاً
 مرقوم میفرمایند که احبّا را از توجه به شطر اقدس منع مینمایند تا
 احدی بغیر از اذن اللّه حرکت ننماید مع ذلک در هر یوم جمعی وارد
 میشوند و بعد از رجوع یتکلمون بما یشأون و یقولون مایریدون الّا
 من شاءاللّه . شکی نبوده و نیست که بعضی از نفوس در مراجعت
 بماتشتهی به انفسکم حکایت مینمایند و روایت میکنند و این فقره
 سبب ضرّر بوده و هست لایعقله الاالعاقلون . آنچه لم یزل و لایزال
 حقّ جلّ و عزّ احبّا را به آن امر نموده مصلحت کلّ در آن بوده
 ولکن لایسمعه الاالمخلصون ...

## ص ٢٩٣
مآخذ اشعار فارسی پارسی گو گرچه تازی ...

جمال قدم بیت فوق را در رساله چهاروادی نیز نقل فرموده‌اند

( آثار ، ج ٣ ، ص ١٥٠).

مصرع اوّل بیت مذکور در لوح (( امة‌اللّه روحانی علیها بهاءاللّه

الابهی )) نیز آمده است . در این لوح حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند:

 هواللّه یا امة‌البهاء اشعار فصیح و بلیغ قرائت گردید و در نهایت
 حلاوت بود تا توانی زبان بمحامد و نعوت جمال‌ابهی بگشا و مانند
 عندلیب گلشن اسرار بر شاخسار محبّت الله با بدع الحان تغنی نما ،
 پارسی گو گرچه تازی خوشتر است . در این دور بدیع پارسی و
 تازی هر دو بهتر و خوشتر ورقات طیبهٴ‌مبارکه را تشویق و تحریص
 نما تا روزبروز بر عرفان و اسرار قرآن و رموز بیان و جواهر عرفان
 آگاه گردند و اطلاع یابند و نطق و بیان گشایند و بستایش نیّر
 آفرینش نظماًو نثراًزبان بگشایند نار موقده گردند و شعله
 فوق العاده زنند جمیع ورقات مقدسه اماءرحمان را تحیت ابدع
 ابهی برسان . و علیک التحیة واثناء...

بیت مذکور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

آزمودم مرگِ‌من در زندگیست چون رهم زین زندگی پایندگی است

اُقْتُلُونی اُقْتُلُونی یا ثِقات إنَّ‌فی قَتْلی حَیاتاًفی حیات

یا مُنیر الْخَّدِیا رُوح الْبقا اِجْتَذِبْرُو‌حی وجُدْلی بِالِلّقا

لی حَبیبُ حُبُهُ‌یَشْوِی الْحِشا لُو یَشا یَمْشِی عَلَی عَیْنی مَشی

پارسی گو گرچه تازی خوشترست عشق را خود صد زبانی دیگر است

بُویِ‌آن دلبر چو پَرّان می شود آن زبانها جمله حیران می‌شود

مثنوی،دفترسوّم،بیت٣٨٣٨-٣٨٤٣

ص ٢٩٤

پای استدلائیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند :

 ...ولا یخفی علی ذلک الالمعی انّ النظر و الاستدلال مالم یکن
 مؤیداً بالمکاشفة والشهود لایغنی من الحق شیئاو انّ أهل
 الاستدلال اختلفوا من حیث العقائد والاقوال و الآراء فلو کان میزانهم
 قسطاساً مستقیماً لما اختلف الاشراقیون و المشائیون والرواقیون
 والمتکلمون حتی اشئد الاختلاف بین کل زمرة من هؤلاء و کلهم من
 أهل النظر و الاستدلال ، فنعم ما قال ، پای استدلالیان چوبین بود -
 پای چوبین سخت بی‌تمکین بود ...
 مکاتیب ،ج ١، ص ١٥٢

بیتی که حضرت عبدالبهاءآن را نقل فرموده‌اند از مولوی است و در

مثنوی چنین آمده‌است :

صد هزاران اهلِ تقلید و نشان افکَند در قعر یک آسیبشان

که بظَن تقلید و استدلالشان قایمست و جملهٴ‌پَرّو بالشان

شُبههء انگیزد ان شیطانِ دون در فتند این جملهء کوران سرْنگون

پایِ‌استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تکمین بود

غیرِ آن قُطبِ زمان دیدهور تا نِیفْتد سرنگون او بر حِصا

مثنوی،دفتراوّل،بیت٢١٢٥-٢١٣٠

ص ٢٩٥

پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظل فقر

تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

 هواللّه ای شجرهٴ‌ثابتة الأصول والاعراق جناب آقا محمّد
 اسمعیل و جناب آقا عبدالعلی علیهما بهاءاللّه الابهی محفوظ و
 مصون وارد این ارض مقدّسه گردیدند و بنفحات قدس حدیقهء نورآء
 مشام و دماغ معطّر و معنبر فرمودند و بیاد جمیع دوستان هستند و
 انشاءاللّه در هر ساعتی بموهبتی مؤید گردند و قوای تقدیس کوی
 دوست چنان نفوذ نماید که عبدالعلی عبدالبهاء رجوع نماید و
 اسماعیل بذبح عظیم فدا وارد شود چه که این ذبح عظیم آیت
 فداست که عبارت از فنای محض و فقر بات است ، پای نه بر فرق
 ملک آنگه درآ در ظل فقر - تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار.
 والبهاء علیک . ع ع
 مجموعه مکاتیب،شماره٨٨،ص٢٣٥

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا فضل اللّه ابن شهید در نامق

چنین می‌فرمایند:

 هوالابهی ای شمع روشن محبت اللّه در این ملک فانی علم
 عرفان برافراز تا ملک باقی یابی و سلطنت جاوید جوئی و بر سریر
 کامرانی در جهان روحانی نشینی صهبای الهی را از دست ساقی
 معنوی گیری و مائده آسمانی را از خوان نعمت یزدانی تناول کنی
 فواکهٴ‌طیبهٴ‌شجرهٴ طوبی را فردوس اعلی چینی و اوراد حدیقهٴ
 معانی را بعنایت نسیم صبای رحمن استشمام نمائی و در ملکوت بقا
 در ظل جمال ابهی استقرار یابی اگر باین فضل و احسان و عنایت

## ص ٢٩٦
مآخذ اشعا فارسی پای نه بر فرق ...

 و امتنان پی بری لائق بساط قدس حضرت قیوم گردی و در ظل
 انوار وجه شوی ، پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظل فقر - تا
 ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار . تا ببینی طور موسی طائف
 اینجاآمده - تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بیقرار. ای جان ق
 پاک بگوش تا از این بحر بی پایان نصیب بری و بجوش تا از این
 فضل بی کران قسمت گیری و در جنت ابهی عنایت بی منتهی یابی و
 در فردوس اعلی مسکن و مأوی یابی . والبهاء علیک و علی احباءاللّه
 فی کلّ بکور واصیل . ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوح (( حضرت زائر جناب حاجی نیاز علیه

بهاءاللّه )) چنین می‌فرمایند:

 ای فدائی عهد و پیمان الهی حمد کن خدا را که طلوع صبح
 هدی در یوم ظهور ربّ اعلی مشاهده نمودی و چون شمس حقیقت
 از افق کبریا اشراق نمود ندای الهی را بلی گفتی و راز درون نهفتی
 و درّ حمد و ثنا سفتی وتا آنکه بساحت اقدس شتافتی و روی از
 مادون بتافتی مورد عنایت شدی و ملحوظ عین رحمانیّت گشتی و
 بخدمت آستان مشغولی حال رجعت بمصر نما و یاران الهی
 را بشارت بموهبت بی نهایت ده و بگو ای یاران الهی جمال مبارک
 آنچه وعد نمود از تأیید و نصرت الحمدلله مبذول فرمود ابواب
 عزّت ابدیه گشود و جمال رحمانی را در آینه کائنات بنمود دلها
 بربود و دوستان را سردفتر دانائی فرمود و مشهور به بزرگواری کرد
 امم آفاق را حیران فرمود و نور اشراق را مشهور آفاق کرد . ای
 یاران وقت آنست که انوار فیض بهاء از رخ بتابد و موهبت جمال قدم
 در حقیقت وجود واضح و آشکار گردد . آن موهبت منقبتی است که
 در الواح مبارک دستورالعمل صادقان است و مسلک هر یار مهربان ،
 مسلک آزادگان است که حیات بخش اهل این جهان و آن جهان است

## ص ٢٩٧
مآخذ اشعار فارسی پای نه بر فرق ...

 ای احبای الهی جهدی کنید که سراج امراللّه را مشعلهٴ‌نورانیه نمائید
 و فیوضات ملکوتیه را فتوحات ربانیّه مشاهده نمائید . چنان حالتی
 پیدا کنید که هر نفس چون گفتار شما شنود و رفتار شما بیند و
 حالت شما مشاهده نماید فریاد برآرد که این تربیت کردهٴ‌حضرت
 بهاءست و مظهر و مواهب بی منتها . آیت نور مبین است و رحمة
 للعالمین از عالم بشریت تجرد نموده و بحقیقت ملکیت تحقق یافته ،
 شمع روشن است و شاهد انجمن ای احبّای الهی چه موهبتی اعظم
 از این و چه سروری و چه مقامی و چه عزّتی و چه عنایتی و چه
 سلطنتی اعظم از این ، پای نه بر فرق ملک آنگه درا در ظلّ فقر - تا
 ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار . و علیک التحیة الثناء . ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

 هوالابهی ای وفاداران در عالم وجود نزد اهل سجود وفا نور
 ساطع و شهاب لامع عالم انسانی است و اعظم فیوضات حضرت
 ربانی . انسان باید در جمیع مراتب به آنچه باید و شاید قیام نماید
 تا مظهر اعطاء کل ذی حق حقه گردد در مقام عبودیت چنان عجز
 صرف و فقر محض باشد که هستی نیستی صرف گردد تذلل تذلل
 تام شود ، پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظل فقر - تا ببینی ملک
 باقی را کنون از هر کنار . و چون در این مقام استقرار یابد از شرّ
 استکبار و غرور نجات جوید خاضع عهد شود و خاشع میثاق
 گردد و در مقام اطاعت و امتثال جمیع اوامر الهی را اطاعت کند و
 بجان و دل انقیاد نماید به فرائض روحانی و جسمانی هردو قیام
 نماید و در جمیع شئون ثابت و مستقر گردد ، مظهر الطاف حضرت
 بیچون شود و مطلع انوار رب حنون ...
 مجمزعه مکاتیب ، شماره ١٣، ص ١٩٣-١٩٤

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ملا احمد علی در نیر‌یز چنین

## ص ٢٩٨
مآخذ اشعار فارسی پای نه بر فرق ...

می‌فرمایند:

 ای ساعی در اعلاء کلمة‌اللّه مراسلات آن جناب واصل و ان شاءاللّه
 به نوبت جواب ارسال می‌شود ...ای احبای جمال مختار وقت صمت
 و سکوت و خمود نیست هنگام افروختن و شعله است این ایّام
 عمر بسرآید و ثمری ندارد پس بکوشید تا نتائج کلیّه از وجود
 حاصل گردد و آثار بدیعه در حقیقت شهود موجود گردد ملاحظه
 فرمائید که هزاران کرور از ملوک در خاکدان فانی آمده و رفته‌اند از
 هیچ یک اثری نه و نام و نشانی نه فانی محض و معدوم صرف
 شده‌اند لکن آثار باهرهٴ احبای الهی در جمیع عوالم ربّانی حتّی نقطهٴ
 تراب نیز مشهود و آشکار است ، پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در
 ظل فقر - تا ببینی ملک باقی را کنون در هر کنار...

بیتی که در آثار فوق مکرر به آن استشهاد شده از ابیات قصیده

جمال قدم موسوم به قصیده ((ساقی از غیب بقا)) است که چند بیت آن

چنین است :

تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه

کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار

پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظل فقر

تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل ((بهاء))داری طلب

گر نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق

چشم عبرت برگشا بربند راه افتخار

تا ببینی طور موسی طائف اینجا آمده

تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بیقرار

مائده آسمانی ،ج ٤ ص ٢١٠

ص ٢٩٩

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق

سد سکندر نه مانع است و نه حائل

حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب آقا میرزا آقای طبیب )) در شیراز

چنین می‌فرمایند:

 ای یار روحانی نامه شما رسید از عدم فرصت بنهایت اختصار
 جواب مرقوم می‌گردد نامه نافه مشک بود معطّر و معنبر بود رائحه
 محو و فنا در سبیل جمال ابهی از آن منتشر بود بقول شاعر ، پرده
 چه باشد میان عاشق و معشوق - سدّ سکندر نه مانع است و نه
 حائل . قوّه محبّت اللّه قلب را چون آینه صاف و برّاق و از هر زنگی
 ممتاز و آزاد نماید لهذا جمال و کمال یاران از دو طرف در آن
 انطباع یابد واما العلامتین لبلوغ العالم حال بیانش باید مبهم
 باشد حکمت چنین اقتضا می‌کند از روح و ریحان احبّای آن
 سامان تشکیل محافل انس بسیار سرور حاصل گشت ...
 مجموعه مکاتیب ، شماره ٨٧ ، ص ٥

و حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب حکیم باشی )) در قزوین که بتاریخ

١٣١٧،١٠،٢١ ه ق موّرخ است چنین می‌فرمایند:

 ای ثابت بر پیمان نامهٴ‌شما رسید الحمداللّه به کمال همّت به
 خدمت موفقی ... امّا از جهت حضور شما به ارض مقدس حقّ با
 جناب امین است وجود شما در آن دیار رکوع و سجود است و
 عبادت ربّ ودود لاواللّه دائماًدر پیش دیده و حاضر حضوری و
 ملاقات با تو مستمر است حافظ شیرازی میگوید ، پرده چه باشد

## ص ٣٠٠
مآخذ اشعار فارسی پرده چه باشد...

 میان عاشق و معشوق - سد سکندر نه مانع است و نه حائل

 بیت منقول از طیبات سعدی است و تمام قطعه چنین است :

 چشم خدا بر تو ای بدیع شمائل یار من و شمع جمع و شاه قبائل
 جلوه کنان میروی و باز میائی سرو ندیدم بدین صفت متمائل
 هر صفتی را دلیل و معرفتی هست روی تو بر قدرت خدای دلائل
 قصهٴ‌لیلی مخوان و غصهٴ‌مجنون عهد تو منسوخ کرد ذکر اوائل
 نام تو میرفت و عارفان بشنیدند هردو برقص آمدند سامع و قائل
 پرده چه باشد میان عاشق و معشوق سد سکندر نه مانعست و نه حائل
 گو همه شهرم نگه کنند و ببینند دست در آغوش یار کرده حمائل
 دور بآخر رسید و عمر بپایان شوق تو ساکن نگشت و مهر تو زائل
 گر تو برانی کسم شفیع نباشد ره بتو دانم دگر بهیچ وسائل
 با که نگفتم حکایت غم عشقت اینهمه گفتیم و حل نگشت مسائل

 سعدی از این پس نه عاقلست نه هوشیار
 عشق بچربید بر فنون فضائل

 کلیات سعدی ،ص ٦٢٦-٦٢٧

و نیز ن ک به ذیل : ((باقی این گفته ...))

ص ٣٠١

پس بگویش کی مدینه کردگار

چون بماندی چونکه رفت از برت یار

ن ک به ذیل : (( ای صبا از ...)).

 پس
 بگویش
 کی
 مدینه
 کردگار چون
 بماندی
 چونکه
 رفت
 از
 برت
 یار

ص ٣٠٢

پس فسانه عشق تو خواندم بجان

تو مرا کافسانه گشتستم بخوان

ن ک به ذیل :(( ای ایاز از ...)).

 پس فسانه
 عشق تو خواندم بجان
 تو مرا کافسانه
 گشتستم
 بخوان

ص ٣٠٣

پشه‌ای را که تو پرواز دهی شاهین است

حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب کربلائی داداش ولد کربلائی

ابراهیم میان دوآبی )) در بناب چنین می‌فرمایند:

 ای محب صادق نجم بازغ باش و سراج باهر و کوکب شارق و
 نخل باسق از فضل و موهبت جمال قدیم روحی لاحبائه الفدا
 استبعاد منما یؤید من یشآءو یعرز من یشآءو ینور من یشآءانّه
 لعلی کلّ شئ‌قدیر ، پشه‌ای را که تو پرواز دهی شاهین است . شکر
 کن خدا را که کأس هدایت از دست ساقی عنایت نوشیدی و
 بمقصود رسیدی و آیات باهره دیدی و بشاخسار رحمانی پریدی
 حال وقت آنست که بخدمت پردازی پردهٴ‌اوهام براندازی و کار
 عالم بسازی . و علیک البهاءالابهی . ع ع

و نیز در لوحی خطاب به (( جناب آقا سیّد میرزا )) چنین می‌فرمایند :

 ای سیّد احرار چون مظهر محبت جمال ابهائی و منتسب آستان
 کبریا سیّد احراری و سرور ابرار فنعم ما قال ، پشه‌ای را که تو
 پرواز دهی شاهین است . هر نهر که مستمد از بحراست دریاست و
 هر مور ضعیفی که در پناه سلیمان است امیر کشور اقتدار. و علیک
 التحیةو‌الثناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( پاریس ، حضرت وزیر مختار جناب

مستطاب ممتازالسلطنه بلحاظ انور مشرف فرمایند )) چنین می‌فرمایند :

 شخص محترما سرور مهربانا از پاژیس بخطه مصر رسیدم ولی

## ص ٣٠٤
مآخذ اشعار فارسی پشه‌ای را که ...

 مانند آن حضرت از ایرانیان مونس و انیس مهربان نیافتم امیم
 چنان است که آن نفس نفیس روزبروز بر عزّت و اقبال بیفزاید و
 سبب تخفیف بلایای ایران و ایرانیان گردد از وقایع چشم
 گریان است و دردی بی درمان جمعی از بیفکران و احزاب مختلفه
 دست بهم دادند و ایران را ویران کردند باری دعا و وفا و صفا
 لازم است . این آوارگان شب و روز میکوشند تا عزّت ابدیّه‌ای از
 برای ایران و ایرانیان تأسیس نمایند تا ملّت نجیبهٴ فرس در انظار
 اهمیتّی یابد و جلوه‌ای کند مقصود از سفر اروپ این مراد بود و
 حال نیز با وجود ناتوانی عزم سفر پر مشقّت امریک نمودم تا در آن
 سامان بلکه ان‌شاءاللّه حرکتی مذبوحانه شود هرچه هست امید
 بالطاف حضرت احدیّت است زیرا عون و صون و حمایت حضرت
 بیچون پشه زبون را شهباز اوج اعلی نماید و ذباب قاصر را عقاب
 کاسر کند ، پشه‌ای را که تو پرواز دهی شاهین است . باقی ایّام
 عزّت و اقبال مستدام باد و امرکم الأشرف العانی مطاع .

مصرع مذکور در آثار فوق را که حکم ضرب‌المثل یافته دهخدا در

ذیل (( مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است )) مذکور داشته ( امثال و

حکم ، ج ٤، ص ١٧٢٩ ) و دو نظیر ذیل را شاهد آورده‌است :

 گرچه عنقا را نگیرد هیچ باز صید گیر
 باز کز دست تو پرد صید او عنقا بود .معزی .
 سگ که شد منظور نجم‌الدّین سگان را سرور است . امیر علی شیر .

مصرع مورد نظر مصرع ثانی در بیت سعدی است که در بدایع خود

چنین می‌گوید :

بندهٴ خویشتنم خوان که به شاهی برسم

مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است

کلیات سعدی ص ٧٢٥

ص ٣٠٥

پلنگان رها کرده خوی پلنگی

حضرت عبدالبهاء در لوح (( شیراز ، بواسطهٴ حضرت بشیرالهی ، جناب

فضل علی خان علیه بهاءاللّه‌الابهی )) چنین می‌فرمایند:

 ای ثابت بر پیمان نامهٴ شما رسید و از وقایع مؤلمهٴ شمس‌آباد
 اطلاع حاصل گردید الحمدللّه بیک درجه بعضی از یاران محفوظ
 ماندند و البتّه تا بحال دست تطاول اهل عدوان کوتاه گشته بقول
 سعدی ، پلنگان رها کرده خوی پلنگی . این عصبهٴ‌اشقیا ایران را
 ویران نمودند و عنقریب بزیان و خسران مبین مبتلا گردند
 عبدالبهاء نتایج جمیع این بلایا و محن و رزایا را در بدایت انقلاب
 مشروح و مفصّل بکلّ نگاشت حتّی با عاظم رجال و وزرآء طهران
 ولی ، گوش اگر گوش من و ناله اگر نالهٴ‌تو - آنکه البته بجائی
 نرسد فریاد است . چنانچه در قرآن میفرماید فمالهؤلآءالقوم
 لایکادون یفقهون حدیثا آنچه ما بیش گفتیم آنها کمتر شنیدند
 عاقبت به خسران مبین افتادند علمآءرسوم یعنی آیات متشابهات غیر
 محکمات و حجج غیر بالغه مداخله در امور جمهور نمودند و در
 سیاست ریاست یافتند و عاقبت کار را به این درجه رساندند هنوز
 مردم متنبّه نمیشوند ضعف الّطالب والمطلوب . و یعبدون من دون
 الله ما لایفهم ولایضّرهم . بئس المولی و بئس العشیر . و علیک
 البهاء الابهی . ع ع
 مجموعه مکاتیب ،شماره ٨٧،ص ١٢٠-٢١١

مصرع منقول چنانچه اشاره فرموده‌اند از سعدی است و در خواتیم

## ص ٣٠٦
مآخذ اشعار فارسی پلنگان رها کرده ...

او چنین آمده‌است:

وجودم بتنگ آمد از جور تنگی شدم در سفر روزگاری درنگی

جهان زیر پی چون سکندر بریدم چو یأجوج بگذشتم از سد سنگی

برون جستم از تنگ ترکان چو دیدم جهان درهم افتاده چون موی زنگی

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم ز گرگان بدر رفته آن تیز چنگی

خط ماهرویان چو مشک تتاری سر زلف خوبان چو درع فرنگی

بنام ایزد آباد و پر ناز و نعمت پلنگان رها کرده خوی پلنگی

درون مردمی چون ملک نیک محضر برون لشکری چو هژبران جنگی

بپرسیدم این کشور اسودگی کی شد؟ کسی گفت سعدی چه شوریده رنگی

چنان بود در عهد اول که دیدی جهان پر ز آشوب و تشویش و تنگی

چنین شد در ایام سلطان عادل

اتابک ابوبکر سعدبن زنگی

کلیات سعدی ، ص ٨١٦

در لوح فوق حضرت عبدالبهاء به چند آیه مبارکه قرآنیه استشهاد

فرموده‌اند . از جمله آیه ٧٨ سوره نسأ (٤) است که خداوند در فقره‌ای

از آن چنین می‌فرماید : (( ...قل کلّ من عنداللّه فما لهؤلإالقوم

لایکادون یفقهون حدیثا )) . مفهوم فارسی آیه آن که بگو هرچه در جهان

پدید آید و از بد و نیک بشما رسد همه از جانب خداست ،چرا این

قوم جاهل از فهم هر سخنی دور و مهجورند .

امّا فقره (( ضعف الطالب و المطلوب )) قسمت اخیر در آیه ٧٣ سوره

حج (٢٢) است که می‌فرماید : (( یا ایهالناس ضرب مثل فاستمعوا له انّ

الذین تدعون من دون اللّه لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له و انّ یسلبهم

الذباب شیئاًلا یستقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب )) . مضمون آیه

## ص ٣٠٧
مآخذ اشعار فارسی پلنگان رها کرده ...

مبارکه بفارسی آن که ای ناس این مثل را بشنوید تا به حقیقت حال

خود آگاه شوید که آن بت هائی که معبود خود مید‌انید هرگز بر خلق

مگسی قادر نیستند و اگر مگس ناتوان چیزی از آنها بگیرد قدرت باز

گرفتن آن را ندارند . طالب و مطلوب ، یعنی آن مگس ناتوان و آن

بت هائی که معبود واقع شده‌اند ، هر دو ناچیز و زبونند .

امّا فقره (( و یعبدون من دون اللّه ...)) قسمتی از آیه مبارکه شماره

٥٥ در سوره فرقان (٢٥) است که می‌فرماید: (( و یعبدون من دون اللّه

ما لاینفعهم ولا یضرهم و کان الکافر علی ربه ظهیراً)) . مضمون کلام

الهی آن که مشرکین نادان خداوند را گذاشته‌اند و بجای او بیت هائی را

می پرستند که ابداًسود و زیانی و به حال آنان ندارند . کافر نادان از خدا

رو می گرداند و به اوامر پرودگار خود پشت می‌کند .

و بالاخره فقره (( بئس المولی و بئس العشیر )) مأخوذ از آیه ١٣ سوره

حج (٢٢) است که چنین می‌فرماید: (( یدعوالمن ضرّه اقرب من نفعه

لبئس المولی و لبئس الشیر )) . مضمون آیه مبارکه بفارسی چنین است

که آن تیره‌بخت خدا رها کرده و چیزی را می‌پرستد که ضررش به او

از نفع آن نزدیکتر است ٠ او معبود بدی برای اختیار نموده و مونس

بدی برای خود برگزیده است .

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت (( گوش اگر گوش ...)) به ذیل آن

بیت مراجعه فرمائید .

ص ٣٠٨

پند گیرید ای سیاهتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار

حضرت بهاءاللّه در یکی از الواح چنین می‌فرمایند:

 ملکی از ملوک را رسم آنکه اگر یکی از امرای بیچاره که سالها
 به خسارت خدمت او مشغول از دنیا برود اموالی که بظلم و
 اعتساف جمع نموده ملک بارث میبرد و خود را وارث کل میداند
 چنانچه در این ایّام اموال یکی از امرا را برده و همچنین در شیراز
 مشیر آن ارض که سالها از آبا و اجداد خدمت نموده بعد از عروج
 جمیع اموالش ضبط شد معذلک امرای دیگر باز بخدمت مشغولند و
 بصدهزار حیله و مکر تقّرب میطلبند آیا نمی بینند ویا نمی شنوند.،
 پند گیرد ای سیاهیتان گرفته جای پند - پند گیرید ای سپیدیتان
 دمیده بر عذار . برخی از ناس هم کمال جدّو جهد را مبذول
 میدارند یا از حلال و یا از حرام چیزی جمع نمایند و از برای
 ورّاث بگذارند غافل از آنکه اشیاء فانی و ورّاث فانی خواهند
 شد ...
 الواح خط عندلیب ، ص ١٥

و نیز جمال قدم در لوحی که به اعزاز (( امة‌اللّه رقیه علیهابهاءاللّه )) عزّ

نزول یافته چنین می‌فرمایند :

 بنام مالک ملکوت اسماء در سجن عکّا عالم کتابی است مبین در
 هر حین بر زوال خود گواهی داده و میدهد بلکه مینماید . از اوّل
 دنیا الی حین به الرحیل الرحیل ناطق و به افصح بیان میگوید ای
 عباد در تغییرات من نظر نمائید ، گاهی به ظلمت شب ظاهر میشوم

## ص ٣٠٩
مآخذ اشعار فارسی پند گیرید ای ...

 و هنگامی بنور فجر . اشجارم وقتی به کمال سبزی و طراوت
 مشهود و گاهی زرد و سبک و خشک منظور ، پند گیریدای سیاهیتان
 گرفته جای پند - پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار . پیری و
 جوانی و موت و حیات منادیند از جانب او و آگاه می نمایند بر
 خاتمهٴ امور نیکوست حال نفسی که از او بگسست و به حق
 پیوست . یا امتی و ورقتی جمیع اشیاء در یک مقام منادی حقند
 مابین عباد معذلک غفلت جمیع عالم را احاطه نموده الامن شاء ربک
 المشفق الکریم قولی لک الحمد یا مقصود العالم بما هدینتی الی
 صراطک و ذکرتنی فی سجنک ان تؤیدنی علی استقامة علی
 حبک انک انت المقتدر القدیر لا اله الا انت الغفورالکریم .
 لئالی الحکمة، ج ٣،صژ ٣٥١

و حضرت بهاءاللّه در لوحی که با عبارت ((الحمدللّه الذی انزل و ینزل

کیف یشاء و هوالمقتدر المختار ...)) آغاز می‌شود چنین می‌فرمایند:

 ...یا خلیل سبیل واضح و دلایل لائح برهان ساطع و حجت
 هویدا معذلک اهل بیان به اوهامات قبل تمسک جسته‌اند ، در غفلت
 این قوم تفکر نمائید به بصر ظاهر خسارت اهل فرقان را دیده‌اند و
 ثمرات اعمال و اقوال ایشان را مشاهده نموده‌اند ، متنبه نشدند و
 پند نگرفتند قل ، پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند - پند
 گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار . از یوم اللّة خبر ندارند و به انوار
 توحید حقیقی فائز نشدند آن جناب منقطعاًعن الکل در حفظ
 نفوس جهد بلیغ مبذول دارید که شاید اوهامات قبل به میان نیاید و
 مرّة‌اخری تجدید نشود ...

بیت مندرج در آثار مبارکه فوق از سنائی غزنوی است و در صدر

قصیده معروف او چنین آمده است :

 ٣١٠

## مآخذ اشعار فارسی پند گیرید ای ...

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار

ای خدا خوانان قال ، الاعتذار الاعتذار

پیش از آن کاین جان عذرآور فرومیرود زنطق

پیش از آن کاین چشم عبرت بین فروماند زکار

پند گیرید ای سیاهیان گرفته جای پند

عذر آرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار

ای ضعیفان از سپیدی مویتان زان شد چو شیر

وی ظریفان از سیاهی ، رویتان زان شد چو قار

پرده‌تان از چشم دل برداشت صبح رستخیز

پنبه‌تان از گوش بیرون کرد گشت روزگار

تا کی از دارالغروی ساختن دارالسرور

تا کی از دارالفرای ساختن دارالقرار

در فریبْ آباد گیتی چند باید داشت حرص

چشمتان چون چشم نرگس دست چون دست چنار

دیوان سنائی ، ص ١٨٢

در لوحی که در ابتدای مقال نقل گردید ذکری از (( مشیر )) شده

است . به ظنّ قوی مراد از مشیر ، میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک پسر

میرزا محمّد علی خان مشیرالملک است . برای ملاحظه شرح حال و

عاقبت احوال او ن ک به آثار العجم ( ط: فرهنگسرا ، ١٣٦٢ ه ش )،

ص ٢٧٤-٢٧٥، اثر سید محمّد نصیر فرصت الدوله و کتاب تاریخ

رجال ایران (ط : زوار ، ١٣٤٧ه ش ) ، ج ١،ص ٣٩-٤٠، اثر مهدی

بامداد .

ص ٣١١

پیش کر بر بط سرا و پیش کور آئینه دار

حضرت عبدالبهاء در لوح احبای الهی در فتح آباد (آباده ) چنین

می‌فرمایند:

 هواللّه ای یاران روحانی شبانگاه است ولی دم صبحگاهی فیض
 الهی ، نور هدایت کبری از جهان غیب افق اعلی منتشر بر جمیع
 آفاق و ندای روحانی جمال ابهی از ملکوت اخفی متواصل بسمع اهل
 وفا ، آهنگ عظیمی بلند است و روح‌بخش یاران هوشمند ولی
 افسوس که بی وفایان را پیش کر بر بط سرا و پیش کور آئینه دار .
 پس شما که بندگان صادق آن یار مهربانید باید هریک مانند بازان
 سپید صید طیور توحید نمائید و چنان بانگی بر زاغان پلید زنید
 که هریک در حفرهٴ‌از گلخن خسران جای گیرد و بگدازد و بمیرد .
 ای یاران الهی فیض نامتناهی محیط است و بخشش یزدانی شامل
 هر قریب و بعید دریای رحمت کبری پر موج است و و هجوم جنود
 ملأاعلی فوج فوج ، وقت نشر نفحات است و هنگام ترتیل آیات
 بیّنات از نفس و هوی بگذرید و از لذائذ فانیه چشم بپوشید بادیهٴ
 هجران بپیمائید تا پیمانهٴ‌پیمان درکشید ،هریک روح مجرّد گردید و
 محبّت مجسّم جمیع جهانیان را یار مهربان شوید و همهٴ عالمیان را
 مسّرت دل و جان . و علیکم التّحیّةو‌الثناء . ع ع

مصرعی که در لوح مبارک فوق نقل شده مصرع اخیر در قصیده

سنائی با مطلع ((ای خداوند مال الاعتبار الاعتبار ای خدا خوانان

قال الاعتذار الاعتذار )) است که می‌فرماید :

## ص ٣١٢
مآخذ اشعارفارسی پیش کر بربط ...

خاطره گژ را چه شعر من چه نظم ابلهی

کور عینین را چه نسناس و چه نقش قندهار

نکته و نظم ثنائی نزد نادانان چنانک

پیش کر بربط سرای و نزد کور آئینه دار

دیوان سنائی ، ص ١٩٣

ص ٣١٣

ص ٣١٤

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

#########

حرف :

ت

ص ٣١٥

ص ٣١٦

تا ببینی طور موسی طائف اینجا آمده

تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بیقرار

ن ک به ذیل : (( پای نه بر فرق ...))

 تا ببینی طور موسی طائف اینجا آمده
 تا ببینی روح عیسی را ز عشق بیقرار

ص ٣١٧

تا بهمسایه نگوید که تو در خانه مائی

ن ک به ذیل :(( تا که همسایه بداند ... )).

 ------------------------------------------------------------
 ا ا
 ا تا ا
 ا بهمسایه ا
 ا نگوید ا
 ا که ا
 ا تو ا
 ا در ا
 ا خانه ا
 ا مائی ا
 ا ا
 ا ا
 ا ا
 ا ا
 ا ا
 ا

ص ٣١٨

تا چه کند قوّت بازوی دوست

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند :

 یا حضرت ادیب بعد از رفتن شما مصلحت چنان دیده شد که
 مستر اسپراک نیز ارسال بمبئی و رنگون گردد لهذا فرستاده شد که
 در واپور با شما باشد و از تعالیم الهی بهره و نصیب گیرد تا ورود
 به هند کامل شود و مقتدر بر تبلیغ گردد ، تا چه کند قوّت بازوی
 دوست . فی الحقیقه‌جوان معقولی است کاری بکنید که روز به روز
 شور و جذبش بیشتر گردد و سبب اشتعال احبای هند شود...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که بواسطه جناب حاجی نصراللّه خان

اناری برای احبای کرمان و رفسنجان و انار و شام آباد عزّ صدور یافته

چنین می فرمایند:

 هواللّه ای یاران دل و جان و وجدان عبدالبهاء جناب نصراللّه خان
 الحمدلله در صون حمایت جمال مبارک بارض مقدّس رسید و بطواف
 مرکز انوار عتبهٌ‌مقدّسه فائز گشت و جبین را بتراب تربت مطهّره شد
 آیت نور مبین کرد و با عبدالبهاء ملاقات نمود فی الحقیقه پیام
 جمیع یاران بود از این پیام سرور دل و جان حاصل شد و
 مقصدش چنان بود که در جواب هر پیامی نامه تحریر گردد ولی
 عبدالبهاء را مجال کجا و فرصت و مهلت از چه جا دقیقه‌ای فراغت
 ندارد با وجود این از ده نامه یک نامه بلکه جواب تحریر میگردد
 قوهٴ‌تحریر ولو مانند چشمهٴ جاری باشد البتّه از عهده برنیاید
 گذشته از امور سائره و ملاقات و مشاغل و غوائل بی پایان ، سفری

## ص ٣١٩
مآخذ اشعار فارسی تا چه کند قوت ...

بجهان فرنگ نمود و ایّامی چند درنگ کرد مقصد چنان بود که با

وجود نهایت عجز بلکه آهنگی بلند گردد و امید بعون و عنایت

جمال مبارک بود والا این پشّه ناتوان را چه توانائی و این ذرّه فقر و

فنا را چه قوّت و اختداری . هرچه بود گلبانگی بلند شد و مرغان

آن چمن را بنغمه و آواز آورد . ولوله‌ای افتاد و صیت امراللّه

بمسامع صوامع ملکوت رسید . شب و روز بسئوال و جواب مشغول

بود و نفوسی از نسیم گلشن ابهی باهتزاز آمد ، مجامعی تشکیل شد

و محافلی ترتیب یافت و عبدالبهاء بعون و عنایت بهاء بقدر عجز

خویش کلمه‌ای چند بر زبان راند ولی چون تائید موعود مشهود بود

مانند آهنگ عود و رود تأثیر در ارواح و قلوب نمود. یکی از بادهٴ

محبّت اللّه سرمست شد و دیگری از جام الست می‌پرست گشت

یکی از شدّت وجد پرواز نمود و دیگری بآهنگ و آواز آمد تا بعد

چه نتیجه بخشد . ولّی مدّت اقامت محدود بود چنانکه باید و شاید

بخدمت موفّق نگشتم لهذا آهنگ سفر دیگر دارم و با وجود ضعف و

ناتوانی قطع محیط اعظم خواهم هرچند جسد تحمّل ندارد ولی

اعتماد بعون و عنایت جمال مبارک است که دریا را صحرا کند و

امواج را افواج عون و نصرت فرماید ، تا چه کند قوّت بازوی دوست .

چون نظر باستعداد و قابلیّت خویش نمایم هیچ امیدی ندارم ولی

چون نظر بتأییدات غیبیه و توفیقات لاریبیّه حضرت مقصود کنم

ذباب را عقاب بینم و پشه را رنگین شهپر مشاهده نمایم و چنین

است و حقّ‌الیقین است . باری دعوتنامه‌ها بسیار از محافل و مجامع

آمریکا رسیده بعضی محافل صلح عمومی ، بعضی محافل وحدت

نژاد ، بعضی محافل ترویج معارف ، بعضی محافل تجدید افکار باری

محافل کثیره درخواست نموده‌اند که عبدالبهاء بآن سامان شتابد و

در آن مجامع عظمی بیانی بر زبان براند حتّی والی بستون که یکی از

مقاطعات عظیمهٴ‌امریک است نامهٴ مخصوص نگاشته و مهیّای ضیافت

## ص ٣٢٠
مآخذ اشعار فارسی تا چه کند قوت ...

گشته از اینگونه دعوتنامه‌ها بسیار ولی مقصد چنان که در

میهمانخانه وارد شوم و ضیافت نفسی را قبول ننمایم زیرا متعدّند ،

بهتر اینست که در میهمانخانه وارد شوم تا معامله یکسان باشد .

باری رجای من از احبای ایران علی‌الخصوص کرمان و رفسنجان و

انار چنان است که در غیبت این عبد ضعیف جمال‌ابهی شور و وله و

جذب و طرب در نهایت قوّت در آن صفحات جلوه نماید تا بعد از

رجوع مشهود گردد که نعره یابهاءالابهای عبدالبهاء در باختر

بمسامع مبارک احبّای خاور رسیده آنان را بوجد و طرب آورده

شرق و غرب حکم یک خانه یافته و جنوب و شمال یک گلستان

گردیده و رجای دیگر آنست که احبّا در شام و سحر تضّرع

بملکوت جلیل اکبر نمایند و عبدالبهاء را عون و عنایت طلبند

شاید در عبودیت مقصود عالمیان نفسی ناتوان برآرد و در میدان

خدمت حرکتی عاجزانه بنماید . ربّ و رجائی و ملجئی و غیاثی و

مهربی و مناصی تری احبتک الخشّع الی ملکوت رحمانیتک الخضّع الی

جبروت ربّانیتّک الرّکع السّجود فی عتبة‌صمدانیتّک الربّع فی ریاض

التّوحید الرضع من ثدی التّقدیس یرتفع منهم الضّجیج فی بطون

الأسحار و یعلومنهم الصّریخ فی العشیّ و الأبکار تبتّلل الی ملکوت

الأسرار توجّها الیک یا عزیز یا جبّار ای ربّ اعتداکل کفّار من

حزب الفجّار علیهم و ظلم کل غدار من ثلة الأشرابهم ربّ اغثهم

بحفظک و کلائتک واحرسهم بعین رعایتک وادخلهم فی صون حمایتک

وایّدهم علی عبودیة‌عتبتک و وفّقهم علی خدمة امرک و انشربهم رایات

الایات واقم بهم الدّلائل والبیّنات واجعلهم مصابیح الفلاح وافتح علی

وجوههم مصاریع النّجاح واعل بهم الی اوج الکمال و اعرج بهم الی

مرکزالجمال واجعلهم لئالی العوالی فی اصداف الامکان والدررالغوالی

فی عقود الموالی فی حیّز الاکوان واجعلهم طیوراًصادحة فی ریاض

العرفان و حیتاناًسابحة فی حیاض الایقان واسوداًزائرة‌فی غیاض

## ص ٣٢١
مآخذ اشعار فارسی تا چه کند قوت ...

الایمان . انّک انت الکریم انّک انت العظیم انّک انت الرّحمن

الرحیم . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

 ... ای یاران ثابت فیض الهی مانند باران بهاری بعالم انسانی
 افاضه نموده و پرتو نور مبین روی زمین را رشک بهشت برین کرده
 ولی افسوس که کوران محروم و غافلان مهجور و افسردگان مأیوس و
 پژمردگان مخمود و این فیض بی‌پایان مانند سیل روان بمصدر اصلی
 دریای پنهان راجع مگر نفوس قلیله نصیبی میبرند و اشخاص
 معدود بهره میگیرند ، تا چه کند قوّت بازوی دوست . امید است که
 در مستقبل خفتگان بیدار شوند و غافلان هوشیار گردند و محرومان
 محرم اسرار کردند ...
 منتخبات مکاتیب ،ج ١،ص ٢٦٦

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا ملا نصراللّه چنین

می‌فرمایند:

 هواللّه ای رفیق روحانی طبیب حاذق و پزشک ماهر امراض مزمنه
 معالجه نماید و داء عضال دوا نماید زخم کارگر را مرهم التیام
 بخشد و ضربهٴد‌امغه را ضمادهای فائقه بکار برد چنانکه شاعر
 عرب میگوید ، یدعی الطبیب لشدة‌الاوصاب یعنی طبیب را بجهت
 مرض شدید دعوت کنند حال هیچ مرضی اعظم از نادانی نه و
 هیچ درد بیدر‌مانی اشدّاز احتجاب از حق نیست طبیب روحانی
 باش پزشک آسمانی شو علیلان دل و جان را دوای رحمانی
 بخش و مریضان جاهلان را بشفاخانه الهی دلالت نما طنزور
 ملکوت ابهی بکار بر جدوار ملأاعلی استعمال نما دریاق فاروق
 اخلاق رحمانی مبذول دار و اکسیر اعظم محبّت‌اللّه شایان و رایگان

## ص ٣٢٢
مآخذ اشعار فارسی تا چه کند قوّت ...

 کن تا نفوس پژمرده ترکمان را طراوت و لطاوت بخشی و اموات غیر
 احباء آن قبائل و مللرا بنَفَس مسیحائی زنده نمائی امید از الطاف
 ربّ مجید چنان است و انتظار چنین . تا چه کند قوّت بازوی دوست .
 و علیک البهاءالابهی .

مصرع (( تا چه کند قوّت بازوی دوست )) را جمال قدم نیز در لوح

مصدّر به (( دی شیخ با چراغ ...)) نقل فرموده‌اند . برای ملاحظه این

لوح به ذیل (( دی شیخ با چراغ ...)) مراجعه فرمائید .

مصرع منقول در آثار فوق ناظر به بیت مجمر اصفهانی است که

می‌گوید:

پنجهٴ شیران همه در پنجه‌ات تا چه کند قوّت بازوی تو

مجمع الفصحاء،ج ٥،ص٩٧٢

بنا بر مندرجات مجمع‌الفصحاءمجمر اصفهانی نامش آقا سیّد

حسین و از سادات طباطبائی اردستان بوده و در آغاز جوانی به

دارالخلافه طهران آمده و در دربار قاجار لقب مجتهدالشهداء یافته

است . تاریخ وفات مجمر در سنه ١٢٢٥ه ق (١٨١٠م ) بوده و دیوان

مختصری از او بجا مانده است . برای ملاحظه شرح و احوال و اهم مآخذ

مربوط به سوانح حیات مجمر به کتاب حدیقة‌الشعرا ، ج ٣،

ص ١٥٢٦-١٥٣٦ ، مراجعه فرمائید .

قائم مقام فراهانی در منشآت خود به دفعات به مصرع مزبور

استشهاد نموده است . از جمله می‌نویسد:

 ...بنده تکلیف خود را در رعایت حزم بعمل آوردم دیگر آنجا
 دشمنانند قوی پنجه مرا . آلت جارحه بدست شما دادم تا چه کند
 قوّت بازوی تو ...
 منشآت قائم مقام ، ص ١٨

## ص ٣٢٣
مآخذ اشعار فارسی تا چه کند قوت ...

و نیز ن ک به منشآت قائم مقام ، ص ١٢٧و١٥٧.

کلمه ((طنزور)) در لوح آقا ملا نصراللّه به ظن قوی صورت دیگری

از کلمه تنتور ( Teninture ) است و آن مایعی است که از تلفیق الکل با

مواد داروئی بدست میآید و انواع مختلف آن در طّب به مصرف میرسد .

کلمهٴ((جدوار)) (به فتح اوّل ) در همین لوح نام نوعی از ریشه‌های گیاهی

است که برای رفع اثرات زهر عقرب و مار مصرف می‌شود .

و نیز در همین لوح ، مصرع عربی منقول مصرع اخیر در قطعه‌ای است

که ابن قتیبه آن را در عیون الاخبار (قاهره : مکتبة‌النجاح ، ١٩٥٧م ٩

جزء هشتم ص ٣٨-٣٩) چنین آورده است :

 ما انت بالسّبب الضعیف وانما نُجْحُ الامور بقوة‌الاسباب
 فالیوم حاجتنا الیک وانما یدعی الطبیب لکثرة‌الاوصاب

ص ٣٢٤

تا حلقه‌های زلفش حلق کراست روزی

ای مابرون حلقه گردن دراز کرده

حضرت عبدالبهاءدر لوح آقا میرزا مؤمن وضلع او چنین

می‌فرمایند :

 هوالمعزی و معطی التسلی لعباده الفائزین و امائه الفائزات ...یا اختی
 ابن ابهر الباهر الوجه المسجون فی محبة‌اللّه محزون و دلخون
 مباشید بنار محبة‌اللّه مشتعل و بفرح عنایت اللّه مستبشر باشید که
 بفضل الهی برادر روحانی نورانی و جسمانی در سبیل الهی چون
 جمال مبین یوسف حقیقی در زیر غلّ و زنجیر افتاد ، تا حلقه های
 زلفش حلق که راست روزی - ای ما برون حلقه گردن فراز کرده .
 بیست و چهار سال بود که جمال‌قدم در این سجن اعظم تشریف
 داشتند پس معلوم و مثبوت شد که این فخر و مباهات نفوس
 است ...

بیت از مولوی است . ن ک به ذیل : (( بازار یوسفان را ...)) و (( باز

آمد آن مغنی ...)).

ص ٣٢٥

تا زمین و آسمان خندان شود

عقل و روح و دیده صد چندان شود

ن ک به ذیل : (( بوی جانی سوی ...)).

 تا
 زمین
 و
 آسمان
 خندان
 شود

 عقل
 و
 روح
 و
 دیده
 صد
 چندان
 شود

ص ٣٢٦

تا که این مستور شیدائی درآید در خروش

تا که این مخمور ربانی برآید زین خمار

ن ک به ذیل :((آنچه در خمخانه ...))

 تا که این مستور

 شیدائی درآید در خروش
 تا که این مخمور ربانی
 برآید زین خمار

ص ٣٢٧

تا که همسایه بداند که تو در خانه مائی

حضرت بهاءاللّه در لوحی که با عبارت ((ساکنان طریق معبود و

واصلان سبیل مقصود مقدّس از حدوداتند ...)) آغاز می‌شود چنین

می‌فرمایند:

 ...محبت های باطنی که عمرها و قرنها در صدر مستور بود به این
 کلمات بدیهی و تعارفات رسمی کشف و هویدا نمودیم ، تا که
 همسایه بداند که تو در خانه مائی . ان شاءاللّه به عنایت ربانی حرم
 جمال را طائف شویم و کعبهٴذ‌ات را زائر تا در عرش بقا به شرف
 لقا فائز شویم والسلام .

برای ملاحظه تمام این اثر لطیف به ذیل (( جان گرگان و سگان ...))

مراجعه فرمائید .

امّا مصرع منقول ناظر به بیت دهم در غزل سعدی در طیبّات است

که می‌فرماید:

من‌ندانستم‌ازاول‌که‌توبی‌مهروفائی عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی

دوستان‌عیب کنندم‌که‌چردل‌بتودادم باید اوّل بتو گفتن که چنین خوب چرائی ؟

ای‌که‌گفتی‌مرواندرپی خوبانز‌مانه ما کجائیم در این بحر تفکّر تو کجائی

آن‌نهخ‌الست وزنخدانو‌سرزلف‌پریشان که دل اهل نظر برد سرّیست خدائی

پرده‌بردارکه‌بیگانهخود‌اینرو‌ی‌نبیند این توانم که بیابم بمحلت بگدائی

عشقودرو‌یشیو‌انگشت‌نمائی و ملامت همه سهلست تحمل نکنم بار جدائی

روزصحراوسماعستو‌لب جویو‌تماشا در همه شهر دلی نیست که دیگر بربائی

## ص ٣٢٨
مآخذ اشعار فارسی تا که همسایه ...

گفته‌بودم‌چوبیائی‌غمد‌ل‌باتوبگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائی

شمعر‌ابایدازینخ‌انه‌بدربردنو‌کشتن تا بهمسایه نگوید که تو در خانه مائی

سعدی‌آن‌نیست که‌هرگززکمندت بگریزد که بدانست که در بند تو خوشتر که رهائی

 خلق گویند برو دل بهوای دگری ده
 نکنم خاصه در ایام اتابک دو هوائی
 کلیّات سعدی ، ص ٦٧٠

در کتاب هزار دستان ، اثر جناب محمّد علی فیضی که هنوز به طبع

نرسیده است دیدم که نوشته‌اند شخصی از پادشاهان عثمانی که دارای

ذوق ادبی بود و غالباًدر حضور حضرت عبدالبهاءاز اشعار فارسی

میخو‌اند روزی در حضور آن حضرت عرض نمود که ما چقدر باید از

ایرانیان ممنون باشیم که این گنج حقیقی را به کشور ما داده‌اند و به

مناسبت موضوع این بیت سعدی را خواند که ((شمع را باید از این خانه

برون بردن و کشتن - تا همسایه نداند که در خانه مائی )) .بعد

حضرت عبدالبهاء فرمودند :(( کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان

-پرتو حسن تو گوید که تو در خانه مائی .))

ص ٣٢٩

تا نگردد در تو اوصافش عیان

خویش را در هجر و گمراهی بدان

نبیل اعظم زرندی در بیاناتی که از جمال قدم ثبت نموده و به ((پنج

کنز )) اشتهار یافته چنین آورده‌است :

 ...جمال قدم بر عرش اعظم منادیا الی من فی العالم میفرمایند که
 ای سالک سالک و ای عارف عارف و ای عاشق عاشق و ای واصل
 واصل ، تا نگردد در تو اوصافش عیان -خویش را در هجر و
 گمراهی بدان ...
 عندلیب ، شماره٤٠،ص ١٣

بیت منقول از مثنوی مشهور جمال قدم است که می‌فرمایند:

پس تو وصل او ز خود جوای نگار تا نبینی بعد از این هجران یار

مخزن کنز الهی هم توئی لیک از غفلت پی اینان دوی

تا نگردد در تو اوصافش عیان خویش را در هجر و گمراهی بدان

او ز جود خود نکردت بی‌نصیب از صفات و اسم و رسمش ای لبیب

او ز لطفش بابها بر تو گشود تو مبند آن بامها همچون یهود

آثار ،ج ٣،ص١٨٩

ص ٣٣٠

تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه

کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار

حضرت عبدالبهاءدر لوح عندلیب می‌فرمایند:

 ...قلم آن جناب باید ترجمان قلم این عبد باشد و آنچه از این
 قلم ترشّح نماید از آن قلم بتراود یعنی در ذکر عبودیّت این عبد قلم
 آنجناب انشاءاللّه آیت عظمی گردد این است که میفرماید ، تا
 نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه - کی چشم خمر بقا از لعل
 نوشین نگار ...
 مکاتیب ،ج ٥،ص ٢١٦

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب آقا میرزا حسین زنجانی )) چنین

می‌فرمایند:

 ثابت بر پیمانا هرچند در ایّام خویش زحمت و مشقّت کشیدی
 خانمان گذاشتی بی‌سر و سامان شدی و این شرط سلوک در
 راه یزدان است ، تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه - کی
 چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار .لهذا زحمت عین رحمت است
 و مشقّت حقیقت راحت ...

بیتی که در آثار فوق به آن استشهاد شده از ابیات جمال قدم در

قصیده مشهور به قصیده (( ساقی از غیب بقا )) است که می‌فرمایند:

نارعشقی‌برفروزوجمله‌هستی‌هابسوز پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار

تانگردی‌فانی‌ازوصفو‌جودای‌مردراه کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار

پای‌نه‌برفرق‌ملک‌آنکهدر‌آدرظل‌فقر تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار

مائده آسمانی ، ج ٤،ص ٢١٠

ص ٣٣١

تا نگرید ابرکی خندد چمن

حضرت بهاءاللّه در مراسله ای که در سلیمانیّه در جواب معروضه ملا

حامد مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند:

 ... رشحی که از سحاب سماء مکرمت در اراضی کلمات نازل
 فرمودید و طفحی که از غمام جریاء مرحمت در هویات اشارت
 مبذول داشتید نوری گردید و بر قلوب مشتاقان وارد شد و سروری
 گشت و بر سینهٴ‌محزونان نازل آمد بلی ، تا نگرددابر کی خندد
 چمن . سبحان اللّه مگر این نفحه مشک از بهشت بود که آنچه در
 دست بود بهشتیم و یا این نفحه صور از شجره طور آمد که از سر
 جان گذشتیم و بجانان پیوستیم ...
 رحیق مختوم ،ج١،ص ٤٠٩

حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب کلانتر )) در دهج چنین

می‌فرمایند :

 ای بندهٴ حضرت یزدان حمد خدارا که خاور عنبر نثار است و
 باختر مشکبار ، شرق روشن است ، غرب مشکاة‌انوار . صیت میثاق
 است ولوله در آفاق انداخته ، آوازهٴ کلمة‌اللّه است جهانگیر گشته .
 نعرهٴ‌یابهاءاللّه الابهی از هر سو بلند ، نغمهٴ‌یا ربّی الأعلی از هر
 کوی مسموع هر هوشمند . رشحاب سحاب عنایت کشور وجود را
 سبز و خرّم نموده و نغمهٴ‌صور الهی عالم انسانی را زنده فرموده .
 یاران دهج منهج بیضا یافتند و دوستان حقیقی یزد نرد محبت
 باختند و شه‌سواران میدان شهادت تا ملکوت ابهی تاختند . قوّت
 حقّ قاهر بر خلق ، مشیّت الهی غالب بر حقایق انسانیّه . نار موقده

## ص ٣٣٢
مآخذ اشعار فارسی تا نگوید ابر...

 را هرچند بر اخماد برخواستند شعله بیشتر زد و سراج الهی را
 هرچند بر اطفاء کوشیدند پرتوش درخشنده‌تر گشت تا آنکه حال
 جهان بجنبش آمده و آفرینش آرایش یافته عنقریب خیمهٴ آسایش
بلند گردد و ظلّ ممدود کلّ را احاطه فرماید بحر حقیقت چنان
موج زند که سواحل کائنات را غرق فرماید نعره یابشری یا بشری
از آن خطه و دیار شهدا بملکوت اعلی رسد زخمها مرهم یابد ،
دردها درمان شود ، دلهای شکسته تسلّی جوید ، گلهای پژمرده
طراوت و لطاوت بنماید . مثلی است مشهور ، تا نگرید ابر کی
خندد چمن . این دماء مطهّر که تراب اغبر را رشک لالهٴ‌احمر نمود
چنان جوشی زند که خطّهٴ‌ایران را جنّت رضوان نماید روح و
ریحان بخشد ، ریاحین عرفان برویاند آهنگ ملأاعلی بلند کند و
نغمه و آواز خوشی در هر کشوری اندازد . پس باید بشکرانه
پرداخت که ارض یا قربانگاه الهی شد یا آن خطّه و دیارمشهد فدا
گردید نفوس شهدا هریک در ملکوت ابهی بر سریر حیات ابدی
جالس و منتسبین ایشان را در ممّر قرون و اعصار تاج افتخار بر
سر و خلعت اختصاص در بر و بر کائنات سرور گردند . انّ لهم
توقّد بعدالخمود و اطلاق بعدالقیود و قیام بعدالرّقود و اشراق
بعدالغروب بشّر احبّاءاللّه بانّ لهم المقام الأعلی فی ملکوت اللّه .
آن جناب فی‌الحقیقه خادم یارانید و شریک و سهیم عبدالبهاء تا
توانی دوستان را بنواز و با مخلصین همدم و همراز باش و بعبودیّت

آستان مقدّس پرداز . و علیک و علی احباءاللّه البهاءالأبهی . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح (( محفل روحانی و مجالس انس رجال و

اماء رحمان علیهم و علیهن البهاءالابهی )) در بشرویه چنین می‌فرمایند:

هواللّة ای یاران و اماء رحمان الحمدللّه ابواب رحمت کبری بر

وجوه باز است و طیورجنت ابهی همدم آهنگ و آواز حضرت

## ص ٣٣٣
مآخذ اشعار فارسی تا نگرید ابر ...

 کنید که خدا دولت و ملت ایران را موفق فرماید و از این انقلاب و
 اضطراب رهائی و نجات بخشد ، تا نگردد ابر کی خندد چمن .
 یاران الهی باید به نهایت محبّت و سکون و قرار و بی‌طرفی حرکت
 و سلوک نماید و ابداًدر فتنه و فساد مداخله ننماید...

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند :

 هوامؤید ایها الافنون المنشعب من الشجرة‌المبارکة...ما در
 چنین ضوضاها باید حمد و ستایش حضرت رب الارباب نمائیم که
 اسباب ظهور تقدیس احبای الهی است ، تا نگرید ابر کی خندد
 چمن ، در جمیع عهدها این وقوعات اعظم از این واقع بلکه این
 ضوضاها کطنین الذباب بود . آن بحر اعظم به یک موج این خس و
 خاشاک را محو و نابود نموده و قل جاء الحق و زهق الباطل انّ
 الباطل کان زهوقا مثبوت و معلوم است ملاحظه فرمائید که
 اثری از آن مفترین باقی رجعوا الی اسفل السافلین ...

مصرعی که در آثار فوق نقل شده از مولوی است و در مثنوی

چنین مذکور گردیده است :

 تا نگرید ابر کَی خندد چمن تا نگرید طفل کَی جوشد لبن
 طفلِ یک روزه همی داند طریق که بگریم تا رسد دایهٴ شفیق
 تو نمیدانی که دایهٴ دایگان کَم دهد بی گریه شیر او رایگان
 گفت فَلْیَبْکُواکَثیراگوش دار تا بریزد شیرْفضل کردگار
 مثنوی،دفترپنجم،بیت١٣٤-١٣٧

آیه مبارکه (( و قل جاء الحقّ ...)) که در آخرین لوح منقول در فوق

بدان استشهاد شده آیه ٨١ در سوره اسراء (١٧) است و مضمون آن

چنین است که رسول حقّ آمد و باطل را نابود ساخت و باطل البته خود

لایق محو و نابودی است .

ص ٣٣٥

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا حیدرعلی اسکوئی در

تبریز چنین می‌فرمایند :

 هواللّ ای ثابت بر پیمان مکتوبی که بجناب آقا سیّد تقی مرقوم
 نموده بودی ملاحظه گردید و مضمون مفهوم شد ما را بشهر تبریز
 گمان چنان بود که جام لبریز باشد و اطراف را قوه ادراک و تمیز
 بخشد حال اطراف باوصاف خوشی موصوف و مرکز بسکوت و
 صمت مألوف لابد در این حکمتی است چنین نخواهند ماند البته
 نفوسی قدم پیش نهند و بیش از پیش بکوشند ، رایات توحید گردند
 و آیات تجرید شوند، تا یار که را خواهد و میلش به که باشد .ذلک
 من فضل اللّه یؤتیه من یشآءواللّه ذوفضل عظیم نفوسی که تازه
 بشریعه الهیه وارد آنانرا تشویق و تحریص نمائید که جوش و خروشی
 برآرند ما بدرگاه احدیّت تضرع و زاری مینمائیم که جائی تازه
 مبذول فرماید و یاران را بوجد و طرب آرد...

مصرعی که حضرت عبدالبهاء به آن استشهاد فرموده‌اند از دولتشاء

قاجار است . دو بیتی حاوی این مصرع چنین است :

تا صبح قضا سهل سهیلش به که باشد تا شام قدر رجعت و میلش به که باشد

در بزم وصالش همه کس طالب دیدار تا یار که را خواهد و میلش به که باشد

گلچین جهانبانی ، ص ٥٩٠

نام دولتشاه قاجار محمد علی میرزا بود و دولت تخلص می‌نمود

## ص ٣٣٦
مآخذ اشعار فارسی تا یار که را ...

تولّدش به سال ١٢٠٣ ه ق (١٧٨٨م ) و فوتش در ٢٦صفر ١٢٣٧ه ق

(١٨٢١م ) اتفاق افتاد . دولتشاه فرزند اوّل فتحعلیشاه قاجار بود و مدتها

حکومت کرمانشاهان را بعهده داشت . برای ملاحظه شرح حال و

صوت مآخذ و منابع مربوط به سوانح حیات دولتشاه قاجار به صفحات

٦٢٤-٦٢٧ کتاب حدیقة‌الشعراء جلد اوّل رجوع فرمائید .

ص ٣٣٧

ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر

حضرت ربّ اعلی در کتاب مستطاب بیان فارسی چنین می‌فرمایند:

 ...می‌بینی الوف الوف صرف میکنند در راه بیتی که نسبت بخود
 داده ولی یوم ظهور او که بر هر قول او مثل آن خلق میشود بیت ،
 اگر نفسی متصاعد گردد بسوی او ظاهر است فلتتقن اللّه ثم فی
 اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی بغیر استحقاق او
 هرآینه محتجب خواهی بود از امر و اگر عزّ عرفان او را خواهی
 لایق نبوده که در بساط عزّاو داخل شوی ببین ،که تو را که بر کنگره
 عرش میزنند صفیر بلکه از این هم اعظم‌تر بدان بلکه قول او عرش
 را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و
 منعوت گردد باین ذکر...
 بیان فارسی ، ص ٣٢٠

مصرعی که حضرت ربّ‌اعلی به آن استشهاد فرموده‌اند از حافظ

است و در غزل مشهور اوست که می‌فرماید:

بیا که قصرامل سخت سست بنیادست ببارباده که بنیادعمر بر باد است

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلّق پذیرد آزادست

چه گویمت‌که‌بمیخانهدو‌ش‌مستوخر‌اب سروش عالم غیبم چه مژدها دادست

که ای بلند نظرشاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

تراز کنگرهٴ‌عرش میزنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتادست

نصیحتی کنمت یادگیر و عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یادست

غم جهان‌مخوروپندومن‌مبرازیاد که این لطیفهٴ‌عشقم ز رهروی یادست

## ص ٣٣٨
مآخذ اشعار فارسی تراز کنگره ...

رضابداده بده و ز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوز عروس هزار دامادست

نشان عهد و وفا نیست در تبسّم گُل بنال بلبل که جای فریادست

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

حافظ ص ٢٧

ص ٣٣٩

ترجمانی هرچه ما را در دل است

دستگیری هرکه پایش در گل است

حضرت بهاءاللّه در مکتوبی خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکی

عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

 ...تفقد خاطر خطیر آن برادر مکرم درویشان بی‌سامان را مکانی
 معین و سامانی مزّین آمد و سواد مداد آن نامه حاکی از مشک اذفر
 بود و بیاض ریاض آن مشعر بر ملایمت قلب انورالحق لئالی
 منظومه آن مسرت کامل حاصل و درّهای منثوره آن صحت و
 آسایش دل بیاورد ، ترجمانی هرچه ما را در دل است - دستگیری
 هرکه پایش در گل است ...
 رحیق مختوم،ج١،ص ٤١١

بیت از مولوی است و در مثنوی چنین مذکور شده است :

ترجمانی هرچ ما را در دلست دست گیری هرکه پایش در گلست

مثنوی،دفتراوّل،بیت ٩٨

 ٣٤٠
 ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
 زین ره که تو میروی به ترکستان است

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا حسین و پسرش

حاجی میرزا محمدعلی در جدّه می‌فرمایند:

 ای دو بنده مقرّب درگاه کبریا نامه‌ای که بجناب منشادی مرقوم
 نموده بودید ملاحظه گردید و معانی سبب فرح و سرور روحانی
 گردید مدتّی بود که خبری نبود لهذا قلوب در انتظار بود که نفحه
 مشکباری از آن سامان بمشام رسد ،از ملاحظه این نامه نهایت روح و
 ریحان حاصل شد و از عتبهٴ‌مقدّسه التماس و رجا متواصل تا آن
 دو سراج وفا در زجاج بطحا وهّاج گردند و چنان افروخته و
 جانسوخته و نظر از دو جهان دوخته گردند که سبب انتباه قاصدان
 کعبه و طائفان حرم شوند زیرا آنان از جوهر عرفان بیخبرند و از
 نفحات قدس که یثرب و بطحارا معطّر نموده بود بی‌نصیب و اثر .
 لهذا شما باید با ایرانیانی که به آن صفحات آیند نوعی روش و
 سلوک فرمائید و محبّت و مهربانی کنید و سبب سرور و شادمانی
 شوید که نفحه‌ای از گلشن ابهی بمشام آید و از اسرار قدیمه که
 بتجّلی حقیقیه محمّدیه در آن دیار آشکار گردید بهره و قسمتی برند
 والا حکم و حال حاجیان ، ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی - کین ره
 که تو میروی به ترکستان است .

 باری مرا آرزو چنین است که آن دو یار دلنشین طیور شکور بهشت
 برین شوند و شب و روز بآهنگ ملأاعلی در وجد و طرب آیند و
 سبب سرور قلوب حجّاج بیت الحرام شوند و محرم خلوتگاه حضرت
 رحمان گردند . همواره باید خبر شما ببقعهٴ‌مبارکه برسد تا سبب

## ص ٣٤١
مآخذ اشعار فارسی ترسم نرسی ...

 سرور یاران شود و فرح قلوب مشتاقان گردد . حضرت عالم جلیل
 و فاضل نبیل مسعود افندی را از قبل این آواره تحیّت مشتاقانه ابلاغ
 دارید . ربّ و رجائی انّ هذان العبدان سرعا الی الیثرب والبطحا و
 جاورا البیت العتیق مسجدالحرام ربّ اجعلهما یستنشقا رائحة
 الرّحمن من النّاحیة‌المقدّسة‌المعطّرة للاکوان ربّ اجعلهما آیتی
 رحمتک ورایتی موهبتک و سراجی هدایتک و نجمین بازغین فی افق
 عنایتک وایّدهما علی عبودیتک و فقّهما علی خدمتک وانصرهما
 بجنود ملکوتک و اجعل لهما لسان صدق فی عالم الانشآء. انّک انت
 المؤیّد لمن تشآء علی ماتشاء و انّک انت القوی القدیر . ع ع

بیتی که حضرت عبدالبهاءبه نقل آن پرداخته‌اند از سعدی است و

در حکایتی که در باب دوّم کتاب گلستان مندرج می‌باشد مذکور گردیده

است . برای ملاحظه تمام این حکایت به ذیل : (( این ره که تو

میروی ...)) مراجعه فرمائید.

ص ٣٤٢

ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

 ای زائر مشکین نفس حافظ شیرازی در دیوان خویش میگوید ،
 ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند . آن ترک پارسی گو توئی که در
 نهایت شیرینی و حلاوت بفارسی صحبت میداشتی و من و یاران
 الهی را سبب سرور و شادمانی میگشتی ...
 مکاتیب،ج٢،ص٢٧٨

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح ((بیطر قائمقامی عزّ تلو علی کاظم بیک

افندی حضرتلرینه )) چنین می‌فرمایند:

 ای ناظم مشکین نفس اشعار آبدار که مانند آب روان بود قرائت
 گشت فی‌الحقیقه در نهایت فصاحت و بلاغت بود معانی
 دلنشین مذاق عارفان را شیرین نمود و لطائف معانیش دل و جان
 را نشئه صهباءبخشید تا بحال از ترکان پارسی گو ولو بقول خواجه
 حافظ بخشندگان عمرند چنین غزلی استماع نشد ابداًمعلوم
 نمیگردد که قائل ترک است یا تاجیک لهذا تهنیت علم و ادب به
 این غزل بی مثل و نظیر مینمایم و از خدا خواهم که چنان لسان
 فصیح بلیغی بشما عنایت فرماید که فصحای عرب و بلغای عجم
 حیران گردند . و علیک التّحیّةو‌الثّنآء. ع ع

مصرعی که در دو اثر فوق به آن استشهاد شده در غزل حافظ با

مطلع (( دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را ...)) به صوت زیر مندرج

## ص ٣٤٣
مآخذ اشعار فارسی ترکان پارسی گو ...

گردیده است :

 خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند ساقی بده بشارت رندان پارسا را

 دیوان حافظ،ص ٥

بیت مذکور در دیوان حافظ که به اهتمام آقای ابوالقاسم انجوی به طبع

رسیده به این صورت آمده است که :

 ترکان پلرسی گو بخشندگان عمرند ساقی بده بشارت پیران پارسا را

 دیوان‌حافظ،طبع‌انجوی،ص٤

در دیوان حافظ شیرازی که به اهتمام سیّد محمّدرضا جلالی نائینی و

دکتر نذیر احمد به طبع رسیده (طهران : امیر کبیر ، ٢٥٣٥ شاهنشاهی ،

چاپ سوّم ، ص ٦) بیت مذکور به صورت (( خوبان پارسی‌گو ...)) ثبت شده

و در پاورقی این توضیح آمده است که ((در این سیاق ظاهراًعبارت :

ترکان پارسی‌گو مناسبتر بنظر میرسد )).

ص ٣٤٤

تفاوت از زمین تا آسمان است

حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضای میرزا آقاجان خادم‌اللّه به

تاریخ ٢٩ شعبان ١٢٩٨ ه ق عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

 خدمت شارب کأس معانی حضرت اسم وجود علیه بهاءاللّه الابدی
 عرض میشود... ای دوستان للّه قیام نمائید و للّه بگوئید و فی
 سبیل اللّه کوشش نمائید که شاید عباد این عصر مثل قبل محتجب
 نشوند و از عَبَدهٴ‌اصنام و اوهام محسوب نگردند. ای عباد ، آخر
 در طائفهٴ‌که خود را اعظم و اعلای خلق میشمردند و از فرقهٴ‌ناجیه
 امّت مرحومه میدانستند تفکّر نمائید که چه قسم معتقد بودند و
 چه قسم امر ظاهر شد ، تفاوت از زمین تا آسمان است . باری همان
 طائفه بعد از دعویهای کثیره بالاخره از طایفهٴ‌طاغیهٴ‌باغیهٴ‌لدی اللّه
 مذکور و در کتاب مسطورند چه که بفتوای آن نفوس مشرکه حقّ را
 آویختند و برصاص کین شهید نمودند ...

مصرع منقول ، مصرع دوّم در بیت ذیل است که در کتاب گلچین

جهانبانی (ص ٥٨٥)به سعدی نسبت داده شده است :

 میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

دهخدا در ذیل این بیت در کتاب امثال و حکم ( ج ٤،ص ١٧٦٧)

خود بیت هاتف اصفهانی را نظیر آورده است که فرمود :(( چسان خورشید

رویت را مه تابان توان گفتن - که از روی تو تا ماه از زمین تا

آسمانستی )).

ص ٣٤٥

تو بر یار و ندانی عشق باخت

این مصرع در لوح جمال قدم مصدّر به عبارت (( نقطه حمد و جوهر

حمد...)) نقل شده و تمام لوح در ذیل (( آنچه میخواهد دل تنگت

بگو )) مندرج گردیده است .

 مصرع مولوی است و تمام بیت چنین است :

 آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بر یار و ندانی عشق باخت
 مثنوی،دفترسوّم،بیت ٣٧٨١

و نیز ن ک به ذیل : (( آفتی نبود بتر ...))

ص ٣٤٦

تو خواه از سخنش پند گیر و خواه ملال

ن ک ذیل : (( من آنچه شرط...))

 تو
 خواه
 از
 سخنش
 پند
 گیر
 و
 خواه
 ملال

ص ٣٤٧

تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز

حضرت بهاءاللّه در لوحی می‌فرمایند:

 ...ادیب شیراز میگوید، تو خود حجاب خودی حافظ از میان
 برخیز ، چنانچه یعغوب حبّ اگر هویت قلب و دل از کدورت آب
 و گل پاک مینمود البته احتیاج قمیص مصر نداشت که بشیری مبشر
 شود و یا سفیری مذّکر آید بلکه نفحات طیبه مقدّسه را از شمال
 روح میشمید و به جانان در عین وصال میآرمید ...

برای ملاحظه تمام این اثر منیع به ذیل (( دی شیخ با چراغ ...)) رجوع

فرمائید.

این مصرع چنانچه تصریح فرموده‌انداز حافظ است که می‌فرماید:

دلمر‌میدهٴ‌لولی وشیست شورانگیز دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز

فدای پیرهن چاک ماهرویان باد هزار جامهٴ‌تقوی و خرقهٴ‌پرهیز

خیالخ‌ال‌توباخودبخاکخو‌اهم‌برد که تا ز خال تو خاکم شود عنبرآمیز

فرشته‌عشق‌نداندکه‌چیست‌ای‌ساقی بخواه جام و گلابی بخاک آدم ریز

پیاله برکفنم بندتاسحرگه حشر بمی ز دل ببرم هول روز رستاخیز

فقیروخسته‌بدرگاهت‌آمدمر‌حمی که جزولای توام نیست هیچ دست آویز

بیاکه‌هاتف‌میخانهدو‌ش‌بامن گفت که در مقام رضا باش و زقضا مگریز

 میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
 تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
 دیوان حافظ،ص ١٨٠-١٨١

ص ٣٤٨

تو عبد اسم اعظمی نگویمت خداستی

ولی ترحمی نما به عجز و انکسار من

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بابا ولد حسین در شماخی

می‌فرمایند:

 ای ناظم لؤلؤمنثور منظومهٴ‌غراءکه مانند فرائد نوراء و لئالی لئلاء
 از صدف قریحهٴ‌الهام صریحهٴ‌شما منثور گشته بود سبب مسرّت و
 فرح بی پایان شد زیرا این بیت مذهب و معتقد و مشرب صمیمی
 عبدالبهاست ، تو عبد اسم اعظمی نگویمت خداستی - ولی ترحمی
 نما بعجز و انکسار من . احسنت احسنت ستایش عبدالبهاء اینست
 و اقصی آمال و آرزوی او آن . لهذا نهایت مسرّت از قرائت حاصل
 گشت این عبد مقامی و رتبه‌ای و نعتی جز عبدالبهاء نداشته و
 مادون آن درگاه احدیّت مقبول نه . پس ای بلبل گلشن فصاحت
 و مرغ خوش آهنگ گلزار بلاغت گلبانگی از ریاض الهی بزن و نغمهٴ
 تقدیس بلند نما و به محامد و نعوت جمال ابهی پرداز و مدح و
 ستایش جمال اعلی کن و عبدالبهاء را بعبودیّت آستان بستا این
 است سبب سرور من ، این است سبب حبور من احسنت احسنت
 ایهاالناطق الصادق والسراج اللامع . و علیک‌التحیةو‌الثناء. ع ع
 ١٢محرم سنه ٣٢١

بیت منقول از بابا ولد حسین است . از شرح احوال ایشان تا کنون

مطلبی به نظر این عبد نرسیده است .

ص ٣٤٩

تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید

حضرت بهاءاللّه در لوحی که به اعزاز جناب ورقا و به امضای

خادم اللّه عزّ صدور یافته و بتاریخ ٢٢ جمادی‌الاول سنه ١٣٠١ ه ق مورّخ

است چنین می‌فرمایند:

 ...این که از نتائج سجن مرقوم داشتند للّه الحمد هر امری واقع
 شود و هر ضری بر اولیاء وارد همان تبدیل شده و میشود حبس
 در سبیلش علت حرّیت و نجات گشته چنانچه به سبب سجن آن
 محبوب آن نفوس معدوده حیات یافتند و به رستگاری فائز گشتند
 این است که گفته اند ، تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید . این
 مخصوص است به این امر چه که هرچه وارد شده سبب اعلإکلمهٴ
 الهیه گشته ان شاءاللّه آن اشجار مغروسهٴ جدیده به ثمرات بدیعه
 منیعه فائز شوند...
 مجموعه آثار،شماره٩ ص ٣٨٥

و حضرت بهاءاللّه در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

 ...از هجرت این مهاجران باین سمت اشتهار علوّ این امر جمیع
 امکنهٴ این ارض را احاطه نموده چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع
 شده‌اند و این نصرت را سلطان احدیّه بید خود اعداء فرمود من
 دون اینکه احدی مطّلع شود یا شاعر باشد این است معنی آن
 شعر پارسی که میگوید ، تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید .
 اسرار ،ج ٥، ص ٢٦٢

## ص ٣٥٠
مآخذ اشعار فارسی تو گروبردی ...

و حضرت بهاءاللّه در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

 آنچه در عالم واقع شود از برای اولیای حق نور است و از برای اهل
 شقاق و نفاق نار . اگر ضررهای عالم بر یکی از اولیا وارد باز ربح
 با اوست و خسارات از برای مادونش ، یعنی از برای نفوسی که غافل
 و جاهل و جاحدند . اگرچه گوینده بخیال دیگر گفته ولکن مطابق
 است با دستگاه حق ،تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید . در
 هر حال ربح و ثروت و منفعت با دوستان الهی بوده و هست اولیای
 حق از نار سرودند و از آب خشک یعنی امورات ایشان غیر امورات
 اهل عالم است در هر تجارتی ربح با ایشان است . یشهد بذلک کل
 عاقل بصیر و کل منصف سمیع .
 منتخباتی از پیامهای عمومی ، ص ٨٦

حضرت عبدالبهاء در لوح (( جناب آقا میرزا علی‌اکبر میلانی ))

می‌فرمایند:

 هواللّه ای ثابت بر پیمان نامهٴ مفصل شما ملاحظه گردید و از
 معانی آن انجذاب بانوار جمال رحمانی واضح و مشهود بود حمد
 کن خدا را که فانی در امراللّهی و جز رضای حق مقصدی نداری و
 در صون حمایت حضرت پروردگاری بشارت اتّحاد و یگانگی احبّا
 بسیار سبب سرور و حبور گردید اگر این وحدت اصفیا تأسّس تام
 یابد در اندک زمان طهران جنت رضوان شود و آن سرزمین بهشت
 برین گردد یک مجّلد از آثار مبارکه که بخطّ خویش در نهایت
 خوشنویسی مرقوم نموده بودی بسیار مقبول گردید فی الحقیقه کلک
 مشکین آن یار نازنین درّ ثمین بر اوراق نثار میماند ...احیاناًاگر
 در امور موقت ادنی فتوری حاصل شود ولی عاقبت ربح و سود موفور
 است شجر اگر از باد خزان بی برگ گردد بهار درپیش است

## ص ٣٥١
مآخذ اشعار فارسی تو گرو بردی ...

 بی‌نهایت سبز و خرّم شود بیقیین مبین بدان که بندگان جمال ابهی
 در هر صورت موفق و مظفّرند ، تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق
 آید...

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند :

 هواللّه ای بندهٴ‌جمال‌ابهی چندی است که پیامی و کلامی از
 شما نرسیده است میدانم خواهید گفت که جواب نرسیده حقّ
 با شماست و مثل مشهور است ، تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق
 آید . ولی قدری ملاحظه نما که عبدالبهاء در چه بحرانی ، آن وقت
 در هر سالی به کلمه ای بلکه در هر دهری بحرفی خوشنود و ممنون
 میشوی ملاحظه فرما که با وجود این بخط خود شما مرقوم
 مینمایم مقصود اینست که یقین بدان دائماًندیم و قرین منی ...

و حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبّای تفلیس چنین

می‌فرمایند:

 ای یاران عبدالبهاء جناب آقا حسینعلی بزیارت آستان مقدّس
 مشرّف و از طرف همه شماها بالنّیابه زیارت مکمل فرمودند گویند
 که حضرت موسی را خداوند خطاب فرمود ، ای موسی مرا بزبانی که
 گناه نکردی بخوان و دعا کن عرض کرد خدایا چنین زبانی از کجا
 آرم لسان من عین خطاست با وجود این چنین زبان چگونه میسّر
 گردد ، از درگاه عزّت جواب آمد یا موسی کاری بنما که دیگران
 در حقّ تو دعا نمایند ، زیرا تو بزبان دیگران خطائی ننمودی پس
 این زبان منزّه و مبرّا از خطاست . حال جناب آقا حسینعلی نیز
 بالنیّابه از شما بزبان شما که مبرا از خطاست دعا نمود و زیارت
 کرد حال باید نظر بحکمت اقتضای جمعیت در این
 بقعهٴ‌مبارکه در این ایّام نمینماید ،ولی مثلی است مشهور ، تو گرو
 بردی اگر جفت اگر طاق آید . در هر صورت زیارت شما مقبول

## ص ٣٥٢
مآخذ اشعار فارسی تو گرو بردی ...

 خدا میطلبم که هرروز روزی جدید تائیدی برسد و نور عنایتی
 بدمد و بدرقهٴ‌موهبتی برسد . و علیکم التّحیّةو‌اثّنآءیا احبّآء
 عبدالبهاء.ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

 ای امة‌اللّه ای ورقهٴ‌موقنه جناب معلوم هرچند مدّتی غائب و
 غارب بودند ان شاءاللّه عنقریب طالع و حاضر گردند افق بیت روشن
 و خانه و کاشانه گلزار و گلشن گردد فی‌الحقیقه ستم نمودند و
 تعدّی کرده‌اند و شما آنچه بگوئید و شکایت نمائید و فریاد و فغان
 برآرید محقّید و من آنچه ایشان را زجر نمایم اجر یابم و ایشان
 آنچه توبه کنند و انابه نمایند معذور و معفوّ نخواهند شد شما
 محقّید و او محقوق بلکه مستحقّ قصاص نامحدود ولی در قاعدهٴ
 شرع انور این است که مدّعی و مدّعی علیه هردو چون حاضر گردند
 حکم صادر گردد و قصاص جاری شود جناب حاجی محاججه
 مینمایند که باید من و مدّعی هردو موجود ، باهم حاضر شویم
 آنوقت حکم و قصاص هردو را جاری کنید باین بهانه شما را هم
 میخواهد باینجا بکشد عجب نقشی است جناب حاجی این را نیز
 میداند چون کار بقصاص انجامد چوب و تازیانه بمیان آید آن وقت
 شما فوراًحقّ خود را حلال مینمائید و از قصاص رها یابد ولی
 زیارت روضهٴ‌مقدّسه حاصل گردد در این صورت ، تو گرو بردی اگر
 جفت و اگر طاق آید . جناب حاجی غالب و غنائم را سالب کردند
 پس چه باید کرد چارهٴ جز عفو و سکوت نیست . والا من در این
 میان باخته‌ام زیرا جناب حاجی دوباره حاضر شوند و آنچه عرائض
 همراه دارند جواب خواهند و من نیز باید شب و روز به تحریر
 مشغول گردم پس شما بهتر اینست که جناب حاجی را معذور و از
 قصور ماضی معاف دارید ان شاءاللّه آینده تلافی مافات مینمایند

## ص ٣٥٣
مآخذ اشعار فارسی تو گرو بردی ...

 علی‌الخصوص در زیارت روضهٴ‌مبارکه بیاد شما بودند . ع ع
 مجموعه مکاتیب،شماره١٣،ص١٧٠-١٧١

مصرعی که در آثار متعدد فوق به کرّات نقل شده از سعدی است و

تمام غزل او حاوی مصرع مزبور می‌باشد بشرح ذیل است :

اگر آن عهد شکن با سر میثاق آید جان رفتنست که با قالب مشتاق آید

همه شبهای جهان روز کند طلعت او گر چو صحبتش نظر بر همه آفاق آید

هر غمی را فرجی هست ولیکن ترسم پیش از آنم بکشد زهر که تریاق آید

بندگی هیچ نکردیم و طمع میداریم که خداوندی از آن سیرت و اخلاق آید

گر همه صورت خوبان جهان جمع کنند روی زیبای تو دیباچهٴ‌اوراق آید

دیگری گر همه احسان کندازمن‌بخلست وز تو مطبوع بود گر همه احراق آید

سرو از آن پای گرفتست بیکجای مقیم که اگر با تو رود شرمش از آن ساق آید

بی تو گر باد صبا میزندم بردل ریش همچنانست که آتش که بحراق آید

گر فراقت نکشد جان بوصالت بدهم تو اگر بردی اگر جفت و اگر طاق آید

 سعدیا هرکه ندارد سر و جان افشانی
 مرد آن نیست که در حلقهٴ‌عشاق آید
 کلیّات سعدی ،ص ٦٠٩

قضیه حضرت موسی و خطاب الهی به او که در لوح احبای تفلیس

به آن اشاره در ابیات ١٨٠-١٨٨ ، در دفتر سوّم مثنوی مولوی مندرج

است .

ص ٣٥٤

تو میخندی و میگزد لب قضا

اجل دارد از خنده‌ات گریه ها

حضرت بهاءاللّه در مکتوبی که خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکی

عزّصدور یافته چنین می‌فرمایند:

 ...حضرات اعداء در نشاطند که مال بی صاحبی بگیرشان آمد
 مگر نشنیده‌اند خطاب مبرم معظم را که میفرماید ، من قتل مظلوماً
 فقد جعلنا لولیه سلطاناً. تو میخندی و میگزد لب قضا - اجل دارد
 از خنده‌ات گریه‌ها ...
 رحیق مختوم ، ج١،ص ٤١٢-٤١٣

گوینده این بیت بر حقیر معلوم نیست . برای ملاحظه شرحی در

باره آیه قرآنیه (( من قتل مظلوماً...)) به ذیل :(( بگذرد این روزگار...))

مراجعه فرمائید .

ص ٣٥٥

تو نه این باشی نه آن در ذات خویش

ای برون از وهمها و از پیش پیش

ن ک به ذیل : (( ای تو بی نقش ...)).

تو نه این باشی

نه آن درذات خویش

 ای برون از وهمها
 و از پیشپیش

ص ٣٥٦

تو همه کردی نمردی زندهٴ

ن ک به ذیل :(( این همه کردی نمردی زندهٴ...))

تو همه کردی نمردی زندهٴ

ص ٣٥٧

ص ٣٥٨

فهرست

اهم کلمات ابیات

و

مصاریع

ص ٣٥٩

ص ٣٦٠

فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

آ

آئینه (ای امیر عرب )

آئینهد‌ار (پیش کر بربط )

آب (آب در کوزه ) (آدم و حوا کجا )

آتش ( آن یکی عاشق )

آخر ( ای عشق منم )

آدم ( آدم و حوا کجا )

آسایش ( براین مژده )

آسمان ( آسمان‌میگفت‌آندم)(تازمینو‌آسمان) (تفاوت اززمین )

آشوب ( آشوب و فتنه )

آغاز ( ای عشق منم ) (بنام برآرنده )

آفت ( آفتی بود آن ) (آفتی نبود بتر )

آفتاب ( آدم و حوا کجا )(آن خطاباتی که )

آفرین ( آفرین بر دست ) (آفرین بر نظر )

آواز ( این همه آوازها )

الف

اب ( تا نگرید ابر )

ابراهیم ( ای خلیل وقت )

ابوجهل ( ای صبا از )

ابونصر ( این سخن را )

اثر ( اگر بگذری سوی )

اجابت ( ای دعا از تو )

اجل ( تو میخندی و میگزد )

ارس (ای صبا گر بگذری )

ارض (این نهالت غرص )

ارکان (ای ضیاءالحق حسام الدین راد )

## ص ٣٦١
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم ابیات و مصاریع

ازل ( ای امیر عرب )

استخوان ( ای برادر تو )

استدلالیان ( پای استدلالیان )

اسم اعظم ( تو عبد اسم )

اشراق ( این نهالت غرص )

اصطلاح ( آن خطاباتی که )

اطیار ( ای خلیل وقت )

اعداء ( ای صبا از )

اعداد ( بر مثال موجها )

اعرابی ( ترسم نرسی بکعبه )

افسانه ( ای ایاز از )

افسر ( ای امیر عرب )

افق ( آمدیم ای شاه )

افهام ( ای دریغا عرصه )

الهی ( الهی مستقیمم کن )

امان ( ببین هلال محرم )

امر ( الهی مستقیمم کن )

امروز ( امروز باید ار کرمی )

امن ( ببین هلال محرم )

امید ( این مطرب از )

امیر ( ای امیر عرب )

انجام ( بنام برآرنده )

اندیشه ( ای برادر تو )

انکسار ( تو عبد اسم )

انگشتر ( اگر بگذری سوی )

اوصاف ( تا نگردد در تو )

اول ( ای عشق منم )

ایاز ( ای ایاز از )

ایوان ( از روی یار)

ب

باد (باد اگر بر من ) ( باد چون بشنید ) ( بر مثال موجها )

## ص ٣٦٢
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

باده ( باده درد آلودمان )

باده فروش ( ای عشق منم )

بازار ( بازار یوسفان را )

بازو ( آفرین بر دست ) (تا چه کند قوّت )

بازی ( این دم شیر )

باطن ( ای عشق منم )

باقی ( باقی این گفته )( باقی عمر ایستاده‌ام ) ( پای نه بر فرق )

بانگ ( بانگ هد هد گر بیاموزد )

بت خانه ( ای تیر غمت )

بحر ( آنچه در خمخانه ) (بیش از این )

برادر ( ای برادر تو )

بربط ( پیش کر بربط )

برعکس ( برعکس نهند نام )

برون ( این زمان جان )

بسیج ( این همه گفتیم )

بقا ( تا نگردی فانی )

بلا ( باز آمد آن )

بند ( این روا باشد )

بنده ( ای که هرگز )

بو ( بوی آن دلبر ) (بوی جان میآید ) (بوی جانی سوی )(بوی جوی

مولیان ) (بوی گل را )

بوزینه ( آنچه مردم میکند )

بوسه ( ای صبا گر )

بوعلی سینا ( این سخن در نیاید )

بهاءالله ( ای بهاءاللّه )

بیگانگی ( با دو عالم )

(

پ

پا ( آدمو‌حواکجا) ( پای‌استدلالیان )(پای‌نه‌برفرق ) (ترجمانی

هرچه )

پارسی ( پارسی گو گرچه ) (ترکان پارسی گو )

## ص ٣٦٣
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

پاک ( آفرین بر نظر )

پدر ( بهر طفلک آن )

پرّان ( بوی آن دلبر )

پرده ( ای امیر عرب ) (پرده چه باشد )

پرسیدن ( ای شه از )

پرواز ( پشه ای را که )

پست ( از این رباط )

پشم ( بوی جان میآید )

پشه ( باد چون بنشیند ) (پشه ای را که )

پلنگان ( پلنگان رها کرده )

پند ( پند گیرید ای )

پیام ( این مطرب از )

پیدا ( آنچه در دل )

پیراهن ( این نفس جان )

پیغام ( بانگ هدهد گر بیاموزد )

پیل ( بتن زنده پیل )

ت

تازی ( پارسی گو گرچه )

تاک ( بودم آن روز )

ترجمانی ( ترجمانی هرچه )

ترحم ( تو عبد اسم )

ترکان ( ترکان پارسی گو )

ترکستان ( این ره که ) (ترسم نرسی بکعبه )

تشنه ( امروز باید ار کرمی )

تشنه لب ( آب در کوزه )

تفاوت ( ببین تفاوت ره ) ( تفاوت از زمین )

تلخ ( بگذرد این روزگار )

تماشا ( آن که دائم )

تمکین ( پای استدلالیان )

تن ( آن یکی عاشق ) ( این زمان جان ) (بتن زنده پیل )

تهی ( از روی یار )

## ص ٣٦٤
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

تیر ( از هر کنار )

تیز ( باد چون بشنید )

ج

جام (از روی یار )

جامه (آسمان میگفت آندم )(اگر بگذری سوی )(این مطرب از)(باداگر

برمن )(بعنبر فروشان اگر )

جان ( آن یکی عاشق )(ای ذبیح الله)(ای ضیاءالحق حسام‌الدین و دل

(این زمان جان )(این مطرب از)(این نفس جان)(این همه کردی)

(باشیراندرون)(باقی این‌گفته )(براین مژده)(بس فسانه عشق )

(بوی جان میآید)(بوی جانی سوی )

جانان (ای صبااز )

جبرئیل (بتن زنده پیل )

جزو (باش تا کل )

جفا (بر من مسکین )

جفت (بالب دمساز )(توگروبردی )

جواب (این زمان جان )(بس کنم دلبر )

جوش (ای عشق منم )

جولانگه (ای مگس عرصه )

جوی (بوی جوی مولیان )(بیش از این )

جهان (آب در کوزه )(آنچه نی میگوید )(این جهان کوه )

چ

چاه ( آن یکی عاشق )(ای صبا از )

چرخ ( آسمان میگفت آندم )

چشم ( ای عشق منم )

چمن ( از روی یار )(تانه گریدابر)

چنگ ( از روی یار )(باز آمد آن )

چوبین ( پای استدلالیان )

چوپان ( ای موسی من )

چهر ( ای خلیل وقت )

## ص ٣٦٥
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

ح

حائل ( پرده چه باشد )

حاجت ( ای خدا ای )

حافظ ( تو خود حجاب )

حال ( ای شه از )

حبیب ( ای صبا از )

حج ( ای قوم به حج )

حجاب ( تو خود حجاب )

حرمت ( ای امیر عرب )

حسام ( ای ضیاءالحق حسام الدین راد )(ای ضیاءالحق حسام الدین و دل )

حسد ( ای ضیاءالحق حسام الدین راد )

حسن ( بازار یوسفان را )

حسین ( ای صبا از )

حق ( آنچه در دل )(از برای حق )(ای ضیاءالحق حسام الدین و دل )(این

همه گفتیم )(بی عنایات حق )

حلق ( ای دریغا عرصه )(تا حلقه های زلفش )

حلقه ( تا حلقه های زلفش )

حمل ( آن خطاباتی که )

حوا ( آدم و حوا کجا )

حیران ( بوی آن دلبر )

حیرت ( از تو ای بی نقش )

خ

خار ( باش تا گل )

خاص ( بی عنایات حق )

خاک ( ای خدا ای )(ای صبا گر بگذری )

خالی ( از روی یار )

خانه ( آب در کوزه )(ای تیر غمت )(تا که همسایه )

خجل ( ای ضیاءالحق حسام الدین و دل )

خدا ( آدم و حوا کجا )(ای امیر عرب )(ای خدا ای )(این همه گفتیم )

( تو عبد اسم )

## ص ٣٦٦
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

خدمت ( آن یکی عاشق )

خراب ( آنچه نی میگوید)

خراج ( برده ویران خراج )

خرد ( اندر این محضر )(بکنه ذاتش خرد )

خردمند ( ای امیر عرب )

خرگهی ( از روی یار )

خرمن ( ای بهاءالله چو)

خروش ( آنچه در خمخانه )(ای عشق منم )(تا که این مستور)

خس ( بکنه ذاتش خرد )

خطابات ( آن خطاباتی که )

خطاپوش ( آفرین بر نظر )

خلق ( ای تیر غمت )(ای دریغا عرصه )

خلیل ( آن یکی عاشق )(ای خلیل وقت )

خمار ( آنچه در خمخانه )(تا که این مستور )

خمخانه ( آنچه در خمخانه )

خمر ( تا نگردی فانی )

خندان ( تا زمین و آسمان )

خنده ( تو میخندی و میگزد )

خو ( پلنگان رها کرده )

خورشید ( ای ضیاءالدین حسام الدین و دل )

خوش ( ای وقت تو )

خوشتر ( پارسی گو گرچه )

خوشحال ( از برای حق )

خیره سر ( از تو ای بی نقش )

خیل ( بوی جان میآید)

د

دائم ( آن که دائم )

دار ( الهی مستقیم کن )

دامن ( این نفس جان )

دانا ( بنام برآرنده )

دانائی ( ای عشق منم )

## ص ٣٦٧
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

داود ( از مقلد تا )

دراز ( تا حلقه های زلفش )

درخت ( این روا باشد )

درد ( اگر دردم یکی )

دردآلود ( باده دردآلودمان )

دروازه ( باز آمد آن )(ای ایاز از )

دریا ( ای خدا ای )(بدریا بنگرم دریا )(بکنه ذاتش خرد )

دست ( آفرین بر دست )(از دست و زبان )

دستگیر ( ترجمانی هرچه )

دستور ( بیش از این )

دشوار ( با کریمان کارها )

دعا ( از هر کنار تیر )(ای دعا از )

دغل ( آن خطاباتی که )

دکان ( بازار یوسفان را )

دل ( آنچه در دل )(ای تیر غمت )(آنچه میخواهد دل )(ترجمانی هرچه )

( ای ضیاءالحق حسام الدین و دل )(این سخن ناقص )(این مطرب

از) ( این نهالت غرص )(باقی این گفته )

دلبر ( این زمان جان )(بس کنم دلبر )(بوی آن دلبر)

دم ( این دم شیر )

دمبدم ( آنچه مردم میکند)

دمساز ( با لب دمساز )

دنباله ( بنشین و تو صبر )

دور ( آن که دائم )

دوست ( این مطرب از )(تا چه کند قوت )

دولت ( باش تا صبح )

ده ( برده ویران خراج )

دیده ( تا زمین و آسمان )

دیر ( ای تیر غمت )

دیوانگی ( با دو عالم )

ذ

ذات ( از تو ای بی نقش )(ای امیر عرب )(بکنه ذاتش خرد )(تو نه این

باشی )

## ص ٣٦٨
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

ذبیح ( ای ذبیح الله )

ذرات ( آشوب و فتنه )

ذره ( ای خدا ای )

ر

راح ( ببین هلال محرم )

راد ( ای ضیاءالحق حسام الدین راد )

راز ( با تو بی لب )(بانگ هدهد گر بیاموزد )

راه ( تا نگردی فانی )

رباب ( آنچه نی میگوید )

رباط ( این رباط )

ربانی ( آنچه در خمخانه )(تا که این مستور)

رحیل ( این رباط )

رطب البدن ( از تو ای بی نقش )

رطل ( از روی یار )

رقص ( این مطرب از )

رموز ( آنچه در دل )

روا ( ای خدا ای )(این روا باشد )

رواق ( از این رباط )

روان ( از هر کنار )

روح ( تا ببینی طور )( تا زمین و آسمان )

روح الله ( ای صبا از )

رود ( ای صبا گر )

روز ( آنچه در دل )(آن خطاباتی که )(بودم آن روز )

روزگار ( بار دگر روزگار )(بگذرد این روزگار)

روشن ( آن خطاباتی که )

ره ( این ره که )( ببین تفاوت ره )(ترسم نرسی بکعبه )

رهزن ( ای خلیل وقت )

ریاحین ( آن خطاباتی که )

ریشه ( ای برادر تو )

## ص ٣٦٩
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

ز

زاغ ( از روی یار )

زبان ( از دست و زبان)(ای‌معاف‌یفعل‌الله)(باقی این گفته )(بوی‌آن

دلبر)(پارسی گو گرچه )

زغن ( از روی یار )

زلال ( آن خطاباتی که )

زلف ( تا حلقه های زلفش )

زمان ( آدم و حوا)(ای صبا از )(ای مسیحان زمان )(این زمان بگذار)

( این زمان جان )(با تو بی لب )(باد چون بنشیند )

زمین ( آسمان میگفت آندم )(تا زمین و آسمان )(تفاوت از زمین )

زندان ( آن یکی عاشق )

زندگی ( ای عشق منم )

زنده ( این مطرب از )(این همه کردی )(بتن زنده پیل )

زنگی ( بر عکس نهند نام )

زورائیان ( ای صبا از )

زه ( آدم و حوا )

س

ساحل ( ای صبا گر )

ساغر ( ببین هلال محرم )(بیا تا گل )

ساقی ( آنچه در خمخانه )

سال ( از برای حق )(ببین هلال محرم )

سبا ( بانگ هدهد گربیاموزد )

سبزه ( این روا باشد )

سحاب ( امروز باید ار کرمی )

سحر ( این همه از نتایج )(باش تا صبح )

سخت ( ای دریغا عرصه )(این روا باشد )

سخن ( این سخن را )(این سخن ناقص )

سخندان ( ای امیر عرب )

سد ( پرده چو باشد )

سدره ( ای بهاءالله چو )

## ص ٣٧٠
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

سر ( اگر یک سر مو )

سربلند ( از این رباط )

سرگشته ( ای عشق منم )

سرمایه ( ای عشق منم )

سرو ( از روی یار )

سفید ( پند گیرید ای )

سکان ( آمدیم اینجا ای )

سکندر ( پرده چه باشد )

سگ ( بر مدعیان گردید )

سلطان ( ای امیر عرب )( بوی جان میآید )

سماع ( این مطرب از )

سوختن ( آن که دائم )

سودائی ( ای عشق منم )

سهی ( از روی یار )

سیاه ( اگربگذری سوی )(این همه گفتیم )(بی عنایات حق )(پند گیرید

ای )

سیمرغ ( ای مگس عرصه )

سینا ( ای بهاءالله چو )

ش

شاه ( آمدیم اینجا ای )(ای ضیاءالدین حق حسام الدین راد )

شاهین ( پشه ای را که )

شب ( آن خطاباتی که )

شتر ( بوی جان میآید )

شراب ( آنچه در خمخانه )

شرر ( ای بهاءالله چو )

شرم ( بر من مسکین )

شکارافکن ( آفتی بود آن )

شُکْر ( از دست و زبان )

شکر ( بار دگر روزگار )

شه ( این همه آوازها )( ای شه از )

شهود ( آن یکی عاشق )

## ص ٣٧١
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

شیدائی ( آنچه در خمخانه )(ای عشق منم )(تا که این مستور)

شیر ( این دم شیر )(با شیر اندرون )

ص

صاف ( باده دردآلودمان )

صبا ( ای صبا از )(ای صبا گر )

صباح ( آن خطاباتی که )

صبح ( باش تا صبح )

صبر ( بنشین و تو صبر )

صحبت ( از برای حق )

صحرا ( آفتی بود آن )(بدریا بنگرم دریا )

صدا ( از مقلد تا )(ای ایاز از )(این جهان کوه )

صدر ( از تو ای بی نقش )

صغیر ( از تو ای بی نقش )

صفا ( ببین هلال محرم )

صفرا ( آنچه در خمخانه )

صفیر ( ترا ز کنگره عرش )

صواب ( این زمان جان )(بس کنم دلبر )

ض

ضرورت ( از این رباط )

ضلالت ( ای امیر عرب )

ضیاء ( ای ضیاءالحق حسام الدین و دل )(ای ضیاءالحق حسام‌الدین راد)

ط

طائف ( تا ببینی طور )

طاق ( از این رباط )(گر تو بردی )

طفل ( بهر طفلک آن )

طلعت ( ای امیر عرب )

طور ( ای موسی من )(ای ایاز از )(تا ببینی طور )

## ص ٣٧٢
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

ظ

ظاهر ( ای عشق منم )(این سخن را )

ظل ( ای امیر عرب )(پای نه بر فرق )(این نهالت غرس )

ظن ( بر من مسکین )

ع

عاشق ( آن یکی عاشق )(پرده چه باشد )

عالم ( آشوب و فتنه )(ای عشق منم )(با دو عالم )

عباس ( بر مدعیان گردید )

عبد ( تو عبد اسم )

عجز ( تو عبد اسم )

عدد ( بر مثال موجها )

عذار ( پند گیرید ای )

عرب ( ای امیر عرب )

عرش ( ترا ز کنگره عرش )

عرصه ( ای دریغا عرصه )(ای مگس عرصه )

عشاق ( ای تیر غمت )

عشاقان ( ای بهاءالله چو )

عشر ( برده ویران خراج )

عشق ( ای‌ایازاز )(ای ذبیح‌الله )(با دو عالم )(بازآمدآن )(بس فسانه

عشق )(پارسی گو گرچه )(تا ببینی طور)(تو بر یار)

عقل ( بهر طفلک آن )(تا زمین و آسمان )

علم ( ای خدا ای )

عمر ( باقی عمر ایستاده ام )(ترکان پارسی گو )

عنایات ( این همه گفتیم )(بی عنایات حق )

عنبر فروش ( اگر بگذری سوی )(بعنبر فروشان اگر )

عنبری ( اگر بگذری سوی )(بعنبر فروشان اگر )

عهده ( از دست و زبان )

عیان ( بر مدعیان گردید )(تا نگردد در تو )

عیسی ( آدم و حوا کجا )(آن یکی عاشق )(تا ببینی طور)

## ص ٣٧٣
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

غ

غایب (ای تیر غمت )

غرامت (باقی عمر ایستاده ام )

غرس (این نهالت غرس )

غصه (ای ایاز از )

غم (اگر دردم یکی )(ای تیر غمت )

غیب نما (ای امیر عرب )

ف

فانی (تا نگردی فانی )

فتنه (آشوب و فتنه )

فراز (بازار یوسفان را )

فراموش (ای که هرگز )

فردا (امروز باید ار کرمی )

فرق (از مقلد تا )(پای نه بر فرق )

فرمان (آن یکی عاشق )

فسانه (بس فسانه عشق )

فصل (این جهان کوه )

فقر (آن یکی عاشق ) (پای نه بر فرق )

فلک (ای ضیاءالحق حسام الدین راد )

فهم ( این سخن را )

ق

قامت (این همه از قامت )

قیطیان (ای صبا از )

فد (ازروی یار )

قدوم (ای ضیاءالحق حسام الدین و دل )

قربان گاه (ای ذبیح الله )

قصد (ای ضیاءالحق حسام الدین و دل )

قصّه (ای ایاز از )

## ص ٣٧٤
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریح

قضا ( تو میخندی و میگزد )

قطا ( بانگ هدهد گربیاموزد )

قعر ( بکنه ذاتش خرد)

قلعه گشا ( ای امیر عرب )

قلم ( اندر این محضر )

قنق ( آمدیم ای شاه )

قوت ( تا چه کند قوت )

قوم ( ای قوم به حج )

قیامت ( آسمام میگفت آندم )

ک

کار ( آن یکی عاشق )(با کریمان کارها)(بنشین و تو صبر)

کارگر ( از هر کنار)

کافود ( بر عکس نهند نام )

کام ( بنام برآرنده )

کر ( پیش کر بربط )

کربلا ( ای صبا از )

کردگار ( ای صبا از )

کرم ( امروز باید ار کرمی )

کریم ( با کریمان کارها)

کشت ( آدم و حوا )

کشتگان ( بر نیاید ز کشتگان )

کعبه ( ای تیر غمت )(ترسم نرسی بکعبه )

کل ( باش تا گل )

کلیم ( ای صبا از )

کمان ( آدم و حوا )

کنار ( از هر کنار )(پای نه بر فرق )

کنگره ( ترا ز کنگره عرش )

کنه ( بکنه ذاتش خرد )

کور ( پیش کر بربط )

کوزه ( آب در کوزه )

کوه ( این جهان کوه )

## ص ٣٧٥
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

کوی ( بر مدعیان گردید )

کهنه (با تو بی لب )

گ

گردن ( تا حلقه های زلفش )

گرم ( ای مسیحای زمان )

گرو ( تو گرو بردی )

گریه ( تو میخندی و میگزد )

گفتنی ( با لب دمساز )

گل (باش تا گل )(بوی گل را )(بیا تا گل )

گل ( ترجمانی هرچه )

گلاب ( بوی گل را )

گلپاره ( ای ضیاءالحق حسام الدین و دل )

گله ( ای موسی من )

گمراهی ( تا نگردد در تو )

گمشده ( ای گمشده در )

گنجایش ( بیش از این )

گور ( از روی یار )

گیتی ( بهر طفلک آن )

ل

لب ( با تو بی لب )

لشکر کش ( ای امیر عرب )

لطف ( ای خدا ای )

لعل ( تا نگردی فانی )

م

مانع ( پرده چه باشد )

ماه ( ببین هلال محرم )

مبرم ( الهی مستقیمم کن )

## ص ٣٧٦
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

مثال ( بر مثال موجها )

مجرّه ( آسمان میگفتم آندم )

مجنون ( ای عشق منم )( باده دردآلودمان )

محابا ( ای معاف یفعل الله )

محبت ( آن یکی عاشق )

محرم ( ببین هلال محرم )

محضر ( اندر این محضر )

محقق ( از مقلد تا )

محکم ( الهی مستقیم کن )

مخمور ( آنچه در خمخانه )(تا که این مستور )

مدعی ( بر مدعیان گردید )

مدینه ( ای صبا از )

مرد ( آنچه مردم میکند )( تا نگردی فانی )

مردم ( آنچه مردم میکند )

مرده ( امروز باید ار کرمی )( ای عشق منم )

مژده ( بر این مژده )

مستور ( آنچه در خمخانه )( تا که این مستور )

مسجد ( ای تیر غمت )

مسکین ( بر من مسکین )

مسیحا ( ای عشق منم )(ای مسیحای زمان )

مشبه ( از تو ای بی نقش )

مشغول ( ای تیر غمت )

مشکین ( ای صبا گر )

مشهور ( ای عشق منم )

مطرب ( این مطرب از )

معاف ( ای معاف یفعل الله )

معتکف ( ای تیر غمت )

معذور ( این سخن ناقص )

معشوق ( پرده چه باشد )

معشوقه ( ای قوم به حج )

معیشت ( از این رباط )

مغنی ( باز آمد آن )

مقتدی ( ای ایاز از )

## ص ٣٧٧
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

مقدس ( این نهالت غرس )

مقصود ( ای تیر غمت )

مقلد ( از مقلد تا )

مکر ( آنچه در دل )

مگس ( ای مگس عرصه )

مَلِک ( این همه گفتیم )(بی عنایات حق )

ملک ( پای نه بر فرق )

منّت ( ان یکی عاشق )

مو ( ای ایاز از )

موج ( بر مثال موجها )

موجودات ( آدم و حوا کجا )

موحد ( از تو ای بی نقش )

موسی ( آدم و حوا کجا )(ای ایاز از )(ای موسی من )(تا ببینی طور )

مولیان ( بوی جوی مولیان )

مهربان ( بوی جانی سوی )(بوی جوی مولیان )

مهماندار ( آمدیم ای شاه )

می ( از روی یار )( بیا تا گل )

میان ( تو خود حجاب )

میانه ( از هر کنار )( ای تیر غمت )

میکده ( بودم آن روز )

میل ( تا یار که را )

ن

نار ( ای بهاءالله چو )

ناساز ( این همه از قامت )

ناقص ( این سخن ناقص )

نام ( ای عشق منم )( بر عکس نهند نام )( بنام برآرنده )

نامه ( ای عشق منم )

نای ( از روی یار )

نبی ( آن خطاباتی که )

نتایج ( این همه از نتایج )

ندا ( این جهان کوه )

## ص ٣٧٨
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

نشان ( بودم آن روز )

نشانه ( ای تیر غمت )

نظر ( آفرین بر نظر )

نفس ( ای صبا گر )(ای عشق منم )(ای مسیحای زمان )(این نفس جان )

نگار ( تا نگردی فانی )

نوشین ( تا نگردی فانی )

نهال ( آن خطاباتی که )(این نهالت غرس )

نی ( آنچه نی میگوید )( از روی یار )(با لب دمساز )

و

وادی ( ای صبا گر )

وجود ( تا نگردی فانی )

ورق ( این همه گفتیم )(بی عنایات حق )

وصف ( ای امیر عرب )(تا نگردی فانی )

وفا ( این مطرب از )( بر من مسکین )

وقت ( ای خلیل وقت )( این زمان بگدار )(ای وقت تو )

وهم ( از تو ای بی نقش )(تو نه این باشی )

ویران ( برده ویران خراج )

ویس ( بوی جان میآید )

ه

هجر ( تا نگردددر تو )

هدهد ( بانگ هدهد گر بیاموزد )

هستی ( ای بهاءالله چو )

هلال ( ببین هلال محرم )

هما ( ای امیر عرب )

همسایه ( تا که همسایه )

هندسه ( بهر طفلک آن )

هوا

## ص ٣٧٩
مآخذ اشعار فارسی فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع

هوس ( آن که دائم )

هویدا ( ای عشق منم )

هیچ ( این همه گفتیم )

ی

یاد ( ای که هرگز )

یار ( آب در کوزه )( آن یکی عاشق )(از روی یار )(ای صبا از )(این

مطرب از )( این همه کردی )(بوی جانی سوی )(بوی جوی مولیان )

( تا یار که )(تو بر یار )

یحیی ( آن یکی عاشق )

یزید ( ای صبا از )

یفعل‌الله‌مایشاء ( ای معاف یفعل الله )

یوسف ( آن یکی عاشق )( ای صبا از )( این نفس جان )(بازار یوسفان را )

ص ٣٨٠

فهرست اسامی شعراء

و

محل درج شرح حال آنان

ص ٣٨١

ص ٣٨٢

فهرست اسامی شعراء و محل درج شرح حال آنان

نام شاعر محل درج شرح حال در ذیل :

ابن فارض بودم آن روز

بابا طاهر بدریا بنگرم دریا

جامی بودم آن روز

حافظ از این رباط

حلّاج ای عشق منم

خاقانی ای گمشده در

خیالی هروی ای تیر غمت را

دولتشاه قاجار تا یار که را

رودکی بوی جوی مولیان

سحابی استرآبادی این دم شیر

سعدی از دست و زبان

سعیدا با شیر اندرون

سنائی باش تا کل

طاهر نائینی آن که دائم

طراز یزدی ای امیر عرب

عطار نیشابوری بودم آن روز

فردوسی اگر بگذری سوی

کمال الدّین اسمعیل اصفهانی این همه از قامت

مجمر اصفهانی تا چه کند قوت

مشتاق اصفهانی بکنه ذاتش خرد

معزی از روی یار

منصور حلاج ای عشق منم

مولوی آدم و حوا کجا

میرفندرسکی این سخن را

نظیری نیشابوری آفتی بود آن

ص ٣٨٣

ص ٣٨٤

فهرست

اعلام

و

اهم مواضیع

ص ٣٨٥

ص ٣٨٦

فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

آ

ابراهیم خراسانی ١٣٠

ابراهیم خلیل ن ک بهخ‌لیل،ابراهیم

آباده ٢٦٤،٢٥٢ ابراهیم میاندوآبی، کربلائی ٣٠٤

آتشکده آذر ، کتاب ١٩٦ ابن ابهر٣٣٤،٣٢٥،٢٣٢،٢٣١،١١٨،١١٦

آثارالعجم ، کتاب ٣١١ ابن اصدق ٢٣٣،١٦٢،١٢٣

آثار قلم اعلی ، کتاب ٩٧،٩٢،٦٥،٦٢، ابن ذئب ٢٤١،٢٢٥،٢٢٤،٢٢٣،١٣٩

١٥٢،١٤٢،١٠٩،١٠٦،١٠٣،٩٨، ابن سینا،انتشارات ٢٨١

٣٣٠،٢٩٤،٢٨٦،٢٧٦،١٧٤ ابن عمران (حضرت موسی )١٣٩

آدم ٢٢،١٨،١٧ ابن فارض ٢٧١،٢٦٩

آذربایجان ٣٣،٢٣ ابن قتیبه ٣٢٤

آسیا٣٣٤ ابوالحسن‌امین‌اردکانی ١٠٠،٦٥،٥٧،

آسیای صغیر ١٨ ٣٠٠،٢٦٥٩٢٥٤،٢٣١،١٥٠

آفاق‌الدوله،لوح ٢٦٣،٢٥٠ ابوالحسنخ‌ان‌مشیرالملک ٣١١

آقا بیگم ، لوح ٨١ ابوافرج رونی ٢٣٣

آقا جان، میرزا، خادم‌الله ٥٢،٢٧،٢٦ ابوالفضائل‌گلپایگانی٤٢،٢٩،٢٨،٢٦،

٩١٥٥،١٥٠،١٢٣،١٠١،١..،٦٥ ٢٢٢

٢٠١،١٩٩،١٩٢،١٧٢،١٦٥،١٦١، ابواقاسم انجوی ٣٤٤،٢٦٢

٣٥٠،٣٤٥،٢٩٣،٢٨٦،٢٦٩،٢٠٢ ابواقاسم فردوسی ن ک به فردوسی

آقانجفی‌اصفهانی،ن ک به سامانیان ابوالقاسم فندرسکی ١٤١،١٣٩

آل عمران ، سوره ١٩٨ ابوجهل ١٠٥

آلمان ١٨٦ ابوسعید ابوالخیر١٦٥

آلمانی ، زبان ٢١٦ ابو عبدالله رودکی ن ک به رودکی

آمو ٢٨٠،٢٧٧ ابو علی سینا ١٣٩

آهنگ بدیع ،مجلّه ١٦٠ ابونصرفارابی ١٣٩

اتابک ابوبکر سعدبن زنگی ٣٢٩،٣٠٧

اتحاد و اتفاق ٣٥١

احمدآباد گجرات ٢٤

الف احمد، آقا،لوح ٢٦٩

احمد ،شیخ ،لوح ٩٩

ابتهاج ، جناب ١٤٨

## ص ٣٨٧
مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

احمد، مشهدی ٢٥ ٢٥٥،٢١٦

احمد احسائی ١٣٣ اسکندریه ،رساله ٤٢

احمد بالازاده ،مشهدی ،لوح ٢٥٦ اسلام ٢١٤،١٥٥،١٢٤،٨٣

احمد دیوان بیگی ٨٧ اسلامبول ٢٦٥،٢٥٦،١٨٣،١٦٩

احمد رنجبر ٢٧٣ اسم اعظم ٣٤٩

احمد سهراب ٣٠،٢٨ اسم الله الاصدق ،لوح ٢٠٢،١٢٧

احمد کرمی ٨٨ اسمعیل ، حضرت ١٠٢

احمدعلی ،ملّا، لوح ٢٩٨ اسمعیل ،استاد١١٥،١١٤

اخت القران ٢٣٢ اسمین اعلیین ٢٠٣،٢٠٢

ادوارد براون ٢٩ اشراقیون ٢٩٥

اراک ٢٤١،٧٤،٣٢ اشرف آباده‌ای ،میرزا١٩٢

اردستان ٣٢٣ اصفهان ١٨٨،١٥٧،١٤١،١٣٣،٩٦،

ارس ١٠٨،١٠٧ ٢٨٢،٢٤٩،٢٢٤،٢١٢،١٩٦

ارض صاد١٠٢ اطاعت اوامر الهی ٢٩٨

ارض اقدس ٣٥٠،٣١٩،٣٠٠،٢٩٦،٣٠ اعتمادالسلطنه ن ک به محمد حسن خان

اروپ ،اروپا٣٣٤،٣٠٥،٢٤٠،١٨٦ اعتمادالسلطنه

از دریا به دریا ،کتاب ٥١ اعلی،حضرت١٤٣،١١٧،١١٤،١٠٧،

ازل ن ک به یحیی ازل ١٤٦

اساطیر،انتشارات ٢٧٣ اعمال واخلاق ٣٢٢،٢٩٨،٢٩٧،١٨٧،

استالین ٢٢٢ ٣٤١

استرآباد١٣٣ اعمال و اقوال ٢٥٥،٢٥٤،٢١٤،٢٧

استنطاق ،لوح ٥٢ افتتانو‌امتحان ن ک به‌امتحانات‌الهیه

اسدالله ،آقامیرزا٢٦١،١٥٣ افریک ٣٣٤

اسدالله قمی ،لوح ٢٥٨،٧٤،٣٣،٢٣ افنان ١٥٠

اسدالله خان وزیر٢٨٣ افیون ٣٩

اسراء، سوره ٣٣٥،٢٦٣،٨٢ اقدس ،کتاب ٢٥١

اسرارالآثار،کتاب ٣٥٠،٨٧ اکبربهروز ٢٧١

اسرارلتوحید،کتاب ١٦٥ الغ بیگ ٩٤

اسرارنامه ،کتاب ٢٧٢ الفت و اتحاد٢١٥،١٩٨،١٨٧،١٦٢،٢٨،

اسرافیل ٢٠٧،١٣٨ ٣٥١،٢٨٧،٢٧٥،٢٣٦،٢٢٧

اسکندر٣٠٧،٣٠١ الکساندرخان ،١٩٠

اسکندربیک منشی ١٨٨ الله ابهی ،تکبیر١٤٣

اسکندرون ٢٤٢ الواح خط عندلیب ،کتاب ٣٠٩،١٥٥

اسکندریه ٢١٢،٢١١،١٦٣،٥٣،٢٩ الهی نامه ، کتاب ٢٧٢

## ص ٣٨٨
مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

الوهیت ٤٤-١٦١،٤٩ ایزابیلاگرینوسکایا٢١٧،٢١٥،٢١١

اماءالرحمن ن ک به نسوان بهائی ایطالیا١٨٦

امالی ،کتاب ٢٠٤ ایقان ،کتاب ١٩١

امتحانات الهیه ٢٥٢،٢١١،٢٠٩،١٧٩ ایواغلی ٢٥

امثال و حکم ،کتاب ١٩٥،١٧٦،١٦،

٣٤٥،٣٠٥،٢٤١،٢٣٣،٢٠٠

امریک ،امریکا٢٥٧،٢٤٠،٢٠٧،١٩٥، ب

٣٣٤،٣٢٠،٣٠٥

امیرالمؤمنین ن ک به‌علی‌ابن‌ابی‌طالب

امیرعلی شیر٣٠٥ باب ،حضرت ٢٢٠،١٤٦،١٠٨،٥٥،

امیرکبیر،انتشارات ٣٤٤ ٣٤٥،٣٣٨،٢٢٧

امین ن ک به‌ابوالحسن‌امین‌اردکانی باب نمایش نامه ١٢٦

امین‌السلطان ،ن ک به علی اصغرخان باباطاهر٢٢٤،٢٢٣،٧٨،٧٧

امین السلطان باباولدحسین ،لوح ٣٤٩

انار٣٢١،٣١٩ باد غیس ٢٧٩،٢٧٨

انتشارات علمی و فرهنگی ٢٧٢ بادکوبه ٢١١،٣٨

انجمن ادبی مشتاق ٢٤٩،٢٣٢ باقراوف ١٨٦

انزلی ٢٥٤،٢٥٣ بایزید بسطامی ٢٧٠

انسان ٢٢٩٨،٩٣،١٣٧،٥٩ بخارا ٢٨٠،٢٧٩،٢٧٨،٢٧٧،٩٤

انسان در آئین بهائی ،کتاب ٢٢٩ بدایع‌الآثار،کتاب ٢٨٤،٢٧٧،١٤٨

انعام ،سوره ٢٨٨ برکات‌الله‌هندی ن‌ک‌به‌محمدبرکت‌الله

انفال ،سوره ٢٣٧ بزرگ خان قزوینی ،میرزا٤٢

انقطاع ٢٥٦ بستون ٣٢٠

انگلیس ٢٥٧ بشارة‌النور،کتاب ١٠٣،٥٩

اویس قرنی ٢٧٥ بشرویه ٣٣٣

ایادی امرالله ،لوح ١٢٧ بشیرالسلطان ،لوح ١٣٠

ایاز٣٠٣،٢٤٣،٨٩،٤٩ بشیرالهی ٣٠٦

ایام تسعه ،کتاب ٢٠ بشیرمصری ٢٠٧،٣٥

ایران وایرانیان٢٣،٢١،١٦،١٥،٦، بصّار،جناب ،لوح ١٤٧

١٥٧،١٣٣،١٣٢،٩٦،٧٧،٧٥،٤٢، بطحاء٣٤٢،٣٤١

٢٠٧،١٨٨،١٨٧،١٧٩،١٧٨،١٧٧، بعلبک ٩٦

٢٥٢،٢٥١،٢٤٠،٢٢٨،٢٢٣،٢١٢، بغداد١١٩،١١٤،١٠٨،٦٦،٤٤،٤٢

٣٢٩،٣٢١،٣٠٦،٣٠٥،٢٨٠،٢٥٥ ٢٨٧،٢٦٩،١٦٩

٣٤١،٣٣٥،٣٣٤،٣٣٣ بقره ،سوره ٢٨٨،٢٦٣،١٣٨،٩٨

بلخ ١٨

## ص ٣٨٩
مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام واهمّ مواضیع

بلغار٢٥٠

بلوغ عالم٣٠٠ پ

بلیات و صدمات ١٤٦،١٣٤،١٢٩،٥٧

٢٢٧،٢١٣،٢١٢،٢١٠،١٧٨،١٥٣، پارسی ،زبان ٣٥٠،٣٤٤،٣٤٣،٢٩٤،٢٩٣

پاریس ٣٠٤،٢٥٧

پرتیم سنگه ،لوح١١٧

بمبئی ٣١٩ پرویز دادرسان ٤٠

بندر عباس٢١١ پطروگراد ٢١٦

بوالفرج رونی ٢٣٣ پنج کنز٣٣٠

بوستان ،کتاب ٨٠،٦٦ پیام بهائی،مجلّه٢٩

بوعلی سینا١٣٩

بومعین١٤٠

بهاءالسلطان ،لوح ١٤٥ ت

بهاءالله ،حضرت +١٨٦،١٦٩،١٤٦،٩٢

٩٣١٢،٢٩٧،٢٥٠،٢٢٧،٢١٩،٢٠٣ تائیدوتوفیق‌الهی ١٨٥،١٧٥،١٧٢،١٦٣،

٣٥٠ ٣٢٠،٣٠٤،٢٩٠،٢٥٨،٢٥٥،١٨٦

بهاءالله ،نمایش نامه٢١٦ تائیه کبری ،قصیده٢٧١

بهائی،شیخ‌بهاءالدین عاملی٩٦،٩٤ تاجیک ٣٤٣،٣٣٤

بهائیان٢١٣،٦ تاریخ ادبیات ،کتاب ٧١،٦٧،٢٤،٢٢،١٩،

بهارستان ،کتاب ٢٧٣ ١٨٨،١٥٨،١٤١،١٣٣،١٢٤،٧٦،

بهجت الصدور،کتاب ٢٦٦ ٢٨١،٢٢٤

بهلول قائم مقام٤٩ تاریخ ادبیات عرب ،کتاب ٢٧١

بیان ،اهل ٣١٠،٢٠٧،١١٠ تاریخ رجال ایران ،کتاب ٣١١،٢٢٥

بیان،کتاب ٣٣٨،١٤٩ تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان ،کتاب٢٢٥

بیت الحرام٣٤١،٨٠ تاریخ مغول ،کتاب ١٨٨

بیت العقیق٣٤٢ تاریخ نبیل زرندی ن ک به مطالع الانوار

تازی ،زبان ٢٩٤

تبریز ٣٣٦،١٢٤،٣٢

* چون‌اسامی‌حضرت‌بهاءاللهو‌حضرت تجلی و انواع آن ٦٣

عبدالبهاءتقریباًدرهمه‌صفحات‌این تحفة‌العراقین،مثنوی ١٢٤

کتاب مندرج میباشدلذادرفهرست تحفة‌المراد،کتاب ١٤١

فقط شماره‌صفحاتی درج شده‌که‌شامل تحیات اربعه١٤٣

مطلبی خاصّ درباره آنان است . تذکرة‌الاولیاء،کتاب ٢٧٢،١١٩

تذکرة‌الوفاء،کتاب ٢٨٥،١١٨،١١٤

ترانه امید،مجلّه ٤٠

ترک٣٤٣،٣٣٤،٣

## ص ٣٩٠
مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

ترکان ٣٤٤،٣٤٣ چهره‌نما،جریده ٢٤١،٢٤٠

ترکستان٣٤١،٢٥٨،١٣٦،٩٤،٦٨،٨ چهریق١٠٨،١٠٧

ترکمان٣٢٣

ترکی آذری١٣١

ترکی تاتاری ١٣١ ح

تضییقاتو‌بلیات ن ک‌به‌بلیاتو‌صدمات

تفلیس٣٥٤،٣٥٢،٢٥٤

تکلیف٢٣١ حافظ شیرازی٧٣،٦٠،٥٩،٣١،١٦،٧

توحید٨٧،٤٩،٤٧،٤٤ ١٥٧،١٥٦،١٥٥،١٢٧،١٠٨،١٠٧،

توران٢٢١ ٢٥١،٢١٩،٢١٥،١٩٦،١٨٨،١٧٩،

توس ،انتشارات ٢٧٣ ٣٤٣،٣٣٩،٣٠٠،٢٨٥٩٢٦٢،٢٦١

توقیعات مبارکه ،کتاب٢٨٧ ٣٤٨

تولستوی٢١٦ حافظیه٦٠

حامد،ملّا٣٣٢،١٤٣،٩٣،٤٤

حبیب‌اللهخ‌اند‌کتر،لوح٢٦٢،٢٥٤

حبیب‌سلیل‌آقارضا،لوح١٧٧

ج حج ،سوره٣٠٨،٣٠٧

حجاز٦٦،٣٧

حدیقة‌الحقیقه ،کتاب ١٩٤

جام٢٧٣ حدیقة‌الشعراء،کتاب ٩٨٨،٨٧،٥٦

جامی ،عبدالرحمن ٢٧٣،٢٧١،٢٧٠،١١٨ ٣٣٧،٣٢٣

جاویدان ،انتشارات٢٦٧ حدیقه عرفان ،کتاب ٤٩،٣٧

جبرئیل٢٢١،٨٠ حسام الدین چلبی١١١،١١٠،١٠٩،٣٧،

جدّه٣٤١،٢٠٨ ١١٢

جعفرافشار،میرزا،لوح٢٠٦ حسن ،حاجی میرزا،لوح ٢٥٥،١٦٣

جلال ،سیّد١٥٧ حسن افنان ،حاجی میرزا١١٧

جواد قزوینی ٢٦٥ حسن ادیب٣١٩

جواد روحانی ،لوح١٤٨،١٣٠ حسن هاشمی زاده ،لوح٢٩٠

جود،اسم ،لوح ٣٤٥،٢٨٩ حسین ١٤٤

جیحون٢٨٠ حسین ،حاجی میرزا،لوح ٣٤١

حسین بحرالعلومی١٥٨

حسین بشروئی،ملّا٢١٩،١٣٣،١٠٨

چ حسین زنجانی ،میرزا،لوح٣٣١

حسین سیّدالشهداءحضرت ١٠٥،

٢١٠،٢٠٨،١٠٦

چهارتحیت١٤٩ حسین علی ،آقا ٣٥٢

چهارمقاله نظامی ،کتاب٢٨٠،٢٧٨

چهاروادی ،رساله١٠٩،٩٨،٩٧،٦٢،

٢٩٤،٢٨٦،٢٧٦،١٧٤

## ص ٣٩١
مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

حسین‌علی،بهاءالله‌ن‌ک‌به‌بهاءالله،حضرت داود ٧٢

حسین لاری،ملّا،لوح ٢٠٨ دخان ٣٩

حسین مکّی ٢٤٩ دریای دانش،کتاب ٤١

حکیم باشی،لوح ٣٠٠ دعای کمیل ٢١٧،٤٨

حلّاج،حسین‌بن‌منصور ٢٧٠،٢٦٩،١١٩ دعاومناجات ١٠١،١٠٠و نیز ن ک به

حنیفه ١٨٨ مناجات

حوّا ١٨،١٧ دولتشاه قاجار٣٣٧،٣٣٦

حیات حضرت‌عبدالبهاء،کتاب ١٥٢ دهج ٣٣٢

حیدرعلی،آقامیرزا ١٤٨ دهخدا،علی‌اکبر٢٣٣،٢٠٠،١٧٦،١٦

حیدرعلی اسکوئی،لوح ٣٣٦ ٣٤٥،٣٠٥،٢٤١

حیدرعلی‌اصفهانی،حاجی‌میرزا ٢٦٦ دیوان باباطاهر٢٢٤،٧٧

حیفا٢٦٠٩٢٥٨،٢٥٥،٢٤٠،٢٣٩ دیوان بیگی ٥٦

دیوان حافظ ١٢٨،١٠٧،٧٣،٦٠،٣١،

٣٤٤،٣٣٩،٢٦٢،٢١٩،٢١٥،١٥٦،

خ ٣٤٨

دیوان خاقانی ١٢٤

خاتمیت رسول‌الله١١٠ دیوان سنائی ٣١٣،٣١١،١٩٤

خادم الله ن ک به آقاجان،میرزا دیوان عطار٢٧٠

خاقان چین ٢٢٨ دیوان غزلیات شمس ١٢٠،١١٨،١٨،

خاقانی ١٢٤،١٢٣،٨ ٢٧٥،١٨١،١٣٠،١٢١

خدمت الله ٣٠٤،٢٥٨ دیوان کمال الدین اسمعیا اصفهانی ١٥٨،

خراسان ٢٥٥،١٩٠،١٨٨،٩٤،٢١، ٨٨١٩٠،١٨٨

٢٧٨،٢٧٣ دیوان محتشم ٢٢

خلّاق‌المعانی ن‌ک‌به‌کمال‌الدین‌اسمعیل دیوان منصور حلّاج ١١٨

خلق بدیع ٢٨٧ دیوان نظیری نیشابوری ٢٤

خلیل،ابراهیم ٢٨٤،١٧٢،٩٨،٥٨٩٥٧

خلیل ٣١٠

خمرومسکرات ٣٩،٣٨

خوشه ها،کتاب ٦٧،٦١ ذ

خیالی هروی ٩٥،٩٤،٩٣

 د

داداش،کربلائی ٣٠٤ ذاریات،سوره ٢٦٣

دانش نامه،کتاب ٧٨ ذبح و فدا ١٠٢، ٢٩٦

ذکر٢٣١،٩٩،٨٠

 ٣٩٢

## مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ‌مواضیع

 ر ز
 زیورال محمد ٢٣٢

راحیل،لوح٢٥٩ زردشت،حضرت ١٠٧

رب اعلی،ن ک به باب،حضرت زره٢٢١

رحمن،سوره٢٦٢ زلیخا٥٦

رحیق مختوم،کتاب١٤٣،٩٣،٨٣،٤٢ زمر،سوره٢١٧

٣٥٥،٣٤٠،٣٣٢،٢٤١،١٧٥ زنجان ٢٧٤،٣٢

رحیم،لوح١٧٢ زندگانی مولانا،کتاب ١٩

رسائل و رقائم،کتاب ٤٢ زوّار،انتشارات ٣١١٩٢٧٢

رستم٢٢٨،١١٢ زواره ١٤٦

رستم خان سرتیپ٢٢٩ زورائیان١٠٦،١٠٥

رشت ٢٥٤ زین‌العابد،آقاسیّد٢٦٢،٢٦١،١٥٣

رضاقلی،میرزا ٢٨٦ زین‌العابدین سروستانی ١٤٧

رفسنجان٣٢١،٣١٩ زین‌العابدین،علی‌ابن‌الحسین٢٣٢

رفیع،میرزا،لوح١٨٧ زین‌المقربین ١٩٩،١٠٤

رقیه،امة‌الله،لوح٣٠٩

رمضانی،مثنوی طبع ٥١

رنگون ٣١٩ س

رواقیون ٢٩٥

روایات زائرین٢٩٣

روح الله،حضرت مسیح ١٩٣،١٠٦،١٠٥

روح الله مهرابخانی٢٢٠ سئوال و جواب،رساله٢٠٣

رودکی٢٨٠،٢٧٧ ساقی از غیب بقا،قصیده٢٩٩،١٢٥،

روس ،روسیه،٢٢٢،٢١٧،٢١٦،٢١٠ ٣٣١

روم١٦٩ سامانیان٢٨٠،٢٧٩.٢٧٨

رومی ن ک به مولوی سبا٢٠٦٩٣٦

رومیلی١١٤ سبطیان١٠٦

ریاض‌العارفین،کتاب ١٣٩،٩٤،٩٣، سجستان ٢٧٩

١٩٦،١٤٠ سجن اعظم ٣٢٥

ریحانة‌الادب،کتاب٩٤ سحابی استرآبادی ١٣٣

ریشه های تاریخی‌امثال و حکم،کتاب سخن و سخنوران،کتاب ١٢٤،٧٦،٧١

٢٣٣،١٩١،١٨٨،١٥٨ سده اصفهان ٢٥٩

سرخوش ٢٣٤

سروستان ٢٣٨،١٤٦

سعدالدین کاشغری٢٧٣

## ص ٣٩٣
مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

سعدی،شیخ مصلح‌الدین٦٦،١٦،٧، ش

١٤٩،١٤٨،١٤٦،١٣٦،٨٤،٨٣،٨٠،

٢٦٧،٢٤٢،٢٤١،٢٠٠،١٩٨،١٥٨، شافعیه١٨٨

٣٤٥،٣٤٢،٣٢٨،٣٠٦،٣٠٥،٣٠١، شام ٦٦،١٨

٣٥٤ شام آباد٣١٩

سعدی (از عرائس شعر)٦٩،٦٨،٤٥ شاه شجاع ٢١٩

سعیدا١٩٦،١٩٥ شاه عباس صفوی ٥٦

سعیدنفیسی ٢٨١ شاهنامه ٢٢٨،٢٢١،٧٥

سفری به سرزمین های آفتاب،کتاب٢١٧ شبلی ٢٧٠

سفینه غزل،کتاب ٢٧١ شرح حال میردامادو میرفندرسکی،

سکندر،ن ک به اسکندر کتاب ١٤١

سلطان آباد٩٩،٤٩ شرح کشّاف ٢٩

سلطان الشهداء١٥٨،١٥٧ شریعتمدار٥٠

سلطان محمد١٩٠ شکرشکن،لوح ٤٢،٤١

سلمان ١٠٨ شکرو شکایت ١٣٠،٩٩،٨٠،٦٥

سلمان،لوح٢٨٩ ٢٥٧،١٧٢

سلمی (از عرائس شعر)٦٩،٦٨ شماخی ٣٤٩

سلیمان،حضرت ٣٠٤،١٧٢،١١٠،٨٣ شمس آباد٣٠٦

سلیمان خان شهید ٥٥ شمس تبریزی ١٨١،١٨

سلیمانیه ٣٣٢،١٤٣،٩٣ شوخی و مزاح ن ک به مزاح و مطابیه

سمرقند٢٧٨،٢٧٣،٢٢٢،٢٢١،١٧٢، شوشتر١٣٣

٢٨٠ شهادت و شهداء١٠٣،١٠٢،٥٥،٥٢،٣٨،

سمندر،لوح ١٩٦،١٩٥ ٢١٢،٢١٠،٢٠٩،١٩٢،١٧٨،١٥٩،

سنائی،حکیم مجدودابن آدم ١٩٣،٧، ٣٣٣،٣٣٢،٢٧٤،٢٤٠،٢٢٧

٣١٣،٣١٢،٣١٠،٢٣٣،١٩٤ شهمیرزاد٢٢٨

سن پطرزبورگ ٢١٦ شیراز٣٠٠،٢٨٥،١٠٨،٦٦،٦٠،٢٣،

سن پطرزبورگ،جورنال٢١٦ ٣٠٩،٣٠٦

سنه شداد٢٥٥ شیروان ٢٥٤

سیاوش ٣١ شیعه٨٧،٤٣

سیدالشهداءن ک به حسین،سیدالشهداء

سیدمیرزا،جناب آقا،لوح ٣٠٤

سیدنی اسپراک ٣١٩،١٥ ص

سیرالعبادال المعاد،کتاب ١٩٤

سینا١٣١،١٠٣،٩٢

ص ،سوره ٢٦٣

صائب تبریزی ١٦

## ص ٣٩٤
مآخذ اشعارفارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

صاحب الاسمین ٢٠٣ ٣٢٣،٣٠٦،٢٨١،٢٧٣،٢٧٢،٢٥٠،

صادق،سلیل محبوب الشهداء١٥٧ ٣٥١،٣٤٤

صادق گوهرین،سید٢٧٢ طهماسب اوّل صفوی ٢٢

صبردربلیات ٢٥٩،٢٥٢،٢٠٩،١٧٨ طهوری،انتشارات ١٦٥

صحیفه سجّا،کتاب ٢٣٢،٢٣١

صحیفه کامله،کتاب ٢٣٢

صدرالتواریخ،کتاب ٣٤،٣٣ ظ

صدرالدین عاملی اصفهانی ٢٢٤

صفوی ١٤١ ظهورالحق،کتاب ٢٨٣،٢٢٢،١٤٥

صفی علی شاه،انتشارات ٢٧٥

صلح عمومی ٢٥٧،١٦٢

صنعان،شیخ ١٦٠،١٥٩

صنیع السلطان،لوح ١٦٢ ع

 ض عالم آرای عباسی،کتاب ١٩٠
 عباس اقبال آشتیانی ٧١

ضیاءاصغرزاده میلانی ٢٥٧ عباس شریف دارابی ١٤١

ضیاءالدین کاشی ١٩٠ عبدالبهاء،حضرت ١٣٤،١٢٧،٣٠،٢٨،

ضیاءپاشا٢١٨ ٢٠٨،٢٠٧،١٨٦،١٥٣،١٥٢،١٤٧،

٢٥٣،٢٥٢،٢٤٢،٢٣٨،٢٢٨،٢٢٣،

٣٢١،٣١٩،٣٠٥،٣٠٠،٢٨٤،٢٥٥،

٣٥٢،٣٤٩،٣٣١

ط عبدالحسین طهرانی،شیخ ٤٢

عبدالحمیداشراق خاوری ١٩١،١٥٨

طاهری نائینی ٥٦ عبدالحمید،سلطان ١٢٧

طب و طبابت ٣٢٢،٢٥٥،٢٢١،٢١٤،١٨٧ عبدالرحمن جامی،ن ک به جامی،

طبریا،دریاچه ١٤٤ عبدالرحمن

طرازیزدی ٨٨،٨٧ عبدالرحمن کرکوکی،شیخ ٣٥٥،٣٤٠،٨٣

طریق التحقیق،کتاب ١٩٤ عبدالرحیم یزدی ٥٣،٢٩

طور ٢٦٩،١٤٣،١٣٩،١٢٩،٨٩،٤٩، عبدالرزاق کاشانی ٢٧١

٣٣٢،٣١٧ عبدالعلی،جناب آقا٢٩٦

طوس ٧٥و نیزن ک به توس عبداللطیف معین الاسلام ١٧

طوی ١٢٩ عبدالله میرزا ١٩٩

طه،سوره ٢٣٢ عبدالله خان مسعودالممالک ٢٢٩،٢٢٧

طهران ٩٨٨،٥٥،٤١،٣٣،٣٢،٢٤،٢٣

٢٤٩،٢٣٢،٢٢٥،١٨٥،١٧٧،١٦٥،

## ص ٣٩٥
مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

عبدالحمید،حاجی میرزا،لوح ٢٤٠

عبدالمحدی بهائی،لوح ٢٤٢ علی مشتاق اصفهانی،سیّد٢٤٩،٢٤٨

عبدالوهاب طراز یزدی ٨٨،٨٧ علی نظمی تبریزی ٥٦

عبودیت ٢٩٨ علی یزدی،سیّد٢٠٣

عجم ٣ علی اصغراسکوئی،لوح ٢٦٣،٢٥١

عدم مداخله درامورسیاسیه ٢٥٧،١٧٧ علی اصغرخان امین السلطان ٣٣

عذرا ١١٩،١١٨ علی اصغرحکمت ٢٧٣

عراق ٢٧٨،٢٥٠،٦٦،٣٧ علی اکبر،جناب آقا٢٧

عرب ٣ علی اکبردهخدان ک‌بهد‌هخدا،علی‌اکبر

عرفان و عرفان الهی ٤٤،٣٧،٢٧،٢٥ علی اکبرکاشانی (ابرار)٢٤١

٣٣٨،٢٩٦،٢٤٨،٢٠١،٦٣،٤٦ علی اکبرمیلانی،لوح ٣٥١

عزیزالله اصغرزاده ٢٥٨ علی اکبرنخجوانی،لوح ٢١٥،٢١١

عزیزالله جذاب ١٧٢ علی اکبریزدی ٢٩

عزیزالله سلیمانی ٣٣ علی کاظم بیک،لوح ٣٤٣

عزیزالله مصباح،لوح ١٤٤ علی محمدسراج،لوح ١١٠

عزیزالله ورقا،لوح ٢٥٦ علی مرادداودی ٢٢٩

عسکری،میرزا ١٣٣ علی نقی فیض الاسلام ٢٣٢

عشق آباد٢٥٧،٢٥٥ عندلیب،لوح ٣٣١

عطاءالله خان،دکتر٢٢١ عندلیب،مجلّه،٣٣٠،٢٣٧،١١٦،٤٠

عطار نیشابوری ١٧٦،١١٩،٧، عهدو میثاق ١٠٣،٦٢،٣٨،٣٧،

٢٧١،٢٦٩ ٢٣٨،٢٩٨،١٧٩،١٢٧،١٢٦،١١٢،١١٠

عکا٣٠٩،١٢٧،١٢٠،٢٠ عیسی مسیح،حضرت ن ک به مسیح،حضرت

علائم بلوغ عالم ٣٠٠ عیون الاخبار،کتاب ٣٢٤

علم و عرفان ٢٩٦

علماءرسوم ٣٠٦،٢٢٣،١٣٩

علوم زمزم بیگم ٢٢٤

علی،آقا،لوح ١٢٠ غ

علی،آقاسیّد،لوح ٢٠٣،٢٠١

علی ابن ابی طالب،حضرت ٢٠٣،٤٦،

٢١٧،٢٠٤

علی ابن الحسین،حضرت ٢٣٢،٢١٢ غزنوی ١٩٤

علی بجستانی،ملّا،لوح ٢٨٨،٢٨٦ غزنین ١٩٤،٧٥

علی خان،میرزا،لوح ٢٦٢،٢٥٠ غلامرضاخان،لوح ١٨٤

علی خان طبیب،لوح ١٤٥ غلامعلی،آقا،لوح ٢١١

غلامعلی،میرزا،لوح ٤٩

 ف
 فاروقی،جناب ٢٣

## ص ٣٩٦
مآخذاشعارفارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

فاطمه سلطان ٥٠ قاجاریه ٣٢٣

فتح،سوره ١٩١ قاضی خان الحسینی ١٩٠

فتح آباد٣١٢ قاموس ایقان،کتاب ١٩١

فتح الله،جناب،لوح ٢٥٩ قاهره ٣٢٤،٢٧١،٢٧٠

فتح الله خان ٢٨٢ قبطیان ٢١١،١٨٤،١٠٦،١٠٥،١٠٣،٩٢

فتح علی شاه ٣٣٧ قرباغ ١٩٠

فجر،سوره ٢٦٣ قرآن،کتاب ٢١٤،١٢٠،٨٧،٨٢،٦٠،

فخرالدین منوچهرشروانشاه ١٢٤ ٣٠٦،٢٩٤،٢٥١،٢٥٠،٢٣٤١،

فداوشهادت،ن ک به شهادت و شهداء قزوین ٣٠٠،١٩٥،١٩٠،١٨٨،٣٢

فرانسوی،زبان ٢١٦ قسطای بن لوقا١٤٠

فرج الله،میرزا ٢٨٢ قسطنتین ١٦٩و نیز ن ک به اسلامبول

فردوسی ٢٢٨،٢٢١،٧٦،٧٥،٧٤ قصورو انواع آن ٢١٢

فرس،ملّت ٣٠٥ قم ١٧٨

فرعون ٢٨٩،١٣٠ قمر،سوره ٢٦٤

فرقان،اهل ٣١٠،١٦١ قمربیگم ٢٢٩

فرقان،سوره ٣٨ قندهار٣١٣

فرهنگسرا،انتشارات ٣١١ قونیه ١٨

فرهنگ نوربخش،کتاب ١٧٦ قیافا١٩٣

فریبرزکاوس ٢٢٨

فریدالدین عطارن ک به عطارنیشابوری ک

فضل الله ١٠٢

فضل الله ابن شهید،لوح ٣٠٦ کاشان ٢٢

فضل علی شمس آبادی،لوح ٢٥٦ کاظم رشتی،سیّد١٣٣

فطرت اصلیه ٤٥ کاظمین ٤٢

فیزان ٢٥٢ کاموس کشانی ٢٢٨

فیوضات الهیه ١٨٥،١٦٣،١٤٤،٥٩،١٧، کانادا٤

٣٣٢،٣٢٢،٣١٢،٣٠٥،٢٦١،٢١٣، کتاب شناسی حافظ،کتاب ٦١

٣٣٣ کربلا٢٠٩،١٠٦،١٠٥،٢٢

کردستان ١٤٣،٩٣

کرمان ٣٢١،٣١٩،١٥

ق کرمانشاه ٣٣٧،٢٥٤

کعبه ٢٤٨،١٣٦،١٢١،٩٥،٩٤،٨،

قائم منتظر١٨٥،٤٣،٢٦ ٣٤١،٢٤٩

قائم مقام فراهانی ٣٢٣،١١٧ کلانتر،جناب،لوح ٣٣٢

کلمات پرس،انتشارات ٢٢٩

## ص ٣٩٧
مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

کلیات سعدی،کتاب ٨٠،٦٧،٦٦،١٦،

٢٤٢،٢٠٠،١٤٩،١٤٨،١٣٦،٨٤، لسان حضور،لوح٥٩

٣٢٩،٣٠٧،٣٠٥،٣٠١،٢٦٨،٢٦٧، لغت نامه دهخدا١٦٥

٣٥٤ لندن٢٥٧

کتاب بهائی،کتاب٩٦،٩٥ لوامع،کتاب٢٧٣

کلیات مثنوی معنوی،کتا٥٨ لوایح،کتاب٢٧٣

کلیم،حضرت موسی١٧٢،١٣١،١٠٦،١٠٥ لوس آنجلس٢٢٩

کمال الدین اسمعیل اصفهانی١٥٨،١٥٧ لیلی٣٠١،٢٤٨،٢٤٠،١٣٥،٦٨،٤٥

١٨٨،١٨٧

کمیل ابن زیادنخعی٤٨

کنعان٢٠٧،٣٥ م

کواکب الدریه،کتاب٢٤١،٤٠

کیخسرو٢٢١ مآخذاشعاردرآثاربهائی،کتاب٤٢،٤،

کیهان فرهنگی،مجلّه٦١،٥٦ ٢٧١،١٦٠،٥٠

مائده آسمانی ،کتاب ١٢٥،١١٠،٥٢،٤٠

٣٣١،٢٩٩،١٥٩،١٢٧

مؤسسه معارف بهائی٤

مؤمن،میرزا،لوح٣٢٥

گ مؤمنون،سوره٢٨٨

مؤید،حضرت،لوح ٢٥٨،١٧٥

گروی زره٢٢١ مازندران ٢٧٩،٢٣

گرین ایکر(عکا)٢٩،٢٨ مالن٢٧٩

گلچین جهانبانی،کتاب ٣٣٦،١٣٣،٥٥، ماوراءالنهر١١٩

٣٤٥ متصوفه٦٣

گلستان سعدی،کتاب ٢٤٢،١٣٦،٦٦ متکلمون ٢٥٩

٣٤٢ متوکل٢٣٥

گلشن معانی،کتاب٥٦ مثنوی (مولوی )،کتاب ٢٠،١٨،١٧،٨،

گنج سخن،کتاب٢٤٩،٦٩،٢٤ ٤٣،٤٢،٣٧،٣٣،٣٢٩٢٩،٢٨،٢٥،

گنجه٢١٩ ٩٨٥،٧٢،٦٤،٦٢،٥٨،٥٧،٥٣،٥٠

گو٢٢٨ ٩١٢٦،١١٢،١٠٩،١٠١،٩٧،٩١،٨٩

١٤٢،١٣٨،١٣٧،١٣٥،١٣٤،١٣٢،

ل ٩١٦٤،١٦٣،١٥٩،١٥٤،١٥١،١٥٠

٢٠٦،٢٠٣،١٧٦،١٧٤،١٧٣،١٦٩،

لئالی الحکمه،کتاب ٢٤١ ٢٤٤،٢٤١،٢٣٧،٢٣٦،٢٣٢،٢٣١،

لانگنهاین٢٦٦ ٢٩٠،٢٨٧،٢٨٤،٢٨٣،٢٧٦،٢٧٤،

لاهور١١٧ ٣٥٤،٣٤٦،٣٤٠،٣٣٥،٢٩٥،٢٩٤

لجنه نشرآثار٢٦٦

## ص ٣٩٨
مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ و مواضیع

مثنوی مبارک(حضرت بهاءالله )،کتاب محمدافنان،سیّد،لوح ١٨٧

٣٣٠،١٥٢،١٠٥،١٠٣،٩٢ محمدخان،ابن میرزاعبدالله،لوح ١١٥

مجتهدالشعراء٣٢٣ محمدعلاقه‌بند،لوح ٩٢٢٧،١٣٤،١٣٢

مجدالدین بغدادی ٢٧١ ٢٢٩

مجمراصفهانی ٣٢٣ محمدیزدی٥٣

مجمع الفصحاء،کتاب ٣٢٣ محمدیزدی،آقاسیّد٢٠٣

مجموعه آثار،کتاب ٦٦،٦٥،٣٨،٢٦، محمداسمعیل ٢٩٦،١١٣

٢٠١،١٩٨،١٩٢،١٣٨،١١٣،١٠٠، محمدافضل ٢٣٤

٣٥٠،٣٧٥ محمدامین آجودان باشی،لوح ٧٣

مجموعه‌آثارمبارکه،کتاب١٢٣،٩٩،٦٨ محمدباقرخان،لوح ٢١٠

٢٣٩ محمدباقرخان اصفهانی ،لوح ٢١٨

مجموعه الواح ،کتاب ٢٨٩ محمدباقررشتی،سیّد١٣٣

مجموعه مکاتیب،کتاب ٦٢،٣٨،٢٣، محمدباقرقزوینی ٢٦٦،٢٦٥

٢٥٦،٢١٢،١٤٦،١٤٤،١٢٦،١١٢، محمدباقرمسجدشاهی،شیخ ٢٢٤

٣٥٤،٣٠٦،٣٠٠،٢٩٨،٢٩٦،٢٦٧ محمدبرکت الله هندی ٢٩،٢٨

مجنون ١٧٥،١٣٥،١٢٩،١١٩،١١٣، محمدتقی جعفری ٥١

٣٠١،٢٤٨،٢٤٠٩١٧٦ محمدتقی منشادی ٣٤١،٣٣٦،٢٠٨،١٣٤

محاضرات،کتاب ٢٦٦،٢٦٥ محمدتقی نجفی ن ک به ابن ذئب

محبت و اتحاد٢٣٦،٢٠٢،١٥٠،٩٣، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه ٣٣

٣٢٨،٣٠٠،٢٨٩،٢٧٥،٢٦٩ محمدحسین اقبال ١٤١

محبت الله ٥٥،٥٠،٤٩،٣٩،٣٧،٣٥، محمدرضا،لوح ٢٥٩

٢٦٩،٢٦١،١٣٠،١٢٥،١١٧،١١٦، محمدرضاجلالی نائینی ٣٤٤

٣٠٠،٢٧٥،٢٧٤ محمدرضاشفیعی کدکنی ٢٧٣

محبوب الشهداء١٥٨،١٥٧ محمدعلی ٢٨٦

محتشم کاشانی ٢٢،٢١ محمدعلی،حاجی میرزا،لوح ٣٤١

محرم،آقا،لوح ٢١٩ محمدعلی تبریزی خیابانی (مدرّس)٩٤

محسن افنان ١٠٠ محمدعلی خان بهائی ٢٢٣،١٣١،١٢٩

محفل روحانی ٢٧٤ محمدعلی خان مشیرالملک ٣١١

محمد،آقا،لوح ١٧١ محمدعلی فیضی ٣٢٩

محمد،حاجی آقا٥٢ محمدمصطفی حلمی ٢٧١

محمدابن المنور١٦٥ محمدنبی خان خرم آبادی ،لوح ١٢٦

محمدابن عبدالله،حضرت رسول ٢٢، محمدنصیرحسینی فرصت الدوله ٣١١

٢٠٣،١٥٤،١١٠،٨٧،٨٠،٣٧ محمود،جناب ٢١٣

محمداستعلامی ٢٧٢

 ٣٩٩

## مآخذ اشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

محمودزرقانی ٢٨٤،٢٧٧،٢١٧،٢١٣،١١٧ مطالع الانوار،کتاب ١٣٣،١٠٨،١٠٧،٥٥

محمود غزنوی،سلطان ٧٥،٧٤ مظفرالدین شاه ٣٣

محن و آلام،ن ک به مصیبات و بلیات معزی ٣٠٥،٧١،٧٠،٦٨

محیط اعظم ٣٢٠ مغول ١٨٨،١٥٨،١٨

محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، مفتاح الجنات،کتاب ٢١٧

کتاب ٢٨١ مفید،شیخ محمدبن محمد٢٠٤

محیط کرمانی ١٣٣ مقالاتی درباره سعدی،کتاب ٦٧

مختارنامه،کتاب ٢٧٣ مقام شعردرادیان،کتاب ٢٢٠

مدرّس رضوی ١٩٤ مکاتیب،کتاب ٧٤،٦٣،٣٩،٣٢،١٥،

مدنیّه،رساله ٢٣٧،٢٣٦،١٣٧،٩١،٧٢ ١٦٢،١٥٣،١٤٨،١٢٥،١١١،١٠٧،

مدینه کبیره ١٠٥ ٣٤٣،٣٣١،٢٩٥،٢٤٨،٢٤١،٢٠٧

مرتضی،آقا،شهیدسروستانی ٤٠،٣٨ مکاشفه و شهود٢٩٥

مریم ٢٨٨،٢٨٦ مکتبة‌النجاح،انتشارات ٣٢٤

مزاح و مطایبه ٣٥٣،٢٥٨،١٤٦ مکنات،مستر٢٨

مسجدالحرام ٣٤٢ مکّه ٢٧١،١٩٤

مسعودافندی ٣٤٢ ملّای رومی ن ک به مولوی

مسعودالممالک ٢٢٩،٢٢٧ ممتازالسلطنه،لوح ٣٠٤

مسکرات ٣٩،٣٨ مناجات ٣٤٢،٣٢١،٣١٠،١١٤،٤٨،٣٨

مسیح،حضرت ١١٤،٥٨،٥٧٩١٨،١٧، مناجاتهای حضرت عبدالبهاء،کتاب ١١٥

٣١٧،٢١٤،١٢٥،١١٩،١١٧،١١٥ منتخبات مکاتیب،کتاب ٩٢٧٥،٢٧٤،١٧

مشّائیون ٢٩٥ ٣٢٢

مشتاق اصفهانی،میرسیّدعلی ٢٤٩،٢٤٨ منتخباتی از پیامهای عمومی‌بیت‌العدل

مشفق کاشانی ٥٦ اعظم،کتاب ٣٥١

مشهد٢٠٤،١٣٣ منشآت قائم مقام،کتاب ٣٢٤،٣٢٣

مصائب و بلیات ٢٥٨،٢٥٧،٢٥٥،١٢٩، منصورحلّاج ٢٧٠،٢٦٩،١١٩

٣٣٥،٢٦١،٢٦٠ منطق الطیر،کتاب ٢٧٢

مصابیح هدایت،کتاب ٣٣ منیب کاشانی ٢٨٥

مصابیح حلاج،کتاب ١١٩ موت و حیات ٣١٠

مصر٢٠٢،١٨٧،١٨٤،١٧١،٢٩،٢٧، موسی،جناب آقا،لوح ١٧٢

٣٠٤،٢٩٧،٢٧١،٢١٦،٢٠٦،٢٠٣، موسی،حضرت ٤٩،٢٩،٢٨،١٨،١٧،

٣٤٨ ٢٠٣،١٢٩،١٢٦،١٠٣،٩٢،٨٩،٥٠،

مصطفی طباطبائی ١٩١ ٣٥٤،٣٥٢،٣١٧،٢٧٠،٢٣١،٢٠٤

مصلح الدین مهدوی ٢٢٥ موسیقی ٢٧٧

مصیبت نامه،کتاب ٢٧٢ موصل ١١٤

## ص ٤٠٠
مآخذاشعار فارسی فهرست اعلام و اهمّ و مواضیع

مولاناجلال الدین،کتاب ١٩ نبوت و وصایت ١١٠،٦٨

مولوی ٣٦،٣٢،٢٨،٢٥،٢٠،١٨،٨،٧، نبی و ولی ٢٠٣،١٦١

٨٥،٧٢،٦٣،٦٢،٥٧،٥٣،٤٣،٤١، نبیل اعظم زرندی ١٦٥،٢٠$،٣٣٠

١١٢،١٠٩،١٠٠،٩٨،٩٧،٩١،٨٩، نبیل ابن نبیل،لوح ١٥٥

١٣٨،١٣٧،١٣٤،١٣٢،١٣٠،١٢٠، نجف ١٣٣

٩١٦٣،١٦٠،١٥٩،١٥٤،١٥٠،١٤٢ نجم الدین ٣٠٥

٢٠٦،٢٠٣،١٨٤،١٧٤،١٧٢،١٦٩، نجم الدین کبری ٢٧١

٢٧٦،٢٧٤،٢٤٤،٢٣٦،٢٣٣،٢٣١، نجم باختر،مجلّه ١٨٧

٢٩٥،٢٩٤،٢٩٠،٢٨٤،٢٨٣، نذیراحمد٣٤٤

٣٥٤،٣٤٦،٣٤٠،٣٣٥ نراغ ١٢٠

مولیان ٢٨٠،٢٧٧ نساء،سوره ٣٠٧

مهدی ٢٨٦ نسوان بهائی ٢٩٤

مهدی ابن ملک المتکلمین،لوح ٢٥١ نشرالهدایه ،انتشارات ٢٢٥

مهدی بامداد٣١١ نشرنفحات الله ٣١٢،١٤٨

مهدی دهجی،لوح ٧٧ نصربن احمد،امیر٢٨٠،٢٧٩،٢٧٨،٢٧٧

مهدی یزدی،سیّد،لوح ٢٠٩ نصرالله،ملّا،لوح ٢٢ُ،٣٢٤

مهدی قلی،لوح ١٩١ نصرالله باقروف ٣٨،١٥

مهدی قلی سلیل ج ،لوح ١٨٦ نصرالله خان اناری ٣١٩

میرخواند٢٣٥ نصیرالملک،لوح ٦٨

میرزاآقاطبیب،لوح ٣٠٠،٢٥٣ نظامیه،مدرسه ٦٦

میرزاآقای قائم مقامی،لوح ٤٣ نظیری نیشابوری ٢٤،٢٣

میرزاآقای کاشانی،لوح ١١٣ نفحات الانس،کتاب ٢٧٣

میرفندرسکی،ن ک به ابوالقاسم فندرسکی نفس و عرفان آن ٩٨،٤٥

میین،ایالت ٢٩ نقدالنصوص،کتاب ١١٩،١١٨

نقشبندیه ٢٧٣

نقطه اولی ١١٤

ن نمرود٢٨٤

نوح ١٨١

نورمحمدی ٢٠١

نارونور،کتاب ٢١١ نورین نیرین،کتاب١٥٨،١٠٢

ناسخ و منسوخ ٢٥١ نیاز،جناب حاجی ٢٩٧،٢٩،٢٧

ناصرالدین شاه ٢٦٠،١٢٧.٣٣ نی ریز٢٠٩

ناصرامیرفرهنگی ٦١ نیشابور٢٧١،٧٠،٢٤

ناقضین ١٢٧،١١١ نیکلسون ١٧٦،٥٨،٥١

نامق ٢٩٦

## ص ٤٠١
مآخذاشعارفارسی فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

نیویورک ٢٨ ی

و

یثرب ٣٤٢،٣٤١

وامق ١١٩،١١٨ یحیی ،حضرت ٥٨،٥٧

وجود٦٣ یحیی ازل ٢٣٣،١٢٧،٢٣

وحدت عالم انسانی ٩٢١٥،٢٠٨،٢٠٧ یدالله سدهی،لوح ٢١٢

٢٢٤،٢١٩ یزد٣٣٢،١٨٧،٨٨

وحیدرأفتی ٩ یزدنامه،کتاب ٨٨

ورقا،جناب ٣٥٠،٢٦ یزید٢١٢،٢١٠،٢٠٩،٢٠٨،١٠٦،١٠٥

وصایت و نبوت ١١٠ یعقوب ٣٤٨،٢٠٧،٥٦

وفاو وفاداری ٢٩٨،١٤٨،٣٥ یغما،مجلّه ١٩٥،١٩١

ولی امرالله ٢٨٧ یوسف،حضرت ١٠٥،٦٢،٥٨،٥٧،٤٩،

ولید٢١٢،٢٠٩ ١٨٠،١٥١،١٥٠،١١٦،١١٥،١٠٦،

ویس (اویس )٢٧٥ ٣٢٥،٢٧٥،٢٧٤،٢٠٧،١٨٤،١٨١

یوسف البهاء٢٧٦

یوسف خان ١٧٥

ه یهود٣٣٠

هاتف اصفهانی ٣٤٥ ###########

هارون٢٠٤،٢٠٣

هرات (هری )٢٧٩،٢٧٨،٢٧٧،٢٧٣،٩٤

هرالد،روزنامه ٢١٦

هزاردستان،کتاب ٣٢٩

هفت اورنگ،کتاب ٢٧٣

هفت وادی،رساله ٢٧٢،١٤٢

هماون ٢٢٨

همت خان ٢٣٤

همدان ٢٢٤،٧٧

هند(هندوستان )١٤١،١٣٤،١١٩

٣١٩،١٩٨

هندوان ١٤١

ص ٤٠٢

کتاب شناسی

ص ٤٠٣

ص ٤٠٤

کتاب شناسی

در صورت ذیل اسامی کتب و مجلّات به ترتیب حروف الفباء و بر حسب

عنوان آنها که در متن این کتاب به کار رفته مرتب شده است .

 عنوان مشخصات کامل

آتشکده آذر لطفعلی بیک آذربیگدلی،آتشکده آذر(ط:نشر کتاب،

١٣٣٧ه ش )،با مقدمه و فهرست و تعلیقات سیّدجعفر

شهیدی

آثار حضرت بهاءاللّه،آثارقلم‌اعلی (ط:م‌م‌م،١٢٠-١٣٤ب )،

٧ج .

از دریابه دریا محمدتقی‌جعفری،ازدریابهدر‌یا(کشف‌الابیات‌مثنوی)(ط:

انتشارات چاپخانه وزارت ارشاداسلامی ،١٣٦٤-

١٣٦٥ه ش )،٤ج .

الواح خط عندلیب حضرت‌بهاءاللّه،مجموعه‌الواح‌مبارکه‌حضرت‌بهاءاللّه‌عکسبرداری

شده از روی خط علی اشرف لاهیجانی (عندلیب )(ط:م‌م‌م ،

١٣٢ب ).

امثال و حکم علی اکبردهخدا،امثال و حکم (ط:امیرکبیر،١٣٦٣ه ش )،

٤ج .

ایام تسعه عبدالحمیداشراق خاوری،ایّام تسعه (لوس آنجلس :

کلمات پرس ،١٩٨١م ).

## ص ٤٠٥
مآخذاشعار فارسی کتاب شناسی

بدایع الآثار محمودزرقانی،بدایع الآثار(لانگنهاین :لجنه آثار،

١٩٨٢م )،طبع دوّم ،٢ج .

بشارة‌النور حضرت بهاءاللّه،حضرت عبدالبهاء،بشارة‌النور

(لانگنهاین : لجنه نشرآثار،١٤٠ب ).

بیان فارسی حضرت باب،بیان فارسی (بی ناشر،بی تاریخ )،

٣٢٨+١٦ص .

پیام بهائی مجلّه‌پیام‌بهائی،نشریه‌محفل روحانی‌ملی‌بهائیان‌فرانسه ،

١٩٧٩-.

تاریخ ادبیّات ذبیح اللّه صفا،تاریخ ادبیّات در ایران (ط:ابن سینا،

١٣٣٨-١٣٣٩ه ش )،ج ١و٢،(ط:دانشگاه تهران،

١٣٥٣ه ش )،ج ٣،بخش اوّل ،(ط:دانشگاه تهران،٢٥٣٥

شاهنشاهی )،ج ٣،بخش دوّم ،(ط:فردوسی

١٣٦٣-١٣٦٤ه ش )،ج ٤و ج ٥،بخش اوّل و دوّم .

تاریخ ادبیّات عرب اکبربهروز،تاریخ ادبیّات عرب (تبریز:دانشگاه تبریز،

١٣٥٩ه ش ).

تاریخ رجال ایران مهدی بامداد،تاریخ رجال ایران قرون ١٢-١٣-١٤(ط:زوّار،

١٣٤٧-١٣٥١ه ش )،٦ج .

تذکرة‌الوفا حضرت عبدالبهاء،تذکرة‌الوفا(حیفا:عباسیّه،

١٣٤٣ه ق ).

ترانه امید مجلّه ترانه امید،نشریه لجنه ملی ترقی نسوان ایران،

تأسیس ١٠٥ب ،دوره جدید١٣٠ب -.

توقیعات مبارکه حضرت ولی امراللّه،توقیعات مبارکه (ط:م‌م‌م،

١٢٩-١٣٠ب )،٣ ج .

## ص ٤٠٦
مآخذاشعارفارسی کتاب شناسی

چهارمقاله احمدبن عمرنظامی عروضی،چهارمقاله (ط:دانشگاه

تهران ،١٣٣٤ه ش )،به کوشش محمّدمعین .

حدیقة‌الشعراء سیّداحمددیوان بیگی شیرازی ،حدیقة‌الشعراء(ط:زرین ،

١٣٦٤-١٣٦٦ه ش )،تصحیح و تکمیل و تحشیه

عبدالحسین نوائی،٣ج .

حدیقه عرفان حضرت بهاءاللّه،حضرت عبدالبهاء،حدیقه عرفان (کانادا:

عندلیب،١٩٩٤م ).

حیات حضرت عبدالهاء محمّدعلی فیضی ،حیات حضرت عبدالبهاء(لانگنهاین :لجنه

نشرآثار،١٤٢ب ).

خوشه ها انجمن ادب و هنر،خوشه هائی ازخرمن ادب و هنر(سویس :

آکادمی لندگ،١٩٩٠م )،ج ١.

دانش نامه دانشنامه جهان اسلام(ط:بنیاددائرة‌المعارف اسلامی،

١٣٦٩ه ش -).

دریای دانش حضرت بهاءاللّه،دریای دانش (ط:م‌م‌م،١٣٣ب ).

دیوان بابا طاهر باباطاهرعریان،دیوان باباطاهرعریان (ط:امیرکبیر،

١٣٣٨ه ش )،از روی نسخه تصحیح شده وحید

دستگردی.

دیوان حافظ حافظ،دیوان خواجه شمس الدیّن محمّدحافظ شیرازی (ط:

زوّار،١٣٦٢ه ش )،به اهتمام محمّدقزوینی و قاسم غنی،

چاپ چهارم.و دیوان حافظ (ط:بروخیم،١٣١٨ه ش )،

به اهتمام حسین پژمان و دیوان حافظ(ط:جاویدان

علمی،١٣٤٥ه ش )،به اهتمام سیّدابوالقاسم انجوی

شیرازی.

## ص ٤٠٧
مآخذاشعارفارسی کتاب شناسی

دیوان خاقانی خاقانی شروانی ،دیوان شروانی (ط:ارسطو،

١٣٦٢ه ش ).

دیوان خلاق المعانی کمال‌الدّین‌اسمعیل‌اصفهانی،دیوانخل‌اق‌المعانی‌ابوالفضل

کمال‌الدّین‌اسمعیل‌اصفهانی (ط:دهخدا،١٣٤٨ه ش)به

اهتمام حسین بحرالعلومی .

دیوان سنائی حکیم سنائی غزنوی،دیوان حکیم ابوالمجدمجدودبن آدم

سنائی غزنوی(ط:سنائی ،١٣٦٢ه ش ) به اهتمام مدرس

رضوی

دیوان عطار فریدالدّین نیشابوری،دیوان فریدالدّین عطار نیشابوری

(ط:سنائی ١٣٣٩ه ش )،به اهتمام سعیدنفیسی .

دیوان محتشم محتشم کاشانی،دیوان محتشم کاشانی (ط:محمودی،

١٣٤٤ه ش )،به کوشش مهرعلی گرگانی.

دیوان منصور حلاج حسین منصورحلاج،دیوان منصورحلاج (ط:سنائی ،

١٣٦٩ه ش )،چاپ پنجم.

رحیق مختوم عبدالحمیداشراق خاوری ،رحیق مختوم (ط:م‌م‌م ،

١٣٠-١٣١ب )،٢ج .

رسائل و رقائم روح‌اللّه‌مهرابخانی،رسائلور‌قائم جناب میرزاابوالفضائل

گلپایگانی (ط:م‌م‌م،١٣٤ب ).

رساله مدنیّه حضرت عبدالبهاء،رساله مدنیّه (لانگنهاین :لجنه نشر

آثار،١٩٨٤م )

ریاض العارفین رضاقلی خان هدایت،تذکرةر‌یاض العارفین (ط:محمودی،

١٣٤٤ه ش )،به کوشش مهرعلی گرگانی

## ص ٤٠٨
مآخذاشعارفارسی کتاب شناسی

ریحانة‌الادب محمّدعلی تبریزی خیابانی (مدرس)،ریحانة‌الادب (ط:

سعدی )،ج ١.

ریشه های تاریخی مهدی پرتوی آملی،ریشه های تاریخی امثالو حکم (ط:

امثال و حکم سنائی ،١٣٦٥ه ش )،٢ج .

زندگانی مولانا بدیع‌الزمان‌فروزانفر،رسالهدر‌تحقیق‌احوال وزندگانی‌مولنا

جلال الدّین محمّدمشهوربه مولوی (ط:زوار١٣٣٣ه ش )،

چاپ دوّم .

سخن و سخنوران بدیع الزمان فروزانفر،سخن و سخنوران (ط: خوارزمی،

١٣٥٠ه ش ).

سفینه غزل ابوالقاسم انجوی شیرازی ،سفینه غزل (ط:جاویدان،

بی تاریخ )،بامقدمه و شرح حال از محمّدعلی فروغی.

شرح حال میردامادو اکبرهادی،شرح حال میردامادومیرفندرسکی به انضمام

میرفندرسکی دیوان میردامادو قصیده میرفندرسکی (اصفهان:میثم تمار،

١٣٦٣ه ش ).

شکوه شمس آن‌ماری شمیل،شکوه شمس (ط:انتشارات علمی و

فرهنگی،١٣٦٧ه ش )،ترجمه حسن لاهوتی.

صدرالتواریخ محمّدحسن خان اعتمادالسلطنه،صدورالتواریخ(ط:وحید،

١٣٤٩ه ش )،به اهتمام محمّدمشیری .

ظهورالحق اسداللّه فاضل مازندرانی،ظهورالحق(ط:م‌م‌م ،١٣١ب )،

ج ٨.

## ص ٤٠٩
مآخذاشعارفارسی کتاب شناسی

عندلیب مجلّه عندلیب،نشریه محفل روحانی ملّی بهائیان کانادا،

١٩٨١م -.

غزلیّات شمس جلال الدّین محمّدمولوی،غزلیات شمس تبریزی (ط:

صفی علی شاه،١٣٦١ه ش ).

فرهنگ نوربخش جوادنوربخش،فرهنگ نوربخش(ط:نوربخش،

١٣٧٢ه ش )،ج ١.

کاوشیدر‌امثالو‌حکم سیّدیحیی برقعی،کاوشی درامثال و حکم(قم:نمایشگاه و

نشرکتاب،١٣٦٤ه ش ).

کتاب بدیع حضرت بهاءاللّه،کتاب بدیع(ط:ازروی خطزین المقربین،

مورّخ ربیع الاول ١٢٨٦ه ق ).

کتاب شناسی حافظ مهردادنیک نام،کتاب شناسی حافظ(ط:انتشارات علمی و

فرهنگی،١٣٦٧ه ش ).

سعدی شیرازی،کلیّات سعدی(ط:جاویدان،١٣٦١ه ش ).

کلیّات شیخ بهائی شیخ بهاءالدّین محمّدعاملی،کلیّات شیخ بهائی(ط:

محمودی،بی تاریخ)،به کوشش غلامحسین جواهری.

کواکب الدریه عبدالحسین آواره،الکواکب الدریه(قاهره:سعادت،

١٩٢٣-١٩٢٤م )،٢ج .

کیهان فرهنگی مجلّه کیهان فرهنگی،ط:مؤسسه کیهان،١٣٦٣ه ش -.

گلچین جهانبانی محمّدحسین جهانبانی،گلچین جهانبانی(ط:چاپخانه

مجلس،١٣٢١ه ش ).

گنج سخن ذبیح اللّه صفا،گنج سخن(ط:دانشگاه تهران،

١٣٣٩-١٣٤٠ه ش )،٣ج .

## ص ٤١٠
مآخذاشعارفارسی کتاب شناسی

لئالی الحکمة حضرت بهاءاللة،لئالی الحکمة(ریودوژانیرو:دارالنشرالبهائیه،

١٩٨٦-١٩٩١م )،٣ج .

لغت نامه علی اکبردهخدا،لغت نامه دهخدا(ط:سازمان لغت نامه،

١٣٢٥-١٣٦٠ه ش )،زیرنظرمحمّدمعین و جعفرشهیدی.

لوح شیخ حضرت بهاءاللّه،لوح مبارک خطاب به شیخ محمّدتقی مجتهد

اصفهانی معروف به نجفی(قاهره:سعادت،١٩٢٠م ).

مآخذاشعار وحیدرأفتی،مأخذاشعاردرآثاربهائی(دانداس:مؤسسه

معارف بهائی،١٩٩٠م )،ج ١.

مائده آسمانی عبدالحمیداشراق خاوری،مائده آسمانی(ط:م‌م‌م،

١٢٩ب )،٩ج .

مثنوی جلال الدّین محمّدمولوی رومی،مثنوی مولوی(ط:

امیرکبیر،١٣٦٣ه ش )،به تصحیح نیکلسون ،به اهتمام

دکترنصراللّه پورجوادی،٤ج .

مثنوی معنوی ----------------،کلیّات معنوی مولوی(ط:علمی،

١٣٥٧ه ش )،چاپ هشتم .

مثنویهای‌حکیم‌سنائی حکیم ثنائی غزنوی،مثنویهای حکیم سنائی به انظمام شرح

سیرالعبادالی المعاد(ط:بابک:١٣٦٠ه ش )،تصحیح و

مقدمه سیّدمحمّدتقی مدرس رضوی.

مجمع الفصحاء رضاقلی خان هدایت،مجمع الفصحاء(ط:امیرکبیر،

١٣٣٦-١٣٤٠)،به کوشش مظاهرمصفّا،٦ج .

مجموعه آثار حضرت بهاءاللّه ،مجموعه آثار قلم اعلی(ط:ل م م ،

١٣٢-١٣٣ب )،شماره ١٥-١٩-٢٧-٢٨-٣٦-٣٨.

## ص ٤١١
مأخذاشعارفارسی کتاب شناسی

مجموعه آثار مبارکه حضرت بهاءاللّه و حضرت عبدالبهاء،مجموعه آثارمبارکه

(ط:ل م م ،١٣٣ب )،شماره ٨٤.

مجموعه الواح حضرت بهاءاللّه،مجموعه الواح مبارکه(قاهره:سعادت،

١٩٢٠م ).

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء،مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء(ط:

ل م م ،١٣٢-١٣٣ب )،شماره ١٣-١٧-٥٢-٨٧-٨٨-٨٩.

محاضرات عبدالحمیداشراق خاوری،محاضرات(لانگنهاین:لجنه

نشرآثار،١٩٨٧م )،٢ج در یک مجلد.

مصابیح هدایت عزیزاللّه سلیمانی اردکانی،مصابیح هدایت(ط:م‌م‌م ،

١٢٥ب )،ترجمه و تخلیص عبدالحمیداشراق خاوری.

مفتاح الجنات السیّدمحسن الامین،مفتاح الجنات(بیروت:دارالقاموس

الحدیث،١٩٦٩م )،٣ ج .

مقالاتیدر‌باره‌سعدی منصوررستگار،مقالاتی درباره زندگی و شعرسعدی

(شیراز:دانشگاه پهلوی،١٣٥٤ه ش )،چاپ دوّم .

مقام شعردرادیان روح اللّه مهرابخانی،مقام شعردرادیان(ط:لجنه جوانان،

١٠٩ب ِ١٣٣١ش ).

مکاتیب حضرت عبدالبهاء،مکاتیب عبدالبهاء(قاهره:کردستان علمیه

و فرج اللّه زکی،١٣٢٨-١٣٤٠ه ق )،ج ٣،٢،١،(ط:

م م م ،١٢١-١٣٤ب )،ج ٤-٨.

## ص ٤١٢
مآخذاشعارفارسی کتاب شناسی

مناجاتهای حضرت حضرت عبدالبهاء،مناجاتهای حضرت عبدالبهاء(نیودهلی:

عبدالبهاء لجنه نشرآثار،١٩٤٦م ).

منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء،منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء،

(ویلمت:مؤسسه مطبوعات بهائی،١٩٧٩م )،(ج ).

(حیفا:مرکزجهانی بهائی،١٩٨٤م )ج ٢.

(لانگنهاین:لجنه نشرآثار،١٩٩٢م )،ج ٣.

منتخباتی‌ازپیامهای بیت‌العدل‌اعظم،منتخباتی‌ازپیامهای‌عمومی بیت الدل اعظم

عمومی (لانگنهاین:لجنه نشرآثار،١٩٨٥م ).

منشآت قائم مقام قائم مقام فراهانی،منشآت قائم مقام(ط:ابن سینا،

١٣٣٧ه ش )،به اهتمام جهانگیرقائم مقامی.

مولاناجلال‌الدّین عبدالباقی گولپینارلی،مولاناجلال الدّین(ط:مؤسسه

مطالعات و تحقیقات فرهنگی،١٣٣٦ه ش )،ترجمه و

توضیحات توفیق سبحانی.

نارو نور حضرت بهاءاللّه،حضرت عبدالبهاءو حضرت ولی امراللّه،

نارونور(لانگنهاین:لجنه نشرآثار،١٣٩ب ).

نقدالنصوص عبدالرحمن جامی،نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص

(ط:انجمن شاهنشاهی فلسفه،١٣٩٨ه ق ).

نورین نیرین عبدالحمید اشراق خاوری،نورین نیرین(ط:م‌م‌م ،

١٢٣ ب ).

یزدنامه ایرج افشار،یزدنامه(ط:فرهنگ ایران زمین،١٣٧١ه ش )،

ج ١.

یغما مجلّه یغما(ط:صاحب امتیازو مدیرحبیب یغمائی)،

٣١ج (١٣٢٧-١٣٥٧ه ش ).

ص ٤١٣

INSTITUTE FOR BAHA/,I/ STUDIES IN PERSIAN

Dundas,Ontorio

L9H6Y6,Canada

Phone;<905>628-8070

Fax; <905>628-3276

Copyright@1995 by Institute For Baha/i/ Studies in Persian

All right reserved. Manufactured in the United States of America.

ISBN 1-896193-11-0

Book Design,Typesetting & Production by Siamak Monjazab

Colligraphy & Jacket Design by H.Tabnak

ُ

Ma akhidh-i-Ash ar dar

Athar-i-Bahai

VOL.2

r-I-ُ khidh-I-Asha

Writting > َiَُ<Sources of Persian Poetry in the Baha

َُALIF- Tha

--

by

Vahid Rafati,PH.D.

! پایان کتاب